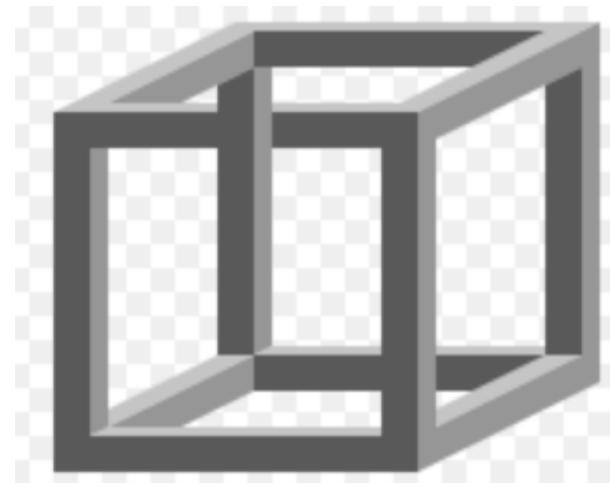


ملی مذهبی ها

حسن بهگر

# ملی مذهبی ها

حسن بهگر



با مقدمه رامین کامران

انتشارات ایران لیبرال

۲۰۱۸

ملی مذهبی ها

حسن بهگر

# ملی مذهبی ها

حسن بهگر

با مقدمه رامین کامران

انتشارات ایران لیبرال  
۲۰۱۸

ISBN: 978-91-980723-9-6-10

- تجربه خمینی و حسرت طالقانی  
اصلاح طلبان، همتی!  
روزنامه های دیروز  
مافيایي اصلاحات چه در چننه دارد؟  
اسلام هست، تجزیه هم لازم نیست  
دریوزگی از خارجی برای همه عیب دارد  
احتیاج به چاه جدید نیست  
از ستون «خمینی» به ستون «ملی مذهبی» فرجی نیست  
فریب که را خوردم?  
شیرین عبادی - سیاسی  
مصنوبت اسلاماتیک  
نگاه لازمی به کارنامه‌ی سردار اصلاحات  
فصل کلامبرداری  
چرا نهضت آزادی ساكت است?  
نماینده نهضت آزادی واعظ غیر معظ  
زیبا کلام؛ بشتابید طالبان و القاعده مستقل و ملی هستند  
یزدی مرد ولی شاهدان زنده اند  
آفراز اده‌ی چهارفصل  
حالا دویچه وله هم برای ما الگوسازی می کند  
حیانت دوطرفه

- فهرست**
- | مقدمه   | ۷   |  |
|---|-----|--|
| خاتمی و انتخابات، ماهیگیر و آب گل آلود                    | ۱۳  |  |
| کارنامه نهضت آزادی ۴۰ سال خوش خدمتی به ارتتعاج            | ۲۱  |  |
| پل «روشنفکر دینی» به مدرنیته، پلی است به سراب             | ۳۹  |  |
| ملی مذهبی ها با گرگ نبه می خورند و با چوپان گریه می کنند  | ۵۱  |  |
| همه پرسی برای تشکیل مجلس مؤسسان                           | ۵۵  |  |
| بازرگان و اگزیستانسیالیسم! چون برات عاشقان بر شاخ آهو     | ۶۱  |  |
| آفای یزدی کربلایت میان خانه بود                           | ۶۷  |  |
| چرا قدر خاتمی را نمیدانید؟                                | ۷۵  |  |
| نهضت آزادی و مشارکت در فریبی بزرگ                         | ۸۳  |  |
| جوچه فاشیست هاسر از تخم در می آورند                       | ۸۹  |  |
| علیه ایران، دریوزگی از اعراب! آفای زیبا کلام فانیست کیست؟ | ۹۵  |  |
| پرده‌ی اصلاح طلبی فرو می افتد                             | ۱۰۵ |  |
| «ایرانیت و اسلامیت» دیگر شعار ملیون نمی تواند باشد        | ۱۰۹ |  |
| بنجل تر از «ملی مذهبی» چیست؟                              | ۱۱۵ |  |
| جمهوری اسلامی و مردان خاکستری اش                          | ۱۱۹ |  |
| ادعای بعد از عمل- پاسخی به نامه‌ی آفای حسین منتظر حقیقی   | ۱۲۳ |  |
| رهبر زیرک و مبارزان ساده لوح                              | ۱۲۹ |  |
| مار پوست می اندازد  | ۱۳۵ |  |
| چه چیزمان درست است که اپوزیسیون مان باشد؟                 | ۱۴۱ |  |
| به زودی در این سینما                                      | ۱۴۷ |  |
| نهضت آزادی، مقصرا یا قربانی؟                              | ۱۵۳ |  |
| یزدی، اردوغان و چمران، یاران دبستانی                      | ۱۸۵ |  |
| ملی مذهبی ولی به نوبت                                     | ۱۸۹ |  |
| نامه‌ی تاریخی یا شوخی تاریخی؟                             | ۱۹۳ |  |
| قهربان بهرمان، داستان مردی که پر اگماتیک بود              | ۱۹۷ |  |
| آفای تاج زاده هنوز عمق جنایات رژیم جمهوری اسلامی را       | ۲۰۹ |  |
| نمی دانید   |     |  |

سوی انجمن «پیام ایران» در سوئد منتشر میشد و سپس با انتشار نشریه «جمهوری، خبرنامه نهضت ملی ایران» که از سال ۱۳۷۵ به بعد، شانزده شماره از آن انتشار یافت. این کوشش از ۲۰۰۴ تا به حال، به صورت مداوم و منظم در سایت ایران لیبرال که بهگد مؤسس و مدیر آن است، ادامه دارد. همین سایت بهترین کارنامه فعالیت او، معرف روشن و بیانگر خط مشی سیاسی وی است. مقالات حاضر هم، به جز یکی دو استثناء، تقریباً همگی اول بار در همین سایت منتشر گشته.

بهگر در سلوک با مخاطبان سیاسی خود، طنزی گاه زبر دارد و در مورد اصول کم انعطاف است، ولی نرمی گفتارش، اینها را میپوشاند و از وی هم صحبتی میسازد که موافق و مخالف، با میل، دل به گفتگو با او میدهد. دوستان، گاه به شوخی و کنایه، تفاوت بارز آن سختی و این نرمی را به او یادآور میشوند که البته منکر میشود. علاوه بر اینها، وطنخواهی و همتش از آن قسم است که نزد آذربایجانیان یافت میشود و از بدو پا گذاشتن به میدان سیاست، افت نداشته است. این نیز به نوبه خود، در جذب مخاطب و جلب احترامش بسیار مؤثر است.

#### حال برویم سر کتاب.

کتابی که پیش چشم دارید، مجموعه ایست از مقالاتی که وی طی بیست سال، در باره طیفی که کلا به آنها «ملی - مذهبی»، اطلاق میگردد، نگاشته و به اصرار همزمان، به ترتیب زمان نگارش، گرد هم آورده و به دست انتشار سپرده است. اگر عنوان «ملی - مذهبی ها» را برای آن برگزیده، به قصد انتخاب عنوانی نوعی است برای نامیدن طیف وسیعی از فعالان سیاسی عموماً غیر معتم که مدعی آشتی دادن اسلام سیاسی با انواع و اقسام افکار و ایدئولوژی های مختلف مدرن و فرنگی، از لیبرالیسم و مارکسیسم گرفته تا اگزیستانسیالیسم، است. پیوستگی مضمونی مطالب کتاب، بر درستی این انتخاب مهر تأیید مینده.

بهگر، در مقالات گرد آمده، هم به زایش تاریخی آنها میپردازد، هم به ساختار فکری آنها و هم به ترازنامه سیاسی شان.

#### مقدمه

با دو کلمه از نویسنده شروع کنیم.

حسن بهگر از مبارزان قدمی نهضت ملی است که نامش برای روندگان به راه مصدق اشناست. او به نسل دوم این گروه تعلق دارد، آنهایی که در سالهای اول دهه چهل شاگرد بیرونستان یا دانشجو بودند و برای جبران باخت بیست و هشت مرداد، با آرمانخواهی و سختکوشی به میدان آمدند. متأسفانه تاریخ دست رد به سینه آنها زد. کسانی که مانند بهگر، این ناکامی از همتشان نکاست و پیگیر مبارزه ماندند، سالهای سخت استبداد آریامهری را تجربه کردند و به رسم دوران، طعم زندان را نیز چشیدند.

با انقلاب سال پنجاه و هفت، وی نیز مانند دیگر پیروان راه مصدق، در مقابل انتخاب اساسی و ترازیک بین بختیار و سنجابی قرار گرفت و راه اول را برگزید. فشار حکومتی که به هیچ مخالفی رحم نمیکرد و نمیکند، وی را نیز مانند بسیاری، روانه تبعید کرد - به سوی سوئد، نه در طلب راحت، بل برای ادامه مبارزه. این کار از بابت رسانه ای ابتدا در گاهنامه «پیام ایران» تداوم پیدا کرد که از ۱۳۸۲ تا ۱۳۷۵ از

است. در حیات فکری انگل وار این دسته، آن خط سیاسی بیشتر مورد سؤاستفاده قرار گرفته که بیشتر مورد توجه ملت ایران بوده، یعنی لیبرالیسم و خط ملی گرایی مصدقی. طبعاً بهگر هم به ساققه مصدقی بودنش، بیشتر این خط را پی گرفته است. اگر او جعل سنت از سوی ملی - مذهبی ها را مورد توجه قرار میدهد، بر جعل تاریخ از سوی آنها تأکید بیشتری میکند. بر اینکه چگونه، به دروغ و ریا، برای خود پیشینه مصدقی درست کرده اند تا بتوانند از اعتبار و آبروی این بزرگمرد، بهره ای - ناحق - بگیرند. او نشان میدهد که اول کسی که پا در این راه گذاشته خود مهدی بازრگان است که اعتبار اصلیش را از ارجاع شغلی در دوران مصدق، کسب کرد، ولی از وقتی که در ابتدای دهه چهل شمسی، فعالیت سیاسی عیان را پیش گرفت و نهضت آزادی را بنیان گذاشت، تمامی توجهش معطوف به اسلام بود و از پوشش مصدقی برای کسب اعتبار استفاده میکرد، روشنی که وراش تا به امروز هم ادامه داده اند. بهگر جداً معتقد است که باید میراث مصدق را از دست اندازی این نادرستان، در امان داشت و کلاهبرداری آنها را ختم کرد. وی ریاکاری آنها را مهمترین توهش ای میشمرد که از اسلام برداشته اند، البته در عین ادعای سوقات آوردن اخلاق به سیاست.

لبه تیز انتقاد بهگر متوجه به ملی گرایانی نیز هست که در عمل و بخصوص از انقلاب اسلامی به این سو، پیرو خط بازرسان شده اند و مماشات با اسلامگرایی را پیشه کرده اند. از دید وی، واگذاشتن سیاست مذهبی مصدق که به هیچوجه حاضر نبود روحانیان را در تعیین سیاست دولت دخالت بدهد و به خواستهای نامشروع آنان برای سختگیری به افکتهای مذهبی تمکن نماید، برین از بخشی اساسی از میراث اوست و جز فاجعه نتیجه ای نداشته. وی معتقد است که اصرار بر ادامه راه سنجابی به جای بختیار، امروز هم مانع از نقش آفرینی مؤثر ملیون در مبارزه با نظام اسلامی شده و به کجراهه ملی - مذهبی سوچشان داده است.

در ارزیابی دستاورد سیاسی این گروه ها، در درجه اول باید به نکته مهمی توجه داشت که نویسنده به آن اشاره کرده. اینکه گروه های ملی - مذهبی، هیچگاه نتوانسته اند خود را از قیومت روحانیت شیعه

وی اولین نشانه های، هرچند کوچک پیدایش این گرایش را از دهه بیست شمسی میجوید و به نمایندگان جور واجور آن به فراخور موضوع، اشاره مینماید. امروز وقتی صحبت از این نحله فکری میشود و برای کسانی که توجهشان بیش از هر واقعه معطوف است به انقلاب اسلامی و تبعات آن، نهضت آزادی در مرکز توجه قرار میگیرد. در صورتی که گروه های مختلف و معمولاً کم طرفداری که بعد از سقوط رضا شاه، در ایران پدید آمده اند، همه جزئی از این گرایش فکری هستند و به سهم خود در تحول آن نقش بازی کرده اند و امروز هم باید اصلاح طلبان همیشه در صحنه و همه گاه مزاحم را آخرین نمایندگان این گروه به حساب آورد. رفت و آمد افکار و افراد را باید در بین تمامی این گروه ها در نظر داشت و در عین حال به پیوندهای فرامرزی آنها با انواع اسلامگرایان نیز توجه نمود. دو کاری که بهگر با دقت انجام داده است.

این طیف نماینده نوعی از سنتگرایی اسلامی در ایران مدرن است که در عین بیان افکاری به ظاهر مترقی، اساساً ارتجاعی است. مجهر است به گفتاری فرنگ مدار که در آن فرنگ ایران صرفاً به اسلام تقليل داده شده است و بازگشت به گذشته ای خیالی را نوید میدهد که نقداً و به طوری منطقی، به برقراری رژیم فاشیستی امروز ایران انجامیده است. آوردن مثالهای معین، نه فقط از خرافی بودن این افراد، بلکه از تبعیت بی چون و چرایشان از احکام شریعت و در صدر آنها اجبار حجاب، نکات بسیار معنی داری است که بهگر بر آنها انگشت مینهاد. از اینها مهمتر، بر اینکه هر جا ممکن بوده، یعنی خود را مصون از تعرض تصور نموده اند، از توجیه و نشویق خشونت هم ابا نداشته اند. اشارات نویسنده به یاوه‌گی عبارات «روشنفکری اسلامی» و «دمکراسی اسلامی» از همین نکات مستقاد میگردد و فقط دو تا از نتایجی است که میتوان از آنها گرفت. ارجاعات منظم به سخنان و کرده های این گروه، مهر اعتبار این نتایجی است که نویسنده به ما عرضه میدارد.

توان دگردیسی ایدئولوژیک این گروه، در مقایسه با مرجعان متحجر سنتی، از آنها سخت جان ترین بخش ارجاع اسلامی را ساخته

مخاطبان اصلی کتاب حاضر خود ملی - مذهبی ها نیستند، جوانانی هستند که تازه پا در راه سیاست نهاده اند و میخواهند با دیدن دورنمای سیاست ایران معاصر، در آشفته بازار حاضر جهت یابی بکنند. انگیزه نویسنده از نگارش این مقالات و مداومت در نقد اساسی این نحله فکری، بسیار روشن است و ساده: بهگر جداً معتقد است و در جای جای کتابش اینرا به صراحة میگوید که فعلیتهای این طیف، از روز پیدایش، جز زیان برای ملت ایران نداشته و اوج این زیان بخشی را انقلاب اسلامی میداند. وی که عمری را صرف فعالیت سیاسی کرده است، این مطالب را فقط به قصد بهتر شناختن گذشته روی کاغذ نیاورده، او در پی تنبیر آینده هم هست و به درستی بر این امر انگشت میگذارد که تا نقد درستی از سابقه مدعیان خواستاری دمکراسی در ایران انجام نگردد، راه رسیدن به این مقصود باز نخواهد شد. در درستی سخنش، به سختی میتوان شک کرد.

#### رامین کامران

خلاص کنند و نه فقط در طول حیات خویش، محتاج تأیید علماء بوده اند، بل در نهایت و در پی انقلاب هم ناچار شده اند جا به این گروه بسپارند. یعنی اینها فقط در خیالپردازی ایدئولوژیک خود موفق شده اند تا اسلامی منطبق با اوهام خود عرضه نمایند، ولی هر جا که پای عمل در میان آمده، وامدار و گرفتار روحانیت سنتی بوده اند. بهگر آنها را نه فقط راهکشا که خط مقدم دفاع از نظام اسلامی میداند. مثالهایی که در این باب ذکر میکند و ارجاعات ارزشمندی که به موضوعاتی های این گروه میدهد، ادعایش را به طور جدی مستند میسازد.

نکته مهم دیگر، بی مهری اینهاست به ایران که نشان میدهد صفت ملی که در حقیقت برای سواسیتاده از ارث مصدق، بر نام خود افزوده اند، چه اندازه بی محتواست. بینشی که اسلام را در جامعه ایران اصل میداند و دلیستگی به ایران را مصنوعی و اختراعی متاخر میشمرد، مجالی به وطنخواهی نمیدهد. جهان وطنی اسلامی، به همان نسبت که کفه اسلام را سنگین میکند، از وزن ایراندوستی میکاهد و تغییر محوری پدید میاورد که نتایجش همینطور در پی هم میاید.

از دیدگاه بهگر، مقاوتمت ملی - مذهبی ها در برابر جدایی سیاست و دین، تقابیست برای زنده ماندن. چنین کاری از سوی آنها منطقیست، زیرا موجودیت سیاسی شان از این پیوند نامیمودن برخاسته و وقتی این جدایی در ایران واقع گردد، دیگر علت وجودی آنها از میان خواهد رفت. روحانیان، نقش و مقام معقول و معمول خود را در جامعه ایران حفظ خواهند کرد، ولی کسانی که از اختلاط سیاست و دین ارتزاق سیاسی میکنند، باید به دنبال راه و زندگی جدیدی بگردند. شاهدیم که در بین روحانیت کسانی یافت میشوند که مخالف آمیختن دین و سیاست هستند، ولی در بین ملی - مذهبی ها نمیتوان چنین کسی را یافت.

حسن نقد هایی که در کتاب حاضر گرد آمده، پیوستگی و گستردگی آنهاست که نظریش را به سختی بتوان یافت. زیرا نوشته های مفصلی که به این گروه اختصاص یافته است، بیشتر بیمغزی سخنانشان را کاویده و کمتر به غربال کردن موضوعاتی هایشان پرداخته است. واکنش خود این گروه به انقاد، بی اعتمایی به تجربه، خجالت نکشیدن از حاصل اعمال خود، عذر نخواستن و طلبکاری، بوده است. ولی

جلوگیری می نماید و قشر بزرگی از بازاریان دلال را که در غارت هستی مردم حد و مرزی نمی شناسند، حامی و پشتیبان خود کرده. پرسش ما اینست چگونه می توان بقین داشت که یک روحانی که از بیت امام بیرون آمده و قشری از روحانیون که فقط در عمل سیاست باز هستند از او حمایت می کنند، بتواند پرچم استقرار قانون و جامعه‌ی مدنی را در دست بگیرد؟ اگر خاتمی واقعاً بخواهد، ناگزیر است با بسیاری از روحانیون و بازار و سرمداران حکومت فعلی بجنگد و در این راه ناگزیر همراه لازم دارد. همراهان او کیستند؟ آقای محسن حیدریان طی مقاله‌ای در نیمروز<sup>۱</sup> با شرح مبسوطی از اینکه در نیمه‌ی اردیبهشت ماه امسال طی یک سخنرانی از رأی به سود دکتر خاتمی به طور قاطع دفاع کرده بوده، زیان طعن به گروه‌های داخل کشور گشوده که انتخابات را تحریم کردن. آنان باید چه میکردند؟ آنان بایستی به شما تأسی می کرند و از خاتمی حمایت میکرند؟ فقط برای این که خاتمی سخن از استقرار قانون گفته است؟ در این ۲۰ سال مگر ملایان کم دروغ گفته‌اند؟ انچه زبان شما را گشوده شرکت مردم در انتخابات است که پیش از آن، یعنی هنگام دفاع شما از خاتمی برای همه از جمله شما غیرقابل پیش بینی بود.

انتخاب ناطق نوری با زمینه سازی و سابقه و روند انتخاباتی رژیم مسلم بود. اکنون اگر شما می خواهید از این پدیده بسود خود به اصطلاح بل بگیرید، بسیار خوب ولی چرا ملی گراها را فربانی می‌کنید؟

واقعیت اینست که بدون توجه به عوامل پیچیده‌ی داخلی و شناخت از فشارهای رژیم به مردم که آن راناجار کرده است برای خلاصی خود به دنبال کوچکترین روزنه بگردد و مکانیزم ویژه‌ی این انتخابات و شیوه‌ی برخورد حاکمین در این انتخابات، نمی توان به داوری درستی نشست. گذشته از اینها، نتیجه انتخابات چه برای موافقین و چه مخالفین

<sup>۱</sup> پیروزی شگفت انگیز خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری به چه معناست؟ شماره‌ی ۷۶، ۴۱۹، ۱۶ خردادماه

### خاتمی و انتخابات، ماهیگیر و آب گل آلو!

خاتمی در گفتگوهای خود تأکید بر قانون و جامعه‌ی مدنی دارد. اینکه او چقدر بخواهد و تا کجا بتواند، از اهمیت نفس امر چیزی نمی کاهد. پس از سه سال که از انقلاب مشروطیت می گذرد ما از حاکمیت قانون و حقوق شهروندی محروم هستیم. قانون اساسی مشروطیت مارا از بند رعیتی آزاد کرد اما این قانون بر روی کاغذ ماند و در حکومت شاهان پهلوی این قانون در پایی دیکتاتوری قربانی شد و در رژیم اسلامی با ادعای صغیر بودن ملت و ولایت مطلقه‌ی فقیه بر همه‌ی حقوق ملت ایران خط بطلان کشیده شده.

یکی از موانع بزرگ تحکیم جامعه‌ی مدنی در ایران روحانیت است. این روحانیت است که بی‌دریغ و حریصانه دست بر غارت و تطاول جان و مال مردم گشوده، روحانیت است که از قوانین عادلانه‌ی بشری و قوانین شناخته شده‌ی جهانی تمکین نمی کند و با هر چیزی که بوسی تجدد و مدرنیسم می دهد مخالفت می ورزد. روحانیت است که قوانین ۱۴۰۰ سال پیش را دوباره در آستانه سال ۲۰۰۰ بر پا ساخته و دست و پا قطع می کند، زنان را در کیسه‌ی حجاب می کند و از آزادی آنان

این هم شوخی باشد. شاید درخارج ازکشور و کنار گود عافیت نشستن و به قول شما شعار تند و تیز دادن، شوخی تلقی شود، اما آقای داریوش فروهر به شهادت بیش از ۶۰ سال مبارزه و پیکاردر داخل ایران، همراه با زندان رفتن و اسارت، امروز مظہر یک ایرانی وطن پرست مبارز علیه استبداد است. اینکه داریوش فروهر جرأت کرده است و با شهامت و بجا ازحقوق ملت ایران دفاع کرده است سزاوار طعن و ملامت نیست. نه تنها آقای فروهر بلکه بسیاری از ایرانیان مبارز که هم اکنون درداخل کشور مبارزه میکنند و بسیاری از آنها به جرم حقگویی وافشأگری و درافتادن با رژیم، درزندان و زیر شکنجه به سرمی برند. نه رژیم با آنها شوخی دارد ونه مردم مبارزه ی آنان را شوخی تلقی میکنند. اینکه مردم با شرکت خود در انتخابات نشان دادند که گرچه از نظام ولایت فقیه بیزارند اما از هرگونه تغییر مساملت آمیز استقبال میکنند دلیل براین نیست که ملت ایران ارزش مبارزات فرزندان رشید و مبارزی چون داریوش فروهر را نمی داند و به آن افتخار نمی کند. او پیش شرط های یک انتخابات دموکراتیک را با بارهای گفتگو واعلامیه خواستارشد. البته همه ی این گفتگوها و اعلامیه ها در خارج انعکاس دارد و بسیاری از مردم داخل کشور از آن نا آگاه بوده و هستند. بدیهی است با توجه به جو داخلی و حمایت بی دریغ ولی فقیه و اعوان و انصارش از ناطق نوری و عملکرد تقلب آمیز رژیم در انتخابات، نظر قاطعی در باب شرکت نمودن یا تحریم انتخابات غالب نشد. طرفداران شرکت یا تحریم کنندگان آن هریک منطقی داشتند که نمی توان با بهره گیری از رویداد غیرقابل پیش بینی انتخابات اخیر، یکی را تحسین و دیگری را سرزنش کرد. نظریه ی لزوم شرکت درانتخابات تنها خاص شما نبود. اگر شما در ۱۳ اردیبهشت ماه امسال از مردم خواسته اید که درانتخابات شرکت کنند، آقای مهرداد ارفع زاده (که فکرمنی کنم با تقسیم بنده شما در طیف گروه ملی گرایان سنتی افراطی باشند) دراول آبان ماه سال گذشته طی مقاله ای از همه ی گروه ها خواستند که درانتخابات شرکت کنند و

شرکت در انتخابات، روش نبود و کسی نمی تواند در این مورد مدعی باشد که مردم به اوگوش فراداده اند. آقای حیدریان به کشف این مسأله نایل آمده که گویا موضعگیری های ملی گرایان سنتی و در پیشایش آنها داریوش فروهر برخاسته از حرکت هایی نخبه گرایانه بوده اند و اینکه «همه ی شواهد نشان میدهد که مردم به جای براندازی و تخریب که هیچ چشم انداز سیاسی ندارد، از تلاش مساملت آمیز و تدریجی و شکیبایی سیاسی و منطقی استقبال میکنند. به هیچ وجه تصادفی نیست که اکثریت مردم به دعوت ملی گرایان افراطی سنتی نظریه آقای داریوش فروهر که هیچ مطلب جدید جز شعار های تند و تیز از مد افتاده برای جامعه آبدیده ایرانی در بر ندارد، تنها با ناباوری و شوخی می نگرند» خواننده از این مقاله چنین نتیجه می گیرد که ملی گرایان سنتی و به زعم ایشان افراطی (درچه مورد افراط کرده اند ناروشن است آیا منظور شان اینست که آنان در دوست داشتن ایران راه افراط پیموده اند یا اینکه پاشاری بر دموکراسی و آزادی افراط محسوب می شود؟) که شامل جبهه ی ملی و اتحادی می باشد و دلیل اینکه افرادی داریوش گویا همواره مخالف انتخابات و روش مساملت آمیز بوده اند، درحالیکه میدانیم چنین چیزی از واقعیت چقدر فاصله دارد. این گذشته داریوش فروهر در شرایط خفغان استبدادی درداخل کشور نسبت به شیوه ایشان انتخابات غیر دموکراتیک و دخالت شورای نگهبان اعتراض کرده و پیش شرط های لازم را طی اعلامیه ها و گفتگوهای بسیاری به آگاهی مردم رسانده است. فریاد ایشان به خاطر افتادن به دنبال مد روز به زعم نویسنده، نبوده است، زیرا آنچه درداخل کشور رایج است دم فروپستن است و آقای داریوش فروهر از قانونیت و حقوق ملت ایران و آزادی و شرف ملی دفاع کرده است. کار ایشان قابل ستایش است ونه ملامت، و از آنجا که ایشان در داخل کشور زیر تبعیغ جمهوری اسلامی زندگی میکنند پس دفاع از آزادی کامل انتخابات نه تنها شوخی تلقی نمی شود بلکه بسیار هم جدی است. اعلامیه تازه ی حزب ملت ایران که داریوش فروهر نوشته در دفاع زندانیان سیاسی و آزادی فرج سرکوهی تاریخ هشتم تیر ماه ۷۶ را دارد. تا آنجا که من به یاد دارم تنها اعلامیه ای است که از داخل ایران و در دفاع از فرج سرکوهی انتشار یافته است که شاید

داشت؟ این جناح که یک شبه خواب نما نشده است. تعبیر می تواند چنین باشد که بخشی از جناح حاکمیت که دولتمراست و ازنگرش سیاسی برخوردار، بدین نتیجه رسیده است که ادامه حکومت با روش قبلی غیرممکن است و برای حفظ جان خود و آینده خود این راه رابرگزیده است. به هر حال صلاح ملک و ملت هم در این است که از هر نوع گرایش مسالمت آمیز استقبال شود ولی آیا این باید سبب شود که ما مبارزان علیه استبداد را کوچک کنیم؟

پراکنگی اپوزیسیون در داخل و خارج و تمامیت خواهی در خارج بدون آنکه شرایط خفقان و فشار اختناق در داخل در نظر گرفته شود از عواملی مهم نومیدی مردم از گروه هاست و بدین جهت مردم خود در پی چاره افتاده اند. آری مردم ما با شرکت در انتخابات و رأی دادن به خاتمی، به ولی فقیه و هادارانش پاسخ رد دادند ولی این به متزله‌ی آن نیست که نیروهای مترقب دفتر مشاوره برای رژیم اسلامی بازگشند. بگذارید این کار را گروه هایی مانند نهضت آزادی که هنوز از حاکمیت ایدئولوژی اسلامی دفاع میکنند بر عهده بگیرند. ما نمی توانیم گروه های ملی داخل و بیرون از کشور را به جهت تحریم انتخابات ملامت کنیم، سازمان هایی که به خط مسالمت آمیز اعتقاد دارند اما از کوچکترین آزادی تصريح شده در همین قانون اساسی پر از اشکال محروم‌مند و هیچ مجالی برای اظهار عقیده نمی یابند. آقای حیدریان پس از تقيیح ملی گرایان افراطی(!) و سنتی در تعریف از ایران گرایان جدید که گویا شامل حزب دموکراتیک مردم و سازمان اکثریت و جمهوریخواهان ملی می شود، تعریف جدید و شگفت انگیز ولی فاقد معنا و مفهوم جدی به دست میدهنند: «امروز بسیاری از نیروهای اصلاح طلب دریافته اند که دفاع از ایران و منافع ایران در گرو تحریم یک فرهنگ سیاسی متوازن است که ایرانگرایی، اسلام گرایی و جهان گرایی را در خود ترکیب کند». ادیان قابل احترامند اما تا زمانی که قوانین دینی بر دولت حاکم است، تحقق جامعه مدنی خوب و خیالی بیش نیست. با این تعریف، پرسش از ایشان و گروه های مشابه اینست که بدین ترتیب تکلیف ایرانیان زرتشتی و بهایی و مسیحی و سنی و کلیمی و کمونیست و آنهمیست وغیره چه میشود؟ چون طبق این تعریف

برنامه های خود را نیز به مردم ارایه کند و منتظر وقایع و حوادث ننشینند<sup>۱</sup>. این انتخابات مکانیسم خاص خودش را داشت. ما هنوز از همه‌ی رویدادهای آن به علت عدم حضور در محل و سانسور ناگاهیم. بنا به گزارش یک خبرنگار از ایران (خبرنگار رادیوی سراسری پژواک سوید در ایران) بسیاری از مسجدها پیش از انتخابات شروع به پخش گسترده‌ی نوارهای ویدیویی کرده بودند که در آن تصویرهای مستندی وجود داشت، از جمله زنی گریان را دردادگاه نشان می دادکه به جرم بدحجابی دستگیر شده و گوینده این نوارویدیو به طعنه می گفت اگر می خواهید چنین صحنه هایی تکرار نشود به خاتمی رأی بدهید! تصویر دیگری جوانان را در اتومبیل و در حال گوش دادن به موزیک نشان میداد و باز گوینده می گفت اگر می خواهید شاهد چنین مناظری باشید به خاتمی رأی بدهید! این نوارهای ویدیویی که گویا از جانب هوداران ناطق نوری پخش شده بود، در میان مردم تاثیر معکوس گذاشت و بسیاری از مردم با وسایلی از این قبیل برانگیخته شدند تا در انتخابات شرکت کنند. فشارهای دیگر را نیز که همواره در انتخابات رژیم اسلامی مورد استفاده قرار گرفته و از آن جمله تهدید به اینکه اگر در انتخابات شرکت نکنید، همسرتان به شما حرام است وغیره کمکان رایج بوده است.

اشاره به این دلایل از این جهت است که آقای حیدریان در جای دیگری از این مقاله می افزایند «دومین تفاوت جنبش ایرانگرایی در فرهنگ سیاسی جدید آن نهفته است».

شیوه‌ی نگرش شر کامل، خیر کامل یا سیاه و سفید یک مدل ساده و سنتی در تحلیل رویدادهای سیاسی بود که در نیروهای سیاسی کشور ما سابقه طولانی دارد. با توجه به شتابزدگی و با یک طرفه نگریستن به مسائل به نظر میرسد خود ایشان هم در طرف «خیر کامل» افتاده اند.

کسی منکر اختلاف در بین حاکمیت نیست، اما این اختلاف از چه نوعی است؟ آیا این جناح نمی دانست نقض قانون به اصطلاح جمهوری اسلامی نادرست است و پی آمدهای ناگوار در جامعه خواهد

<sup>۱</sup> نشریه‌ی جمهوری شماره‌های ۱۳ و ۱۴ دهم دی ماه ۱۳۷۵

از دست کلیه ای نیروهایی که به مشی مسالمت آمیز اعتقاد دارند و از آن جمله جبهه ای ملی و اتحاد ملی باز کند تا آنها با بسیج مردم برای حاکمیت قانون پاری اش دهند. در غیر این صورت، آنچه مسلم است، در مبارزه با دشمنان خود بی پار و یاور خواهد بود. به هر حال روزهای آتی شاهد درگیری بین او جمال های جناح های هیأت حاکمه خواهیم بود. ملایان باید بین زنده ماندن و نجات دادن خود و تسلیم در مقابل قوانین عادلانه بشری و معقول جهانی و با پاییندی به اصول فنازیک و نابود شدن، بکی را انتخاب کنند و میدانیم که بسیاری از سازمانهای مشکل مذهبی سیاسی به این واقعیت به آسانی تن در خواهند داد.

تیرماه ۱۳۷۶  
July 1997

بسیاری از این هموطنان از دایره ایرانی بودن بیرون می افتد. آیا وظیفه ای نیروهای مترقبی این است که از جدایی دین از دولت پشتیبانی کنند یا برای نزدیک شدن به قدرت از ملایان حمایت کنند؟ جای شگفتی است که نویسنده، با وجود آنکه خود را چپ ایرانگرا و کثر طلب معرفی می نماید، از این مسئله مهم غافل می ماند. آفای حیدریان با تقسیم بندی جدید خود شاید برآن است که آب را گل آвод نماید تا نزدیکی خود و دوستانش را به گروه های مذهبی توجیه کند. آیا این دوستان اکنون با تصورات واهی راه میان بری برای رسیدن به قدرت انتخاب نکرده اند که بیست سال پیش خط پشتیبانی از روحانیت مبارز نام داشت و امروز با سازمان های مذهبی مبارز همچون نهضت آزادی وغیره پیش برده می شود؟ ولی دوستان در این برکه ای گل آвод ماهی صید نمی شود.

ملایان با رندی تمام حتی آن آزادی نسبی را هم به آن دسته از اشخاص و گروههای مخالف می دهد که دیدی انقادی نسبت به حاکمیت اسلام نداشته باشند و کماکان جبهه ای ملی که لایحه قصاص را رد کرده در این لیست مرحمت آمیز قرار ندارد. من معتقدم که نیروهای آزادخواه ملی و چپ دموکرات که طرفداران واقعی آزادی هستند، میتوانند با تفاهم و همبستگی ملی درسازندگی کشور نقش اساسی داشته باشند، از بازگشت دیکتاتوری پادشاهی جلوگیری کنند و با استبداد دینی مبارزه نمایند، آنهایی که هنوز چشم به دردوخته اند که خواجه تاجدارکی بدر میاید و یا کسانیکه نان به سلطنت طلبان قرض میدهدند و با مستبدین دینی نیز نرد عشق می بازند، نمی توانند مبلغین و سازندگان یک جمهوری مترقبی در ایران فرداباشنند، آنها فقط میتوانند برای یک استبداد دیگر جاده باز کنند. انتخابات نشان داد که ملت ما به آن چنان فضیلت و آگاهی دست یافته است که بازار و اپسگرایی از رونق افتد است به همین جهت وظیفه نیروهای مترقبی سوق دادن بیشتر مبارزه به این سو یعنی ترقی خواهی است و نه کنند یک چاه دیگر و همگامی با اپسگرایان.

خاتمی در صورتی که حسن نیت داشته باشد و بخواهد موفق شود باید آزادی سازمان های سیاسی و صنفی را به رسمیت بشناسد قید و بند را

مورد ملی‌گرایان مطالبی گفته‌اند که نشانگر آنست که ایشان نه تنها بعضی خطاهاي سازمان نهضت آزادی را جزو محسن آن می‌شمارند بلکه به خود اجازه می‌دهند که مسایل تاریخی را تحریف کنند و برای ملیون تکالیفی اسلامی هم مشخص نمایند که جای شکفتی بسیاردارد. بنابراین پاسخ گویی به آقای یزدی و یا حتاً انقاد از این سازمان به هیچ‌چه نباید نشانه بی‌احترامی نلقی شود بلکه باید توجه داشت که انقاد از سازمانی که نقشی بسیار مهم در حیات سیاسی ایران داشته است وظیفه هر ایرانی دلسوزی است، بخصوص حالا که سازمان نهضت آزادی در انقاد پیشقدم شده است و رعایت حال دیگران را که حتاً آسیب پذیر از سازمان نهضت آزادی و ملی مذهبی هستند نیز ننموده است. البته داوری نهایی با خوانندگان و هموطنان گرامی است و اگر خطایی در نوشته‌هام باشد با کمال میل حاضر به شنیدن و اصلاح آن هستم.

آقای دکتریزدی در مطلبی تحت عنوان «ائتلاف روشنگران دینی و روحانیان مبارز» براین باور هستند که پس از شهریور ۱۳۲۰ سه جریان عمدۀ در ایران وجود داشته‌است به ترتیب ورود به صحنه عبارتند از اول جریان مارکسیستی دوم جریان ملی و سوم جنبش اسلامی و اما در مورد جریان ملی اظهار می‌دارد:

«جریان دوم، جریان ملی است که این هم در تاریخ کشور ما ریشه دارد. جریان ملی بعد از شهریور ۲۰ در یک مراحلی دچار نوعی شوونینزم یا ملی‌گرایی افراطی شد که کمک با ظهور و بروز احزاب ملی و بهخصوص شخصیت ممتاز دکتر مصدق از اندیشه‌های افراطی ملی‌گرایانه مطرح شده در درون ابتدایی خود فاصله گرفت و به مرابت بیشتر منطقی شد و عقلانیت سیاسی را به کار گرفت. جریان ملی در روند تکامل خود دچار یک مجموعه مسایل درونی که اکنون هم هنوز مشکل کنونی ملی‌گرایان ایرانی به شمار می‌آید. در تشریح این مباحث درونی باید گفت که یک حرکت ملی لاجرم باید رابطه خود را با فرهنگ ملی روشن کند. فرهنگ ما ایرانیان از دو رکن عمدۀ ایرانیت و دیانت یا اسلامیت و ملیت تشکیل شده است. نمی‌شود بگویید که من ملی هستم اما به باورها و فرهنگ ۹۷ درصد جمعیت کشور بی‌اعتنای

## کارنامه‌ی نهضت آزادی ۴۰ سال خوش خدمتی به ارتعاج

لطمۀ‌ای که از حکومت تبهکار و واپس‌گرای جمهوری اسلامی در این ۲۰ سال بر ایرانیان وارد آمده و می‌آید از نظر خسارت جانی و مالی بسیار سنگین و جبران ناپذیر است. می‌دانیم این حکومت که با محل شدن آقای مهندس مهدی بازرگان و یاران او در نهضت آزادی بر مردم تحمل شد، و هر آینه ایشان با اعتقادات اسلامی و مدعای ملی‌گرایی، تشکیل دولت موقت را نمی‌دادند، ای بسا که این تحمل بدین آسانی میسر نمی‌شد و بسیاری از ملیون و افرادی از طیف چپ، با اعتراضات بموقع خود از بروز فاجعه‌ای تاریخی به نام جمهوری اسلامی جلوگیری می‌کردند. آقای بازرگان و آقای دکتر سحابی و آیت الله طلاقانی به علت مخالفت با حکومت شاه و زندانی که متحمل شده بودند همواره مورد احترام ملت ایران بوده اند و با وجود این که ۲۱ سال از آغاز این فاجعه‌ی سهمگین می‌گذرد، بسیاری براین باورند چون به هر حال سازمان نهضت آزادی ظاهراً در داخل زیر فشار رژیم است، طرح انقاد از آنان به مصلحت نیست. اما چندی پیش آقای دکتر یزدی دیگر کل سازمان نهضت آزادی در یک مصاحبه در داخل کشور در

تحول باعث شد که جنبش اسلامی و دینی هم در سال های بعد چار تغییرات و تحولات اساسی بشود.<sup>۱</sup> در سخنان آقای یزدی چند پرسش مطرح می شود.

نخست اینکه تعریف ملی گرایی چیست و ملی گرایان چه کسانی هستند؟

دوم: آیا سازمان نهضت آزادی واقعاً ادامه نهضت مقاومت است؟

سوم: سازمان نهضت آزادی خواستار چگونه حکومتی بوده است؟

چهارم: نقش نهضت آزادی در تدوین قانون اساسی ماوراء ارجاعی چه بوده؟

پنجم: آیا فرهنگ ایران بر شالوده ای ایرانیت و اسلامیت است؟

ملی یعنی چه و ملی گرایان چه کسانی هستند؟

انقلاب مشروطیت انقلابی پیش رو و در منطقه بی همتا بود و قانون اساسی آن دستاوردهای بسیار مترقی بود. با این قانون دادگستری و آموزش پرورش ما از زیر بوغ اسارت ملایان درآمد. آقای یزدی چرا مقطع شهربیور ۲۰ را برای ارزیابی نیروهای ملی انتخاب می کند؟ و ملی گرایی را چرا مترادف با نژادپرستی می دانند؟ ملی به معنای مردمی در فرهنگ سیاسی معاصر جاافتاده است و به چوچه به معنای فرنگی آن ناسیونالیست نیست. حکومت ملی دارای دو ویژگی است:

- ۱- تأمین آزادی وامنیت همه مردم و همه ای شهروندان صرفنظر از نژاد و رنگ و جنس و عقیده آنها.
۲. ایستادگی و دفاع از میهن در مقابل طمع و رزی بیگانگان.

ملی گرایی به معنای امروزی و مترقی آن به اوایل مشروطیت و میرزا فاخان کرمانی برمی گردد و او سرسلسله ای عاشقان وطن است که عاقبت نیز سر در راه آزادی و وطن می گذارد. در بین پرچمداران و

<sup>۱</sup> عصر آزادگان یکشنبه ۹ آبان ۱۳۷۸، رویه ۵، سخنان ابراهیم یزدی در میزگرد عصر آزادگان. بخش دوم.

بی تقاولت هست. بنابراین حرکت ملی در هر کشوری وقتی رشد می کند و به یک مقطوعی می رسد که لاجرم باید دو بعدی باشد. هم بعد سیاسی - ملی و هم بعد فکری - فرهنگی داشته باشد.

در ایران حرکت ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد به نهضت مقاومت ملی تبدیل شد و به نظر من این نهضت به دلیل وجود نیروهای فعال در کادر رهبری و بدنی، توانست آرام، آرام فرهنگ ملی و فرهنگ دینی را بپذیرد و اگر به اسناد نهضت مقاومت ملی در طول سال های ۴۰ تا ۳۲ نگاه کنیم، به صورت روشن می توان این اندیشه ها را مشاهده کرد. در حالی که ادبیات احزاب ملی ماقبل از کودتای ۲۸ مرداد به حزب مردم ایران که دارای سلیقه تاریخی از درون نهضت خدای پرستان سوسیالیست بود - تقریباً این ادبیات را نداشتند، بلکه ادبیات آنان کاملاً لایک بود و جایی دین و دولت و دین از سیاست را تبلیغ می کردند. اما در نهضت مقاومت ملی ایران تحرک، ارتقاء و تحول جدید مشاهده شد.

اشتباه تاریخی جبهه ملی دوم این بود که خواست از همان جایی شروع کند که جبهه ملی ایران شروع کرده بود، در حالی که جامعه ما یک دوران ۱۰ تا ۱۵ سال را پشت سرگذاشته بود. وقتی می گوییم ملی یا ملت گرایی یعنی همه مردم با باور های خود به صحنه می آیند. حال چه این باورها را دوست یا دوست نداشت. به عنوان مثال طبیعی است که مردم در روزهای خاصی از سال مثل عاشورا و تاسوعا برنامه های ویژه ای دارند و چطور ممکن است که حرکت ملی که می خواهد به توده های مردم اتکا کند، نسبت به این حوادث اصلاً بی اعتنا باشد. مرحوم طلاقانی می گفت وقتی می بینید روز عاشورا را همه ایران یک پارچه عزا می شود، شما هم به عنوان جبهه ملی بباید به زبان خود عزادری کنید. اما جبهه ای ملی نتوانست این ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخی را در آن مقطع درک کند.

تشکیل نهضت آزادی از سوی مهندس بازرگان هم در واقع پاسخ دادن به این نقص اساسی در جنبش ملی بود. جنبش ملی در سیر تکامل خود به این نکته رسید که باید این شکل را به خود بگیرد و حتا همین

آقای یزدی کسی نیست که این واقعیت های تاریخی را نداند و بر او پوشیده باشد، اما در حقیقت او قصد دارد چیز دیگری بگوید، او می خواهد هر کسی را که اعتقادات مذهبی ندارد بدین بهانه از میدان مبارزات ملی خارج سازد، او ملیونی را که اعتقادات اسلامی ندارند و یا حتا خشکه مقدس نیستند می خواهد از اخلاق نژادپرستان و به قول خودش «شووینیست ها و ملی های افراطی» بداند. بدین سبب در حقیقت آقای یزدی تاریخ سازی می کند تا نتایج مشخصی بگیرد. چنانکه سپس سازمان نهضت مقاومت را که حاصل همکاری و تلاش گروه های گوناگونی بود و اشخاص لایبکی مانند خلیل ملکی، دکتر خنجی، دکتر شاپور بختیار و حسن میرمحمد صادقی و اعضای نیروی سوم، حزب ملت ایران، و حزب ایران در آن عضویت داشتند و بسیاری از آنان نیز پس از ۲۸ مرداد در زندان بودند، فقط به چند تن از اشخاص «خودی»، که در آن هنگام آزاد بودند و در نهضت مقاومت فعالیت داشتند و بعد ها هسته‌ی نخستین نهضت آزادی را ساختند، منصب می نماید و بدین ترتیب نهضت آزادی را ادامه دهنده‌ی خط اصلی ملی در ایران معرفی نماید.

در حالیکه خط نهضت مقاومت اصولاً خطی مذهبی نبود و بسیاری از اشخاص فعال آن مانند آیت الله زنجانی و بسیاری از بازاریان با وجود مذهبی بودنشان هرگز بعدها هم عضو نهضت آزادی نشدند. اسناد منتشر شده هم که توسط اعضای سازمان نهضت آزادی تهیه شده، فقد مصاحبه با بسیاری از فعالان یادشده می باشد، فقط اشاره ای به نوشته‌ای از آنها گردیده و درنتیجه نظرات آنها را درست منعکس نکرده. بدین سبب اسناد منتشر شده‌ی سازمان نهضت مقاومت دارای کمبود اساسی است و آقای یزدی با استناد به آن نمی تواند برای نهضت آزادی تاریخ جعل کند. اگر شرایط برای فعالیت گروه مذهبی آمده بود چرا نام نهضت مقاومت را انتخاب کرند که نهضت مقاومت فرانسه را تداعی می کرد. آقای بازرگان و آقای سحابی مسلمًا با کمبود نام مواجه نبودند و می توانستند برای آن سازمان نامی مثل نهضت عاشورا و یا حسینی و غیره را انتخاب کنند و حالا هم دیر نشده است لطف کرده برای رفع هرگونه توهمندی را از جلوی سازمان نهضت آزادی

نامداران بعدی از میرزا علی اکبرخان دهخدا، دکتر محمد مصدق، دکتر حسین فاطمی، خلیل ملکی، دکتر صدیقی، دکتر شاپور بختیار، پروانه و داریوش فروهر در روزگار ما می توان نام برد.

در هنگامه‌ی جنگ دوم جهانی تحت تاثیر تبلیغات آلمان نازی و فاشیسم ایتالیا و به سبب تغیر از استعمار انگلیس نوعی سیاستی و علاقه به آلمان پیدا شد که به پیروی و مدل سازی از احزاب فاشیستی توسعه گروه های بسیار کوچکی انجامید که از آن جمله می توان از حزب سومکا و حزب پان ایرانیست نام برد. بدیهی است چنین سازمان ها و احزاب سیاسی به علت عدم همخوانی با واقعیت های جامعه ما (که به قول هگل اولین امپراتوری جهان است که از اقوام گوناگون در جهان تشکیل شد) نمی توانستند پایدار بمانند و بدین جهت یا از بین رفتند و یا به نحوی تعديل پیدا کرند.

نهضت آزادی ادامه‌ی نهضت مقاومت نیست  
نهضت مقاومت ملی به استناد اسناد نهضت مقاومت ملی که نهضت آزادی منتشر کرده است سازمانی مذهبی نبود. «نهضت مقاومت ملی بالاصله بعد از ۱۳۳۲ به منظور اخراج عمال بیگانه و احیا وادمه نهضت ملی که به رهبری دکتر محمد مصدق ایجاد گردیده بود از طرف ملت و دستگاه وابسته به نهضت براساس هدف های سه گانه ذیل تشکیل شده است:

- ۱- ادامه نهضت ملی و اعاده حیثیت و استقلال ایران و برقراری حکومت ملی.
- ۲- مبارزه علیه هرگونه استعمار خارجی اعم از انگلیس و روس و آمریکا.
- ۳- مبارزه با حکومت های دست نشانده خارجی و عمال فساد<sup>۱</sup>. در هیچ یک ازمود بالا مسائل مذهبی ذکر نشده است.

<sup>۱</sup> مهندس مهدی بازرگان: مدافعت در دادگاه غیر صالح تجدیدنظر نظامی، به نقل تاریخ بیست و پنج ساله ایران، غلام رضانجانی، رویه ۱۶۵

آفرید نتایج زهرآگین خود را در هیئت جمهوری اسلامی و حاکمیت ولایت مطلقه‌ی فقیه به بار آورد. مشکلات ناشی از این ابداعاتی که با ترمودینامیک شروع شد و به درآمیختن اسلام با مارکسیسم توسط گروه مجاهدین و معروفی «ابوذر غفاری» به عنوان اولین سوسیالیست اسلام آنهم در ۱۴۰۰ سال پیش که در صحرای برهوت عربستان جز نخل و خرما و بوریا چیز دیگری نبود، نمونه‌ای از رنگ کردن نه عوام که این بار فریقتن خواص و روشنفکران بود. امروز آقای یزدی می‌خواهد به آثار اینهمه ابداعات و کچ روی‌ها و گمراه کردن‌ها بپالد.

حال ببینیم زمانی که سازمان نهضت آزادی با مردم اسلامی و برای تشکیل یک حکومت اسلامی شروع به کارکرد و اعلام کرد که هدفش «استقرار حکومت قانون و مردم بر مردم و تعیین حدود و اختیارات و مسئولیت‌های قوای مختلف و ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی، براساس مبانی دین میان اسلام، با توجه به مقتضیات سیاسی و فرهنگی عصر حاضر.» است، جبهه‌ی ملی از کجا آغاز کرده که موجب اعتراض آقای یزدی شده است.

«اصول و هدف‌های جبهه ملی که در دی ماه ۱۳۳۹ به تصویب رسید به شرح زیر است:

اصل اول - اجیای حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی ملت ایران بر طبق قوانین اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر و مبارزه با هرگونه تجاوز به حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعات.<sup>۱</sup>

آری، زمانی که یک سازمان سیاسی ساقبه دار ایران برای تأمین حقوق مندرج در قانون اساسی و منشور جهانی حقوق بشر به مبارزه می‌پردازد، نهضت آزادی برخلاف اعلامیه‌ی حقوق جهانی بشر و برخلاف اصول جامعه‌ی مدنی و مدرن، خواستار حکومتی اسلامی آنهم در جامعه‌ای با ادیان و مذاهب گوناگون است. و طرفه اینکه نه تنها به این کار خود می‌پالد، به حکومت اسلامی حاکم نیز می‌گوید این ما بودیم که چهل سال پیش حکومت اسلامی می‌خواستیم و این جبهه‌ی ملی‌ها بی‌دین بودند که برخلاف درخواست آیت الله طالقانی حتا در

بردارند و به زیور عاشورایی مزین فرمایند که هم نسل جوان را از بهت و حیرت و سرگردانی بیرون بیاورند و هم استخوان آزادگان را در قبر نلرزانند. آقای یزدی از یاد می‌برند که چرا زنده یاد دکتر مصدق، بازرنگان را به سمت وزیر فرهنگ انتخاب نکرد و گفت که نمی‌خواهد این آقا لچک سر دخترچه‌های مردم کند. پس از کودتای ۲۸ مرداد مردم به اندازه کافی به نقش مخبر پیشوایان مذهبی مانند: آیت الله کاشانی، بهبهانی، بروجردی و... آگاهی داشتند، در آن هنگام و تقریباً هر هفته واعظ معروف فلسفی در مسجد ارک در مناقب مورچگان که شاه دارند سخنرانی می‌کرد و در این باب که دکتر مصدق داشت مملکت را به کام کمونیسم سوق میداد. خیر آقای یزدی، تاریخ جعل نکنید، صادقانه بگویید که جو آن دوره برای مذهبی‌ها آماده نبود. این جو پس از ۱۵ خرداد ۴۲ و در غیاب سازمان‌های سیاسی مانند جبهه‌ی ملی و دراثر کوشش‌های جلال آل احمد و دکتر شریعتی و مجاهدین خلق آمده شد.

نهضت آزادی خواهان حکومتی با ایدئولوژی و مردم اسلامی است آقای یزدی آشکارا به این می‌پالد که سازمان نهضت آزادی توانسته است مسلمانان لاییک را که خواستار جدایی دین از دولت بودند پس بزند و آرام آرام بجای آن ایدئولوژی اسلامی را تبلیغ کنند. آری، حکومت با ایدئولوژی اسلامی را اولین بار بازرنگان در اواخر تابستان ۱۳۳۹ با دوستانش در میان می‌گذارد که خواستار تأسیس سازمانی است که «مرام و ایدئولوژی آن باید بر مبنای و مأخذ از اسلام باشد.»<sup>۱</sup> و این آغاز فاجعه‌ای ملی بود. شاید این کار بازرنگان هولناک تر از کار محمدعلی جناح بود که کمر حزب کنگره را شکست و بخشی از ملت هندوستان را تحت این عنوان که دین اسلام دارند و پاک هستند در پاکستان گردآورد. غده‌ای که بازرنگان تحت عنوان اسلام ایدئولوژیک

<sup>۱</sup> غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، مهدی بازرنگان: «جمعیت مورد نظر و مورد لزوم، مردم و ایدئولوژی آن باید بر مبنای و مأخذ از اسلام باشد». تاریخ بیست و پنج ساله ایران، پوشینه‌ی نخست، رویه‌ی ۱۶۴.

<sup>۱</sup> مانجا، جلد ۱، رویه ۱۶۶

در مبارزه مسلحانه و پای دیگر شد رمیان مراجع مذهبی است، با راه مصدق بیگانه است.

قانون اساسی مافوق ارجاعی جمهوری اسلامی سند افتخارسازمان نهضت آزادی است. اما اسناد افتخار سازمان نهضت آزادی یکی و دو تا نیست ولی بزرگترین سند افتخار آن همانا عوض کردن قانون اساسی است که خمینی در پاریس قول آنرا به مردم داده بود که جمهوری خواهیم داشت مانند جمهوری فرانسه. این قانون موعود با همت رهبران سازمان تبدیل به سند رقیت و بندگی ملت ایران شد، سندی ننگین و وهن آمیز نه تنها به ساخت ملت ایران، بلکه به دامن بشریت. شرح و تفصیل قضایا را از زبان آقای امیرانتظام و آقای بنی صدر می‌آوریم:

حدود دو سال قبل آقای مهندس عباس امیرانتظام طی نامه‌ای که در نشريات خارج از کشور چاپ شده پرده از راز تکان دهنده ای برداشت که البته خاطرات آقای مهندس مهدی بازرگان که بعد به چاپ رسید نیز صحّت آن را تایید نمود، در این نامه آمده است: «در زمان تحويل پیش‌نویس قانون اساسی به آقای خمینی پس از حذف «حق بانوان در قضاوت» و چند اصلاح کوچک دیگر به دولت موقت پیشنهاد نمود تا آن پیش‌نویس را به همان شکل به رفراندوم گذارند و نظام سلطنتی را منحل و منقرض نمایند. در پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شده توسط دولت موقت موضوع ولایت فقیه پیش بینی نشده بود. دولت موقت به دلیل تعهد به ملت برای عرض پیش نویس و بررسی آن در مجلس مؤسسان پایداری کرد و از آقای خمینی خواست که پیش‌نویس تهیه شده در مجلس مؤسسان مورد رسیدگی قرار گیرد و دلیل دولت هم این بود: در ارائه قانون اساسی به نظرخواهی عمومی، ملت ایران نمی‌تواند در مورد اصول آن اظهار نظر نماید بلکه قانون فقط بطور یک پارچه تأیید یا رد قرار می‌گیرد».<sup>۱</sup>

با توجه به اوضاع و احوال عمومی کشور و هجوم ملایان و دخالت آنها در امور اجرایی بایستی دولت موقت هوشیارانه تر اقدام می‌نمود،

مراسم عاشورا و تاسوعا نیز حاضر نبودند شرکت کنند. واقعاً انگیزه سران نهضت آزادی از گنجاندن حکومتی بر اساس مبانی دین مبین اسلام، در مرامنامه خود چه بود؟ آیا مردم در آن زمان فقط در اسلام داشتند؟ آیا اسلام مورد تهاجم سایر ادیان قرار گرفته بود؟

آری آقای بزدی این افتخار از نهضت آزادی است که در خواستار بودن حکومتی اسلامی پیشقدم شد و موفق شد که در صفحه ملیون شکاف ایجاد کند. ولیکن محبت فرموده اکنون ما رامس کنید، حالاکه حکومتی با ایدئولوژی اسلامی سرکار آمده و آشش آنقدر شور شده که شما را هم قبول ندارند، لطف کرده شتری را که بر بالای بام بردید و اول از همه خود نخست وزیر منتخب امام زمان را سرنگون کرد، با دعای باطل السحر هرچه زودتر پایین بیاورید.

نهضت آزادی طرفدار مبارزه‌ی مسلحانه سران سازمان نهضت آزادی بویژه آقای بازرگان که سابقه ای در دوران مبارزات ملی کردن نفت داشتند، با مشارکت در نهضت مقاومت برای خود اعتبار و شهرتی کسب کردند و پس از سال ۳۹ موفق به تاسیس سازمانی شدند که همواره تصور می‌شد که گرایشاتی اسلامی دارد ولی از نوع متفرقی و سازمان آنها بر پایه‌ی قوانین جاری و خواستار مبارزه‌ی علی است.

آقای غلامرضا نجاتی نویسنده‌ی پرکار میگوید سازمان نهضت آزادی پس از آوردن رئوس هدف‌های نهضت آزادی خطی نگاشته‌اند که کلیه‌ی این تصورات را به باد می‌دهد: «نهضت آزادی ایران اولین حزبی بود که با ایدئولوژی منطبق و مأخذ از اسلام، توansت فعالیت‌های سیاسی – ملی را، با نهضت روحانی هماهنگ سازد و در جریان پیشرفت و تکامل، تنها راه مبارزه با رژیم که مبارزه مسلحانه بود، هموارکند». من هیچ نیازی به دلایل بیشتری نمی‌بینم چراکه فقط با همین نقل قول به آقای بزدی بگویم که سازمان نهضت آزادی نمی‌تواند ادامه دهنده‌ی راه مصدق باشد. سازمانی که یک پایش

<sup>۱</sup> نشریه‌ی نیمروز، شماره‌ی ۴۷۶، ۲۹ خرداد ۷۷

ما بود. بر این نظر اتفاق داشتیم که قانون جلوی استقرار استبداد را نمی‌گیرد.

شب درخانه مرحوم تولیت تا دیرگاه در این باره گفتگوکردیم. صحیح قبل از رفتن به خانه آقای خمینی، مرحوم طالقانی گفتند: نتیجه بحث اینکه ما باید جلو خمینی بایستیم، اما سید مرا تحریک نکن! من جلوی خمینی بایست نیستم»<sup>۱</sup>.

پایداری و ایستادگی و ایثار برای ملت بیشتر از این؟ آقای طالقانی در مجلس سنا که تبدیل به مجلس خبرگان شده است نمی‌نشیند چرا که طاغوتی است و بر روی زمین می‌نشیند و جراید تصویر درشت وی را که غمگین و افسرده بر روی زمین نشسته چاپ می‌کنند اما اجازه می‌دهد قوانین ضدبشری برای مردم ایران تدارک بینند و با اتمیل ضدگلوله ژنرال هایزیر به قم می‌رود و حاضر نیست از منافع ملت ایران در مقابل دیو استبداد دفاع نماید. آیا باز هم از افسانه‌ی پدر طالقانی برای ما خواهد گفت؟

امیرانتظام می‌افزاید:

«آقای خمینی در مقابل استدلال دولت موقت تسلیم شد، ولی در عرض پیشنهاد کردکه به جای مؤسسان مجلس خبرگان که از کارشناسان و خبرگان (اسلامی؟) تشکیل می‌گردید با تعداد نمایندگان کمتری تشکیل شود. دولت نیز پیشنهاد ایشان را پذیرفت و بدین سان مجلس خبرگان تشکیل گردید». آیا آقای بازرگان و ایشان نمی‌دانستند که از خبرگان اسلامی چه نسبتی بیرون خواهد آمد؟

«این مجلس پیش نویس پیشنهادی دولت موقت را مشمول چنان تغییری کرد که عملاً قانون مزبور به قانون اساسی مذهبی و مغایر قانون اساسی مترقی و مردمی دولت موقت تبدیل شد. مدت زمان رسیدگی نیز به سه ماه واندی تغییر یافت».

باتوجهه به موارد بالا آقای امیرانتظام به وظیفه‌ی ملی خود عمل نموده و ادامه می‌دهد: «طرح انحلال مجلس خبرگان را تهیه و به

بویژه که آقای خمینی خواستار اصلاحات جزیی بود. فقط در مورد مسأله بانوان می‌توانستند با ایشان بحث و در صورت مجاب نشدن وی این مبحث را باز بگذارند<sup>۱</sup>. از عجایب روزگار اینکه به شرحی که در خاطرات آقای بازرگان آمده است، این نکته از جانب آقای رفسنجانی ذکر شده است که بهتر است آقای بازرگان هرچه زودتر این کار را بکند، آقای بنی صدر علت این تعلل را طمع سیاسی می‌داند ولی او نیز به نقل جمله ای از آقای رفسنجانی پرداخته است که نشانگر اینست که حتاً آقای رفسنجانی دیدی واقع بینانه تراز بازرگان و بنی صدر داشته و گفته است: قانون خوبی شد بگذاریم به آرای عمومی و تمام کنیم. فکرمی کنید چه کسانی به مجلس مؤسسان می‌آیند؟ یک عده آخوند متحجر می‌آیند و می‌رینند توی قانون اساسی»<sup>۲</sup>. همه می‌دانیم که پیش بینی آقای رفسنجانی بواقع پیوست، بویژه که آقای بهشتی ولايت فقيه را هم در آن وارد نمود که اگر گل بود به سبزه نیز آراسته شد. آقایان سازمان نهضت آزادی که در آن موقعیت خطیر سکان دولت را در دست داشتند، اکنون انتظار دارند ملت ایران بابت همه این هشیاری ها و خدمات بموقع از آنان سپاسگزار باشد. بویژه که حتاً لزومی هم نمی‌بینند این مسایل را به صراحة با مردم درمیان بگذارند یا از آنان پوزشی بخواهند. تازه چیزی هم طبلکار هستند که چرا چهل سال پیش بخشی از مردم در قالب یک سازمان سیاسی در دستجات عزاداری شرکت نکرند و به اصطلاح به وظیفه‌ی فرهنگی خود بی‌اعتباً بودند! آقای بنی صدر به ذکر واقعه‌ای اشاره می‌کند که بسیار در دنک تراست و آن نقش آقای طالقانی است که شهرت روحانی روشنفکر دارد.

«مرحوم طالقانی تفنن کرد که بیایید به قم برویم. در خود رو ضدگلهای که ژنرال هایزیر برآن می‌نشست و رفت و آمد می‌کرد و در اختیار آقای طالقانی قرار گرفته بود و بعد ما به قم رفتیم. در راه تمایل آقای خمینی و روحانیان اطراف او به استقلال، موضوع گفتگو

<sup>۱</sup> نقل از فصلنامه مهرگان ، خاطرات بنی صدر

<sup>۲</sup> همانجا، تأکید از من انشت

<sup>۱</sup> همانجا، تأکید از من است

۳- هیجده سال زندان آقای امیرانتظام به جرم همین اقدام شجاعانه<sup>۱</sup> او برای حفظ منافع ملی و دفاع از خواسته های ملی و انقلاب بهمن ۵۷ بوده است.

۴- سازمان نهضت آزادی حتا در دفاع از همسنگر خویش خلوص نیت نداشت و هرگز اقدامی عاجل برای این قربانی دربند نکرد و مردم را در جریان بیگناهی امیرانتظام از اتهام جاسوسی نگذاشت. اعتراضات تکان دهنده<sup>۲</sup> امیرانتظام فقط حکایتی در دنک و تلخ نیست، بلکه حاکی از فاجعه ای بزرگتر است که آقای طلاقانی که به روشنگری شهرت داشت (و در حقیقت چنین نبود) و اعضای دیگر روشنگران مذهبی مانند آقایان یزدی، صباغیان، میناچی، معین فر در سازمان نهضت آزادی نیز در آن شریک بودند، تا آنجاکه حتا منافع ملی را قربانی آرمانهای های بینی خود کردند.

سازمان نهضت آزادی در بزنگاه تاریخ نقش ضد ملی بسیار مهم و کلیدی بازی کرد و حق قانونگذاری را از ملت سلب کرد و به ولایت فقیه سپرد. امروز ملت ایران با کوششی جانکاه و به بهای گزاف هزاران کشته و جان های خسته و خسارات هنگفت در مبارزه با گروه واپس گرای حاکم برای احراق حقوق خود میکوشد.

آقای یزدی از جبهه<sup>۳</sup> ملی گلایه دارد که چرا با موضع قبل از ۲۸ مرداد و به عنوان نیروی لاییک به میدان آمده است و در حالی که دوستان سابق ایشان که بعداً نهضت آزادی را تشکیل دادند توансند قدم های ارتقای بزرگی بردارند و به جای تبلیغ جدایی دین و دولت، مبلغ حکومت مذهبی آنهم بصورت ایدئولوژیک خود بشوند. به عقیده<sup>۴</sup> ای او سران جبهه<sup>۵</sup> ملی بایستی نیز به پیروی از آنها به دسته های عزاداری عاشورا و تاسوعا می پیوستند چرا که ۹۷٪ مسلمان هستند و...

آیا فرهنگ ایران بر شالوده ایرانیت و اسلامیت است؟ استدلال آقای یزدی بر مبنای مسلمان بودن ۹۷٪ از ایرانیان و اینکه پس می بایستی جبهه<sup>۶</sup> ملی هم به دستجات عزاداری می پیوست به هیچوجه با منطق دموکراتی سازگار نیست. در جامعه ای که به فرض

تصویب ۸ نفر از وزرای دولت وقت رساندم. چهارنفر از وزرای دولت با امضای تصویب آن مخالفت کردند که عبارت بودند از: دکترا براهیم یزدی، دکتر ناصر میناچی، مهندس هاشم صباغیان و مهندس علی اکبر معین فر<sup>۷</sup>. وقتی که اعضای سازمان نهضت آزادی در دولت با این طرح مخالفت ورزند تکلیف ملايين مشخص است. «در آن زمان پنج نفر از اعضای شورای انقلاب به اسامی حجت الاسلام علی خامنه‌ای، حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی، حجت الاسلام جواد با هنر و... در دولت شرکت می کردند. اینها نمی توانستند با آن مخالفت کنند، ولی برای ختنای کردن آن پیشنهاد کردند تا برای رعایت احترام آقای خمینی، این طرح مصوب ابتدا به اطلاع ایشان رسانده شود و بعد به مرحله اجراءگذارده شود». بی آنکه به جلب نظر و موافقت آقای خمینی نیاز داشته باشد. «آقایان اعضای شورای انقلاب حاضر در جلسه، شبانه به قم رفتند و آقای خمینی را مطلع ساخته و ایشان را آماده مقابله با طرح کردند. روز بعد نخست وزیر طرح را به قم برد و با برخورد تؤام با عصبانیت آقای خمینی مواجه شد و طرح برای همیشه در تاریخ مدفون گردید».

سازمان نهضت آزادی که حکومت را در اختیار داشت، از علنی کردن این موضوع خودداری کرد و از دفاع از حقوق مردم سریاز زد و حتا با مردم هم در میان نگذاشت و نتیجه هی این اقدام به شرح زیراست:

۱- قانون اساسی پیشنهادی ملغی شد و قانون اساسی مبتنی بر استبداد ولایت فقیه رسمیت یافت که حتی نسبت به قانون اساسی قبلی عقب مانده بود و نهضت آزادی هیچگونه اعتراضی نکرد.

۲- سازمان نهضت آزادی در رسالت خود نمی دید که از حقوق ایران و ایرانی دفاع کند بلکه همه چیز را در طبق اخلاق انتقالی رهبر دینی کرد. بدین ترتیب نه تنها ملی بودن این گروه جای تردید دارد بلکه حتا در نوگرایی یا اصلاح گرایی مذهبی نهضت آزادی نیز به صورت جدی باید شک کرد.

<sup>۱</sup> نشریه<sup>۸</sup> نیمروز، شماره<sup>۹</sup> ۴۷۶، ۲۹ خرداد ۷۷

آباد و مبتنی بر عدالت اجتماعی بود برباد داد. بلکه حتا دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نیز پایمال کرد و طرفه اینکه کماکان نیز با تقیین و جعل تاریخ از پاکیزی سازمان های سیاسی غیرمذهبی و لایک جلوگیری می کند.

آقای دکتر بزدی از عقلانیت دم می زند. کجای این کار عقلانی است که از به قدرت رساندن حکومت مرتعان و اوپاش و فاتلان که از بام تا شام آدم می کشند و دست و پا قطع می کنند و مخالفان را در خانه هایشان قصابی می کنند حمایت کنید و تازه مدعی شوید که کار آنها که به شما نپیوسته اند عقلانی نیست؟ چگونه اعمال اکثریت معتقدین به یک مذهب را تنها به استناد اعتقادات دینی عقلانی می توان دانست؟ آنهم نه دین و مذهبی که از روی عقل و منطق انتخاب شده، بلکه به آنها ارجح رسیده. عقلانی اینست که منافع ملی، هویت ملی، حقوق شهروندی و احترام به عقاید، چه دینی و چه غیر دینی افراد تحت سلطه و لی فقیه یا تحت نام امامت امت اسلامی و یا هر ایدئولوژی دیگر پاییمال نگردد. رابطه ای انسان با خدا و مقوله ای رستگاری انسان چیزی نیست که در ایدئولوژی سیاسی امروز و مدرن جایگاهی داشته باشد. این رابطه ای است خصوصی و نمی توان در مسائل اجتماعی تعبد را جایگزین شور و خرد کرد. عقلانی آنست که گروه های نوگرای مذهبی بر جایی دین از دولت تأکید ورزند.

من هیچ گونه خصومت شخصی با آقای بزدی و یا نهضت آزادی ندارم، سهل است، در گذشته بسیاری اوقات شهامت سران سازمان نهضت آزادی را تحسین کرده ام. اما بر این باورم که باید خطاهای را گفت تا در یک آزمایش خطیر دیگرا شاهد یک ضربه ای مرگبار دیگر به منافع ملی نباشیم.

آقای بزدی با تأکید به بُعد فرهنگی یک سازمان سیاسی، جبهه ای ملی را متهم می کند که چون در مستجدات عزاداری تاسوعا و عاشورا شرکت نکرده به بُعد فرهنگی ما (که ظاهراً درکلیت آن به نظر آقای بزدی فقط اسلام است و نه چیز دیگر) توجه نکرده است.

۹۷٪ آن مسلمان است، چه باک اگر چند درصد هم تحصیل کرده و لایک و دانشجویان و فرهنگان جامعه و یا چپ ها و یا پیروان مذاهب دیگر و یا حتا مسلمان های سنی، حق حیات سیاسی نداشته باشند؟ اگر آفای یزدی به دموکراسی و آزادی معتقد است چرا به عقاید دیگران احترام نمی گذارد؟ اکثریت همواره آزادی خود را در جامعه دارد مهم حق حیات و حق اظهار نظر و آزادی آن چند درصد اقلیت است. پس می بینیم که آقای دکتر بزدی طرفدار دموکراسی و آزادی هم نیست و هرچه تاحال در این زمینه گفته است باد هواست.

وقتی همه ی گروه های اقلیت را کنار گذاریم، فقط فرقه شیعه اثنی عشری آن هم با برداشت یک گروه ویژه، می ماند. جهنمی که به نام جمهوری اسلامی در ایران بپا شده است دقیقاً بر این منطق تکیه دارد و آقای دکتر بزدی تازه سرود هم یاد مستان می دهد.

گذشته از این، ایرانیت و اسلامیت نمی تواند شالوده فرهنگی ما باشد. به یک دلیل ساده زیرا تاریخ ما از ۱۴۰۰ سال پیش آغاز نمی شود. مردم ایران در دراز ای تاریخ فرهنگ بسیار غنی و ارجمندی فراهم آورده اند که آغوش خود را برای همه ی و ادیان و مذاهب و ایدئولوژی های باز می گذارند. ما به عنوان نمونه ای از تحمل و م dara و احترام به دیگر مذاهب، فرمان کوروش را داریم. بنابر این هر ایرانی با هر دینی و هر ایدئولوژی می تواند از حقوق شهروندی یکسانی برخوردار گردد. در غیر اینصورت ایرانیت با ایدئولوژی اسلامی به حکومت فاشیستی می انجامد که ساله است شاهدان هستیم. این تعدد اقلیت های مذهبی است که می تواند به فضای مناسبی از نظر علمی و اجتماعی و سیاسی یاری رساند، هندوستان نمونه ای از یک چنین جامعه ای است. نگاه کنید به پاکستان که از ریشه سوخته است. حتا این تعدد عشایر و اقوام ایرانی نیز به غنای فرهنگی ما کمک می نماید. حال آقای بزدی مشخص بفرمایند که چه کسی حامل نظریات انحصار طلبانه و فاشیستی است.

کارنامه ای ۴۰ ساله ای نهضت آزادی این است، این سازمان پلی شد برای به قدرت رسیدن روحانیون مرتع و بدین ترتیب نه تنها خون جان باختگان این انقلاب را که مبارز هشان برای یک ایرانی مترقی و

به این علت که به بعد فرهنگی بی توجه بوده (یعنی در مراسم عاشورا و تاسوعا و مراسم قمه زنی و زنجیرزنی شرکت نکرده) نکوهش می کند، در این مصاحبه ناگهان درمورد مسائل فرهنگی، خود را به گولی و گیجی می زند و معتقد است هنوز مسائل فرهنگی شفاف نشده و در سال ۲۰۰۰ هنوز منتظر است مسائلی مانند فیلم و سینما تازه برای متکران این سازمان شفاف شود. گویا متکران نهضت آزادی یک نسخه ای فرهنگی برای ملت ایران دارند: شرکت در مراسم عاشورا و تاسوعا و دیگر هیچ آقای یزدی چنین مطالبی علیه میلیون میگوید آنهم درست در حاکمیت استبداد سیاه ملایانی که بسیاری از مردم را به بهانه های واهی و به علت و نقض مقررات عجیب و غریب در مورد مسائل فرهنگی مانند حجاب و خوردن روزه و نوشیدن مشروبات الکلی و... توسط اوباش امر به معروف نهی از منکر شلاق میزند و به زندان میاندازد. در شرایطی که نویسنده کانی چون احمد تفضلی، محمد مختاری، پوینده و قهرمانانی ملی مانند پروانه و داریوش فروهر درخانه شخصی خودشان به دست قاتلان رژیم تکه پاره می شوند، این نشانه چه می تواند باشد؟ جز اینکه سازمان نهضت آزادی در صدد آنست که دوباره با این چشم بندی های تاریخی خوش خدمتی دیگری به ارتقای بنماید؟ غافل از این که نیروهای بالنهای ملی هرگز نخواهد گذاشت که دوباره آن سیاه کاری دستاورده نهضت آزادی تکرار شود. زیستن آزادانه در ایران حق هر ایرانی است و هیچ گروه و سازمانی حق ندارد این حق را چه به نام اسلام و چه هر مذهب و ایدئولوژی دیگری از آنان سلب نماید.

این مقاله اولین بار در نشریه‌ی نیمروز منتشر شده است  
۱۳۷۸  
۲۰۰۰

برای پی بردن به عمق تفکر ارجاعی این آقای منادی فرهنگ به مصاحبه‌ی او توجه کنیم.  
«خبرنگار - مهمترین مسئله‌ای که مرزبندی های سیاسی را در سال های اخیر مشخص کرده مسائل فرهنگی است، که گاهی می‌بینیم که حتاً مهم‌تر از مجادلات سیاسی نیز تلقی شده. نهضت آزادی ایران معمولاً در قبال مسائل فرهنگی سکوت کرده و موضوع مشخصی را نداشته. ما فکر می‌کنیم امروز زندگی فرهنگی برای جوانان از مهم‌ترین مسائل است و شاید یکی از دلایل انتخاب رئیس جمهور همین گرایش است. آیا گمان نمی‌کنید که بی توجهی به مسائل فرهنگی یک از نقاط ضعف نهضت آزادی است؟

یزدی - چرا، این نقطه ضعف است، ولی انعکاس واقعیت های بیرونی اجماع است. مسائل فرهنگی زمان برای رسیدن به یک اجماع مورد نیاز است. جامعه‌ما برای رسیدن به یک اجماع در باب مسائل فرهنگی نیازمند زمان است. یک سازمان سیاسی هم بخشی است از جامعه.

- ولی جامعه‌ما به آن موضع رسیده. جامعه‌ما در مورد مسائل هنری و فرهنگی وارد گفتگو شده. الان در زمرة مهم‌ترین شخصیت‌های سیاسی کشور ما سینماگران هستند که حضور واقعی سیاسی دارند، در حالی که شما اساساً با این موضوعات بیگانه اید و با آنها برخورد غیرفعال دارید.

یزدی - ... ما الان در موقعیتی هستیم که مسائل فرهنگی به آن صورت شفاف نشده، حتی برای متکران ما. الان بین روشنفکران دینی ما اختلاف نظر بسیار وسیعی در مورد مسائل فرهنگی وجود دارد<sup>۱</sup>. نفهمیدیم؟ چطور شد؟ رهبر نهضت آزادی، این تحصیلکرده‌ی آمریکا و مدعی روشنفکر مذهبی و به اصطلاح پیشو از چنانکه در بالا آمد، در مصاحبه با عصر آزادگان با چنان قاطعیتی مدعی است که فرهنگ ما ایرانیان از دو رکن ایرانیت و اسلامیت تشکیل شده و جبهه‌ی ملی را

<sup>۱</sup> گفتگوهای صریح، مصاحبه ابراهیم یزدی با ابراهیم نبوی رویه‌های ۱۱ تا ۵۸

کارهایی که با دکتر سروش شروع شد و انجام یافته، به جرأت می‌شود گفت که بین عقلانیت دنیای مدرن و دین موجود ما می‌شود که جمع مناسبی ایجاد کرد. به این ترتیب می‌شود گفت که پروره روشنفکران دینی در این بخش سرش به یک بالین آسایشی رفته است...»

آجودانی: «من فکر می‌کنم این کار در تاریخ مشروطه ایران هم انجام گرفت و بخصوص تاکید می‌کنم در مورد میرزا آقا خان کرمانی. با این تعریف ایشان همه‌ی اینها می‌شوند روشنفکران دینی. شاید تنها فرق این باشد که بگویند آقای آخوندزاده خودش مثلًا اعتقادات مذهبی نداشت، در صورتی که ما در مورد میرزا آقا خان کرمانی می‌دانیم که در دوره‌هایی این اعتقادات را داشت و به همین دلیل سوالی که من از آقای سازگارا دارم این است: اگر واقعاً حاصل دستاورده روشنفکری دینی این بوده باشد که سرانجام به همان جایی بررسند که روشنفکران سکولار رسیدند، معناش این است که لقمه از پس گردن چرخاندند و آمدند به یک جا رسیدند، به یک وجه مشترکی دست پیدا کردند. این وجه مشترکی که الان ایشان از آن صحبت می‌کنند که یافته شده و در واقع به یک معنا اگر اینطور نگاه کنیم، پایان پروره روشنفکری دینی است، یعنی یک آغاز دیگری است برای یک دوره جدید. این وجه مشترک اگر بنیادش همان چیزهایی باشد که ما امروز مثلًا در حقوق بشر خلاصه بکنیم یا در مفاهیمی مانند جدایی دین از دولت خلاصه کنیم، اینها به اعتقاد من دستاوردهای روشنفکری ما نیست. اینها دستاوردهای تاریخ مدرنیته است و دستاوردهایی که در تجدد اتفاق افتاده، دستاوردهایی که در تاریخ بشری اتفاق افتاده و ما دوباره داریم به این دستاوردها دست پیدا می‌کنیم به صورت معقولتری. اینجا کجا است این تفکر روشنفکری، کجا است این بینش روشنفکری؟ اگر این بینش روشنفکری حاصلش در واقع بازگشتی باشد به حقوق بشر، بازگشتی باشد به جدایی دین از دولت، چیزی است که در واقع الان نزدیک به دویست سال در تاریخ بشری سابقه داشته، رشد کرده تا امروز، بنیانهای اساسی و روشن خودش را پیدا کرده. اینجا کجا است که ما از روشنفکری صحبت می‌کنیم.»

### پل «روشنفکر دینی» به مدرنیته، پلی است به سراب

آقایان ماشالله آجودانی، محسن سازگارا و فرخ نگهدار در ۹ ماه می‌در برنامه‌ای راجع به نقش روشنفکر دینی در پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر در رادیو فردا گفتگو کردند.

محسن سازگارا روشنفکر را چنین تعریف کرد: «کسی که روی شکافهای معرفتی جامعه پل می‌زند. مهمترین شکاف معرفتی جامعه خودمان را هم شکاف بین سنت و مدرنیسم ارائه کرد و روشنفکر دینی را کسی تعریف کرد که از بین وجوده مختلف سنت، بخش دینی را که بخش فربه و بزرگی از سنت ما هم هست، انتخاب می‌کند، وجهه همت خودش قرار می‌دهد و سعی می‌کند بین سنت دینی و دنیای مدرن پل بزند و چون دنیای مدرن گوهرش عقلانیت مدرن است، عرض من این بود به طور خلاصه که پروره روشنفکران دینی بخصوص در یک دهه گذشته راهی را پیدا کرده که بین سنت دینی ما و عقلانیت دنیای مدرن، همساری و همگرایی برقرار کند و اجازه می‌دهد که این دو کنار همیگر بنشینند. به خصوص از پارادایم سروش من اسم بردم که با

## آیا «روشنفکر دینی» روشنفکر است؟

روشنفکر یا اندیشمند Intellectual کسی است که تفکرش در خرد ریشه دارد و در پیشایش دگرگونی‌های اجتماعی رو به آزادی و مدرنیته و تجدد حرکت می‌کند.

اگر تعریف سازگارا را پیذیریم یک چیز کم دارد و آن خردگرایی و مدرن اندیشیدن روشنفکر است یعنی اگر روشنفکر، خردگرا و مدرن نباشد مشکل بتوان وی را روشنفکر نامید. «روشنفکر دینی» نخست به دین، باور و ایمان بدون چون و چرا دارد. افزون برآن نهاد دینی خود یکی از موانع روشنگری بشمار می‌رود و همواره از جستجوی آزادانه دانش جلوگیری کرده است. کسی که خود زنجیر دین به پا دارد چگونه می‌تواند در عرصه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی و دینی نقش داشته باشد؟ هنگامی که عقیده و مذهب و اینتلولوژی بر جامعه ای حاکم شود، شهروندانی که به آن عقیده و اینتلولوژی باور ندارند به شهروند درجه دو تبدیل می‌شوند. «روشنفکران دینی» که در حقیقت «روشنفکران شیعه‌ی اثنی عشری» در حکومتی شیعه سالار هستند، آیا همین آزادی نسبی را «روشنفکران دینی» برای روشنفکران اته ئیست، «کمونیست» یا «روشنفکران بهایی»، سنی، زرتشتی و مسیحی و غیره نیز قابل هستند؟ و اصولاً آن روشنفکران نیز مانند آنها از حق آزادی و عقیده برخوردارند؟

ممکن است بگویید که مسلمانان هم از آزادی کامل برخوردار نیستند و بسیاری از آنها در زندان بسر می‌برند... در پاسخ باید گفت آنان در ابراز بسیاری از عقاید خود آزادند و بقول خودشان فقط باید خط قرمز را رعایت کنند در حالیکه حق موجودیت روشنفکران دگراندیش روی خط سرخ قرار دارد چه برسد به اظهار عقیده شان. تجربه دینی فقط در انحصار «روشنفکر دینی» نیست، از آن گذشته یک «روشنفکر دینی» باید سیاست را فدای آموزه‌ی دینی خود کند و این خلاف آزادی و استقلال انسان است. «روشنفکر مذهبی» اراده و ایمان به خود ندارد و همه چیز را به مشیت الهی و جبر تاریخ واکذار می‌کند. نمونه می‌خواهید خاطرات رفسنجانی را بخوانید که در مورد عزت الله سبحانی می‌نویسد:

اما آقای نگهدار میانه را گرفت و بر این باور بود که تحول دینی از عهده‌ی روشنفکران دینی ساخته است:

«تحولات فکری در جامعه خودمان یک روند تحولی است که اگر نخواهم بگویم تمام، بلکه اکثریت بزرگ روشنفکران ایران را تحت تاثیر خودش قرار داده و آن نوعی جدایی از یک دستگاه پیش ساخته نظری به عنوان اینتلولوژی است و قرار دادن یک رشتہ ارزش‌های مدرن و امروزی برای عمل سیاسی و اجتماعی فراروی خود یاک بازنگری هم در نحله‌ی روشنفکرانی که جدا از روشنفکران دینی بودند و در دهه ۴۰ فعالیت خودشان را شروع کردند، تحول فکری را می‌بینیم و هم در نحله روشنفکران دینی، کسانی که اعتقادات اسلامی داشتند این تحول را می‌بینیم و جوهر آن، آنچه که به نظر من برجسته است، در ماهیت یابی برای این دو طرز فکر، برای این تحولات، عبارتست از رویکرد به حقوق بشر و مفهوم آزادی و به طور مشخص‌تر، مفهوم دموکراسی. یعنی همه این روشنفکران ما امروز چه آن کسانی که خودشان را با عنوان دینی معرفی می‌کنند، چه کسانی که لزومی به استفاده از این واژه نمی‌بینند، همگرایی پیدا کردنده روی مفاهیمی که با مدرنیته متولد شده و امروز بخصوص در دنیای بعد از جنگ دوم جهانی با مفهوم حقوق بشر، ارزش‌های دموکراتیک و ارزش‌های آزادی خواهانه یا لیبرالیستی تعریف می‌شوند. همه حول این مفاهیم همگرایی پیدا کرند. به این اعتبار من با نظر آقای سازگارا که می‌گویند: فعالیت روشنفکران دینی سر به بالین آسایش می‌گذارد، موافق و فکر می‌کنم فعالیت روشنفکران غیر دینی ما هم که در دهه ۴۰ یک گرایش انقلابی یا گرایش اینتلولوژیک با امر نظام سیاسی و ساختارهای سیاسی در جامعه ما داشتند، این دو به هم نزدیک می‌شود و به یک فرجم آزادی خواهانه می‌رسد.»

آجودانی مسأله را بسیار صریح و منطقی در وقت بسیار کمی که بود بسیار خوب نقد کرد. اما من نیز آن را فرنستی یافتم تا بیشتر به مسأله «روشنفکر دینی» و تعبیرها و تفسیرهای آنها که موجب پریشانی فکر می‌شود بپردازم.

پرسش من هم از آقای سروش این است که اگر خدایی هست چرا بندگانش باید حقوق وی را رعایت کنند؟ واقعاً این شرم آور نیست که بندگان خدا از حقوق قادر متعال دفاع نمایند؟ آیا این خدا نیست که باید از حقوق بندگانش دفاع نماید؟

پرسش من از آقای سازگار اینست که آیا این همان پارادیم است که شما به آن افتخار می‌کنید؟ این چه چیز مدرن و نوی به ما می‌دهد؟ البته که این پارادیم نیست، این سراب و پرديس است و با دریغ بسیار این بهشت‌هایی که می‌خواهند هم تمامیت آدمی و هم تمامیت دین را حفظ کنند به جهنم ختم می‌شوند. آشکار است که برای او حفظ تمامیت حقوق خدا برتر از حفظ تمامیت آدمی است و باید انسان‌ها فدای خدا شوند. ما که در این پارادیم جهنمی ۲۵ سال است زندگی می‌کنیم، در چنین جامعه‌ای حقوق انسان‌ها فدای آن چیزی می‌شود که مصلحت و خواست خداوندی نام دارد. این خواست و مصلحت از دیدگاه حاکمان مسلمان می‌تواند تعبیر و تفسیرهای گوناگون شود. این تعبیرها که خدا را از حفظ حقوق خود عاجز می‌داند، جز در خدمت همان شیادان دستار بند و غیر دستار بند نیست که منافع خود را به جای منافع خدا جا می‌زنند.

مشکل اصطلاح‌های خود ساخته و برگرداندن کلمه‌ها اگر به یکی از موانع روشنکری در سال‌های اخیر بخواهیم اشاره کنیم، ایدئولوژی‌های وارداتی و تعبیر غلط از برخی کلمه‌های است. بسیاری هنگام برگردان یک اصطلاح خارجی به فارسی به جای پیدا کردن کلمه‌ی همتای آن، به ساختن کلمه‌ای جدید دست می‌زنند که با جامعه‌ی ایران بیگانه است. پیدا شدن یک اصطلاح (برای نمونه اروپایی) پس از پیدایی یک پدیده رخ داده است اما کلمه‌ای که به فارسی ترجمه می‌شود این پدیده هنوز در جامعه پیدا نشده است و مصدق عینی ندارد. بنگرید کمونیست‌های وطنی را که انقلاب مشروطه را «انقلابی بورژوازی» نامیدند، حکومت رضاخان را که بسیاری از کارخانه‌ها و مؤسسه‌ها را دولتی کرد حکومت «بورژوازی ملی» ارزیابی کردند و دولت ملی دکتر مصدق را دولت «بورژوازی کمپرادرور» دانستند. می‌بینیم که پیدا کردن مصدق بورژوازی ملی به

مهندس عزت الله سحابی که قراربود از بودجه دفاع کند و اسم نوشته بود، از زیر بار دررفت، نمی‌دانم چرا؟ به «من نوشته که استخاره کرده است، مکرراً بد آمده و این عجیب است؛ با اینکه رئیس کمیسیون برنامه و بودجه است».<sup>۱</sup>

خوب چگونه در دنیای مدرن امروز می‌توان با این تفکر کشور را اداره کرد؟

پارادایم سروش؟

سازگارا از پارادایم سروش گفت. ما از نقد اندیشه دیگر «روشنکران دینی» چون دکتر شریعتی و از دشمنی و ناسازآگویی وی به لیبرالیسم در می‌گذریم، به ویژه که او در «فاطمه فاطمه است» بیزاری خود را از زن مدرن و متجدد آشکارا نشان داده است. حال ببینیم این به اصطلاح پارادیم سروش چه ارungan دارد؟ آقای سروش در کتاب «فربهر از ایدئولوژی» زیر عنوان حکومت دموکراتیک دینی می‌نویسد: «حکومت‌های لیبرال دموکراتیک امروز، به رضایت خلق می‌اندیشند و پروای رضایت خالق را ندارند و مشکل حکومت‌های دینی دموکراتیک این است که میان رضایت خالق و رضایت خالق آشتبی برقرار کند و میان برون دین و درون دین تعادل افکند و چنان رفتارکنند که هم حق خلق را گزارده باشند و هم حق خالق را، و هم تمامیت آدمی را محفوظ نگه دارند و هم تمامیت دین را. و انصاف باید داد که کار این حکومت‌های، بسی دشوارتر از دوگونه حکومت دیگر است. می‌بینیم که بلافاصله با مسئله خدا روپرتو هستیم.

سوال اصلی و اساسی همین است که آیا خدایی هست یانه؟ و اگر هست، حقوقی دارد یانه؟ و آیا آن حقوق واجب الرعایه هستند یانه؟<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> عبور از بحران، اکبر هاشمی رفسنجانی، رویه ۵۰۹. چون آقای سحابی تا کنون این مطلب را رد نکرده اند آن را آوردم و اگر نه کامین سخن این حجت اسلام را می‌توان باور کرد؟

<sup>۲</sup> عبدالکریم سروش، فربهر از ایدئولوژی، رویه های ۲۷۳ و ۲۷۴ مؤسسه فرهنگی صراط، اسفند ۱۳۷۲.

زنده‌ای است که مارکس در زبان آلمانی منظور داشته است. این اصطلاح در آثار مارکس صید کردن و به غنیمت بردن از Beuten ریشه Ausbeutung گرفته شده که در پس آن تجربیات و حشیانه‌ی میلیون‌ها سال نوع بشر را از تعقیب و شکار و حیله ورزیدن و تجاوز کردن و قساوت و بی‌رحمی و چپاول کردن را در خود انباشته دارد و روحیه‌ای کاملاً متفاوت با دوره‌ی کاشتن و به ثمر آوردن و بهره برداری از آن و پرستاری از گیاه یا بذر و پروردن دارد.

اما «روشنفکران دینی» یا همان «ملی مذهبی»‌های سابق، به برگردان کلمه‌ها بسته نمی‌کنند بلکه همواره در پی یافتن و بافتن اصطلاح‌ها و کلمه‌های جدیدی هستند تا هر مکتب و مقوله اجتماعی و سیاسی را از درون تھی و کاملاً آن را بی‌معنا سازند.

### اصلاحگران دینی

با توجه به آنچه که گفته شد «روشنفکر دینی» ترکیب درستی بنظر نمی‌آید و شاید اصلاحگر مذهبی شایسته‌تر باشد. من سر آن ندارم که با تأویل و تفسیرهای دینی دشمنی بورزم. هرمونتیک یا علم تأویل نیز در غرب از کتاب مقدس شروع شد، با این تفاوت که جنبش روشنفکری در غرب جنبشی ضد حاکمیت دین بود و روشنفکران ما در پی توجیه حکومت دینی فعال شدند. ما امروز علاوه بر آنکه فیلسوف و اندیشمندان جنبش لبرالی و روشنگری را کم داریم، برخی از متدینان اسلامی با استفاده از فرصتی که حکومت اسلامی در اختیار آنها گذاشت، با تعبیر و تفسیر واژه‌ها می‌خواهند مقاصد خود را تحقق بخشنند. در گشته اصلاحگران ایرانی برای آنکه اسلام را تلطیف کنند به عرفان روی می‌آورندند، عطار و مولانا از آن جمله اند. تمثیل‌ها و قصه‌های قرآن قابلیت تأویل و تعبیر بیشتری دارد تا نص صریح قرآن در مورد زنا و حد و غیره. تئولوژی یا الهیات فقط با این تمثیلات می‌تواند خود را به فلسفه نزدیک کند ولی واقعیت اینست که در مواردی که مسئله احکام مستقیم و دستور مستقیم و صریح خداوندی در کار است، شک نمی‌توان کرد و شک و تردید اولین پایه فلسفه است. در مقوله‌ی تئکر روشنفکری هیچ چیز بقین نیست و بر همه چیز می‌توان

معضلی تبدیل شد که تا به امروز ادامه دارد. همین مشکل را در مورد «فؤدالیسم» داشته ایم.

آل احمد که هویت شرقی و ایرانی خود را در مقابل تمدن غرب (به گمان خود) پایمال می‌دید، چاره را آن دید که به مشروطیت به دیده‌ی شک و تردید بنگرد و به روشنفکرها و منتسکیوهای ایرانی بتأذد و حتا اصلاحگران دینی که ادای پیشوایان پرستانتیسم را در می‌اورند با عنوان «لوترهای وطنی» بباد تمخر بگیرد. او آخوندزاده و میرزا آفخان کرمانی و ملکم را که مذهب شیعه را نقد می‌کرند نشانه گرفته بود؛ و در عوض از واپس گرایانی چون شیخ فضل الله نوری و خمینی پشتیبانی می‌کرد. و باز هم او بود که از «ماشینیسم» در ایران دم زد بدون اینکه در جامعه‌ی مصدق واقعی داشته باشد. آیا ساده لوحانه نبود که واردکردن اتومبیل یا مونتاژ آنرا یا مونتاژ چند کارخانه نساجی را «ماشینیسم» بنامیم؟ این مسائل پس از انقلاب بسیار گفته شده و چیز نو و تازه‌ای نیست اما من یک مطلب را می‌خواهم یادآوری کنم و آن اینست که روشنفکران چپ که در مورد بسیاری مطالب متعصب هستند چرا آل احمد و شریعتی را در زمان خود نقد نکرند؟ چرا وقتی آل احمد در دانشگاه تبریز در پاسخ دانشجویی که پرسید شما معتقد به خلقت آدم از خاک و گل هستید گفت بله من هستم ولی اگر تو خود را از نسل میمون می‌دانی مختاری (خنده حاضران). این بحث و تمخر در یک محیط علم و دانش همچون دانشگاه تبریز و با حضور «روشنفکران چپی» چون غلامحسین ساعدی و رضا براهنی و.. صورت گرفت و هیچکس هیچ چیز در مخالفت با آن نگفت. جالب است چندی بعد شریعتی در لباس اصلاح دینی و لوتریسم همان راه را ادامه داد با همان دیدگاه در حالی که حضرت دوران خلافت عثمانی و اسلامی را می‌خورد و نفرت و انتقاد خود را از مذاهاب دیگری چون زرتشتی و مانوی و حتا بودیسم پنهان نمی‌کرد، در نهایت اسلام را به مارکسیسم پیوند زد.

منوچهر جمالی بر آنست که حتا اصطلاحی را که از آلمانی به فارسی به اشتباه، «استثمار» ترجمه کرده اند (بهره کشی از ثمره درختان و گیاهان) در واقع انحرافی است بسیار دور از تصویر

دیدیم که چگونه گرگ اسلامی بره جمهوری را بلعید. زیرا بخش نخست که اسلامیت را تشکیل می‌دهد برای خود مرز و حد و حقوقی نمی‌شناسد و بخش دوم برای بدست آوردن حقوق خود تلاش و مبارزه می‌کند.

اینکه ابراهیم یزدی می‌گوید: «دموکراسی دینی و غیر دینی ندارد، دموکراسی، دموکراسی است» خلط مبحث است و فربی بیش نیست. دکتر یزدی بارها در گفتگوهای خود با رسانه‌های همگانی براینکه ۹۷٪ مردم ایران مسلمانند و بایستی اعتقاد و باور مردم در قانون اساسی در قانون اساسی تبلور پیدا کند تاکید کرده است و در عین حال از دموکراسی نیز که پیده ای است لیبرالیستی که با دین و مذهب ایدئولوژی سازگاری ندارد دم زده است! این چگونه دموکراسی است؟ مردم کشورهای اروپایی مسیحی هستند و اصلاح گران دینی از لوتر گرفته تا فیلسوفانی مانند کیر که گارد که از آن برخاسته اند هنوز معجونی به نام دموکراسی مسیحی نساخته اند، مسیحی دموکرات و حزب دموکرات مسیحی داریم، ولی دموکراسی مسیحی نداریم یا با وجود آنکه مسیحیت تحولی در دین یهود بشمار می‌آید و سفارش‌های بسیاری در مورد مهربانی و دوست داشتن دشمن و همسایه دارد، کسی جرأت نکرده است که حقوق بشر و جامعه مدنی را به مسیحیت پیوند بزند. بر همین سیاق حتماً این سخن مضحك را شنیده اید که این روزها باب شده است بگویند که «در ایران آزادی بیان هست ولی آزادی پس از بیان نیست» اصل آزادی بر این استوار است که شخص حرفش را بدون مراحمت بزند و از عواقب آن وحشت نداشته باشد. هنگامی که فردی می‌داند که پس از گفتن سخنش به او آزار خواهد رساند خود به خود یک هزارم حرفش را هم به راحتی نمی‌تواند بزند و به خود سانسوری دچار می‌شود، این کجاش آزادی بیان نام دارد؟ این چیزی که از آن در ایران «روشنفکران دینی» با عنوان «آزادی بیان» یاد می‌کنند، چز بليشوی ناشی از تعدد قدرت، نام ديگري ندارد و به هیچوجه بر آن نام آزادی بیان نمی‌توان گذاشت.

نمی‌دانم چرا از مدعیان اقتصاد توحیدی که در اول انقلاب نسخه می‌پیچینند خبری نیست؟ عاقبت تئوری آنها چه شد؟ آنها که حکومت

شک کرد، هر مقوله ای را می‌توان شکافت و هر فکری را می‌شود پاره پاره کرد و به تشریح آن پرداخت، چنانکه فرهیختگانی چون خیام و حافظ هدف از آفرینش انسان و بهشت و جهنم را به زیر سؤال برند و بدین سبب در دنیای اسلام عاصی و طغیانگر معرفی شدند و مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند.

با این سخن آقای سازگارا که ما اکنون وارد پارادیم لیبرالیستی شده ایم موافق هستم، اما فراموش نکنیم که جنبش لیبرالیستی و اصولاً جنبش روشنفکری پدیده‌ای غیردینی بوده و «روشنفکر دینی» نمی‌تواند پیشناز این جنبش شود زیرا «روشنفکر دینی» با تخصص خود به حقیقتی نزدیک نمی‌شود. تازه اگر صحبت از تخصص شریعت دینی باشد، ملایان بر روشنفکران دینی برتری دارند و اصولاً حکومت ولایت فقیه با بهانه‌ی تخصص دینی موجودیت پیدا کرد. روشنفکر باید در مورد مسائل جامعه و سیاست و فلسفه به نقد بنشیند و مستقل بیندیش. می‌بینیم که «روشنفکر دینی» چقدر با این تعریف فاصله دارد. در دین که اصل بر روحی و بودن و شدن است، فرد جایی ندارد. فکر «روشنفکر دینی» نمی‌تواند مستقل و رها از دین پرواز کند و همواره زنجیر دین بر پایش سنگینی می‌کند.

اگر بخواهیم متوجه فاصله‌ی «روشنفکر دینی» بشویم، باورمندان ساده و غیر روشنفکر دیگر دین‌ها مانند مسیحی‌ها پرستستان و بهایی‌ها را در نظر بیاورید که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و آزادی زنان را باور دارند و هنوز «روشنفکران دینی» ما از دینداران معمولی آنان ادیان عقب مانده ترند و هنوز اندر خم یک کوچه اند.

اصلاحگران دینی به تعبیر من در نبرد با مستبدان شریعت زده جدی نبوده‌اند و نشان دادند که حاضرند بر سر عقیده خود در عوض صندلی صدارت معامله کنند و عقب بنشینند. تجربه نشان داد که دغدغه‌ی دینی آنها با حب آنها بی ارتباط نیست. جعل اصطلاحات از جانب این گروه پایان ندارد «مردم‌سالاری دینی» یعنی چه؟ «جامعه مدنیت‌النبی» چه معنایی دارد؟ از یاد نبریم که حکومت من درآورده «جمهوری اسلامی» نیز بر همین روش ساخته شد و هر کس تفسیری از آن داشت از جمله اسلامی بودن آن به معنای عدالت اجتماعی تعبیر می‌شد ولی

می‌دانند با پل آنها نمی‌توانند به جایی گذر کنند و بقول معروف پل آنها به سراب ختم می‌شود، زیرا این تفکر از قرن هجدهم عقبتر است. این بحث‌ها حکایت کشیشان اسکولاستیک را در مورد سن اسب و شمردن دندان‌هایش را بیاد می‌آورد که سال‌ها وقت صرف آن کردن در حالیکه کافی بود دهان اسب را بازکنند و دندان‌هایش را بشمارند. ۲۵ سال است مبارزه‌ی مردم برای مدرنیته ادامه دارد، آثار این مبارزه را نه در تظاهرات سرکوب شده بلکه در آثار سینمایی ساخته شده زنان فرهیخته ما، در ادبیات ما متجلی شده است. مردم نیازمند سازمان‌های نوین هستند تا در آن متحدد شوند، سازمان‌ها و حزب‌های سنتی، ضمن اینکه حب و بغض‌های قدیمی خود را حمل می‌کنند، توانایی گردآوری مردم را از دست داده اند، زیرا آنها همواره به جای فرد تصمیم می‌گرفته اند. ما اکنون نیازمند حزب‌هایی مدرن هستیم. حزب‌هایی که به آزادی بیندیشند و عدالت را در آزادی بجویند. با احساس دینی نمی‌توان مردم را متحد کرد و به آزادی و مدرنیته پل زد. به انتظار پل‌های روشنفکران دینی بنشینیم که روزگاری در کنار روشنفکر واقعی بنشیند که چه شود؟ چقدر باید به انتظار نشست و نتیجه چه خواهد شد؟ برای برپایی حکومتی فارغ از ایدئولوژی و دین باید بر آزادی و جdan فردی تاکید کرد بنابراین فقط با یک جنبش لبیرالیسمی می‌توان به سلطه و حاکمیت سنت‌ها نقطه پایان گذارد، این جنبش در کوچه و خیابان‌های شهرهای ایران جریان دارد، بیایید باهم این جنبش را دامن بزنیم.

خرداد  
۱۳۸۳

May 2004

در نوشتن این مقاله از کتاب‌های زیر بهره جسته‌ام  
بیراهه‌های اندیشه، منوچهر جمالی، پاریس ژانویه ۱۹۸۵  
منوچهر جمالی، همگام هنگام  
منوچهر جمالی، از همه و از هیچ، ۱۹۸۵  
منوچهر جمالی، خود زایی نیرومندیست، ۱۹۸۷  
منوچهر جمالی، آتشی که شعله خواهد کشید، ۱۹۸۷  
منوچهر جمالی، به سوی حکومت فرهنگی، ۱۹۹۵

اسلامی را ترغیب کردن که بانک‌ها را اسلامی کند، قراردادهای شرکت‌های آی‌بی‌ام و دیگر شرکت‌های کامپیوتری را لغو کردن و کامپیوترهای وزارت‌خانه‌ها بی مانند دارایی و بانک‌ها را بیرون اندختند و از کیسه ملت خرج نمودند کجا هستند؟

تازه فایده‌ی این اصلاحگران دینی چیست؟ هر کدام آورنده‌ی یک اسلام راستین هستند که هیچ یک هم با یکدیگر سر سازگاری ندارند، چون بین همه‌ی آنها ظاهراً یک اسلام را باید به عنوان اسلام راستین برگزید. هیچ اسلامی، اسلام دیگر را تحمل نمی‌کند. اسلام در پایه خود با پلورالیسم مخالف است زیرا پلورالیسم را معادل کفر می‌داند زیرا خدای اسلام یگانه است و انبازی ندارد. بنابراین مشکل اصلاحگرایان دینی جای دیگر است، آنها شهامت اصلاح دین را ندارند. اشکال ما از آنجا نیست که یک لوتر نداریم، اشکال ما در اینست که سدها لوتر باسمه‌ای داریم. روشنفکر نمی‌تواند هواخواه حاکمیت دین در جامعه باشد و باید قدرت آن را محدود کند، اما کاری که «روشنفکران دینی» می‌کنند بسط و توسعه قدرت دین است و این با اصل روشنفکری ناسازگار است. این به معنای آن نیست که کردار همه‌ی اصلاحگران دینی را رد کنیم. این که آفاق‌گردی گفت ما می‌مونیم نیستیم تا از مرجعی تقلید کنیم تازه یک شروع است. شروع از فردیت و استقلال آن، «من فکر می‌کنم، پس هستم.»

کسی که تقلید می‌کند اصل اراده و استقلال انسانی را زیر پا می‌گذارد و او حق گزیدن و گزیده شدن ندارد. پایان سخن اینکه اصلاح طلبان دینی با ساختن اصطلاحات و مفاهیم جدید نمی‌توانند به مدرنیته پل بزنند، مردم سالیان درازی از هر دین و قومی در ایران زمین با ضرب المثل «عیسا به دین خود، موسا به دین خود» زیسته اند و از «روشنفکران دینی» فرسنگ‌ها جلوتر بوده اند. در اول انقلاب خمینی، مطهری و بازرگان مدعی بودند که اسلام نجات‌بخش مردم است، اکنون سروش و سازگارا... می‌خواهند اسلام را توسط مردم نجات دهند. میلیون‌ها روشنفکر پیر و جوان و دانشجو و به ویژه زنان در صحنه مبارزه علیه سنت و ارتقای حضور دارند و خواستار پیوستن به دنیای مدرن هستند. مردم بسیار مترقبی‌تر از «روشنفکران دینی» هستند و

یک دفعه خیال نکنید که خدای ناکرده نهضت آزادی در گذشته مرتکب اشتباه یا خطابی شده است. به هیچوجه! قبلًا جدایی دین از دولت یک امر وارداتی بود و ما باید از نهضت آزادی و دیگر ملی مذهبی‌ها بسیار سپاسگزار باشیم که با نشاندن یک حکومت مذهبی جابر و ستمکار و برباد دادن عمر میلیون‌ها ایرانی توانسته اند در ایران تولید اندیشه جدایی دین از دولت را به یک امر داخلی و ملموس تبدیل کنند، پس فکر می‌کنید کار «ملی مذهبی» ها چیست؟ ملی بودنشان به سبب همین تولیدات ملی است؟

اما از آن جانب سازگارا نیز که از مبتکران بیانیه‌ی فراخوان بوده، قانون اساسی آزمایشی نوشتہ که مذهب رسمی در آن مذهب شیعه شناخته شده است. بعد کافش به عمل می‌آید که دانشجویان دفتر تحکیم که فراخوان را امضا کرده اند از آقای منتظری درخواست فتوا کرده اند که بیانیه را پشتیبانی کند. آقای منتظری نخست همین کار را می‌کند و سپس آن را پس می‌گیرد والبته باز توضیح داده نمی‌شود که چرا نخست از فراخوان حمایت کرد و علت پیشمانی چیست و بر ابهام قضایا افزوده می‌شود.

#### فتوا یعنی چه؟

منتظری می‌گوید «انتخاب حاکم و تعیین اختیارات او و نظارت بر رفتار وی حق مردم است و یکی از راه‌های انتخاب، همه پرسی ملی و آزاد است». توجه بفرمایید آقای منتظری انتخاب حاکم را مد نظر دارد و نه نوع حکومت. حاکم از نظر یک فقیه فقط حاکمیت خودش و همترازانش (که «علماء» نامیده می‌شوند) است که می‌تواند به جای امام زمان حکومت را بر عهده بگیرند و همانطور که در این سال‌ها تجربه کرده ایم مردم (که عوام نامیده می‌شوند) بین ملایانی از سخن خاتمی و ناطق نوری و رفسنجانی باید یکی را که «عادل تر» باشد انتخاب کنند. در غیر اینصورت بر امام یا نایب خاص یا عام او خروج کرده و باید در انتظار مجازات مرگ باشند.

فتوای آیت الله منتظری از این دیدگاه که می‌تواند بسیاری را بسیج کند، ممکن است مورد پسند بسیاری از گروه‌ها قرار بگیرد ولی این

#### ملی مذهبی‌ها باگرگ دنبه می‌خورند و با چوپان گریه می‌کنند

در روزهای اخیر طیف معروف به ملی مذهبی‌ها برای وارد شدن به معركه‌ی سیاسی به یک سری مانور دست زده اند که به اصطلاح ورزشکارها به گرم کردن معروف است تا به خیال خود قدرت را به دست گیرند. آقای بزرگ ناگهان اعلام می‌کند که جدایی دین از دولت را می‌پنیرد. جریانی که یک حکومت اسلامی را روی دست ملت ایران گذاشته است و در مرامنامه سازمان خود با صراحة از حکومت ایدئولوژیک اسلامی دفاع نموده ناگهان یک چرخش ۱۸۰ درجه ای می‌کند بدون آنکه کوچکترین اشاره‌ای کند که چگونه به این نتیجه رسیده است. البته از حق نگزیریم آقای ابراهیم بزرگی در نهایت سعه صدر و بزرگواری مارا دلداری می‌دهند که:

«تا پیش از انقلاب اسلامی در ایران، اندیشه‌ی جدایی دین و سیاست وارداتی بود چون تجربه ملموسی در ایران در این زمینه وجود نداشت، ولی پس از انقلاب که حکومت دینی تجربه شد جریان‌هایی به شکل طبیعی به وجود آمدند که به دنبال تعریف تازه‌ای از رابطه‌ی دین و سیاست و دین با حکومت هستند».

ملی مذهبی ها با یاری فقهای اسلامی خود، اگر واقعاً می خواهند رهگشا باشند باید تکلیف این امر را که از یک حکومت عرفی که جدا از دین باشد پیروی می کنند یا نه، یکبار برای همیشه روشن کنند و از استخوان لای زخم گذاشتن دست بردارند.

خوب بود اگر دفتر تحکیم به این پرسش پاسخ می داد که وقتی به دنبال یک فتوا می رود به دنبال چیست؟ آیا مردم با یک گروه فقیه و ملا مشکل دارند و دل آزرده هستند یا مسأله حکومت دینی در نفس خود برای مردم مشکل آفرین بوده و مردم می خواهند با جایی دین از دولت از شر آن راحت شوند.

همچنین امیدوارم دوستان ملی مذهبی و به ویژه نهضت آزادی و آفای دکتر یزدی از تجربه های دیگر کشورها پند بگیرند و بر این اصرار نورزنده که حتماً ازموده را به بهای گزارف از خزانه‌ی ملت و جان شهروندان دوباره بیازمایند، و سرانجام به امید آن روز که آفای یزدی به خطای فاحش خود دربرابر حکومت زنده یاد شاپور بختیار اعتراف نمایند.

دی ماه ۱۳۸۳

Dcember 2004

همان اشتباہی است که از جبنش تباکو در اوان انقلاب مشروطیت تاکنون ما مرتکب شده ایم و عواقب آن را نیز چشیده ایم ولی پند نمی گیریم. فتوا یعنی چه؟

فتوا یعنی رأی و فرمان فقیه که آن را برابر شرع دانسته و مردم را به اطاعت از آن فرا می خواند. فتوا مخالف عقلانیت و خردگرایی فرد انسانی است. کسانی که پی فتوا می روند در حقیقت جایی دین از دولت و آزادی های فردی را باور ندارند و حقوق و تکالیفی را می پذیرند که از قبل توسط خداوند تعیین شده و ازلی و ابدی است و باید اجرا شود. آنهایی که پی فتوا می روند حقوق فردی را قبول ندارند. باید پس از ۲۶

سال تجربه تلح و و حشناک حکومت اسلامی از خوش خیالی دست برداشت و به توجیه های عجیب و غریب دست نیازید. شریعت اسلام مجموعه ای است از سنت و اجماع و ... به اضافه قران که تکالیف انسان و جامعه را مشخص کرده است. بنابراین اگر آفای منتظری فتوایی صادر می کند ناظر به مصلحت مردم نیست، بلکه می خواهد برای «اسلام عزیز» و «راستین» خود مشروعیت دست و پا کند. باز کردن پای ملایان به معركه ای مانند همه پرسی و گردآوری امضا در این مرحله از مبارزه مردم، کاری ناشایست و نابجاست و یا دستکم لایک ها نباید به دنبال آن باشند. شما وقتی فتو را پذیرفتد دیگر هویت خود را به عنوان عضوی از ملت از دست می دهید و بخشی از امت اسلامی می شوید که فقط با اعتقاد و ایمان کورکورانه به هم بیوسته اید. فتوا براساس اعتقاد مذهبی می تواند مردم را بسیج نماید ولی این بسیج کردن همانگونه که در انقلاب ۵۷ نیز دیدیم پی آمدهای ناگواری خواهد داشت و دیگر کسی به سخنی معقول گوش فرانخواهد داد چون شخص مطیع فتوا، پیش تر برای یک امر الهی بسیج شده است و ممکن نیست به سخن خردمندانه ای که با شرع جور در نیاید گوش فرادهد. فراموش نباید کرد که ملایان حکومت را حق امام دوازدهم می دانند و هر حکومتی به جز او را غاصب می دانند مگر آنکه فقیهی عادل بر جای او نشسته باشد. هرکس که امروز به دنبال فتوایی به راه افتاد فردا نمی تواند از آن رویگردان شود.

را انتخاب کند و سپس مجلس مؤسسان را برای تنظیم قانون اساسی انتخاب کند. ما نمی توانیم هم برای تغییر نظام و هم تغییر قانون اساسی دوبار رفراندوم کنیم. افزون بر اینکه اسباب تغییر نظام هم آماده نیست و حکومتی به نام جمهوری اسلامی فعلًا موجود است و بیشترین فعالان اپوزیسیون، گرچه پراکنده، خواستار جمهوری هستند. پس می توان خواستار تدوین یک قانون اساسی برای یک جمهوری تمام عیار شد که با توجه به اینکه از سنت های موروثی به دور است خطر کمتری برای تبدیل شدن به استبداد را نیز دارد.

#### درخواست همه پرسی از کیست؟

اما پرسش این است که این رفراندوم را چه کسی باید پیذیرد؟ جمهوری اسلامی؟ حکومت اسلامی مانند هر حکومت دیگر با رفراندومی که اساس نظام را به خطر اندازد مخالفت خواهد کرد. مانه اپوزیسیونی متحد و یکپارچه داریم که سازمان یافته به میدان باید و با مبارزه‌ی منفی حکومت را به زانو در آورد و خامنه‌ای را چون مظفر الدین شاه مجبور به گذاشتن دستینه خود در قانون اساسی جدید نماید و نه لشکر و سپاهی که رودروی این حکومت بایستد. تنها امید اپوزیسیون پراکنده به شرایط جهانی و خاورمیانه است. دیگر اینکه حکومت اسلامی آبرویی در جهان ندارد. طرح مراجعته به همه پرسی برای تغییر قانون اساسی هم وجاحت قانونی دارد و هم بهانه به دخالت بیگانه نمیدهد. تنها مرجع صالح و ضمناً موظف، سازمان ملل متحد است. این بسیار بجا می بود که حقوقدانان کشور ما لایحه ای را مبنی بر درخواست رفراندوم برای نوشتن قانون اساسی تنظیم می کردند و از مردم می خواستند که نظر خود را بدهنند و سپس این لایحه را به سازمان ملل تسلیم می کردند.

درخواست برای تشکیل مجلس مؤسسان  
شاید بشود مسأله را به صورت دیگری طرح کرد:

#### همه پرسی برای تشکیل مجلس مؤسسان

بیانیه ای با ابتکار عمدتاً ملی مذهبی ها و خانم مهرانگیز کار انتشار یافته که با اقبال بسیاری نیز روپرتو شده است که لب کلام آن اینست: «ما امضاء کنندگان این فراخوان، خواهان برگزاری یک همه پرسی با نظارت نهادهای بین المللی برای تشکیل مجلس مؤسسان به منظور تدوین پیش نویس یک قانون اساسی نوین، مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و ميثاق های الحقیقی آن، با رأی آزاد مردم هستیم.» در مقدمه همچنین تغییر نظام به عهده ی مجلس مؤسسان گذاشته شده است.

آیا ما قانون اساسی داشته ایم؟  
قانون اساسی باید ضامن امنیت و آزادی و حقوق شهروندان باشد، آنچه که به نام قانون اساسی در حکومت اسلامی موجود است شر عیات است و با آرمان های یک قانون اساسی مدرن فرسنگ ها فاصله دارد و تجربه هشت سال گذشته نیز نشان داده که اصلاحات بدون یک قانون اساسی عرفی ممکن نیست. در ضمن هم زمان به مجلس مؤسسان نیز نمی توان گفت نظام را تغییر بده، آمدیم و نکرد. این وظیفه ی رفراندوم است که بین دو التر ناتیو جمهوری اسلامی و جمهوری تمام عیار یکی

این است که به نظر من عنوان کردن «تغییر قانون اساسی نوین و تعیین نظام دلخواه» همزمان در بیانیه درست نیست. ملت ایران بین سلطنت و جمهوری طی یک همه پرسی، جمهوری را انتخاب کرده و تأیید خود را با یک انقلاب بزرگ به ثبوت رسانده است. به سخن دیگر، ناچیز شمردن تجربه پنجاه سال مبارزه علیه دیکتاتوری پهلوی و فراموش کردن ستم و ظلمی که بر ملت مارفته است بریدن از یک روند تاریخی است که می تواند خطرهای بسیاری برای مردم و به ویژه نسل جوان داشته باشد که کمترین آن از نو افتادن به یک دام استبدادی دیگرست.

آشکار است که حکومت اسلامی خواستار رفراندوم نیست. اما در شرایط و یزه‌ی جهانی و خاورمیانه که حکومت ایران در آن گرفتار آمده، مراجعته به آرای مردم برای تشکیل مجلس مؤسسان از نمایندگان واقعی مردم زیر نظر سازمان ملل می تواند یک اقدام سنجیده و درست باشد که با عرف و شرایط جهانی نیز سازگار است و جمهوری اسلامی نیز نمی تواند منکر آن شود.

#### شرایط رفراندوم

شرایط رفراندوم بسیار مهم است آنهم در شرایطی که مطبوعات و رادیو در دست رژیم است و هیچکدام آزاد نیستند و با تشییع آن در میان اپوزیسیون امکان گمراه کردن مردم و بهره برداری رژیم بسیار است. وجود فضای آزاد برای یک رفراندوم دستکم به مدت سه چهارماه ضروری است. و گرنه تصور این سخت نیست که رژیم با رادیو و تلویزیونی که در اختیار دارد، اپوزیسیونی را که برای توده مردم ناشناس است و خواستار جمهوری سکولار، لائیک و غیره است، چگونه معرفی خواهد کرد. اینجاست که ضرورت کارفرهنگی و روشنگری آشکار می شود. من در اینجا فقط به نقل کلامی بسیار گویا از زنده یاد کسری بسنده می کنم: «مانیک آگاهیم که حیدر عمادوغلى ها و علی مسیوها و شریف زاده ها و میرزا جهانگیر ها که به آن جنبش برخاسته بودند، از حال گرفتاری ایران در میان همسایگان نیرومند و آزمدند، ناگاه نمی بودند و در راه استقلال و آزادی این کشور به

داستان پیش نویس قانون اساسی و مجلس مؤسسان را همه کم و بیش می دانیم.

در جریان انقلاب ۵۷ خمینی به عده ای از حقوقدانان ایرانی مأموریت داد تا پیش نویس قانون اساسی ایران را تهیه کنند که این پیش نویس با تغییرات جزئی که توسط خمینی داده شد، قرار بود که همه پرسی گذاشته شود ولی باز رگان مخالفت کرد و خواستار رجوع آن به مجلس مؤسسان شد. شورای انقلاب به بهانه‌ی اینکه تشکیل مجلس مؤسسان وقت زیادی می گیرد، برای حفظ ظاهر که طرح رسمی از مجلس گذشته باشد، پیشنهاد مجلس «بررسی نهایی پیش نویس قانون اساسی» را داد که اختیار قانونگذاری نداشت و قرار بر این شد که در ظرف مدت یک ماه این پیش نویس بررسی و به رفراندوم گذاشته شود. اما با دخالت بهشتی این قانون اساسی به کناری گذاشته شد و قانون عجیب الخلقه ای با ولی فقیه و شورای نگهبان متولد شد. بنابراین ما از نظر قانونی، برخلاف همه‌ی قول و قرارها و وعده و عیدها، دارای مجلس مؤسسان نبوده ایم.<sup>۱</sup>

هیچ یک از مراجع، از جمله خمینی، به پیش نویس قانون اساسی رأی مخالف نداده بود و هیچکس نیز در مخالفت با آن چیزی نگفته بود، تنها گروهی دستاربند در پشت درهای بسته به طور غیر قانونی ملت ایران را از حق طبیعی خود محروم کرد و آنان را به حد صغيری نیازمند آفابالاسری به نام ولی فقیه نمود. از آن زمان ما فاقد مجلس مؤسسان بوده ایم و نسبت به این اقدام غیر قانونی نیز عباس امیر انتظام اعتراض کرد و به سزای این فریاد اعتراض آمیز، بیش از بیست سال زندانی کشید. حال ما باید ادامه‌ی این فریاد اعتراض باشیم.

بدین سبب قانون اساسی موجود، اعتبار و وجاهت قانونی ندارد و ملت ایران حق دارد که نمایندگان واقعی خود را برای تنظیم یک قانون اساسی انتخاب کند و این خواست نه تنها تخیلی و غیر واقع بینانه نیست، بلکه قابلیت طرح در مراجع جهانی را نیز دارد.

<sup>۱</sup> برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: علی شاهنده، «نگاهی به قانون اساسی نظام موسوم به جمهوری اسلامی»، گاہنامه‌ی پیام ایران شماره‌ی ۸ پاییز ۱۳۷۹

هرگونه جانشانی آماده می بودند. آنان در یک جا اشتباه می کردند، از گرفتاری ها و آلوگی های توده ها ناآگاه می بودند و می پنداشتند اگر ریشه استبداد کنده شود و قانون اساسی به کار افتد، توده مردم به راه پیشرفت می افتد. در حالیکه درد اصلی، جهل و ناآگاهی مردم بود.»

بیانیه ی دوم ناقض بیانیه اول

اما در بیانیه ی دوم که امضای زرافشان افزوده شده و در عوض امضای مهرانگیز کار و محسن سازگار را ندارد، آمده است: «تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین پیش نویس قانون اساسی جدید خارج از موضوع و نامتناسب با خواست و منظور ما می باشد و...» که در حقیقت بیانیه اول را نقض می کند. من هیچگونه خبری از فشار و یا شکنجه و آزار امضا کنندگان داخل کشور ندارم و توضیحی هم برای این چرخش یکباره داده نشده است که به نحوی ندای پذیرش قانون اساسی فعلی را می دهد.

من نمی دانم چرا این دوستان امضا کننده بیانیه کم و زیاد شدند و نمی دانم چرا بسیاری از ملیون مانند امیرانتظام که از مبتکران رفرازدوم بوده اند، در میان امضا کنندگان جا ندارند. گرچه در بیانیه ی دوم توضیح بجایی داده شده که امضا کنندگان خود را متولی نمی دانند، ولی بسیار بجا میبود که امضای ملیون نیز در پای آن گذاشته می شد. از منادیان حقوق بشر سعه ی صدر بیشتری انتظار می رفت. با این همه، فراخوان اینترنتی ابتکار خوب و ارزنده ای است که به شرط اصلاح موارد فوق می تواند بسیاری از ایرانیان را همراه و همگرا کند.

آذر ۱۳۸۳

December 2004

ویژه که ممکن است موجب بدفهمی هایی به ویژه برای نسل جوان شود. یک بار در سال ۵۷ سخن های بیهوده ما را به خاک سیاه نشاند، بر ماست که دگر بار از آن بپر هیزیم. در سال ۵۷ از اسلام و جمهوری اسلامی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم (به تعبیر و تفسیر شریعتی) تبلیغ و تلقین و تفهیم شده بود از آن روی انتظار حکومتی دموکراتیک از خمینی می رفت که می دانیم توهی بیش نبود و با این پاوه گویی ها ملتی و سرزمینی به فلکت کشیده شد.

اگزیستانسیالیسم از مسئله‌ی تجدد و روشنفکری چدا نیست و مقوله‌ی روشنفکری و هوای خواهی از حکومت اسلامی مانند جن و بسم الله است. همان جنی که آقای بازرگان کوشش داشت بصورت علمی وجودش را ثابت کند. واقعاً آقای حاجی بابایی روشنفکر را چگونه تعریف می کند که آقای بازرگان نماد آن درآمده است؟ سارتر به اصالت فردی و آزادی و گزینش و مسئولیت او بهای بسیاری می دهد. آیا بازرگان به تقدیم وجود به ماهیت باور داشت؟ آیا تصوری که او از آزادی داشت محصور در محدوده‌ی احکام اسلام نبود؟ حاجی بابایی نصایح زیر را خطاب به افراد دلیل پذیرش اصالت فرد از جانب بازرگان می داند: «اولاً: اثر مثبت و مسئولیت خود را در نظر گرفته مواضع افکار و اعمال نهانی و آشکار خویش باشیم. ثانیاً: امیدوار و مددکار هر اقدامی که نتیجه آن بهبود وضع مادی و معنوی خلق است بوده، در اشاعه صلح و اصلاح دیگران بکوشیم و در برخورد با اشخاص آنها را به رعایت حق و به صبر و امیدواری توصیه نماییم. ثالثاً: عادات عمومی مذموم را تقویح و با آنها مبارزه نماییم.»

در حقیقت این سخنان پیش افتاده وکلی همان نهی از منکر است که عمامه و عبا را از سرش برداشته اند و با رونگ و روغن آراسته اند. از آن نه تنها آزادی فردی استشمام نمی شود بلکه آنرا بیانیه ای در دخالت در آزادی فردی باید نامید زیرا «رعایت حق، و کوشش در صلاح و اصلاح دیگران» به معنی دخالت در زندگی خصوصی دیگران است، عادات عمومی مذموم چیست؟ این کلمه ها معانی خاص خود را در اسلام دارد که همه ملزم به رعایت ان نیستند و امروز ما طعم چنین پند و اندرزهایی را چشیده ایم ولزومی ندارد این بار به

## بازرگان و اگزیستانسیالیسم! چون برات عاشقان بر شاخ آهو

برای نهمین سالگرد خاموشی مهندس مهدی بازرگان مجلس یادبودی در ایران برگزار شده و آقای مجید حاجی بابایی (عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت) در سخنرانی بازرگان را از رویکردی اگزیستانسیالیستی، نماد روشنفکری و دینداری نامیده است! در محاسن شخصی و درستکاری و شرافت بازرگان و مبارزه علیه دیکتاتوری سلطنت وی هیچ تزبدی نیست اما او را «نماد روشنفکری» ایران دانستن ناروا و نادرست است و افزون بر آن نقش او در توافق با آمریکا برای برپایی یک حکومت آخوندی ارتشی که در رأس آن بهشتی باشد و عقب نشینی مشعشعنه وی برابر خمینی در پذیرفتن جمهوری اسلامی به جای جمهوری دموکراتیک و... چیزی نیست که بتوان فراموش کرد. آنچه که می خواهم بگویم قلم برخفته نیست بلکه انتقادهایی است که حتا خود او اینقدر انصاف داشت که بخشی از آن را بپذیرد چنانکه هم او گفته بود که ما یک پوزش به ملت ایران بدھکار هستیم. بزرگداشت وی بجای خود اما انتساب صفت هایی که خود وی هم از آن اکراه داشت نه پسندیده است و نه سزاوار. به

تبديل می گردد. گویا اگریستانسیالیسم جان بدر برده بود که آنرا هم حاجی بابایی دراز کرد، باورکنید حاجی عزیز با این کار استخوان های سارتر را در قیر لرزانده ای. حاجی عزیز نمی خواهد رحمت بیهوده بکشی و با رویکردی اگریستانسیالیستی و با نقل قول از هابرماس و هایدگر بخواهی از بازرگان تجلیل کنی. بیست و پنج سال فقر و بدختی و زندان و استبداد دینی نتایج آن موجود است.

ای کاش شما و دوستانان یک بار برای همیشه از شیوه‌ی شترگاوپلنگی و دکان چند نبش بازکردن دست بر می داشتید و مشخص و روشن خود را تعریف می کردید.

در مکتب اگریستانسیالیسم احساس مسئولیت فرد در برابر اجتماع جایگاه خاصی دارد؛ مسئول این حکومت ولایت مطلقه فقیه که مانند بختک روی مردم افتاده است کیست؟ دوستان آقای بابایی که امروز از سویی به دنبال فتوای منتظری می روند و از جانب دیگر فریاد بر می آورند که ما به درستی ایده‌ی جایی دین و دولت رسیده ایم و دیگر آن را امری وارداتی نمی دانیم، آیا احساس مسئولیت می کنند؟ آیا می گویند که از کرده‌ی خود پیشمانند یا اینکه می خواهند این بار «اسلام راستین» خود را با لعاب دیگری عرضه کنند؟ هنوز نمی دانم چرا نهضت آزادی که با هدف مرام اسلامی از جبهه‌ی ملی جدا شد نام آزادی را انتخاب کرده است؟ چند سال پیش پیشنهاد کرده بودم که نام خود را به نهضت عاشورای حسینی تغییر دهند که بسیار برآزند یه این حضرات است ولی گویا پند پذیر نیستند.

آری بازرگان دیندار بود و فکر آخرت بود، شکی نیست او مخالف استبداد بود ولی از نوع استبداد سلطنتی آن ولی سد البته خواستار حکومتی اسلامی بود، چنانکه شریعتی نیز حضرت خلافت عثمانی داشت و برای ما حکومت استبداد دینی را به بادگار گذاشت. اما نسبت دادن اگریستانسیالیسم که بر اساس اصالات وجود و این جهان تدوین شده است به کسیکه فکر آخرت بود چه مبنایی دارد؟ به گفته‌ی شما «بازرگان مبارزه با استبداد و تلاش برای آخرت و خدا را در یک راستا می دید و اگر در پایان عمرش تعدیلی در آن ایجاد کرد در واکنش به محیط پیرامونش بود و گرنه بازرگان در تمام آنات زندگی خود به

اصطلاح با رویکردی اگریستانسیالیستی به خورد ما بدهند. چنین پند و اندرزهایی ارزانی همان منبریان و پامنبریان باد. امروز هم کسانی که خود راه‌اخواهان بازرگان می دانند از جمله آقای بابایی نکته‌های مثبت وی را که گرایش به لیبرال دموکراسی یعنی قانون گرایی و حکومت پارلمانی باشد منکر هستند و مانند یک ناسزا از نزدیک شدن به آن می پرهیزنند. آقای بابایی می فرمایند: «هر روز از کسانی که تا دیروز بر او دشنام می دانند و او را لیبرال مسلک یا مخالف دین می دانستند، کاسته می شود و بیشتر به این موضوع پی می برند که روش و منش او امروز می تواند راهگشای جامعه ما باشد.» ملاحظه می فرمایید که افزون بر آنکه سخنران تأکیدی به راهگشای بودن «دین» در جامعه دارد، «لیبرال مسلکی» را گناه کبیره می شمارد. حکایت «ملی مذهبی»‌ها حکایت شتر مرغ شده که گفتد پیر گفت شترم و گفتند بار بیر گفت مرغم. خیلی دلم می خواست این دوستان توضیح می دانند که اگر قانون گرایی و مبارزه مساملت آمیز و باور به حکومت پارلمانی از دستاوردهای جنبش لیبرالیستی نیست پس چیست. اگر به اصطلاح همین لیبرال مسلکی را که ناسزا شده (و همانا قانون گرایی و مررح شمردن روش مساملت آمیز باشد) از زندگی سیاسی بازرگان بگیرید چه می ماند؟ ماترک تروریسم مجاهدین، اتحاد با خان‌های و بزرگ مالکان قشقاوی برای لغو اصلاحات ارضی، آنهم با توسل به جنگ مسلحانه، همدردی و همدلی با ترور بخارایی در ترور حسنعلی منصور و... سرانجام سرب ر استان خمینی سائیدن و یک حکومت نکبت مذهبی را روی دست ملت گذاشتند. بیچاره سارتر اگر می دانست که مکتب او به دست شما چنین نمادی پیدا خواهد کرد، اگر خودکشی نمی کرد حتماً از ارائه این مکتب خودداری می نمود. نمی دانم این «ملی مذهبی»‌ها چه اصراری دارند که با مکتب‌های غربی خود را توصیف کنند و با سد من سریشم خود را به آنها بچسبانند. جامعه مدنی جامعه مدینه النبي می شود، سوسیالیسم و کمونیسم به سوسیالیسم ابوذر غفاری و عدل علی به جامعه بی طبقه توحیدی مبدل می شود، حقوق بشر به حقوق بشر اسلامی

«زندگی اصیل» و مبارزه اجتماعی و سیاسی پایبند باقی ماند.» این نگرش از دیکتاتوری سلطنتی به استبداد مذهبی رسید؛ یا به دیگر سخن مبارزه با دیکتاتوری برای استقرار حکومت احکام دینی و فروختن «دنیای فانی» به «دنیای باقی» بود و بس.

جهنم جمهوری اسلامی نتیجه چنین تفکری است که میلیون ها ایرانی در آن می سوزند تا بهشت شما در آخرت تامین گردد، آیا این همان چیزی است که به آن افتخار می کنید؟

دی ماه ۱۳۸۴

Januar 2005

هر اندازه فلسفهٔ غرب بر انتقاد استوار است، استدلال های ما مبتنی بر مماشات می باشد و حل اختلافات را به آینده ای مبهم حواله می دهد<sup>۱</sup>.

### اول

من بهیچوجه مسأله شخصی با آقای یزدی و دیگر دوستان ملی مذهبی ندارم و نیت من روشن کردن مواضع این طیف است که برای مثال اگر گفتگو از آزادی می کنند منظور کدام آزادی است؟ اگر انتقاد موجب شود که آنها به آغوش حاکمیت پناه ببرند، نشانگر آنست که بر خلاف آنچه که ادعا می کنند به دموکراسی و آزادی باور ندارند.

ملی مذهبی ها در به کارگرفتن ظرفیت ها و توانایی های مذهبی و ملی ما در انقلاب ۵۷ نقش انکارناپذیری داشتند. امروز با توجه به گرایش مردم و تجربه‌ی حکومت دینی، گرچه دیگر مدعی نیستند که می خواهند ایران را با تئوری های اسلام راستین نجات دهند ولی در حقیقت در صدد نجات اسلام راستین خود هستند. هر آینه حکومت اسلامی فروبریزد دکان این اسلام های راستین به مقدار زیادی تخته خواهد شد. ولی تا آن زمان برای پرهیز از هرگونه خطایی و برای آن که به اندازه کافی ایده ها و ایده آل های خود را با حقایق زندگی آشتی دهند، باید نقد شوند.

آقای یزدی در مورد شرکت در انتخابات و حاکمیت ملت سخن هایی گفته و مواضع سیاسی ظاهرا مثبتی اتخاذ کرده است اما اگر به مقاله‌ی

### آقای یزدی کربلایت میان خانه بود

انتظار ما از آقای دکتر ابراهیم یزدی که تحصیلکرده‌ی آمریکا هم هستند این بود که دستکم معیارهای جهانی را پذیرا باشند و ایران را در راه ترقی یاری دهند و گرنه بیوند زدن دموکراسی و آزادی به واقعه‌ی کربلا که هزار و چهارسال پیش در یک جامعه‌ی قبیله‌ای رخ داده است چه دردی از ما دوا می کند؟

مقاله‌های اخیر انتقادی من درمورد ملی مذهبی ها و دکتر یزدی با واکنش های مقاومتی روپرورد. عده ای از دوستان موافق و برخی مخالف بودند. عده‌ی استدلال مخالفان براین محور استوار بود که این انتقادها به مصلحت نیست و با توجه به تغییر موضع این طیف که رو به دموکراسی و آزادی و حق حاکمیت ملت دارند، باید از آن استقبال کرد و موجب نشد که آنها به آغوش حکومت اسلامی بازگردند.

<sup>۱</sup> از حق نگذریم حزب توده استاد این گونه استدلال ها بود، یکی از دوستان جهانیده حکایت می کرد که وقتی از رهبران حزب توده پرسیدم که چرا در کابینه قوام شرکت می کنید؟ پاسخ دانند که ما حکم شتری بی فواره راداریم که فعلاً سرمان وارد چادر (کابینه) قوام شده است و به مجردی که این شتر کاملاً وارد شود خیمه و خرگاه و چادر بهم خواهد ریخت. در سال ۵۷ باز از این حضرات پرسیده شد چرا از خینی هوداری می کنید گفتند که انقلاب شده، آخرندها مانند قازوراتی هستند که بر روی آب امده اند و به زودی خواهند رفت. نتیجه‌ی این مثال ها و استدلال ها را می دانیم، شد غلامی که آب جو آرد، آب جو آمد و غلام بیرد...

این قصه و روایت ها را باور نداشته باشد چه بلایی باید بررسش بیاید؟ بیعت نکردن با یزید که به معنی حق انتخاب غیر مسلمان نیست. چنانکه احزاب سیاسی که آقای یزدی از آن دم می زند همه مردم را نماینده نمی کنند و در بهترین حالت نمایشگر گونه های گوناگون اسلامی مانند شیعه و سنی هستند. واقعه‌ی کربلانه تنها نمی تواند پیوندی کلی ایجاد نماید، بلکه حتا در میان مسلمانان بیشتر اختلاف می اندازد تا اتحاد. اگر بخواهیم سناریوی آقای یزدی را امروز پیاده کنیم باید ببینیم چه کسانی حسینی هستند و چه کسانی یزدی؟ اگر عصر اولادی، طبی، خزلی، مکارم شیرازی، اردبیلی، رفسنجانی و خامنه‌ای و... را که آشکارا از استبداد دفاع می کنند و در حکومت بر خرماد سوارند، در صفحه یزدی ها بگذاریم طبعاً آقای یزدی و دوستانشان که طرفدار آزادی در محدوده اسلام هستند، باید در صفحه حسینی باشند. حال تکلیف چیست؟ شما طالب جنگ و ستیز با دوستان دیروزی هستید که خود در به قدرت رساندنشان سهم بسزایی داشته اید و امروز یزدی شده اند؟ تازه شما اگر سر جنگ هم داشته باشید چه کسی می خواهد در کنار شما برای حکومت اسلامی از نوع حسینی آن که شما مدعیش هستید بجنگد؟ تنها یک راه می ماند که شما رئیس جمهور برگزیده‌ی همان ولی فقیه یزدی ها بشوید. آیا این حل مشکل است؟ در این صورت شما هم می شوید همان ملا مدد جان (خاتمی) که باید زیپ لبخند را بکشید و بروید سر مزار گریه کنید.

با مصیبت خوانی حادثه‌ی کربلا جدایی دین از دولت پدید نمی آید. چرا که حاکمیت ملت با حاکمیت دین و قران تناقض دارد. چون وقتی ما ملت را مرجع می دانیم دیگر نمی توانیم به قران و یا هر کتاب دینی دیگر برگردیم یا با وقایعی نظیر کربلا آن را توجیه نماییم. این چیزی که در ایران بر پا شده و هر از گاهی برای آن سروصدامی شود انتخابات نیست و مشارکت مردم در سرنوشت خود نام ندارد، بلکه یک نوع استفتاست که با نمایش و خیمه شب بازی آخوندها و نظارت استصوابی و شورای نگهبان و هزار بامبول دیگر به خورده ملت ایران داده می شود و بهیچوجه نام انتخابات بر آن نمی توان گذاشت.

«مبانی مشروعیت حکومت»<sup>۱</sup> که ریشه در قیام امام حسین و حادثه‌ی کربلا دارد، نگاه کنیم بهتر به طرز تفکر ایشان پی می بريم. یزدی بر آنست که «در داستان امام حسین محوری ترین و کلیدی ترین موضوع عدم مشروعیت حکومت یزید است. در جهان بینی و اندیشه سیاسی امام حسین مبانی مشروعیت قدرت و حکومت چیست که یزید فاقد آن و لا جرم نامشروع و غیرقابل قبول بوده است؟

در جهان بینی امام حسین حاکمیت مطلق بر جهان و انسان به خدا تعلق دارد و این خداوند است که انسان را آزاد و مختار خلق کرده و بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است.

تمام فرشتگان کرامت انسان را پذیرفتند و به انسان سجده کردند، اما ابلیس این کرامت انسانی را نپذیرفت. به این ترتیب هر قدرت حکومتی که حق حاکمیت ملت را نپذیرد و آن را به هر نام و به هر اسمی که حاکم شده باشد مخدوش سازد حکومت ابلیسی است و هر کجا حاکمیت اراده‌ی آزاد مردم حاکم نباشد، حکومت جایرانه است. معنا و مفهوم کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا یعنی این که تقابل حاکمیت مردم با حاکمان ظلم و جور یک پدیده‌ی همه جایی و جهانشمول است و...».

این کوشش آقای یزدی که پدیده‌ی جهانشمول دموکراسی را پس از قرن ها تجربه در چهار گوشه‌ی جهان به زیر مجموعه‌ی اسلام عزیز و واقعه‌ی کربلا بگذارد و حادثه‌ی کربلا را جهانشمول نماید، بسیار شایان آفرین است اما برای من هنوز این پرسش باقی است که چگونه از این محدوده‌ی جنگ یزدی با امام حسین حاکمیت ملت و دموکراسی سربر می اورد؟ دموکراسی، مشارکت مردم فارغ از دین و مذهب و جنس و نوع در سرنوشت خویش است. اما از کجا واقعه‌ی کربلا که دو گروه مسلمان بر سرقدرت نزاع داشتند، دموکراسی و آزادی مستقاد می شود؟ خلقت انسان و سجده نکردن ابلیس به آدم و ربط دادن آن به یزید البته مستلزم زحمات زیادی است که آقای یزدی متحمل شده است، اما این حکایت همه‌ی قضایا را در محور همین قصه و روایات اسلامی نگاه می دارد و غیر مسلمانان را به آن راهی نیست. اگر کسی

<sup>۱</sup> افتاب، شماره‌ی ۳۴، فروردین و اردیبهشت ۸۳

قرار بدھیم؟ از سال ۱۳۶۰ به بعد هواخواهان ولایت فقیه و حکومت حسینی پس از انفجار حزب جمهوری هزاران نفر را در زندان ها تکه پاره و اعدام کردند، چه های ده دوازده ساله را کشتد و بنا به فتوای مقدان کربلا نیم کشته ها را تمام کش کردند، جسد اعدامی هایی که در نقاط دورافتاده دفن شده و رو به تجزیه بود در آوردن در شهرها گرداندند. به طوریکه خانواده ها ناچار شدند عزیزان خود را در با غچه های خانه خود دفن کنند، به دختران باکره در زندان ها تجاوز کردند و... تا به فیض الهی دست یابند. نمی توان این همه سنگدلی و جنایات را فراموش کرد، آیا این مصائب و فجایع وحشتتاک ترا از واقعه کربلا نیست؟ باید پرسید که برای خونخواهی ۷۲ نفر در کربلا چند میلیون نفر انسان بی گناه دیگر باید کشته شوند تا حس انتقامجویی ارضا شود؟

ما با کین توڑی که نمی توانیم دموکراسی ایجاد کنیم. واقعه عاشورا یادآور آنست که بازیگران داستان کربلا که با هم نسبت های سبی و نسبی بسیار نزدیک داشتند چگونه بر سر قدرت بی رحمانه با هم جنگیدند و آب را حتا بر طفل نوزاد بستند و تا چه اندازه به مسایل انسانی بی اعتنا بودند. بسیاری از قهرمانان این واقعه با هم قوم و خویش بودند. برای مثال شمر دایی امام حسین محسوب می شد که سر خواهر زاده اش را برید.

این معما باید روزی حل شود که چرا ایرانیان این روز را به عنوان عزا و سوگواری انتخاب کردند؟ آیا آنها نمی خواستند با ذکر این واقعه، وحشیگری قوم مهاجمی را زنده نگاهدارند که بگویند بنگرید با خودی ها چه کردند پس بر سر من گبر، من مجوس، من مرتد و من کافر چه آورند؟ بزدی با واقعه کربلا و سوگ حسین می خواهد ملت را در بند این تجاوز تاریخی نگاهدارد و مانع رهایی ایرانیان از ادامه حکومتی که خود را به این حادثه گره زده است شود. در حکومت اسلامی به روایت شیعه، حکومت از آن امام دوازدهم است و با این تعبیر هر حکومتی را می توان به راحتی غاصب نامید. اختلاف ما با شاه بر سر دموکراسی بود نه سکولاریته. اما برای به دست آوردن

اگر ما به خرد مردم و ملت متکی هستیم دیگر نمی توانیم پی فتو و آیه و سوره و واقعه کربلا و کشته نوح باشیم. انسان برای حال و آینده خود به خرد نیازمند است نه چیز دیگر. دین هر چه راستین تر باشد مستبدتر و ظالم تر است. آیا امروز نیازی به این توضیح است که کسانیکه به عنوان مفسدان روی زمین در دادگاه های انقلاب اسلامی کشته شدند از این ملایان بسیار صالح تر و برای جامعه بسیار مفیدتر بودند؟ چیزی که آقای یزدی هنوز باور ندارد دموکراسی و حقوق برای شهر وندی است. زیرا او هنوز بر اصل اسلامی بودن حکومت تأکید دارد. بزرگترین آسیب هر حکومت دینی از جمله اسلام، آنست که فرد مؤمن باورمند به آن دین را از امتیاز ویژه برخوردار می سازد. در واقعه کربلا حتا شیعه ها از سنی ها جدا می شوند و این نه تنها مبین آزادی و دموکراسی نیست بلکه مبین کین توڑی و بیماری مزمیست که سالیان دراز است بر روح و جان ایرانی چنگ اندخته<sup>۱</sup>.

## دوم

چه خوش گفت ناصر خسرو: ای کشته کرا کشته شدی زار؟ در این بعض فروخته ای تاریخی همه امام ها، به رغم تلاش دائم و حقانیت ادعایی، به قدرت و خلافت دست نمی یابند ولی حکومت را از آن خود می دانند و هر حکومت دیگر را غاصب. امروزه حکومتی که به شکل «ولایت فقیه» بر ما حکومت می راند بازتاب همان شیوه ای تفکر است. همه ای امامان کشته شده اند و یا به اصطلاح به شهادت رسیده اند و امروز باید از همه ای یزدی ها و معاویه ای ها انتقام گرفته شود. این شیوه ای تفکر پرورنده کین و انتقامجوی است.

فرهنگ تقیه و دوربی و ریاکاری این افراد مربوط به هنگامی است که قدرتی ندارند. توسل به الله رحمان و رحیم از زور ناچاری و برای نداشتن قدرت است و هنگامی که به قدرت رسیدند عفیت کینه توڑی دهان باز می کند، همان الله تبدیل به قاسم الجبارین می شود. ما چگونه می توانیم واقعه کربلا را پایه حقانیت یک حکومت آزاد و دموکرات

<sup>۱</sup> منوچهر جمالی، سوگ سیامک، انسان اندازه ای حکومت

دموکراسی با همین شیوه ی استدلال به زیر عبای ملایان خزیدیم، هنوز پادمان نرفته است که امام حسین مظہر آزادی شمرده می شد چرا که او تأکید بر آزاد بودن می کرد. آزاد بودن به شیوه ی حسینی و زینی را در این ۲۵ سال تجربه کردیم و کافی است. اطلاق نام حکومت یزیدی یا معاویه ای به شاه، اختلاف اپوزیسیون را از نزاع سیاسی به در آورد و حالت مذهبی داد و حکومت ولایت مطلقه ی فقیه فرزند خلف همین شیوه ی تفکر بود.

آقای یزدی! ۲۵ سال حکومت اسلامی از ایران صحرای کربلای ساخته است که هیچ خانواده ای نیست که به اصطلاح شیبدی نداده باشد. پارگی که در این تراژدی کربلا ایجاد شده روپردار نیست. هم اکنون ایران ما کربلا شده است و همه در آن مانند حسین گرفتار و مبتلایم. باید چاره دیگری اندیشید. انتظار ما از آقای دکتر ابراهیم یزدی که تحصیلکرده ای آمریکا هم هستند این بود که دستکم معیارهای جهانی را پذیرا باشند و ایران را در راه ترقی یاری دهند و گرنه پیوند زدن دموکراسی و آزادی به واقعه ی کربلا که هزار و چهار سال پیش در یک جامعه ی قبیله ای رخ داده است چه دردی از ما دوا می کند؟ ما خود بدترین و وحشتناک ترین تراژدی تاریخ را، آنهم ادر آستانه ی هزاره سوم و به نام حکومت اسلامی تجربه کرده ایم و محصول آن میلیون ها آواره در سراسر جهان و کشته های میلیونی جنگ و اعدامی مدفون در زیر خاک است بنابراین بی مناسبت نیست که بگوییم آقای یزدی! کربلا رفتت بهانه بود— کربلایت در میان خانه بود.

اسفند ۱۳۷۳

March 2005

می گوید، باید بیشتر از این قدر او را دانست. با وجود اینکه از هشت سال پیش افکار ایشان در ایران و جهان سر و صدا کرد، و کوشش خستگی ناپذیر او که از خود چهره ای مقاومتی از آنچه ملایان در اذهان داشته اند جلوه داده، کم نیستند معاندان و منتقدانی که خارج از گود فریاد بر می آورند:

۱- اینها گفتاردرمانی است و دریغ از یک عمل مثبت.

آنها فراموش می کنند که این خاتمی بود که اروپا را وادار به سیاست «دیالوگ انتقادی» نمود؛ اگر اروپا برای فروش اجناس خود سو استفاده کرد و قراردادهای کلان بست تقصیر آقای خاتمی چیست؟

۲- دشمنان خاتمی مطرح می کنند:

اگر فرهنگ، مجموعه ای از هنرها و آداب و سنت ها باشد، چرا در برابر ویرانی میراث فرهنگی و فناوری عتیقه های باستانی، افزایش فحشا و اعتیاد، مبارزه ملایان با سنت های ایرانی از جمله نوروز و سیزده بدر، ایشان واکنش و دل نگرانی بروز نمی دهد. که باید گفت ز هی زیاده خواهی، آنها نمی دانند که یک من ماست چقدر که می دهد؟ درحالیکه آقای خاتمی همواره گفته است منتظر قهرمان نباشید و من قهرمان نیستم. همین اندازه که خاتمی به مراسم باستانی نوروز حمله نمی کند و با لبخند از احترام به فرهنگ سخن می گوید و مانند جتنی افسوس نمی خورد که متأسفانه در ایران متولد شده است و کاری برای حذف نوروز نمی تواند بکند، باید ما سپاسگزار باشیم. البته من هم در آن بخش از تأسف آقای جنتی در باره ی تولد ایشان در ایران مانند بسیاری از هموطنانم واقعاً شریکم، ورنه آرزوی هر ایرانی است که این حضرات همراه با انقلاب اسلامی به عربستان سعودی صادر شوند.

بدخواهان فراموش می کنند که خاتمی خواستار گفتگوی تمدن هاست و حتا سر آن دارد که پس از هشت سال ریاست جمهوری، با کوله باری از تجربیات و دستاوردهای درخشناد و استفاده ای بهینه از فرصت های تاریخی در ایران که دستیابی ملت ایران را به حقوق بسیار (حتا زیادی!) موجب رشك جهانیان کرده، به جهان باری رساند!

### چرا قدر خاتمی را نمی دانید؟

ریا حلال شمارند و جام باده حرام  
ز هی طریقت و ملت ز هی شریعت و کیش  
<sup>حافظ<sup>۱</sup></sup>

در این روزهای واپسین ریاست جمهوری خاتمی، درخارج و داخل، رسانه های همگانی و رادیو و تلویزیون ها از مقام و شخصیت والای ایشان سخن می رانند و دردانشگاه های خارج و داخل دکتراهای افتخاری به او اهدا می کنند. حق هم همینست در این هنگام که هویت ملی و فرهنگ ایران هیچگاه مانند امروز در خطر نبوده است، ایشان پک تنه دامن همت به کمر زده و از فرهنگ ایران، جامعه مدنی سخن

<sup>۱</sup> نمی دامن حافظ چه گناهی مرتکب شده است که ادیبان ما به خود اجازه می دهند دیوان او را به اصطلاح تصحیح کنند و یا ایاتی را به میل خود حذف نمایند. از حمله نمی دامن این بیت به کجا مرغ و خروس بزرگوارانی مانند دکتر قاسم غنی و دکتر جواد نائینی بر می خورد که در دیوان های تصحیح شده ایشان حذف شده است، بر من بی سواد که معلوم نشد.

جمهوری در یک برهه از حساس ترین لحظات تاریخی بوده به نوشتن کتاب و نصیحت و پند واندرز به جهانیان اشغال ورزیده است. گذشته از این ها، خاطرات معنی ندارد؛ چه فایده ای بر آن متربت است؟ چه لطفی دارد که بنویسد برای مثل: امروز با خامنه ای ملاقات داشتم تهدید کرد که حرفی نزنم. دیروز رفسنجانی پیغام فرستاد که روزگارت را سیاه می کنم اگر لب از لب بکشایی، آیا چنین حرف هایی موجب کسالت و ملالت نیست؟

۴- بدخواهان می گویند در یک جامعه‌ی با فرهنگ و آزاد، شهر وندان یک کشور باید مختار باشدند که نظرات خود را آزادانه بیان کنند نه آنکه آنان را به زور و اکراه وادار به قبول فکر یا رفتاری کنند. البته این استدلال درست است. نعوذ بالله، آیا کسی هست که فکر کند در ایران به زور کسی را وادار به کاری می کند؟ اگر وزیر اطلاعات کایenne‌ی ایشان مردم را تهدید می کند که هر سخنی علیه انتخابات به منزله براندازی است (و حکم براندازی هم که همه می دانند اعدام است)، نباید جدی گرفت و نباید هم گناه آن را هم به پای خاتمی نوشت.

۵- در این میان مخالفان وقت گیر آورده اند و ایراد می گیرند که چرا رئیس جمهوری به عنوان مقامی که مسئول حسن اجرای قانون اساسی است در هیچ یک از قانون شکنی ها از ۱۸ تیر تا دستگیری روزنامه نویسان و حتا زندانی شدن بخشی از اصلاح طلبان دم نمی زند.

عزیزان من! آقای خاتمی به کار حساس و مهم فلسفی از قبیل لزوم و تقدیم ولایت فقیه، شورای مصلحت، شورای نگهبان مصلحت نظام در جامعه مدنیّة النبی اشتغال داشته. تا حال نیز متأسفانه نتوانسته است راه حل پیدا کند، ولی نامید نباید شد.

۶- باز می گویند: آقای خاتمی از جامعه‌ی مدنی بسیار حرف می زند، اگر جامعه مدنی یعنی جامعه‌ای که از نهادهای دولت مستقل است، ایشان در حمایت از جامعه‌ی مدنی چکار کرده است؟ برای اینکه دستگیری شد که با چه مدافعان بزرگ و سترگ جامعه مدنی روبرو هستید، فقط به ذکر این واقعه بسنده می کنم: در زمان صدارت ایشان در وزارت ارشاد اسلامی که صنف تولید کنندگان موزیک و کاست از داشتن اتحادیه و صنف محروم بودند، زنده یاد

۳- حاسدان می گویند که طرح گفتگوی فرهنگ‌ها مرهون دکتر علی اکبر سیاسی است که نخستین بار در سازمان ملل مطرح کرد، کسی هم تا به امروز آن را در بوق نکرد که هیچ، دریغ که از او یادی شود، اما از گفتگوی تمدن‌های خاتمی که اینهمه جارو جنجال به راه اندخته اند چه نتیجه‌ای حاصل شده است؟

آنها غافلند که «گفتگوی تمدن‌ها» تنها ابتکار خاتمی نیست بلکه او در رشته‌های گوناگونی مهارت خاص دارد از جمله وی از مردم سalarی بر پایه دین اسلام سخن می گوید. او بر این باور است که این نوع مردم‌سالاری من درآورده می تواند نه تنها برای منطقه الگو قرار بگیرد بلکه برای جهان غرب نیز آموزنده باشد، ولی از آنجا که مانند هر پیغمبری در کشورخویش مورد عنایت قرار نمی گیرد، کم نیستند کسانی که از بخت بد، او را جدی نمی گیرند و حتا دانشجویان عزیر کشورما که باستی بیشتر از هر کس قدر ایشان را بدانند هنگام بازدید ایشان از دانشگاه، تظاهرات راه می اندازند و شعار می دهن: «کورشویم که شویم لال شویم اما محل است خر شویم»

اولاً من فکر نمی کنم که آقای خاتمی با این شعار مخالفتی داشته باشد اما به یک شرط و آن اینکه ولی فقیه مطلقه بنام حکم حکومتی دستور خر شدن ندهد.

دوم آیا با این همه دود چراغ خوردن و نطق و بیان و کتاب نوشتن، اگر این شعارها غرض ورزی و عناد با این نابغه عظیم الشأن نیست پس چیست؟

خاتمی فیلسوفی است که قدرش در این زمان شناخته نیست و بعدها او را خواهند شناخت. چنانکه خودش در پاسخ همه منقادان و بدخواهان به یک جمله حکیمانه قناعت می فرمایند: «تاریخ داوری خواهد کرد» عظمت استدلال دستگیری‌تان شد؟

آخرکمی هم انصاف باید داشت. نه سد سال، دستکم پنجاه سال دندان روی جگر بگذارید، تحمل بکنید و بگذارید تاریخ قضاؤت کند، چرا عجله می کنید؟ ملاحظه بفرمایید رؤسای جمهوری دیگر کشورها در دوران فراغت و بازنشستگی به نوشتن خاطرات می پردازن، اما خاتمی شجاعانه هنگامی که عهده دار مسئولیت سنگین ریاست

است که مصلحت اقتضا نمی کرده به گوش دشمنان برسد؟ همه چیز را که علی نمی شود گفت، چنانکه در جنگ ایران و عراق هم کلی از برادران اسراییلی اسلحه خریدند و بعدها سروصدایش درآمد. حال بین خودمان بماند همه کس هم این را نمی داند که چقدر آقای خاتمی رحمت کشید تا در راستای «دیوالوگ انتقادی» مقامات اروپایی را راضی کند تا عکس مصافحه و معانقه با رئیس جمهوری اسراییل منتشر نشود و به انتشار همان عکس در کنار هم قناعت کنند.

بدخواهان تا قیام قیامت از این سخنان گفته و خواهد گشت، ولی از این سخنان نه گردی بر عبای نازک تر از حریر ایشان خواهد نشست و نه از لبخند مليح کلیشه ای ایشان خواهد کاست.

اویا بزرگواری بر سر جنازه پاپ اعظم بی عرضه ای فاتحه خواند که به ملاقات ضارب ترکی رفت که قصد کشتن او را داشت و شخصاً او را بخشیده بود. اما خود که شجاعانه از لاجوردی جlad اوین که شعارش این بود که «منافق و ملحد نیم کشته را باید تمام کش کرد» دفاع کرد و او را سرباز اسلام و شهید نامید. آری چنین کاری است خرد. خاتمی مدافعان فرهنگی است که در آن از دزدی و دروغ خبری نباشد می گویید نه؟ بنگرید به حکم بریدن دست شاگرد مینی بوس به جرم دزدیدن فقط یک قوطی حلب روغن در نوشهر؟ یا به دار زدن دختر عقب مانده ذهنی را که از کودکی مادرش او را مجبور به تن فروشی کرده اند؟ به کوری چشم دشمنان، با این مردم‌سالاری دینی، دزدی و فحشا در ایران ریشه کن شده است، دیگر چه می خواهید؟ خاتمی می خواهد چنین فرهنگی را به جهان صادرکند. با توجه به چنین احساس مسئولیتی است که آقای خاتمی لحظه ای از تأکید براینکه مواطن باشید جمهوری اسلامی صدمه ای نبیند غفلت نمی ورزد و حتا به این کشف بزرگ نایل آمده که: «تصویر اینکه با حذف جمهوری اسلامی، یک جمهوری مردمی غیروابسته پدید خواهد آمد، تصویری باطل است». معاذ الله چه کسی از حذف جمهوری اسلامی حرف زد؟ کفران نعمت برای چه؟ بی جهت ذهن حضرت حجت الاسلام را مشوش می کنند. آری ما این سرافرازی و استقلال خود را تحت ولایت بی چون و چرای ولی فقیه با بندگی و ذلت کشورهای امپریالیستی مانند

ابراهیم زال زاده و دوستانشان اقدام به یک تأسیس شرکت سهامی به نام تولیکاست کردند که با فروش سهام خود به اعضایش از حقوق آنها دفاع می کرد و زال زاده مدیریت عامل آن شرکت را بر عهده داشت. حضرت حجت اسلام با مهروموم کردن این شرکت و منوع کردن خرید و فروش کاست آن را به ورشکستگی کشاند تا نمایندگان دولتی وزارت ارشاد به چپاول مشغول باشند. خوب دفاع از جامعه مدنی بیشتر از این؟ (البته زال زاده چون ژرفای جامعه مدنی آقای خاتمی را در نیافت ماموران وزارت اطلاعات بعدها با تکه پاره کردن ایشان او را ارشاد نهایی کردند و از همه گرفتاری ها خلاص) از اینها گذشته بدخواهان فراموش می کنند که رئیس جمهور کبیر و بی نظیر ما تنها در فکر نجات ایران نیستند بلکه در فکر نجات جهان هستند.

۷- باز منتقدان بی مسئولیت می گویند که «او که بعنوان یک مقام مسئول در یک گردنهای جهانی برای تشییع جنازه پاپ در رم شرکت جسته و به حکم ادب و عرف معمول با رئیس جمهوری اسراییل که هم ولایتی او هم محسوب می شود دست داده و احوالپرسی کرده است، همه خبرگزاری ها و سایت های عالم عکس و تفصیلات ایشان در کنار رئیس جمهور اسراییل منتشر کرده اند، چرا نتوانسته امری به این سادگی و بدیهی را در داخل کشور تأیید کند و مجرور شده است دروغ بگوید. آیا این شرم آور نیست که خبرگزاری ها در مقابل این خبر بهت آور را مخابره کند: «آقای خاتمی بلا فاصله پس از ورود به تهران در فرودگاه مهرآباد به خبرنگاران گفته است که هیچ دیدار و ملاقاتی با «هیچ شخصیت رژیم صهیونیستی» نداشته است.» این چگونه تمدنی است که خاتمی مبلغ آنست و به او اجازه نمی دهد که بگوید من با یک نفر دست داده و احوالپرسی کرده ام؟

انصف بدھید، تأیید ملاقات و دست دادن با رئیس جمهور اسراییل موشه کاتساو چه دردی را دوا می کند؟ در حالیکه بر تکذیب آن حکمت بسیاری مترتب است.

بدخواهان مو می بینند ولی ریاست جمهوری پیچش مو. شاید که آقای خاتمی سخنان محترمانه ای با رئیس جمهور اسراییل رد و بدل کرده

پیوستی از یک نسخه نوشته‌ی صادق هدایت بنام «البعثة الاسلامية في البلاد الافرنجية» چاپ شود تا موجب انبساط خاطر اهل نظر فراهم آید که حقاً آثار ایشان بهچوچه کمتر از «زبدة النجاسات» مذکور در این اثر هدایت ندارد.

ارديبهشت ۱۳۸۴  
April 2005

آمریکا و انگلستان و فرانسه هرگز عوض نخواهیم کرد، خوب است بوش و بلر و شیراک از ایشان بیاموزند.  
برای آقای خاتمی کرامات زیادی قایل هستند از جمله ابتکار ایشان در مورد اهدای کلید بهشت به بسیجیان عازم جبهه. اما به نظرمن از بزرگترین اثر فلسفی خاتمی که بر بسیاری پوشیده مانده است غافل نباید بود. وی در مقام نویسنده اعلامیه‌های پیش از انقلاب که به نام خمینی می‌نوشتند، اعلامیه معروفی دارد که وعده‌ی «پول نفت، تحويل در منزل» می‌داد که رکوردد وعده‌های سرخرمن تاریخی را شکست و الحق در تمام تاریخ از صدر اسلام تا تأسیس ام القرای اسلامی نیز بی‌نظیر است.

خاتمی با وجود همه‌ی کارشکنی جناح اقتدارگرا هرگز حاضر نشد استغفا بدهد. بدخواهان می‌گویند او جرأت استغفا نیز ندارد. آنها هرچه می‌خواهند بگویند اما در استقامت و پایداری او همین بس که با یک تشر خامنه‌ای جامعه مدنی را به مدینه‌النبی تبدیل کرد و پس از هشت سال تلاش مدام برای اصلاحات، اکنون رفسنجانی پدرخوانده مافیای قدرت را به عنوان منجی پس از خود به یادگار می‌گذارد، ولی کو قدر شناس؟

بدخواهان سخنان گهربار وی را نادیده می‌گیرند و به مسخره می‌گویند که وعظ‌های خاتمی به وعظ‌های روضه خوان پشمeh چال<sup>۱</sup> شیاهت دارد.

و این بیت شیخ سعدی را می‌خوانند که:  
پرده هفت رنگ درمگزار  
تو که درخانه بوریا داری

اما من فریاد بر می‌آورم و از همه هموطنان التماس دارم که باید قدر این تحفه‌ی اسلامی را بدانیم و هنگام آنست که کتاب‌های ایشان با

<sup>۱</sup> پشمeh چال نام دیهی بوده است که واعظ آن برای هرتازه واردی مجلس وعظ وتنکیر را ازسر میگرفته است. (علی اکبردهخدا، امثال و حکم پوشینه‌ی ۲، رویه‌ی ۸۸۱)

عزیزان در جبهه ای مشترک با نهضت آزادی به پشتیبانی از ریاست جمهوری معین بر می خیزند.

بسیار طبیعی خواهد بود که این پرسش مطرح شود که اگر این انتخابات فریب بزرگ است و پیش شرط های شما که تحقق نیافته، پس چرا در آن شرکت می کنید؟ در ضمن نمی توانم شگفتی خود را از تشکیل جبهه ای مشترک با سازمان های حکومت ساخته از قبیل جبهه ای مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پنهان کنم که از رانت دولتی بهره مند هستند و سوابق بسیار درخشنده در تعقیب و زندانی کردن و اعدام آزادخواهان دارند. چگونه آن فریب برچیده شد و به یک وظیفه تبدیل شد؟

می دانم که این سخن گره بر پیشانی بسیاری نشانده. آری می دانم همه تغییر می کند و آنها هم حق تغییر دارند و... متنها باید دید آنها واقعاً به دموکراسی و آزادی باور دارند؟ به نقل قولی از دیرکل جبهه مشارکت، محمد رضا خاتمی توجه فرمایید که به تازگی فرموده اند: «رقبای اصلی اصلاح طلبان محافظه کاران نیستند بلکه کسانی هستند که می خواهند انتخابات را تحریم کنند و معتقدند که در این سیستم دیگر هیچ اصلاحی نمی تواند صورت پذیرد.» (جناح مستبد (محافظه کار) که اهرم حکومت را دست دارد از خودی هاست) و درمورد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی این اشاره شاید کافی باشد که این همان سازمانی است که طالبان افغانستان را طی اعلامیه ای ملی و مستقل(!) ارزیابی کرد.

حکومت اسلامی در طی ۲۶ سال آنچه که از نیرنگ و ترور و جنایت در چنته داشته برای بقای خود به کاربسته و در برابر ملت ایران و افکار عمومی جهانی هیچ آبرو و اعتباری ندارد. همچنین تجربه هشت سال ریاست جمهوری خاتمی پیش روی مست. در این میان تضاد ارکان حاکمیت مانند اختلاف رفسنجانی و خامنه‌ای نیز به اوج خود رسیده است. شاهد آن مصالحه های داخلی و خارجی رفسنجانی و سخنرانی اخیر او در قم که صحبت از شورایی فتو کرد که نوعی رد ولایت فقیه بود اما همه می دانیم که شورایی مصلحت انتصابی که در دست رفسنجانی است با ریاست جمهوری انتخابی می تواند ولایت فقیه

### نهضت آزادی و مشارکت در فریبی بزرگ

رأی دادن و شرکت در انتخابات مانند هر حق فردی دیگری محترم است اما این آزادی بدون مسئولیت نیست، به ویژه از جانب گروه ها و احزاب هنگامی که اعلام موضع می کنند و در حال مبارزه با یک رزیم مستبد به سر می برند. بدین سبب باید این جهت گیری های روش و شفاف باشد که هم مردم و هم هواداران آن گروه ها تکلیف خود را بدانند.

پس از اعلامیه های متناقض اخیر «اتحاد جمهوریخواهان» با کمال تعجب شاهد صدور چنین اعلامیه ها و موضع گیری ها از جانب برخی چهره های ملی مذهبی در داخل هستیم. فقط حدود یک ماه پیش یعنی در تاریخ چهاردهم اردیبهشت ۱۳۸۴ در بیانیه ۲۵۶ نفره می خوانیم «در نبود آزادی های اساسی، از جمله آزادی های مطبوعات، بیان، اجتماعات و احزاب، ادعای برگزاری انتخابات آزاد یک فریب بزرگ پیش نخواهد بود.» امضای آفای عزت الله سحابی و حبیب الله پیمان از مبارزان قدیمی که زندانی و صدمات بسیاری را تاکنون متحمل شده اند نیز در پای این بیانیه دیده می شد. ناگهان می بینیم همین

شرایطی که این رژیم خونریز به دنبال اثبات حقانیت خود در برابر افکار عمومی جهانی است؟ آقای پیمان می‌گوید چیزی مانند انقلاب ۵۷ می‌تواند به شرایط کنونی بیانجامد.

این قیاس درست نیست، نخست اینکه انقلاب ۵۷ کاملاً مسالمت آمیز پیش رفت. نخست وزیری بختیار بهترین فرصت برای التزام به قانون اساسی مترقبی مشروطیت بود، اما انقلاب زدگی آن زمان و چپ زدگی مانع شد. پس از تسلیم شدن ارتش هم به تابی گروه های انقلابی مسالمت ساز شد که شرح آن از حوصله این مقال بیرون است. اما در آن هنگام که باید در برابر استبداد می ایستادیم، هر نوع تحمل و مدارا سازش تلقی می شد. به ویژه فشار گروه های چپ، حکومت اسلامی را وادر کرد که شعار های چپ را از دست آنها بیرون آورد. رفتن دبیر کل حزب توده نورالدین کیانوری و عمومی و حتا متأسفانه دکتر پیمان، به حضور رفسنجانی و امثالهم برای حذف لیبرال ها و تحکیم حکومت اسلامی انجامید.<sup>۱</sup>

قانون در جامعه ای وجود دارد که اثری از عدالت در آن موجود باشد. آیا شما در عملکرد امثال شاهروندی و مرتضوی اثاری از عدالت می بینید؟ سرنوشت این شر عیات که نام قانون اساسی دارد با سرنوشت حاکمان پیوندی ناگستینی دارد، شما برای تغییر قانون اساسی و داشتن پارلمان حقيقی و صاحب قدرت و برای داشتن یک رئیس جمهوری باید از حقانیت لازم و پشتیبانی مردمی برخوردار باشید. شما در حالی که گفته ای یک ماه پیش خود را نقض کرده اید و حتا قواعد اخلاقی خود را برای رسیدن به قدرت قربانی نموده اید، قادر به چنین کاری نیستید. حکومتی که مستبد است بدون احساس خطر جدی از قدرت نظامی و مالی دست نخواهد شست. توصیه به بردبازی و تحمل در برابر ظلم حاکمیت سرانجام به نابودی بردبازی یعنی به انقلاب خواهد انجامید. هیچگاه نمی توان تا ابد مردم را به صبر و انتظار دعوت کرد. راه حلی

<sup>۱</sup> نگاه کنید به «عبور از بحران» نوشته ای هاشمی رفسنجانی

را بازسازی کند. اما به هر حال تضاد بین این دو، یعنی خامنه ای و رفسنجانی تضاد با اهمیتی است که پی آمدهای جدی می تواند داشته باشد. ورود معین و نهضت آزادی و دیگر شرکاً به معرکه ای انتخابات از تضاد آن دو می کاهد و آنها را متحد می کند و یا حتا ممکن است با شکستن آرای انتخابات به سود جناح مستبد تمام شود. زیرا پیش بینی می شود مردم کم شرکت کنند و در این میان جناح مستبد آرای ثابت هوایخواهان و مزدوران خود را دارد.

اما بیوام گذشته از استخاره، آقای سحابی دلایل قابل قبولی برای شرکت در انتخابات داشته باشد. معین با حکم حکومتی و بدون پشتونه میلیونی که خاتمی داشت چکار می تواند بکند؟ بویژه که به هر حال با تأیید رهبری از معین می توان گفت منظور از شرکت در انتخابات، حفظ اساس حکومت اسلامی هدف اصلی انها بوده است زیرا خود به خوبی می دانند که با این قانون اساسی و دخالت رهبر و ولی فقیه هیچ امیدی برای گشایش سیاسی و استقرار دموکراتی و آزادی و شرکت مردم در تعیین سرنوشت موجود نیست.

هوایخواهان شرکت در این فریب بزرگ از جمله دکتر پیمان می‌گویند التزام به قانون اساسی مانع از انتقاد از آن نمی شود. ولی آقای پیمان انتقاد چه مشکلی را حل می کند؟ چه کسی انتقاد را گوش می کند؟ تن دادن به قانون اساسی با ماده ۵ ۱۱۰ و التزام به آن که اختیارات وسیعی به ولایت فقیه داده تن دادن به صغار است و چه کسی حرف صغير را گوش می کند؟ این قانون اساسی عرفی و معمولی نیست این شر عیات است که نام قانون اساسی گرفته است. قانون استبداد که التزام بردار نیست، اگر اینطور بود که کسی با محمد علیشاه نمی جنگید او هم قوانین خاص خودش را داشت و تازه با پشتیبانی شیخ فضل الله هوادار سرسخت مشروعه هم بود. طنز قضیه اینست که حتا کلمه ای انتقاد نیز هم بنا به گفته پیمان از هم اکنون از بینیه معین حذف شده است. اول پیاله و بدستی!؟ پیمان استدلال می کند که «روش مبارزه باید مسالمت آمیز و قانونی باشد و این قوانین مقدس نیستند، دموکراتی یک پروسه طولانی است». کسی منکر مبارزه مسالمت آمیز نیست اما چه وسیله ای مسالمت آمیزتر از عدم شرکت مردم در انتخابات آنهم در

که شما نشان می دهید راه حل نیست فقط برداری است که یک روز دموکراسی و آزادی فرا خواهد رسید. ما سد سال است برای این اهداف مبارزه می کنیم و هنوز مهندسان راه آزادی به ما می گویند دموکراسی و آزادی برای شما زود است. شما که خوب می دانید که حاکمان پیشیزی برای آزادی و دموکراسی و رأی مردم و انتخابات ارزش قابل نیستند و از سر ناچاری و برای حفظ آبروی نداشته دربرابر افکار عمومی جهان است که می خواهند درس آرای انتخابات بالا بروند. در چنین اوضاعی ملی مذهبی ها به پاری حاکمان می شتابند و بعد می گویند راه دیگری نیست، راه نشان بدید.

شروع که شما به عنوان انقلاب ما را از آن می ترسانید، شریر از آنچه که در طی این سالیان بر هستی ملت ما و بر فرد فرد مردم ما آمده نیست. این حکومت دینی در کل خود ستمگر و غیرقابل تغییر است. به باور من شرکت در انتخابات دارای نکات بسیار منفی است از جمله:

- پاری رساندن به حکومت اسلامی و ایجاد توهمندی اینکه این انتخابات آزاد است، بویژه برای خارجیان که شناخت کافی از حقوق و اختیارات ریاست جمهوری ندارند.
- خارج کردن رژیم از بن بست در انتظار جهانی.
- تخفیف دادن اختلافات جناج رفسنجانی و خامنه‌ای و تشویق آنها که با هم علیه معین و نهضت آزادی متحد شوند.
- این کار سرانجامی جز نومید کردن مردم ندارد چون معین قادر به انجام کاری نخواهد بود.
- ایجاد تفرقه و شکاف در بین اپوزیسیون که انتخابات را تحریم کرده اند.
- پایین نبودن به پرنسبیت هایی که خود برای شرکت در یک انتخابات اراد اعلام کرده بودند و خدشه دار کردن حیثیت سیاسی خود.

مرداد ۱۳۸۴

August 2004

دخالت شورای نگهبان در شهرهای بزرگی مانند تهران، قم و مشهد و بازشماری آرای صندوق‌ها توسط آنها و زندانی کردن مدیر کل مجلس وزارت کشور تا اعلام نتایج (وی شاهد دخالت علی ناظران شورای نگهبان در نوشتمن اوراق انتخاباتی بود)، موجودی عقب مانده متولد گردید بنام احمدی نژاد که پس از ۲۶ سال حکومت اسلامی بر این باور است که «مدیریت کشور بر پایه اسلام نبوده است.»

در کشوری که می‌دانیم استبدادی اداره می‌شود و شرکت در انتخابات و اهمیت مهر بر شناسنامه برای کوپن تهیه غذای روزانه و یا خطر اخراج از کار و یا قبولی و ردی در مردم رسانه و دانشکده مؤثر است، چگونه می‌توان از یک انتخابات آزاد نمود؟ در روستاها یا شهرهای کوچک که ملایان حکم تکفیرشان برقرار است و هر مخالفی می‌تواند به آسانی انگشت نما شود چگونه می‌توان از مردم انتظار داشت که در این «انتخابات» شرکت نکند و خطر را به جان بخربند؟ به چه انگیزه و امیدی؟ آیا می‌توان به اپوزیسیونی متفرق که از اغتشاش فکری رنج می‌برد و بخشی از آن امروز تحریم می‌کند و فردا در انتخابات شرکت می‌کند، امید بست؟

با اینهمه مردم تا آنجا که توانستند در این نمایش شرکت نکرند ولی انتظار اینکه مردم یکپارچه باشونت را رعایت کنند انتظار منطقی و سنجیده‌ای نیست.

نباید به تبلیغات رژیم تسلیم شد، با همه دستکاری‌ها، استان‌های آذربایجان کمترین آرآ را داشته است و مراکز سنی نشین مانند ترکمن صحرا و کردستان و بلوچستان با توجه به سابقه احمدی نژاد در مراسم عمر سوزان، قطعاً نمی‌توانستند به این شخص رأی بدهند ولی بر عکس می‌بینیم که حتا استاندار بلوچستان از شرکت گسترده مردم قدردانی می‌کند.

نگاهی به آمار منتشر شده غیرعادی بودن آرآ نشان می‌دهد: افراد واجد شرایط با پایین آوردن سن رأی دهنگان تا ۱۵ سالگی حدود ۴۷ میلیون نفر بوده است که در دور اول احمدی نژاد ۵۷۰۳۹۲۱ رأی و رفسنجانی ۶۱۸۱۲۵۸ رأی آورده‌اند.

### جوجه فاشیست ها سر از تخم در می‌آورند

نتایج «انتخابات» ریاست جمهوری و برخی تفسیرهای داخلی و خارجی به این توهمند زده است که اکثریت مردم خواستار انتخاب احمدی نژاد بوده اند یا شعارهای به اصطلاح عدالت جویانه وی انگیزه‌ی رأی طبقات محروم به او شده است. بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که کسانی‌که این «انتخابات» را تحریم کرده اند بازندگان اصلی هستند!

با توجه به اینکه مردم به تجربه و به روشنی می‌دانستند رئیس جمهور هیچکاره است و با توجه به اینکه وی کار شاخص فوق العاده‌ای نکرده بود و اصولاً چهره شناخته شده‌ای نبود، چرا مردم باید بطور وسیع در انتخابات شرکت کرده به او رأی بدهند؟

این نوع برخورد و استدلال ضمن اینکه به این نمایش مسخره حقانیت می‌دهد می‌تواند مبارزان و فعالان را نالمید نمایند. در نمایش چند نفره‌ای که از فیلتر شورای نگهبان و وزارت اطلاعات رد شده بودند، با توقیف روزنامه‌هایی مانند اقبال و افتخار یزد که می‌توانستند نقلب‌ها را اشکار کنند و دستگیری و بلاگ نویسان، در حقیقت راه انتقال خبر در داخل مسدود شد؛ با تعویض صندوق‌ها، چاپ و جعل شناسنامه‌ها،

و پاش های بی حساب (از آن جمله به نقل از نامه احمد قابل هزینه یکساله سفر او ۳۷ میلیارد تومان شده است) اکنون از شر رفسنجانی آسوده شده است و با تکیه به نیروهای مسلح به عنوان یک نیروی مستقل از سایر گروه ها، سر برآورده است.

لاریجانی منتخب هیأت مؤتلفه نیز شناسی نداشت. هیأت مؤتلفه مدت هاست سر در آخر اتاق بازارگانی و منابع اقتصادی دارد و به عنوان «صالحان غیر مقبول» از جانب بازیگران نسل جدید از بازی بر روی صحنه ی سیاست کنارگذاشته شده. هیأت مؤتلفه شکاف برداشته و برخی از اعضای شورای مرکزی آن مانند خاموشی، عبدالهیان و غفوری فرد از رفسنجانی حمایت کردند.

شرکت طیف ملی مذهبی یعنی مشخصاً نهضت آزادی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جبهه ی مشارکت و امتی های دکتر پیمان و همچنین حزب توده در پیشتبانی از دکتر معین آشکارا نشان داد که آنها از حمایت مردم برخوردار نیستند و با تکرار اشتباهات گذشته می توانند فقط بر به مسند نشستن ملایان و این نمایش انتخاباتی حقانیت بدهند. آنها تن به خفت بارترین انتخابات تاریخ دادند و بدتر از همه از کاندیداتوری رفسنجانی حمایت کردند. این شکست نه تنها برای آنها گران تمام شد بلکه برای کل اپوزیسیون نیز سنگین بود.

کنار گذشته شدن کروبی و رفسنجانی دو تن از ملایان با نفوذ این رژیم حکایت از بی پشم شدن عمامه ملایان دارد.

همه چیز حاکی از آنست که نسل جدیدی از حاکمان یعنی آفرازه ها برای گرفتن اهرم های حکومت آماده می شوند که تکیه شان بر سرنیزه ی بسیج و سپاه است. این همان گروهی است که کروبی از آن به عنوان عقبه یاد می کند. آفرازه هایی که ردا و عبای پدران خود را ندارند و هنگامی که فرزندان ایران در برابر توب و تانک صدام چون برگ خزان به زمین می ریختند، به تحصیل در فرنگ اشتغال داشتند. شکرپراکنی های قالیاف (بیش تر محافظ شخصی خامنه ای و یار گرمابه و گلستان مجتبی پسر خامنه ای) که من رضاخان حزب اللهی هستند از این روست.

در دور دوم رفسنجانی همیاری دیگر گروه های ملی مذهبی را جلب کرد و حدود چهار میلیون را جذب نمود و به رقم ۱۰۰۰۳۲۱۲ دست یافت اما در دور دوم احمدی نژاد به رقمی سه برابر رقم قلی یعنی ۱۷۲۱۸۳۰۹ دست یافته است؟ پرسش اینست که وی کدام یک از گروه ها را به نفع خود جلب کرده است که تو انتسته است چنین موقفيتی کسب کند؟ در حالیکه همه شواهد حاکی از آنست که در دور دوم تبلیغات وسیعی علیه وی راه افتاده بود و حتا کسانی که به خاتمی رأی نداده بودند مجبور شدند در انتخابات شرکت کنند و به سایر کاندیداهای رأی بدهند.

رقم پنج تا شش میلیون رأی برای جناح مستبد که دستی گشاده در نیروهای مسلح و ادارات دولتی دارد باورگردنی است. اما صعود این رقم به سه برابر خود، آنهم بدون اینکه چیزی خارق العاده اتفاق افتاده باشد، بسیار غیر طبیعی است و به معجزه می ماند و از آنجا که احمدی نژاد آن را به انقلاب دیگری تشییه کرده است با آن موافق منتها انقلاب در تقلب.

همه می دانند که جو ترس و ارعاب در داخل ایران نشکسته است تا مردم آزادانه نظر خود را ابراز نمایند، چگونه می توان از این نمایش مسخره نتایج عجیب و غریب گرفت و چنین موجودی را نماینده مردم دانست.

گذشته از تقلبات، این نمایش رقابت هایی را موجب شد و این تغییرات را می توان در آن دید: رفسنجانی با خفت بارترین وضع به حاشیه رانده شد و حتا جرأت ندارد که از تقلباتی که شده است آشکارا گلایه کند و شکایت به خدا می برد.

برخلاف تفسیرهایی که چنین القا میکنند که وی دست به کوتنا خواهد زد باید گفت که او هیچگاه در سپاه و بسیج نفوذ نداشته و حتا به سبب اینکه یک بار خواسته بود آن را منحل کند مورد سؤژن فرماندهان سپاه است. باید گفت رفسنجانی در خطر است، اگر سر به نیست نشود، دستکم پرونده های مالی او و خانواده اش هر آن ممکن است به دادگاه فرستاده شود. خامنه ای که با جعل یک نامه با همکاری رفسنجانی، به ولایت فقهه رسید با تکیه به سپاه و تحبیب آنها و ریخت

این انتخابات از رقابت گروهی بیرون افتاد و تبدیل به رقابت دو نسل از مرتضیان شد که این بار شعارهای اسلامی در آن رنگ باخت. حضور چنین شخصی (مشابه رجایی) بیش از هر چیز نمایانگر دهن کجی و لجاجت حاکمیتی است که از روزهای نخست به قدرت رسیدن، به هیچ یک از خواستهای ملت ایران احترام نگذاشته، به افکار عمومی جهان نیز بی اعتنا بوده اند.

این روزها واکنش های منفی آمریکا را که احمدی نژاد را در گروگان گیری سفارت آمریکا شریک می داند، به جریان افتادن پرونده ترور قاسملو و دونفر از همراهانش از جانب حزب سبز انتیش و لغو میهمانی حداد عادل در بلژیک فقط از نتایج سحر این ریاست جمهوری است.

گرچه اپوزیسیون داخل و خارج ناتوانی خود را در ارائه برنامه منسجم برای مبارزه ای موثر نشان داده است، اما مردم نیز در این انتخابات شرکت وسیع نکردند. مردم همه‌ی هستی خود را در این رژیم از دست داده اند و هیچ دلخوشی و امیدی به این حکومت ندارند. زبان ملامت بر مردم زیر ستم دراز نکنیم. ولی همواره نیز نمی توان از مردم انتظار واکنش معقول داشت. در غیاب یک اپوزیسیون دموکرات و منسجم دغلکاران همواره می توانند از یأس و درماندگی مردم سو استفاده کنند،

hadthe در پشت در تاریخ به انتظار نشسته است.

تیر ۱۳۸۴

July 2005

نشست و درنیافت که قربانی کردن حیثیت، هویت و فرهنگ ایران در قربانگاه اسلام و اعراب ثمری ندارد و دوستی به بار نمی آورد؟ آیا آقای زیبا کلام نمی داند که این اختلافات ریشه های عمیق تری دارد و آن دخالت های دولت های استعماری است؟ از لورنس عربستان، مامور انگلیسی گرفته که برای مقابله با ترک ها و با وعده ایجاد ابرقدرت عربی (از خلیج فارس تا کانال سوئز) آنان را تشویق به جنگ با عثمانی کرد تا به امروز که پان عربیست هایی مانند میشل عفاق و ساطع حصری ایران را به دروغ دشمن عربان جلوه می دهند، طیفی از ایران ستیزی در میان کشورهای عرب زبان پا گرفته است و بسیاری از بزرگان علم و ادب ایران از قبیل ابوعلی سینا، ابو ریحان بیرونی، عمر خیام و زکریای رازی را در کتاب های درسی و لغت نامه ها عرب جلوه می دهند و از ذکر زادگاه آنان خودداری می کنند و حتا تلویزیون الجزیره نیز از ایران ستیزی مصون نیست. اما به زعم زیبا کلام هیچ یک از این اعمال فاشیستی و شوونیستی نیست و بهتر است برای بهبود روابط با اعراب و به جرم این که بسیاری از ایرانیان مسلمان هستند باید از هست و نیست خود بگذرند و دم بر نیاورند تا اتهام فاشیستی نخورند.

زیبا کلام بهتر از من می داند که همه ای پژوهشگران در ۲۵۰۰ سال گذشته خلیج فارس را با نام های کشور ایران (پارس، جم، عجم، ایران) نامیده اند<sup>۱</sup> و اطلس های منتشر شده حتا در کشورهای عربی گواه بر آنست که این نام یکی از نادرترین نام هایی است که در ازنانی تاریخ ثابت مانده، تا آن جا که سازمان ملل نیز آن را پذیرفته و مهر

<sup>۱</sup>\*برپایه پژوهش محمد جواد مشکور، میتوان نمونه هایی را که در آخر مقاله آمده نام برد، البته این نام ها را باید از زیبا کلام مخفی نگهداشت چون بیچاره ها نمی دانستند که فاشیست هستند!!؛ (این نام ها از سامانه ای جزیره ای دانش یا دانش نامه جزیره

?<http://www.jazirehdanesh.com/find.php>  
برگرفته شده است. ([item=19.533.574.fa](#))

### علیه ایران، دریوزگی برای اعراب! آقای زیبا کلام فاشیست کیست؟

چندی پیش آقای زیبا کلام استاد علوم سیاسی و حقوق و متخصص مسائل استریتیک ایران، و نویسنده ی کتاب «چگونه ما، ما شدیم؟» در گفتگویی با بخش فارسی رادیو فرانسه در رابطه با اصرار ایرانیان بر کاربرد نام خلیج فارس آن را «پاشاری فاشیستی» نامید؛ وی علنی خواستار آن شد که «ایران از خواست های شوونیستی در این دریا دست بردارد». البته این اتهام بدون هیچ استدلالی صورت گرفت و عجیب این که پرسش کننده ی رادیو نیز ساخت ماند. پس از کمی جستجو با شکفتی کشف کردم که ایشان از هواخواهان پیوستن ایران به اتحادیه اعراب بوده به این بهانه که «پیوندهای دیرینه ی میان ایرانیان و اعراب، بخشی از تمدن اسلامی است، و موجب استحکام روابط با اعراب می شود» گفتگو با خبرگزاری کار ایران[۲] ظاهرآ ایشان برای استحکام روابط با اعراب می خواهد نه تنها از هویت و ملت ما مایه بگذرند بلکه از حقوق حقه ای ایران نیز بگذرند. آیا هنگامی که اتحادیه اعراب ورود ایران را پذیرفت عرق شرم بر پیشانی آقای زیبا کلام

نوزدهم به بهانه مبارزه با دزدان دریایی به خلیج فارس آمدند و بعد، در آنجا ماندند و از هر دزدی دزدتر شدند. مقداری از اراضی ما را هم به اعراب حاتم بخشی کردند<sup>۱</sup>. آن چه که از آن پس بر جزایر خلیج فارس گذشت، در حوصله‌ی این مقال نیست، اما همه می‌دانند که بخش جهانی بی‌بی‌سی. جانشین همان دزدان دریایی، مدت هاست به جای کاربرد نام خلیج فارس، عبارت (خلیج) را به کار میرد و یا گاهی (خلیج عربی) را چاشنی می‌کند. به یاد بیاوریم اصطلاح «خلیج عربی» برای اولین‌بار از طرف یک دیپلمات بریتانیایی در ۱۹۳۰ به وزارت خارجه و وزارت مستعمرات انگلستان پیشنهاد شد. «چارلز بلکریو» که بیش از سه دهه نماینده‌ی سیاسی بریتانیایی در خلیج فارس بود کتابی درباره سواحل جنوبی خلیج فارس منتشر کرد و در آن برای نخستین بار عنوان تازه و جعلی‌ای برای خلیج فارس تراشید. چارلز بلکریو در کتاب خود ادعا کرده بود که اعراب (بخوانید مقامات انگلیسی) علاقه‌مند خلیج فارس را خلیج عربی بنامند. همین علاقه‌مندی کافی بود که این اصطلاح جعلی در ۱۹۵۸ در روزنامه‌ی تایمز عنوان شود و به دنبال آن در مطبوعات منطقه رایج گردد و پس از چندی در مکاتبات رسمی کشورهای حاشیه خلیج فارس «Arabian Gulf» به جای «Persian Gulf» بنشیند.

نمی‌دانم چرا سیاست اقای زیبا کلام با سیاست انگلیس و آمریکا اینقدر همخوانی دارد<sup>۲</sup>؟

<sup>۱</sup> در همسایگی خرس، رویه‌ی ۱۲۹

<sup>۲</sup> همچنان که نمی‌دانیم چرا مقامات بلندپایه‌ی انگلیس از استاد راهنمای حضرتش تا هارولد ویلسن نخست وزیر انگلستان گرفته تا سرديک وايت (ریس وقت MI6 و ریس سابق MI5) برای رهایی زیباکلام از زندان که اوراق مجاهدین خلق را پخش می‌کرده به صورت جدی فعال بوده‌اند. بخشی از پرونده‌ی زیبا کلام که به آرشیو ملی بریتانیا تحویل داده شده، حذف شده است. برای خواندن متن کامل به وبلگ زیر مراجعه فرمایید:

?/http://www.persianblog.com/posts

weblog=mtafreshi.persianblog.com&postid=6073685

تأثید برآن گذاشته است. پس با این حساب همه‌ی این پژوهشگران و حتا سازمان ملل نیز فاشیست بوده اند و ما خبر نداشتم. آیا هیچ آدم بدون غرض و مرضى می‌تواند ایران یک واحد جغرافیایی که چند هزار سال تاریخ دارد به دست فراموشی بسپارد و از دنیای عرب که نه واحد جغرافیایی و نه اقتصادی و سیاسی است دفاع کند و هر کس که مخالف بود بخواهد با اتهام فاشیست بودن از میدان بدر کند؟

واقعاً این استدلال به اصطلاح ملی مذهبی‌ها چقدر جالب است چگونه است آنها ی که بدون هیچ دلیل و مدرک و سندی می‌خواهند خلیج فارس را به عنوان جعلی خلیج عربی بنامند فاشیست نیستند، ولی ایرانیانی که از حقوق حقه خود دفاع می‌کنند فاشیست هستند!؟ گویی این گروه بیشوند ملی را از آن رو برخود نهاده اند تا ملت و هویت ما را هر چه بی‌پرواپر در مسلح اسلام قربانی کنند.

به یاد بیاوریم که با وجود آن که منطقه‌ی جنوب خلیج فارس در ایران باستان جزی از امپراتوری فارس شمرده می‌شد و حتا با وجود جدا کردن خانانه بحرین از ایران در زمان محمد رضاشاه، هرگز ادعایی ارضی در این منطقه نداشته ایم. این در حالی است که کشورهای همچوار خلیج فارس مانند عراق و کویت و یمن و عربستان سعودی نسبت به هم ادعایی ارضی داشته اند و دائم با هم در جدال بوده و مناطق یکدیگر را اشغال کرده‌اند. حال ما به جای دفاع از حقوق ملت ایران برای حل اختلاف بین این کشورهای عربی، باید از منافع ملی خود بگذریم و تمامیت ارضی خود را فدا کنیم؟

اگر واقعاً آقای زیبا کلام خواستار صلح و صفا با کشورهای دیگر است چرا هنوز از غنی کردن ارزشی هسته ای دفاع می‌کند؟ در صورتی که به خوبی می‌داند از تخم طلایی ارزشی هسته ای مورد ادعای احمدی نژاد، جز هیولای جنگ بیرون نخواهد آمد. یعنی استراتژیست محترم جمهوری اسلامی نمی‌داند که کوتاه کردن دست ایران از خلیج فارس سیاست کهن انگلستان بوده و اکنون به اتفاق آمریکا همین سیاست را دنبال می‌کند؟ به گفته‌ی احمد میرفدرسکی وزیر امور خارجه‌ی دولت شاپور بختیار: «انگلیسی‌ها در اوایل قرن

های ایرانی است که هزاران سال است نام اینجا را خلیج فارس گذاشته اند.

آقای زیبا کلام واقعیت اینست که حاکمان امروز ایران همچون شما که امروز مقام استادی را غصب کرده اید و سال ها در سورای به اصطلاح فرهنگی خود استادان واقعی کشور را طرد و خانه نشین نمودید، ملت ایران را نمایندگی نمی کنند.

رئیس جمهور این حکومت اسلامی که شما هفته ای دو سه بار در رادیوها و منابر و کرسی های دانشگاه در ذکر مناقب آن داد سخن می دهید (و ظاهرا تنها فرد دانشگاهی هستید که صدا و سیمای زیبای شما مشمول سانسور نمی شود) در وضعیت خطیر کنونی که آمریکا بر سر سیاست خلیج فارس با اروپا و روسیه رقابت دارد، صحبت از نابودی کشور اسراییل می کند، فاشیست است که می خواهد از ملت ایران گوشت دم توب درست کند.

امثال شما که می خواهند ایران را در اتحادیه اعراب عضو کنند (و نزگین تر این که اعراب نمی پذیرند) فاشیست نیستند ولی مدافعان نام خلیج فارس فاشیست هستند؟

واقعاً این درد را به کجا ببریم که پیروان شوونیست هایی چون صدام و عبدالناصر که حکومت فاشیستی طالبان را مستقل و ملی ارزیابی می کنند، بر مسند حکومت تکیه زده اند و از دسترنج ملت ایران ارتراق می کنند و به ملت ایران توھین می کنند.

آقای زیبا کلام شما با جلال الدین فارسی و سروش و دیگران امامزاده ای به نام شورای انقلاب فرهنگی ساختید که هزاران دانشجو و سدها استاد را از دانشگاه اخراج کردید و خود اعتراف کرده اید که این سوابی بیش نبوده است و خسارات قابل توجهی به فرهنگ و جامعه ایرانی زده اید. آیا به یاد می آورید جلال الدین فارسی<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> به یاد دارم که جلال الدین فارسی چند سال پیش برای شکار در شمال وارد ملک شخصی دوست عزیزم رضایی شد و این مرد بی گناه را در خانه خودش به جهت اعتراض به ورود غیر مجاز به خانه اش در برابر چشم خانواده اش کشت و در دادگاه بلخ ملایان نیز تبرئه گردید. همسر و دختر مقتول از پنیرفتمندیه خودداری

آمریکا خواهان کنترل بر صدور بیش از ۶۵٪ نفتی است که از تنگه هرمز می گذرد و با همراه کردن جمهوری های شوروی سابق و اشغال عراق و افغانستان، خواهان همراه کردن ایران و در غیر این صورت کوتاه کردن نفوذ و قدرت ایران در خلیج فارس است.

زیبا کلام طوری از تعویض نام خلیج فارس سخن می گوید که گویی از کیسه ای خلیفه می بخشید یعنی چه اهمیتی دارد که آن جا چه نامی داشته باشد.

بسیار بجاست در این جا رشته ای سخن را باز به دست میر فندرسکی دیبلمات با سابقه بدھیم که در این مورد چنین گفت: «بعضی اوقات کلماتی پیدا می شوند و به کار می روند که بار خیلی سنگین سیاسی دارند. در پشت این کلمات معنای خیلی وسیعی پنهان است. در داخل کلمه ای «خلیج فارس» هم برنامه ای وسیعی جای داشت. عده ای به ما ایراد می گرفتند که ای بابا، حال این کلمه چه اهمیتی دارد که این همه در باره اش قیل و قال می کنید؟ عرب ها که نیامده اند شما را از خلیج بیرون کنند. بگذارید آن ها برای خودشان بگویند خلیج عربی، ما هم می گوییم خلیج فارس، غافل از این نکته بودند که پشت خلیج عربی، جزا ایر عربی بود. پشت آن خوزستان عربی بود. پشت آن حکمرانی بر تنگه هرمز بود و تبدیل شدن ایران به آپاندیس جهان عرب»<sup>۱</sup>.

آری دریغا که ایران از چنین سیاستمداران دوراندیشی تهی است و امثال احمدی نژاد و زیبا کلام میدان دار دیبلماتی ایران شده اند تا چوب حراج بر کشور ما بزنند، چنان که با وجود واگذاری حاکمیت جزیره ابوموسا به امارات متحده هنوز مسأله را علنی نکرده اند و امثال آقای زیبا کلام وظیفه ای آماده کردن افکار عمومی را بر عده گرفته اند. خوب واقعیت هم اینست که در این صورت باید صریح بگویند که عرضه نداریم و ناتوانیم و از عهدہ ای اداره کشور برنامی آییم. هنگامی که این شجاعت و صداقت و وجودندارد، راحت ترین کار گناهکار جلوه دادن ملت است که بله تقصیر این شوونیست

<sup>۱</sup> در همسایگی خرس، رویه هی ۲۲۶-۲۲۷

- ابن حوقل در کتاب صورۃالارض (تالیف ۳۶۷ قمری)؛ بحر فارس
- مسعودی در کتاب مروج الذهب و در کتاب التنبیه و الاشراف (سدی چهارم هجری)؛ بحر فارس
- ابوریحان بیرونی (درگذشته به ۴۰۰ قمری) در کتاب الفقہیم، خلیج پارس و دریای پارس؛ در کتاب قانون مسعودی، دریای فارس و در کتاب تحدید نهایات الامانی، بحر فارس
- نویسندهی ناشناخته در حدود العالم من المشرق الى المغرب (تالیف ۳۷۲ قمری)؛ خلیج فارس و دریای پارس
- مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (تالیف ۳۷۵ قمری)؛ بحر فارس
- محمدبن نجیب در کتاب جهاننامه (سدی چهارم هجری)؛ بحر پارس
- ابن بلخی در کتاب فارسنامه (تالیف ۵۰۰ قمری)؛ بحر فارس
- طاهر مروزی در کتاب طبایع الحیوان (تالیف ۵۱۴ قمری)؛ خلیج الفارس
- شریف ادریسی در کتاب نزههالمشتاق (سدی ششم هجری)؛ بحر فارس
- یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان (سدی ششم هجری)؛ بحر فارس
- زکریای قزوینی در کتاب آثار البلاط (سدی ششم هجری)؛ بحر فارس
- انصاری الدمشقی در کتاب نخبهالدھر (سدی هشتم هجری)؛ بحر فارس
- ابوالفاء در کتاب تقویم البلدان (سدی هشتم هجری)؛ بحر فارس
- شهابالدین احمد نویری در کتاب نهایهالادب (سدی هشتم هجری)؛ خلیج فارس
- حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب نزههالقلوب (سدی هشتم هجری)؛ بحر فارس

از جانب شورا در پاسخ به استادی که گفته بود شما ما را اذیت می کنید گفته بود: «ما احتیاج نداریم کسی را اذیت کنیم. اگر لازم باشد [می کشیم]» آیا هرگز این گفته‌ی فاشیستی را رشت شمرده اید یا شاید آن را صراحتی دلپذیر و سخنی بی نظیر و نشانه‌ای از کرامت انسانی در اسلام ارزیابی کرده اید؟

واقعاً بنگرید به سردماران انقلاب فرهنگی ما. با چنین سابقه و بضاعتی می خواهد نام خلیج فارس را عوض کنند و به پیشواز فاجعه‌ای دیگر بروند و در همان حال با کمال بی شرمی ملت ایران را فاشیست می نامند.

امیدوارم کتاب بعدی ایشان «چگونه ما انگلیسی شدیم» یا «چگونه عرب شدیم» نباشد.

خرداد ۱۳۸۶

June 2007

- ابن فقیه در کتاب البلدان (تالیف ۲۷۹ قمری)؛ با نام بحر فارس
- ابن رسته در کتاب الاعلام النفیسه (تالیف ۲۹۰ قمری)؛ خلیج الفارسی
- ابن خردابه در کتاب المسالک و الممالک (سدی سوم هجری)؛ بحر فارس
- سهراب در کتاب عجایب الاقالیم السبعه (سدی سوم هجری)؛ بحر فارس
- بزرگبن شهریار در کتاب عجایب الهند (تالیف ۳۴۲ قمری)؛ بحر فارس
- اصطخری در کتاب المسالک الممالک و در کتاب الاقالیم (سدی چهارم هجری)؛ بحر فارس
- ابن مطهر در کتاب البدء و التاریخ (تالیف ۳۵۵ قمری)؛ خلیج الفارس

کردند. باری زمانه را بنگر که جان و مال و ناموس ملت ایران بدست چه حکومتی افتاده است که زعمای فرهنگی و تحصیل کرده اش را این آدمکشان تشکیل می دهند.

- ابوحفص ابن‌الوردي در کتاب خریده العجایب (سدهی هشتم هجری)؛ بحر فارس
  - ابن‌بطوطه در کتاب رحله (سدهی هشتم هجری)؛ بحر فارس
  - قفسندي در کتاب صبح‌الاعشی (سدهی نهم هجری)؛ بحر فارس
  - حاجی‌خلیفه در کتاب جهان‌نما (سدهی یازدهم هجری)
  - شمس‌الدین محمد سامی در کتاب قاموس الاعلام (سدهی سیزدهم هجری)؛ خلیج بصره
  - البستاني در دایره‌المعارف البستاني (سدهی نوزدهم میلادی)؛  
خلیج‌العمی
- 

برای نوشتمن این مقاله از منابع زیر بهره جسته ام:

- در همسایگی خرس، دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، احمد میرفندرسکی، در گفتگو با احمد احرار، چاپ آرشیو لندن بدون تاریخ
- جغرافیای سیاسی خلیج فارس (گذشته، اکنون و آینده)، انجمن پژوهشگران ایران، انتشارات خاوران، چاپ اول پاریس، تابستان ۱۳۷۳
- میراث پان عربیسم، کاوه فرخ، برگردان منوچهر بیگدلی خمسه، اطلاعات سیاسی اقتصادی ۲۰۹، ۲۱۰، تهران
- انقلاب فرنگی: رویارویی سیاسی یا اسلامی کردن دانشگاه، فؤاد کلهر، رادیو فردا

های دیگر را به دور آن گردآورند ولی از آن جا که امر بر خودشان مشتبه شده است نمی خواهند بپذیرند که انبوه میلیونی مردم از تضاد آنها با حاکمیت استفاده می کنند و به میدان می آیند و انتخاب بین احمدی نژاد و موسوی فقط بهانه است. از این روست که گاهی برخی شعارها را منع می کنند، برخی را منکرمی شوند و در مورد شعار «نه غزه نه لبنان»، محسن کدیور اصلاح شعار را وارونه جلوه میدهد و آشکارا دروغ میگوید و آب پاکی رو دست همه میریزد. عجب نیست اگر اینان که از یک شعار نه غزه نه لبنان، چنین برمری آشوبند، از دموکراسی و آزادی سخن نمی گویند و هرچه می گویند مخالفت با لائیسیته و سکولاریسم و تبلیغ بازگشت به دوران خوش خمینی است.

آیا مردمی که در انقلابات و جنبش های گوناگون در یک قرن گذشته برای برپایی قانونیت و عدالت و مجلس بارها بپا خاسته اند و خون داده اند و بارها متهم زندان و شکنجه شده اند، مستحق حکومت غیر دینی و آزاد نیستند؟

این گروهی که به یمن انقلاب ۵۷ از اعماق جامعه برآمدند و به حکومت رسیدند و امروز از جانب دوستان دیروزشان رانده شده اند، حتاً اینقدر خود را به مردم ایران مدبیون نمی دانند که در این فرست قدمی در راه احراق حقوق آنان بردارند.

این چگونه رهبری است که در ۲۲ بهمن با تاکتیک غلط به لشکر حاکمیت مدد می رساند و در ۲۲ خرداد از دولت سرکوبگر طلب مجوز برای تظاهرات می کند و سرانجام مردم را دعوت به خانه نشینی مینماید؟

در رویدادهای بزرگ است که رهبران تصمیمات بزرگ اتخاذ می کنند و این تصمیمات حتماً بدون خطر نیست. مگر می توان یک حکومت تا زدنان مسلح جبارو توتالیتی را بدون قبول خطر مجبور به تسلیم کرد؟ در هر جنبشی، حرکات ناخواسته فراوان است و اغلب غیر قابل پیش بینی. وقتی هدف روشن باشد حرکات خارج از محدوده و سخنان نابایسته ره بجایی نمی برد. اما وقتی ابهام در هدف و تزلزل در عمل باشد، حکومت خود گم کرده که زیر ضربات معترضان میلیونی به لرزه در آمده، فرست می کند تا به خود بیاید و اقتدار خویش را باز

## پرده‌ی اصلاح طلبی فرو می‌افتد

جنش مردمی در ۲۲ خرداد سال گذشته با شعار رأی من کو آغاز شد که خیلی زود تبدیل به مرگ بر استبداد و مرگ بر ولایت فقیه گردید و مدعیان رهبری را در مقابل کار انجام شده ای قرار داد. اینها ناچار بودند که از یکسو با حکومت به نحوی مخالفت کنند که نه سیخ بسوزد و نه کباب و از سوی دیگر کوشش کنند که پشتیبانی مردم را از دست ندهند.

از ویژگی های رهبری آن است که آرمانی را برمری گزیند که مقبولیت عامه و ملی دارد و در عمل نشان می دهد که کاردانی رهنمون کردن مردم به این هدف را دارد. می دانیم موسوی و کروبی هدف و شعار ثابتی هنوز نتوانسته اند ارائه دهند اما خبط و خطاهای مکرر آنها در ۲۲ بهمن و ۲۲ خرداد نشان داد که در عمل هم ناتوان و ناکارآمد هستند. در حقیقت در فصل اول این حمامه آنها مرده بودند، بویژه در روز عاشورا که مردم منتظر دستور آنها نماندند و خود به صحنه‌ی مبارزه شتابندند.

شک نیست که موسوی و کروبی هواداران خود را دارند و همواره نیز سعی کرده اند که ستون اصلی را سیز و اسلامی نگهدارند و طیف

پرده‌ی اصلاحات در حال فرو افتادن است و بازیگران هوادار استبداد اسلامی از صحنه خارج می‌شوند. نوبت اسلامگرایان گذشته است. ایران باید به آزادی و دموکراسی دست یابد حال باید دید چه کسانی برای تحقق این آرمان‌های مردمی و برپایی جمهوری ایرانی به صحنه‌ی سیاسی خواهند آمد.

۱۳۸۹

تیر  
July 2010

یابد. مسلم است که در این موارد استخاره و اگر و مگر کارساز نیست و رهبری گرچه با مجموعه‌ای از مسائل بفرنج سروکار دارد، باید بر موقعیت مسلط شود و حساب شده و قاطعانه عمل کند. اگر این قابلیت در کار نباشد یعنی رهبری در کار نیست.

آن چیزی که ما در عمل از این مدعیان پهلوانی می‌بینیم روشن نکردن صریح و روشن هدف و مقصود است و آن چه همواره در سخنانشان مفقود است دموکراسی و آزادی است. این نیست مگر آن که خود نیک می‌دانند دموکراسی و آزادی در چارچوب یک حکومت دینی غیرممکن است و همین است که فلجهشان کرده. امروز از اقتدار حکومت اسلامی که مذهب رکن اساسی آن است بشدت کاسته شده و آبرویی برای مجریان و مبلغان دینی باقی نمانده است. حکومت حقانیت خود را از دست داده و اقتدارش نه قانونی است نه مشروع و فقط به سرنیزه تکیه دارد. در این وضع نباید لحظه‌ای آرامش گذاشت. این حکومت در طی سال گذشته هزاران نفر را زندانی و بیش از سد نفر را به فجیع ترین شکلی قصابی نموده واقتضاحات و جنایات سیاه چال‌ها و کهریزک‌ها کوس رسوابی اش را در جهان نواخته است. همه‌ی اینها به جنبشی که با شجاعت و در نهایت آرامش به میدان آمد یک اقتدار معنوی بخشیده، ولی متأسفانه تمام این سرمایه که به قیمت خون جوانان ایران به دست آمده به دلیل بی‌لیاقتی رهبران بی‌صرف مانده است و در راه هدر شدن است.

نگاهی به تحولات یکسال گذشته به ما نشان می‌دهد که وقایع سریع اتفاق می‌افتد. امروز رسانه‌های خارج از کشور که چشم به سلطنت طلبان داشتند، نظرها را متوجه اصلاح طلبان کرده‌اند. استقبالی که از کدیوردر رادیو تلویزیون آمریکا شد، از فرح پهلوی هم نشده بود ولی با پشتک واروی شیخ درمورد غزه و لبنان فقط رسوابیش را چشمگیرتر کرد. پیش ترکوش کدیور و یارانش در خارج از کشور برای دادن اعلامیه‌ای مشترک، به سبب طرح مسئله سکولاریسم ناکام ماند و نشان داد جایی دین از دولت که به صورت خواست حداقل جنبش در آمده به دست آنان قابل تحقیق نیست.

نزدیک تر نهضت ملی است و جدایی کاشانی که در نهایت به کودتا پیوست و سپس عمری در انزوا و خفت زیست. در این مورد هم مردم این هوشیاری را داشتند که طرف کاشانی را نگرفتند. بنی صدر مدعی است نوار سخنرانی خمینی در شورش ۱۵ خرداد را مصدق گوش کرده و گفته: «این آفایان ثابت کرده اند که تا آخر کار همراهی نمی کنند».

بعنی ملایان در اوایل کار همه جا وارد می شوند ولی سرانجام توقعات خود را بنام شرع مقدس مطرح می فرمایند و تمام دستاوردها و زحمات را بباد می دهند.

در تجدید حیات جبهه می ملی دوم اتفاق تازه ای افتاد و آن جدایی طالقانی و مهندس بازرگان از این جبهه به سبب انتخاب «ایدئولوژی و مرام اسلام» به عنوان اندیشه و «محرك اصلی» در برابر جبهه می بود که به گفته‌ی آنها فقط خواستار استقلال و آزادی ملت بود.

این دو، با این نقش دوگانه توانستند مهم ترین نقش حیات سیاسی خود را با پاری رساندن به خمینی در انقلاب ۵۷ در تاریخ ثبت کند. خمینی نمی توانست جمهوری اسلامی را یک تنه بربار کند، او نیاز به محل داشت و بازرگان از سوی نهضت آزادی این زحمت را بر عهده گرفت.<sup>۱</sup>

هنوز نهضت آزادی جرأت نکرده است که مذاکرات درونی خود را در مورد چگونگی گرفتن طرف خمینی در برابر بختیار افشا کند، در حالی که می دانیم تردیدهای جدی در این مورد وجود داشته است. خود بازرگان ذکر می کند که وقتی خمینی را در پاریس ملاقات کرد،

<sup>۱</sup> نهضت آزادی مادر مجاهدین خلق است و آبخشور ملی مذهبی هایی است که پس از استقرار جمهوری اسلامی از هر گوشه سر برآورند. شگفت اوران که در آن دوران نهضت آزادی کوشش داشت که رابطه اش با ملیون بريده نشود و ازسوی دیگر به هیچوجه در بند قانون گرایی نبود. ارتباط تنگاتگ با فداییان اسلام تا به امروز، ارتباط با عشایر مسلح شیراز پس از اصلاحات ارضی و تعلم دین گروه چمران در فلسطین و جزو های نظامی که چاپ می کرند، همه حاکی از راه و روش چریکی این گروه بود. بازرگان در خاطرات خود منذکر می شود که بخارابی تحت تأثیر نوشته های وی اقدام به ترور حسنعلی منصور کرده است. این را از این جهت پادآوری می کنم که برخی از ملی مذهبی ها وی را سمبول لیبرالیسم می دانند.

## «ایرانیت و اسلامیت» دیگر شعار ملیون نمی تواند باشد

حوادث یک قرن اخیر در ایران از انقلاب مشروطیت تا نهضت ملی کردن نفت و انقلاب ۵۷ و بویژه تجربه بیش از سی سال حکومت اسلامی باید در سهای بسیاری را به ما آموخته باشد و پیش فرض ها و توهمندی های بسیاری را دیگرگون کرده باشد، اما با دریغ که این اتفاق نیتفاذه است. برای نمونه، ما گویی هنوز از تجربیات دوران انقلاب مشروطیت محروم هستیم.<sup>۱</sup> پنجاه سال سلطنت پهلوی تههای تاریخ مشروطیت را به گورستان نسپرد بلکه دستاوردهای آن را چون قانون اساسی و مجلس را از درون تهی کرد و این تصور را پیش آورد که گویا انقلاب مشروطیت را ملایان راه انداخته اند و باید در هر انقلابی هم سکان آن را بدست همانها سپرد. در حالیکه حقیقت آنست که مدرنیته ای ایران از دل مشروطیت بیرون آمد و گروهی از ملایان خواه ناخواه زیر فشار مردم به مشروطیت پیوستند. تجربه ای

<sup>۱</sup> برای نمونه از بیش از سد کتاب نوشته ای میرزا آفخان کرمانی یکی دو جلد آن توسط نشریه کاوه در برلین به همت کاظم زاده ایرانشهر و پارانش چاپ شد و پس از آن زنده یاد فریدون آدمیت با کتاب اندیشه های میرزا آفخان کرمانی وی را شناساند. دیگر از آن خبری ندارم.

ی ملیونی که در داخل و خارج در سرگردانی بسر می‌برند ضروری است. اتخاذ این موضع به منزله ضدیت با دین نیست. در مسأله اختلاف سیاسی اصلاح طلبان با اصول گرایان لبه‌ی تیز حمله را باید متوجه اصول گرایان کرد، اما ملاحظه کاری و عدم افشاری فکری این اصلاح گرایان هم که در اصل هیچ تفاوتی با جناح مخالف خود جز بست آوردن قدرت ندارند غیر مسئولانه است. از دل هیچ دینی نمی‌توان دموکراسی بیرون آورد و نباید اسیر تعبیر و تفسیرهای مغلطه آمیز شد. در صورتی که ملیون به این نقد لازم کمر همت نبندند ابتکار عمل به دست هواداران استبداد خواهد افتاد و یا ملی مذهبی‌ها با اختراع تعابیر من در آورده‌ی نوین جنبش را به ناکجا آباد دیگری خواهند برد.

وجود جمهوری اسلامی موجب رونق بازار اصلاح طلبان و ملی مذهبی‌ها شده است از این رو برخی براین باورند آنها قادرند اصول گرایان را با زبان خودشان خلع سلاخ کنند. یا به تعبیر عده‌ای همانطورکه رول محل برای حکومت اسلامی بازی کردند می‌توانند برای بازگشت به یک حکومت سکولار نیز همین نقش را بازی کنند. کاری به درست بودن یا نبودن این محاسبه ندارم. مبارزه‌ی نظری با آنها (نه مبارزه‌ی سیاسی) جدا از مبارزه با ارجاع نیست. اگر در این کار کوتاهی کنیم راه را برای گمراهی دیگری فراهم کرده ایم.

بسیاری پیش از انقلاب بر این تصور بودند که مذهبی‌ها قابلیت اداره‌ی حکومت را ندارند و چون دیگران به علت من نوع بودن طولانی فعالیتشان، قابلیت تبدیل شدن به نیروی اجتماعی را ندارند، نقداً گروه‌های مذهبی راحت تر می‌توانند مردم را به حرکت در بیاورند، پس نباید با آنها مخالفت کرد، می‌توان با ایشان حکومت کرد و بعدم فرستادشان به قم. (در آن دوره‌ای که ساوک دهان ملیون و سایر گروه‌های را بسته بود، مطهری و بهشتی در آموزش و پرورش و سنگلچی در دانشگاه‌ها و اداره‌ی سانسور و درمنابر کسانی چون طلاقانی و اربیلی و هزاران آخوند و طلبه‌ی دیگر در سراسر کشور و دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد به هدایت مردم مشغول بودند) اما این افراد غافل بودند که وقتی مردم با شعارهای سطحی و نادرست به میدان آورده شوند زمینه برای عوام‌فریبیان و سودجویان و فرصت

آریامهری دید با عمامه. پرسش ایست پس چرا به او پیوستی؟ چرا تصمیمی گرفتی که منجر به فاجعه‌ی بزرگ تاریخی شد؟ تصمیم بازرگان در این مورد تعیین کننده بود و اگر بازرگان تصمیم به حمایت از بختیار می‌گرفت، خمینی نمی‌توانست به این راحتی مانور بدهد و اصلاً خواب حکومت را هم نه خودش و نه پیروانش نمی‌دیند. تسلیم شدن طبقه‌ی متوسط و بسیاری از مردم دیگر به بازرگان به سبب مصدقی بودن او بود که او را روشنکری دینی و متمن و امروزی و آزادیخواه می‌دیند. اما تعلق خاطر او به اسلام بود که وی را در جلسه‌ای با حضور بهشتی و سفیر آمریکا و ادار کرد که به یک حکومت آخوندی با حمایت ارتش رضایت بدده.

با کسب این تجارب است که امروز فضای سیاسی را باید شفاف کرد. این کار نه دشمنی با اسلام است و نه دشمنی با ملی اسلامی‌ها، بلکه باید گفت خواست آنها با معیارهای آزادیخواهی و دموکراسی در تضاد است، چون قوانین الهی ثابت است و با خواست مردم و تحولات جامعه که هر روز در حال تغییر است ناسازگار است. اگر پیوند لائیستیه را با دموکراسی نپذیریم و دموکراسی را از آن جدا سازیم، قلچماقی دیگر با نمایش ضد آخوندی، خود را قهرمان سکولاریسم به مردم معرفی خواهد کرد.

انشعاب بازرگان از جبهه‌ی ملی تحت عنوان نهضت آزادی و پیوستن آن به انقلاب ۵۷، برای ملت ایران روشن کرد که این راه به کدامین جهنم ختم می‌شود. اکنون مشخص شده است که هر جا اسلام سیاسی پا بگذارد باید فاتحه‌ی دموکراسی را خواند. از این رو شعار ایرانیت و اسلامیت ناسازگار است و فقط به مذاق فرزندان شریعتی و بازرگان خوش می‌آید و بس. زیرا این شعار به معنای نفی ملیت ایران، نفی دیگر مذاهب و نفی ناباوران به دین است و این تفاوت گذاری در یک کلام انکار انسانیت مشترک است (ایزایا برلین).

رقیار صریح دکتر محمد مصدق، بناء به تایید دشمنانش در برابر افایت‌های دینی چون بھایت و یهودیت روشن بود. هر بار ملایان کوشش در اعمال نفوذ به ضرر اینها کردند، توده‌نی مؤبدانه خوردن. یعنی مصدق در عین مسلمان بودن لائیک بود. آگاهی از این نکته برآ

طلبان فراهم خواهد شد تا مردم را به بیراهه ببرند. این دقیقاً همان چیزی است که در سال ۵۷ رخ داد. از این رو باید مفهوم واقعی آزادی و دموکراسی را به میان مردم برد و آنان را در این بحث شرکت داد. بحث بر سر این شخص یا آن شخص مثلاً احمدی نژاد یا خامنه‌ای نیست. مسأله‌ی آزادی، دموکراسی و استقلال و لائیسیته است. هر چیزی که مخل این اهداف باشند باید پس زده شود.

شهریور ۱۳۸۹

September 2010

یعنی یکی از اصول لیرالیسم در پارلمان نشسته اند. شما که از مشروطه و دکتر مصدق دم می زنید چگونه می گویید که لیرالیسم از نوع بنجل ان به کشور ما وارد شد؟ نمی دانم شاید منظورتان پیروان رفسنجانی مانند عبدالی و غنی نژاد باشند، ولی یک چیز برایم روشن است که سوسیالیسمی که ملی مذهبی ها و پیروان علی شریعتی از جمله آقای علیجانی بدان باور دارند و مدلشان ابودر غفاری است، به طرز شرم آوری بنجل و من در آورده است و امتحانش را هم مدتی است که داده. واقعیت اینست که با عملکرد دولت بازرگان در انقلاب ۵۷ و واگذاری حکومت به متعصیین مذهبی، نشان داده شد که این مکتب ملی مذهبی در عمل تواند بوده و وظیفه اش بازی کردن رول محل برای یک حکومت دینی است. این تجربه ای تلخ تاریخی چیزی نیست که ملی مذهبی ها به راحتی بتوانند شانه از بار مسئولیت آن خالی کنند.

بدگویی به دیگر مردم های سیاسی و رفرازهای سنت روشنگری هم دردی از آنها دوا نخواهد کرد. ملی مذهبی بجز بازی کردن نقش پل برای حکومت دینی چه کار دیگری کرده است؟ قیاس با مدل مالزی و ترکیه قیاس درست نیست چون عواملی چون تقاووت های کلامی شیعه و سنی و قدرت روحانیان در این دو مذهب تقاووت است و دستکم می دانیم که اردوغان در یک کشوری که خود را مرکز خلافت مسلمانان می نامید و سپس به لائیستیه گرایید؛ سرکار آمد و تا به امروز فقط لایه ای نازکی از دین را به روی جامعه کشیده و حتا در مصر خواستار حکومت لائیک شده و به هر صورت هنوز نمی دانیم آخر و عاقبت کارش چه خواهد شد. هم اکنون بسیاری از ژنرال ها و برخی از روزنامه نگاران و خبرنگاران ترکیه در زندان بسر می برند. اما ملی مذهبی های ما که بخش مهمی از طیف گسترده ای همکاران جمهوری اسلامی بوده اند و در ریختن بنیاد این استبداد دینی نقش بسیار مهمی داشته اند، آن طور گرفتار نشده اند.

آقای علیجانی مانند بسیاری از ملی مذهبی های دیگر به قیاس خود با احزاب دموکرات مسیحی کشورهای غربی هم می پردازد که ما هم می توانیم مثل آنها باشیم. این قیاس مع الفارق است زیرا تا آن جا که

### بنجل تر از «ملی مذهبی» چیست؟

آقای رضا علیجانی سردبیر سابق مجله ایران فردا همواره نظریات جالی داشته است. ولی این بار در بی بی سی (برنامه «عبارت دیگر» ۲۰۱۱/۱۰/۲۴) در مورد شرح و بیان چرایی «ملی مذهبی» مسابی بحث انگیزی را مطرح نمود. او به درستی به برگشت شکل مبارزه ی کنونی به دوران مشروطه اشاره کرد و همچنین بر متکثر بودن و چند فرهنگی بودن جامعه ایران تأکید نمود. در یک چنین جامعه ای متنوعی تکلیف و اهمیت حاکمیت ملی روشن است ولی شأن نزول «مذهبی» که ایشان به دنبال ملی می بندند مجھول ماند. توجیه ایشان (با توصل مبهم به حسین بشیریه و هابرماس) این بود که ایدئولوژی مان را بیرون در حاکمیت می گذاریم و وارد حکومت می شویم که باید پرسید اگر نمی خواهید به ایدئولوژی عمل کنید پس فایده اش چیست؟ آیا فقط می خواهید با آن مشتری جلب کنید؟ همچنین وی خود را سوسیال دموکرات نامید و اظهار داشت وقتی که لیرالیسم به ایران آمد از نوع بنجل آن آمد.

نخست باید گفت همه ای احزاب دموکرات مسیحی و حتا احزاب کمونیستی که امروز لقب چپ بخود داده اند بر اساس پارلمانتاریسم

علیجانی برای توجیه ملی مذهبی بودن خود تأکید می کند که ملت ما مذهبی است و اگر الان انتخابات بشود ملی مذهبی ها به علت داشتن وجهه مذهبی رأی خواهند آورد. به این ترتیب ممکن است کسی هم حزبی به عنوان «ملی - نژادی» تأسیس کند و بگوید که چون ایرانیان از نژاد سفید هستند کارمن درست است.

این کلام در بطن خود عوامگریی آشکاری است و محض خدشه وارد آوردن در برابری اساسی اعضای ملت ایران بر زبان جاری می شود و هیچ پایه ای ندارد. معنای اصلی آن اینست که شما از مذهب به سبب تقدس آن نزد مردم استفاده می کنید (همچنان که از صفت ملی برای ایز گم کردن) و هنوز نمی خواهید قبول کنید که در سؤاستفاده از تقدس این شما هستید که می بازید و ملاها می برنند و این ملت ایران است که باید توان سفسطه های شما را بدهد.

آبان ۱۳۹۰

October 2011

می دام احزاب دموکرات مسیحی در کشورهای غربی بیشتر مدعی سرمش قرار دادن اخلاق مذهبی هستند تا اجرا کننده ای تعالیم مذهبی. در حالی که ملی مذهبی ها و در رأس آنها نهضت آزادی که آقای علیجانی از هواخواهان آنست، از روز اول خواهان اجرای قوانین قران بوده اند. این سخن که ملی مذهبی ها نقسیر دیگری از این مسائل دارند واقعاً چقدر برای جامعه ایران سودمند می تواند باشد؟ و اصلاً این گروه اعتبار مذهبی خوبیش را از کجا می گیرد؟ ایا این جامعه که در ۳۲ سال گذشته جولانگاه آزمایش های متعدد عقاید اسلامی گوناگون گردیده و به این تیره روزی و نگون بختی دچار شد باید دوباره بشود موش آزمایشگاه تا ملی مذهبی هایی مانند شما و رجوی و پیمان و یزدی و... نسخه های دیگری از اسلام دموکراتیک برای آن بپیچد؟

علیجانی از پاسخ به این سؤال که چرا مردم در جنبش دو سال پیش شعارهای ملی مذهبی ندادند، طفره رفت و نخواست اعتراف کند که این مشرب دیگر بین مردم جایی ندارد و گفت همین سؤال را از دیگر گروه ها هم باید کرد و در عوض زندانیان ملی مذهبی را نام برد که واقعاً خلط مبحث بود. احتمالاً اگر اجرا کننده ای برنامه اصرار می کرد، پای شهدای گروه را هم به میان می آورد. گروه های دیگر حتا آزادی ندارند که نام خودشان را در ایران بر زبان بیاورند. به یاد بیاوریم این طیف ملی مذهبی که در آوردن این حکومت سهیم بوده و با آن همکاری داشته، ولی به علت تو تالیت بودن آن کنار گذاشته شده است، در حقیقت همان بلایی سرش آمد که در رویه بر سر تروتسکیست آمده بود. اگر مسأله فقط محدود به خودتان بود اشکالی نداشت ولی حق ندارید بلایی را که یک بار در سال ۵۷ بر سر مردم ایران آورده بود تجدید کنید. صریح بگویم، ملی مذهبی های ما بدون حکومت اسلامی معنایی ندارند و ساختن تاریخ برای انان از زمان نهضت ملی کردن نفت بی فایده است. آنها از ابتدای دهه ی چهل و بویژه با پشتیبانی از اولین شورش خمینی به میدان آمدند و حتا باز رگان با افتخار در خاطرات خود آورده که بخارابی گفته با خواندن کتاب های او به صرافت ترور حسنعلی منصور افتاده است.

بدیهی است اصلاح طلبانی که از قدرت دور افتاده اند و در شکل گیری قدرت جمهوری اسلامی نقش ویژه ای داشتند، در آن زمان، براین باور بودند که انقلاب و مردم به آنها رسالتی خاص داده اند و به دلیل این احساس قدرت هرچه دلشان می خواست انجام می دادند. فاصله گرفتن آنها از بدنۀ حکومت می تواند به سود جنبش و در خدمت زوال حکومت فعلی باشد ولی بدون هیچ توضیحی در مورد گذشته نمی توان در بازی سیاسی وارد شد و ادعای رهبری هم کرد. این سخن شامل بسیاری از گروه های مذهبی، از مجاهدین گرفته تا اصلاح طلبان و حاکمان فعلی میشود (از حق هم نگذریم، با یک نگاه اجمالی میبینیم که بنا به سنت پیغمبری، الحمد لله همه با هم فامیلند، پدر آخرond است و پسر مجاهد، این یکی همسر از دیگری گرفته و آن دایی این یکی است و در کل یک خانواده محسوب می شوند).

آنچه که جمهوری اسلامی و بازی موش و گربه‌ی مجاهدین به ما آموخت این بود که جمهوری اسلامی در وله ای اول با ادعای این که من از خود دفاع می کنم، خشونت را مشروع ساخت. این ترورها بود که خشونت را تحت عنوان امری ضروری بر جامعه ما تحمیل کرد ولی نه تنها اصلاح طلبان بلکه برخی از اعضای اپوزیسیون نیز که سیاست حذف یکدیگر را در پیش گرفته بودن نمی دانستند که این فقی را که می سازند روزی زندان خودشان خواهد شد. عوارض در گیری های مذهبی مجاهدین و گروه های مذهبی که در قدرت بودند بسیار سهمگین بود و از ملت بسیار قربانی گرفت و در نتیجه این رقابت ها میلیون ها تن آواره شدند و جلای وطن کردند و هزاران تن از طرف های درگیر کشته شدند یا به زندان افتادند. از همه بدتر جامعه‌ی مدنی ما در این میان آسیب فراوان دید و جایی برای امنیت و حریم خصوصی نماند.

مشخص است که در تب و تاب انقلاب، عده ای درگیر اعمالی بوده اند که برای خودشان هم شاید قابل توجیه نباشد ولی عمل سیاسی آنها برای مردم معنی و مفهوم خاصی دارد. تا تکلیف خود را با گذشته خویش معین نکنند هویت سیاسی آنها برای مردم مشخص نخواهد شد و کسی به آنها اعتماد نخواهد کرد. در نظر مردمی که با سوژن به

### جمهوری اسلامی و مردان خاکستری اش

رژیم جمهوری اسلامی به تازگی مستندی تحت عنوان مردان خاکستری پخش کرده است که انگشت اتهام در انفجار دفتر نخست وزیر را بسوی اصلاح طلبان حکومتی نشانه رفته است. تا اینجای مطلب تازگی ندارد و پیش تر نیز این اتهامات به نحوی عنوان شده بود. تنها نکته تازه، قتل تقی محمدی از دانشجویان خط امام است در زندان که خودکشی قلمداد شده است. بنا به روایت این فیلم، اسدالله لاجوردی به سبب نزدیکی تقی محمدی به مسعود کشمیری که عامل اصلی بمب گذاری بوده است، او را از سفارت افغانستان فرامی خواند و به زندان می اندازد و در این رابطه خسروتهرانی و بیژن تاجیک و محسن سازگارا نیز بازداشت می شوند که سپس آزاد می گردند. این مستند کشته شدن قدوسی و ربانی را نیز به نحوی به این گروه منسب می کند. ما تاکنون از این افراد توضیحی در این مورد نخواهند و نشنیده ایم<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> فیلم کوتاه مردان خاکستری؛ انفجار دفتر نخست وزیری <http://www.youtube.com/watch?v=yNB-oS7-eRg&feature=player-embedded>

برخی حتی در نقش قهرمان ظاهر شده و لباس قدیسان را پوشیده و از حقوق بشر دفاع می کنند. باید از آنها خواست لب به سخن بازکنند. نمونه ها فراوان است ولی شاید ذکر مثل عباس امیر انتظام کافی باشد. او در خاطراتش می نویسد هنگامی که در زندان با چشم بسته بسر می برده توسط عباس عبدی با ناسزاگویی مورد بازجویی قرار گرفته است. حجاریان که نقش معاونت واواک را داشته، اولین کسی است که به تصویر تقی محمدی (به علت مشابهت با احمدی نژاد) اعتراض کرده است ولی نمی گوید چگونه تقی محمدی در زندان خودکشی کرده است. این رازهای سر به مهر خواه ناخواه روزی فلاش خواهد شد ولی شایسته تر آن است که بانیان این جنایات با اعترافات خود هم از سنگینی بار و جدان خود بکاهند و هم از بازیجه قرار گرفتن مردم جلوگیری کنند.

مرداد ۱۳۹۱  
July 2012

گذشته ای آنها می نگرند یادآوری آن اعمال تلخ، گفتار امروزشان را، هرچقدر هم شیرین باشد، پوچ و بی معنی جلوه خواهد داد. بر همه روشن است که انتساب این قتل ها به دیگران رژیمی را که دستش تا مرفق بخون مردم آلوده است تطهیر نمیکند و دیگر این نوع افشاگری ها کارکرد خود را از دست داده است. مهم تر این که تا به امروز دو پرونده سرنوشت ساز رژیم یعنی انفجار حزب جمهوری اسلامی و نخست وزیری به دادستانی انقلاب نرفته است و در این مورد خود رژیم هم هیچ توضیحی نداده است.

از سوی دیگر، طی سالهای گذشته بسیاری از هواداران مجاهدین و گروه های دیگر در ارتباط با این ترورها و بمب گذاری های دستگیر و اعدام شده اند و مجاهدین به صراحت ارتکاب این اعمال را تکذیب نکرده اند تا بلکه بدین ترتیب خود را نیرومندتر از آن چه هستند نشان دهند. از هر دو سو به مردم دروغ گفته میشود.<sup>۱</sup>

برخلاف ادعای سازندگان این فیلم، فقط اسدالله لاجوردی نبود که بدنبل افشاری پرونده انفجار دفتر نخست وزیری بود. بلکه رضا زواره ای از اعضای مؤثر هیأت مؤلفه که در صف اصول گرایان شمرده می شد، سه بار در مجلس پیگیر این پرونده شد و پاسخی نشنید و سرانجام هم خود نیز به مرگی مشکوک درگشت.<sup>2</sup> چرا این فیلم از او پادی نمی کند؟

حال بخشی از این اصلاح طلبان بعنوان منتقد متهدان دیروز خود در داخل ایران به سر می بردند و دستشان از قدرت کوتاه است و یا این که به زندان افتاده اند و یا به خارج آمده اند و حتا در نقش اپوزیسیون رژیم ظاهر شده اند، بدون آن که توضیحی برای گذشته خود داده باشند.

<sup>۱</sup> برای خواندن مطلب بیشتری در مورد دو انفجار حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری به گاهنامه ای پیام ایران شماره ۹، ویژه ای بررسی گروه های اسلامی، حسن بهگر مراجعه شود.

<sup>۲</sup> خیاط در کوزه افتاد! سرانجام کار رضا زواره ای عضویت جسته ای هیأت مؤلفه و شورای نگهبان!

شدن وقتی چیزی هم بدهکارم و دوستان که سال هاست با مواضع من آشنایی دارند و قاعده‌ای با اطلاع از آنها دعوت کرده اند، فرصت را مناسب دیده اند تا بعد از جلسه بنشینند و نامه بنویسند و با من حساب تسویه کنند.

می‌دانم که مشکل اصلی آنها شخص من نیست، آنها سی و چند سال است که از انقلاب به این سو در تب و تاب توجیه موضع خودشان در مخالفت با اختیار هستند و حالا، لابد به دلیل پشتیبانی همه گیری که از آن زنده یاد می‌شود، به هیجان آمده اند و می‌خواهند به خیال خود ضربه ای به اعتبار روزافزون وی بزنند و نطق مرا هدف قرار داده اند. بی‌توجه به اینکه اگر ظرف سه دهه موفق به توجیه موضع خود و کریم سنجابی که مقدای آنهاست، نشده اند، امروزه که سال هاست گرد و غبار انقلاب فرونشسته و همه فرصت اندیشیدن به درست و غلط رفتار جبهه‌ی ملی را پیدا کرده اند، دیگر از این دست و پا زدن‌ها کاری بر نمی‌آید و بهتر است بد گفتن به اختیار را بر عهده‌ی شاه‌اللهی‌ها و حزب‌اللهی‌هایی بگذارند که این کار را بهتر از مدعيان پیروی از مصدق انجام می‌دهند.

عمده‌ی استدلال نویسندۀ نامه این است که «دوران ۳۷ روزه‌ی حکومت باختیار ادامه راه نهضت ملی و بالطبع ادامه راه مصدق نبود زیرا دکتر مصدق همواره در کنار مردم بوده و نه در مقابل مردم که آقای شاپور باختیار در برابر مردم ایستاد». زهی به این منطق! معلوم است که دوستان بعد از یک عمر سنگ مصدق را به سینه زدن هنوز توجه نکرده اند که وی پیشاپیش مردم قرار داشت چون رهبر نهضت ملی بود نه پیرو آن. اگر مردم به دنبال مصدق رفته و هنوز هم چنین اعتباری برای وی قائلند برای این است که از ارزش‌های آزادی و استقلال دفاع می‌کرد که کنه شدنی نیست. باختیار هم در شرایطی که تب انقلاب همه را گرفته بود، درست از همین ارزش‌ها دفاع کرد و میراث مصدق را پاس داشت. اگر مردم فرصت درست سنجیدن حرف‌های او را پیدا نکرند به دلیل غلیان احساسات و وجود مدعيانی بود که خود را مصدقی معرفی می‌کردند ولی به تنها نماینده‌ی راه و روش او از پشت خنجر زندن و همه را به پیروی از خمینی فراخوانند.

### ادعای بعد از عمل پاسخی به نامه‌ی آقای حسین منتظر حقیقی

چندی پیش آقای حسین منتظر حقیقی از من دعوت کرد که در جلسه‌ای که قرار بود به مناسبت سالگرد تولد دکتر مصدق در هامبورگ تشکیل شود، شرکت کنم. انگیزه‌ی برگزاری جلسه را کوشش برای نزدیک کردن ارادتمندان آن بزرگمرد عنوان کردم. من به تجربه می‌دانستم که معمولاً از این قبيل جلسات چیزی حز در دسر عیاد شرکت کنندگان نمی‌شود ولی به حرمت نام مصدق و به دنبال اصرار دوستان دعوت را پذیرفتم. مضمون جلسه خیلی کلی بود و قرار بود همه راجع به ارزش‌های نهضت ملی و تداوم اعتبار آنها صحبت کنند. من هم نظم را حاضر کردم و راهی شدم.

متأسفانه روند جلسه به من ثابت کرد که آزموده را دوباره آزمودن خطاست، ولی به هر صورت کاری بود که شده بود و وقتی که از دست رفته بود. این را هم به پرونده‌ی کوشش‌های بی‌سرانجام افزودم و کوشیدم فراموشش کنم تا چند روز پیش که ناگهان نامه‌ای از آقای منتظر حقیقی برگزار کننده‌ی جلسه رسید و معلوم کرد که با بت تلف

بر سر حکومت نظامی - مذهبی هم که سوی دیگر قضیه بود. در این صورت به نهضت آزادی بپیوندید.

نویسنده‌ی نامه لطف کرده و گفته: «آقای بهگر حق دارند همچون من و دیگران، تحلیل خود را از شرائط سیاسی، اجتماعی خاص ایران در آن مقطع تاریخی، دوران انقلاب و نخست وزیری مرحوم دکتر بختیار داشته باشند.» ولی بعد ایراد گرفته که چرا نظراتم را در جلسه ای که عده ای از شرکت کنندگانش با این حرف‌ها مخالف بوده اند، مطرح کرده‌ام! آقا جان من آمده بودم نظراتم را ابراز کنم و اگر می‌خواستم به دلیل مخالفت این و آن از عرضه‌ی آنها صرف نظر کنم اصلاً کار سیاسی نمی‌کرم چه رسد که وقت و پول صرف کنم تا هامبورگ بیایم پیش شما. در عالم سیاست توافق compromise به معنای پذیرش کلیه‌ی موضع طرف مقابل نیست و با زور و تهدید هم نمی‌توان به توافق رسید، ولی احترام به عقاید یکدیگر به معنای پذیرش آن نیست، بلکه حفظ حرمت آرمان مشترکی است که برای آن مبارزه می‌کنیم.

من معتقدم که روش بختیار درست بود و متأسفم که چرا ملیون اینهمه با او دشمنی کردند ولی نه برای خود آنها، برای ملت ایران که با سقوط بختیار فرصت بزرگی را از دست داد. پذیرفتن این حقیقت ساده که امروز اکثر مخالفان آنروز بختیار هم پذیرفته اند، تنها پایه‌ی همکاری نیروهای ملی است. اگر غیر از این باشد این نیروها می‌خواهند بر اساس چه تحلیلی از انقلاب و رژیمی که از دش بیرون آمد با یکدیگر همکاری کنند؟ حافظ به اندازه‌ی چیگرایانی که امروزه گذشته‌ی خود را با جرأت نقد کرده اند شهامت به خرج بدھیم و استباھات گذشته‌ی خود را پذیریم. اگر نکنیم مردم هم اقبالی به ما نخواهد کرد. نمی‌توانیم مدعی باشیم که چون خود را به مصدق می‌چسبانیم در همه‌ی موارد حق با ماست. اگر تعریف درستی از راه مصدق دارید آزادی و استقلال را معیار قرار دهید.

بعد هم اینکه چرا حد و حدود ابراز عقیده‌ی مرا باید دیگران تعیین کنند. عقیده آزاد است و زوری هم در کار نیست. هر کس خواست می‌پذیرد و هر کس نخواست نه. اگر برخی پس از سی و چند سال نتوانسته‌اند عمق فاجعه‌ای که به نام جمهوری اسلامی بر میهن ما

همین‌هایی که امروز تصور می‌کنند می‌توانند گناه خود را با ادعای در کنار مردم بودن بشویند، ذره‌ای شهامت به خرج بدھند و مسئولیت کار هایشان را خود بر عهده بگیرید و پشت سر مردم قایم نشوند. این گونه صحبت‌ها علیه زنده یاد بختیار تازگی ندارد و همه‌ی این حرف‌ها از جانب جمهوری اسلامی و مخالفان بختیار بارها تکرار شده است. می‌توان دائم از توده مردم و انقلاب با شکوه دم زد ولی همانطور که در جلسه هم گفتم به گمان من توده‌ی مردم مقدس نیستند، انقلاب هم مقدس نیست. مردم آلمان هم زمانی هیتلر را می‌پرستیدند. آیا حق داشتند؟ یا شاید تصور می‌کنید خمینی چون عمامه به سر داشت اعتبارش از دیگر فاشیست‌ها بیشتر بوده است.

ولی کار نامه نگار ما به این استدلال ختم نمی‌شود و چنین ادعا می‌کند که بختیار از پشتیبانی عده‌ای از ساواکی‌ها و طرفداران شاه برخوردار شد، و به همین دلیل نمی‌توان از پشتیبانان وی به عنوان «...مبارزان و جامعه روشنفکران...» جامعه‌ی آن روز نام برد یا گفت که آقای دکتر شاپور بختیار با پذیرفتن پست نخست وزیری، نتوانسته باشد به نمایندگی از آنان «...صدای آزادیخواهی...» را بلند بکند.

طرفداران خمینی این حرف را هم قبل از ایشان و هم بسیار رسانتر از ایشان گفته اند و اگر کسی را قانع نکرده به این دلیل است که مردم نمی‌پذیرند شخصیتی سیاسی مانند دکتر صدیقی یا شخصیتی فرنگی مانند خانم مهشید امیرشاهی با ساواک یا حکومت شاه نسبت داشته باشند. صدای آزادیخواهی شاید به گوش شما نرسیده باشد، آنهایی که گوش شنوا داشتند شنیدند. اگر در بحبوحه‌ی انقلاب ندای آزادیخواهی از دهان بختیار بیرون نیامد از دهان که بیرون آمد؟ خمینی یا امثال هادی غفاری و صادق خلخالی و ماشالله قصاب؟ در ضمن اگر می‌خواهید از نظر ساواکی‌هایی که بختیار دستگاهشان را منحل کرد، مطلع شوید به کتاب پرویز ثابتی مراجعه بفرمایید.

لابد شما راه بازرگان را درست می‌دانید که حاضر بود پشت سر بختیار با ارشی هایی نظیر قره باغی و ساواکی هایی مثل مقدم توافق کند تا قدرت را از دست بختیار بگیرد، توافق با سفیر امریکا و بهشتی

منوچهر صالحی هم در جلسه گفت، انقطاع انقلاب مشروطیت و راه مصدق بود. به هر صورت من دکتر بختیار را رهبر جنبش آزادیخواهی ایران می‌دانم که در مقابل استبداد دینی ایستاد و به نهضت ملی ایران آبرو بخشید و جان خود را هم بر این سر آرمان گذاشت و هر روز که می‌گذرد حقانیت او بیشتر جلوه می‌کند.

در این میان صحبت از کمک مالی که بختیار از عراق گرفت گرهی از کار شما نمی‌گشاید. می‌گویید که اگر اینطور است پس مجاهدین هم حق داشتند. خیر، اشکال کار مجاهدین ایدئولوژی استبدادی آنها بود و بعد خدماتی که به صدام عرضه کردند. بختیار از اول آزادیخواه بود و بعد هم در مقابل پولی که گرفت و برای آزادی ایران خرج کرد خدماتی به کسی عرضه نکرد. داستان همکاری او با عراق اختراع شاه‌اللهی هاست که خمینی چی‌ها تکرار کرده اند بدون اینکه مدرکی برای آن عرضه نمایند. اگر مدرکی دارید انتشار بدھید تا همه مطلع بشوند. بختیار سال هاست که از تبررس این اتهامات خارج شده است. اگر در آشفته بازار سی سال پیش ممکن بود کسی از سر کنگکاوی به این حرف‌ها مختصراً توجه کند، امروز حتاً این هم از تکرار آنها حاصل نخواهد شد.

راستش سرانجام هدف از نوشتن این مطلب را از جانب آقای منظرحقیقی ندانستم. این مطلب به نحوی مجمل در جلسه مطرح شده بود و نیازی به تکرار آن نبود. ولی وقتی زده شد جواب هم لازم داشت که داده شد. فقط این نکته‌ی آخر معلوم نشد که چرا ایشان خود را در این موقعیت دیده اند که در مقام ممتحن به سخنرانان نمره بدهند. شاید رسم جدیدی است.

مهر ۱۳۹۱

September 2012

گذشته است دریابند و هنوز دنبال نکته‌گیری و بهانه جویی هستند گناه من نیست، مقصو همان «برخی» هستند که می‌خواهند همیشه حق داشته باشند و به همین دلیل روح توافق در آنها مرده. اگر روح توافق یعنی همان روح دموکراتی، موجود بود اتحاد هم ممکن بود، ولی وقتی نیست نایاب گناه را فقط به گردن یک طرف انداخت.

همه‌ی کوشش نویسنده‌نامه به جای تحلیل و استدلال مصروف نکته‌گیری شده است. برای مثال به این که گفته ام: «...ما در انقلاب مشروطیت رهبرانی مانند این دو نداشتمیم که پیش‌اپیش همه در صفت مبارزه فرار بگیرند...» ایراد گرفته که «آقای دکتر بختیار رهبر کدام جنبشی بوده است که آقای بهگر عاشق گونه او را در کنار رهبر نهضت ملی ایران قرار داده است؟». چرا از آمدن نام کس دیگری در کنار مصدق رنجیده اید؟

آنهم نام کسی که تمامی عمرش را مصروف پاسداری از ارزش‌هایی کرد که مصدق بارزترین نماینده‌ی آنها در تاریخ ماست. با این زورنگی باید از هر مبارزه‌ی سیاسی صرف نظر کنید چون نهضت ملی باید در آینده هم تداوم داشته باشد و این تداوم محتاج رهبری است. اگر دست رد به سینه‌ی بختیار زدید، در حقیقت ملت ایران را از رسیدن به آزادی محروم ساختید. اگر می‌خواهید در آینده هم چنین کنید باز به همین ملت ضربه خواهید زد. چیزی که مایه‌ی تأسیف است این است که می‌خواهید این کار را به نام مصدق انجام بدهید.

دکتر مصدق رهبر نهضت ملی بوده و دکتر بختیار هم در نهضت ملی مشارکت داشت و در شرایطی بحرانی راه مصدق را پی‌گرفت. در تاریخ هر شخصیتی جایگاه خود را دارد، بنظر من بختیار ادامه دهنده‌ی راه مصدق در ۵۷ بود. ممکن است شما آقای سنجابی را که جبهه‌ی ملی را به خمینی سپرد مرحج بدانید. این حق شماست ولی شما نمی‌توانید ادعا کنید که قصد دارید هواداران نهضت ملی را با عقاید مختلف حول محور شعارهای اساسی متحد کنید و بعد به زور موضع خود را به آنان تحمیل کنید.

در ضمن فراموش نکنید که بختیار از بانیان اصلی نهضت مقاومت ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد بود و انقلاب ۵۷ همانطور که آقای

گذاشتند که به به او مخالفان را به رسمیت شناخته است.<sup>۱</sup> ولی خامنه‌ای پس از انتخابات حرفش را رفیق تر کرد و گفت «احیاناً کسانی هستند که دلشان با نظام خیلی صاف نیست اما برای منافع ملی اهمیت قائلند که لابد برخی از رأی دهنگان در زمرةٰ این افراد هستند». امیدوارم رأی دهنگان پس از شنیدن این کلمات «احیاناً» و «لابد» دلشان را با نظام کمی صاف تر کرده باشند.

وی افزود: «این واقعیت نشان می‌دهد حتاً کسانی که طرفدار نظام نیستند به نظام و انتخابات آن اعتماد دارند، چرا که می‌دانند جمهوری مستحکم اسلامی مثل شیر در مقابل طمع ورزان ایستاده و از کشور، منافع ملی و عزت ملی به خوبی دفاع می‌کند».

همه می‌دانند که این ادعا دروغ محض است و این رژیم هیچگاه به مسایل «ملی» توجه نداشته، غرامت جنگ هشت ساله با عراق چه شد؟ خط مرزی با عراق؟ سهم ایران در دریای مازندران؟ تخریب آثار ملی و فرهنگی که هر روز در ایران رخ می‌دهد هیچ‌گاه در تاریخ نظری نداشته است. با این پرونده سیاه و تاریک چگونه از منافع ملی و عزت ملی دفاع کرده اید؟ یک دعوای حقوقی هسته ای را که ایران در آن حفاظت غیرقابل خشنه ای داشته، با ندادنی و سخنانی سخیف و تحریک آمیز به یک جنگ تمام عیار با غرب و در رأس آن با امریکا بدل کرده اید و کشور را مبتلا به تحریم و خطرحمله نظامی نموده اید. بگذریم که پرداختن به این موضوع مطلب جدگانه ای می‌طلبد. اما این را نیز باید افزود که گویا سودجویی رژیم از جنگ هشت ساله با عراق به دهانش مزه کرده زیرا کشور را تا لبهٰ پرتگاه جنگ می‌کشاند (آمریکا و اسرائیل هم بعنوان نیروی کمکی در شیبور جنگ می‌دمند) و مردم ناچار به سکوت می‌شوند تا کشور مبادا به دام جنگ بیافتد و آن وقت خامنه‌ای سینهٰ جلو می‌دهد که من مدافع منافع ملی هستم. حتا

<sup>۱</sup> فرخ نگهدار در گفتگو با بی‌بی‌سی: «وقتی آقای خامنه‌ای روز آخر می‌گوید آنها که به نظام من اعتقدند ندارند می‌توانند بیانند رأی دهند نوعی به رسمیت شناختن و رسمیت طرف مقابل هست، لذا آنچه که دارد اتفاق می‌افتد قبول حق موجودیت صدای دیگر در جامعه هست و نوعی تعامل»

## رهبر زیرک و مبارزان ساده لوح

خامنه‌ای در آستانهٰ انتخابات برای گرم کردن تنور گفت: «ممکن است بعضی به دلیلی نخواهند از نظام اسلامی حمایت کنند، اما از کشورشان که می‌خواهند حمایت کنند». کسی که از نظامی حمایت نکند یعنی مخالف آن است. چون به زبان آوردن کلمهٰ «مخالف» برای خامنه‌ای دشوار است، این طور مسئله را طرح کرد.<sup>۱</sup> ولی از جانب دیگر تصریح کرد که شرکت در انتخابات ریاست جمهوری به منزلهٰ تأیید نظام جمهوری است تا هر برگهٰ رأی را امتیازی برای نظام بشمارد و معنای شرکت در انتخابات را آن طور که میخواهد معین نماید.

مشکل از رندی خامنه‌ای نیست، از سادگی آنهایی است که بعد از انتخابات که خر رژیم برای بار چند از پل گذشت، با شنیدن این جمله به خیال ولیمهٰ رهبری خیلی زود سفره انداختند و کارد و چنگال هم

<sup>۱</sup> این شیوهٰ سخن گفتن ملایان سابقهٰ دیرینه دارد. می‌گویند طبله ای را از مدرسه بیرون کرده بودند. شخصی از او ماجرا را پرسید. او که نمی‌خواست بگوید اخراج شده است پاسخ داد: ما را از مدارسه بیرون رفقیم!

## گرفته بود<sup>۱</sup>. بدیهی است مناظره و چاشنی های دیگر هم افزوده شد تا

<sup>۱</sup> در گیرو دار اخبار «انتخابات» پیش از آن که رفسنجانی نامنویسی کند یکی از نزدیکان وی در بی بی سی گفت: «رسنجانی از انتخابات از خامنه ای پرسیده که آیا می تواند در انتخابات شرکت کند؛ خامنه ای از پاسخ طفره رفته و گفته کسی را بیاورید که بدون جارو جنجال مسایلتان را پیش ببرد». متأسفانه نام گوینده و ساعت و روز بیامن نمانده است ولی دلایل دیگری حاکی بر این توافق می توان یافت ، از آن جمله:

«تتها دلیلی که باعث حضور بnde شد و آن را نیز قبل از ثبت نام خدمت رهبری معظم اقلاب گفتم خلق حماسه سیاسی مورد نظر ایشان بود. آقای دکتر حسن روحانی با مشورت بnde قدم در راه انتخابات گذاشت و با احترامی که برای کاندیدا های دیگر قائلم به دکتر روحانی رای می دهم و ایشان را برای تصدی قوه مجریه مناسبتر می دانم. تفکرات و عقاید آقای دکتر روحانی برای همه مشخص شده است و امیدوارم حماسه سیاسی مورد نظر رهبری با تبییر مستولان و امانتداری صحیح آنها اتفاق بیافتد.»

تجلیل هاشمی از شخصیت عارف «رأیم زیاد بود، مانع شدن! / به روحانی رأی می دهم»

<http://www.hashemirafsanjani.ir/fa/content/%D8%B1%D8%A3%DB%8C%D9%85-%D8%B2%DB%8C%D8%A7%D8%AF%D8%A8%D9%88%D8%AF%D8%8C%D9%85%D8%A7%D9%86%D8%B9-%D8%B4%D8%AF%D9%86%D8%AF%D8%A8%D9%87-%D8%B1%D9%88%D8%AD%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D8%B1%D8%A3%DB%8C-%D9%85%DB%8C-%D8%AF%D9%87%D9%85>

همچنین رفسنجانی درنامه ای خطاب به خامنه ای ضمن شکایت از احمدی نژاد نسبت به اوضاع خطرناکی که در جامعه پیش آمده چنین می نویسد: «از جناب عالی با توجه به مقام و مسئولیت و شخصیتتان انتظار است برای حل این مشکل و برای رفع فتنه های خطرناک و خاموش کردن اتشی که هم اکنون دوش در فضا قابل مشاهده است، هرگونه که صلاح می دانید اقدام مؤثری بنمایید و مانع شعلهورتر شدن این آتش در جریان انتخابات و پس از آن شوید.

لذا در فرست باقی مانده ضروری به نظر می رسد خواسته حق حضرت عالی و مردم در خصوص انجام انتخاباتی سالم و پرا بهت و حداکثری تحقق یابد. بکاری که می تواند عامل نجات کشور از خطر و باعث تحکیم وحدت ملی و اعتماد عمومی باشد و فتنه گران نتوانند با حدس و کمک نص بیامنان در مشهد و در مرقد امام راحل را با هوس خود تحریف کنند و با نادیده گرفتن قانون، بنزین بر آتش افروخته بریزند.

در اختلافات قومی که کشورهای غربی علناً دامن می زند، ما دست خود رژیم را هم می بینیم، شواهد فراوان است. امروز آشکار شده است که خامنه ای خود و رژیم خود را با ایران یکی می شمرد، نه به این معنا که حاضرم فدا شوم تا ایران بماند، اینکه یا من می مانم یا ایران با من نابود می شود.

آن کسی قهرمان ملی است که کشور را از خطر جنگ برهاند نه آن که کشور را در کام خطر بیندازد. هنوز هم که تکلیف مردم با این خطرات معلوم نیست و یکی از نکاتی که برخی را وادار به شرکت در انتخابات کرد همین خطر جنگ بود که دستاورد دیوانه ی مخطبی به نام احمدی نژاد بود که بر حکومت مسلط کرد بودید که خط سیاسی اش به شما نزدیک بود. حالا مردم تصور می کنند شاید کسی دیگری با لب خند خاتمی نشان بیاید و با نگفتن ناسزا گره گشای مسأله شود.

کسی نیست از ولی فقیه پرسد این علاقمندان به منافع ملی که با «دشمن» هم همدست نیستند و به کشور و میهن خود علاقمندند، جایگاهشان کجاست؟ زندان و تبعید؟ آن وقت خامنه ای از باقیمانده ی این عده که در خارج از زندان بسر می برند انتظار دارد که فقط برای رأی دادن از خانه شان بیرون بیایند و رأی بدھند که رژیم را به رسمیت می شناسند.

واقعاً جای دریغ بسیار دارد که برای چنین ترندوها و شیادی هایی عده ای مدعی سیاستمداری فریب بخورند و مردم را تشویق به رأی دادن بکنند.

اما منشاء این سخنان چیست؟ چرا خامنه ای این حرف ها را پیش از انتخابات گفت و سال های قبل نزد بود؟ اعتراض میلیون ها ایرانی در چهارسال قبل که می توانست تومار عمر هر رژیمی را در هم بپیچد، با ناتوانی رهبری نالایق به شکست انجامید و بی رحمانه سرکوب شد. این سرکوب چیزی نبود که فراموش بشود، فشار های خارجی و تحریم هم به مشکلات افزوده بود. همه ی اینها نظام را بی نهایت تضعیف کرده بود و باید چاره ای اندیشیده می شد. براین باورم که این نمایش با سازش قبلی با رفسنجانی صورت

هم پیچیده طراحی نشده بود ولی رژیم از توان مخفی کاریش بهره‌ی بسیار برداشت. تأکید او بر این که خانواده او هم نمی‌دانند که او به چه کسی رأی می‌دهد برای این منظور بود که نشان دهد انتخابات در ایران آزاد است و تقلیلی در کار نیست و ادعای تقلب در چهار سال پیش هم دروغ بوده است. حتاً رفسنجانی که حال در مقام رهبر اصلاح طلبان پدیدار شده ایران را دموکرات ترین کشور در منطقه دانست و عسکر اولادی که ظاهراً در این انتخابات، کاندیدای جبهه‌ی او منوچهر متکی رد صلاحیت شد، شکرگزار است که در کشور آرامشی پدیدار شده است که در بیست سال گذشته سابقه نداشته است.

این سخنان همه نشانگر آنست که رژیم در بن بست بود و با این انتخابات موقتاً از بن بست بیرون آمد و در واقع آوردن روحانی نوعی عقب نشینی بود. بنابراین تحریم می‌توانست بسیار مؤثر تر واقع شود و خامنه‌ای را بیشتر وادرار به عقب نشینی کند. هنگام آنست که اپوزیسیون برای وحدت عمل چاره‌ای بیندیشد.

آنچه که به اسم انتخابات رخداد این نبود که مردم چه می‌خواهند بلکه آفریدن یک توهم در قالبی بود که مردم تصور کنند برخلاف نظر رهبری کسی را انتخاب کرده‌اند که امنیت و ارزانی و آزادی را به ارمغان می‌آورد؛ فراموش کردن که رئیس جمهور و دیگر اعضای قوه‌ی مجریه تدارکاتچی ولی فقیه هستند و بدون اجازه‌ی خامنه‌ای آب از آب تکان نمی‌خورد. ریختن مردم به بیرون و شادی آنها از بدنامی رژیم کاست و چهره‌ی رژیم را مرمت کرد. رژیم به خواست‌های ملموسی دست یافت و مردم به بادکنکی به این روحانی دست یافتند که خیلی زودتر از بادکنک قبلی (خاتمی) خواهد ترکید.

تیر ۱۳۹۲  
June 2013

بازار گرم‌تر شود. البته خامنه‌ای نمی‌خواست شخص مورد نظرش را بشناساند که برای چه و با چه کسی معامله می‌کند. این نمایش چندان

سر چشم‌های شاید گرفتن به بیل، چو پر شد نشاید گرفتن به بیل دوست، همراه، و هم سنگر دیروز، امروز و فردا یتان اکبر هاشمی رفسنجانی». از نامه‌ی رفسنجانی به خامنه‌ای

<http://old.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsId=893805> ولی گویاتر از همه سخنان سید محمد خامنه‌ای درباره هاشمی رفسنجانی است که پیش از این ماجراها یعنی در شنبه ۱۴ اردیبهشت، قم به قدم این سناریو را تشریح کرده است با این تفاوت که با نیامدن رفسنجانی همین سناریو درمورد حسن روحانی اجرا شد:

- سعی شده شخصی را مطرح کنند که امکان بیشتری برای شرکت و گردآوری رأی داشته باشد و از منظر فکری نزدیکی بیشتری با آن‌ها داشته باشد. آن‌طور که از شواهد برمی‌آید، احتمالاً آفای هاشمی رفسنجانی بهترین فرد برای این برنامه است و فرقی نمی‌کند که وی از عمق این توطنه آگاه باشد یا نباشد. مطابق این طرح، شرکت فرد مورد نظر در انتخابات، باید با چراغ خاموش و بین القاء احتمال شرکت و عدم شرکت و مشروط به احسان وظیفه شرعی و نبود افراد صالح و تردیدهایی مانند اینها باشد و مثل بعضی از فیلم‌های هالیوودی تا لحظات آخر فیلم، اصل ماجرا برای کسی معلوم نشود.

- اساس طرح بر این قرار گرفته که سناریوی آنها با مقاومت ملت و حزب‌الله روبرو نباشد. بنابراین با ظرافت تمام سعی می‌شود که حزب‌الله را دور بزند و با آن اصطکاکی نداشه باشد و در شعار و کفتار و رفتار مجریان طرح، چیزی که موجب هوشیاری و حساسیت ملت و مسئولین عالی شود ابراز نگردد.

- سعی شود به جای مقابله با گروه‌های طرفدار انقلاب، از برخی افراد معروف و نسبتاً خوشنام جامعه - که به دلیل نمکپروردگی یا سادگی و خوشباوری و دلالتی مانند اینها میل باطنی به شخص آفای هاشمی دارند - برای تبلیغ به نفع او استفاده شود. این افراد ممکن است بازاری یا روحانی یا تکنولوگیات یا حتی از حواشی اصولگرایان و معروف به اصولگرایی و طرفداری از ولایت فقیه و پیروی از مقام رهبری باشند که در واقع همان روش استفاده از نیروی طرف مخالف به ضرر خود ایست.

برای خواندن بقیه متن به نقل از خبرگزاری فارس به اینجا اشاره کنید:  
<http://khabaronline.ir/detail/290624/politics/electio>

در اینجا میتوان پرسید که آیا فقط تحریم ها و فشار خارجی عامل این تغییرات بوده است؟ خیر فقط عامل خارجی دخیل نبوده است. رژیم از ماه ها پیش زمینه را برای مصالحه و تحولات ناشی از آن آماده کرده بود. افشاگری مذاکرات محترمانه‌ی حسن روحانی با آمریکا در عمان که از جانب چند منبع از جمله آسوشیتدپرس تأیید شد بیانگر آنست که حسن روحانی بنا به دستور مستقیم رهبری در این مذاکرات شرکت داشته است و این بدان معناست که حکومت بنابه مصالحی خواستار تغییراتی بوده و شخص حسن روحانی نقشی در این میان نداشته است. مذاکرات از زمان احمدی نژاد شروع شده بود و احتمالاً اگر جلیلی هم انتخاب می‌شد ممکن بود ظرفی و روحانی به سبب تجاربشان برای این مذاکره انتخاب شوند. چنانکه همه می‌دانند احمدی نژاد نیز برای امضای چنین قراردادی (محظوظ شدن غنی سازی بیست درصدی) قبلاً اعلام آمادگی نموده بود. تغییرات چشمگیر دیگر عبارتند از برکناری سران سپاه (و اگر کمی با سوء ظن نگاه کنیم مرگ مفاجای سریالی سران سپاه در طی سال گذشته)<sup>۱</sup> پیام صریح خامنه‌ای که سپاه در

«بر این باورم که این نمایش با سازش قبلی با رفسنجانی صورت گرفته بود. بدینه است مناظره و چاشنی های دیگر هم افزوده شد تا بازار گرم تر شود. البته خامنه‌ای هم نمی‌خواست شخص مورد نظرش را بشناساند که برای چه و با چه کسی عامله می‌کند. این نمایش چندان هم پیچیده طراحی نشده بود ولی رژیم از توان مخفی کاریش بهره‌ی بسیار بردا. تأکید خامنه‌ای بر این که خانواده او هم نمی‌دانند که به چه کسی رأی می‌دهد، برای این بود که نشان دهد انتخابات در ایران ازاد است و تقلیلی در کار نیست و ادعای تقلب در چهار سال پیش هم دروغ بوده است.»  
<sup>۱</sup> ۲۸ شهریور ۱۳۹۲ برکناری بیش از ۴۰ نماینده رهبر ایران در سپاه به گزارش تارنمای استانبان بیش از ۴۰ تن از نماینده‌گان آیت الله علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران در سپاه پاسداران استانها و شهرهای ایران از مقام خود برکنار شده‌اند. این افراد پس از برگزاری بازدھمین دوره انتخابات ریاست جمهوری برکنار شده‌اند. بر پایه‌ی این گزارش، خبر برکناری این نماینده‌گان طی دو ماه گذشته به صورت پراکنده در رسانه‌های وابسته به سپاه، بسیج و خبرگزاریهای نزدیک به این نیروهای نظامی منتشر شده است. علت برکناری گسترده‌ی نماینده‌گان رهبر جمهوری اسلامی در سپاه اعلام نشده است.

[http://www.radiozamaneh.com/99701#.UpY\\_UeKAe-w](http://www.radiozamaneh.com/99701#.UpY_UeKAe-w)

- ۱۳۶ -

## مار پوست می اندازد

هواداران شرکت در انتخابات اخیر که منتهی به ریاست جمهوری حسن روحانی شد، با وجود پراکندگی در عقاید و وابستگی به طیف‌های گوناگون، در اصل به گذار مسالمت آمیز از رژیم توالتیتر به دموکراسی دلبسته بوده و هستند و تصور می‌کنند که با شرکت در انتخابات و انتخاب حسن روحانی توانته اند به روندی را آغاز کنند که نتیجه‌ی آن موافقنامه‌ی ژنو بوده است و تازه از این هم فراتر خواهد رفت.

ایران با توجه به ساختار توسعه یافته‌گی نسبی که نسبت به همسایگانش دارد و انقلاب مشروطیت، آماده‌ی برگذشتن از توالتیاریسم اسلامی است ولی رژیم هیچگاه به آن میدان نداده است. در عوض همه چیز حاکی از آنست که جمهوری اسلامی آگاهانه زمینه را برای تغییراتی مردم فریب آماده کرده است و همانطور که پنج ماه پیش در مقاله‌ای به مناسب انتخابات نوشتم آن را نمایشی دانستم که باهمکاری رفسنجانی سازمان داده شده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> در مقاله‌ی «رهبر زیرک و مبارزان ساده لوح» که در همین مجموعه آمده، نوشتمن:

- ۱۳۵ -

نه برانداختن آن (بختی که حکومت شاه پیدا نکرد). اما این حکومت هیچگاه گوشش بدکار شنیدن حرف حساب مردم نبوده و در مقابل آنها از حربه‌ی حذف و زندان و اعدام استفاده کرده است. آمدن روحانی و بستن موافقتنامه‌ی ژنو این امید را در دل بسیاری دوباره زنده کرده است که این روند به دموکراتیزه شده حکومت منجر خواهد شد.

حال حکومتی که با تراشیدن دشمن خارجی سرپا مانده با این مصالحه در باره‌ی انژری هسته ای به دشمنی با آمریکا و اسرائیل ادامه خواهد داد؟ حتاً اگر چنین شود در داخل و خارج بتویله در لبنان و فلسطین و کشورهای عربی بسیاری از هواخواهان خود را از دست خواهد داد. آن چیزی که رژیم به هر قیمت در برابر ماقومت خواهد نمود، اصلاحات به معنای واقعی و دمکراتیزه شدن در داخل است.

رژیم با اعدام‌های روزانه‌ی خود در این ایام، این پیام را به مخالفان خود می‌دهد که مصالحه با دشمنان دیروز به متزله آزادی دادن به مخالفان در داخل نیست. فراموش نکنیم که کشتار ۶۷ بعد از پیان جنگ ایران و عراق واقع گردید. از جانب دیگر می‌دانیم تا هنگامی که بدیل حکومت به عنوان یک اپوزیسیون جدی ظهر نکرده است، پیدایش هیچ زمینه‌ی مساعدی برای سرنگونی رژیم کافی نخواهد بود.

این رژیم در غیاب بدیل و بدون داشتن حقانیت (مشروعيت) و با وجود نارضایی مردمی که ناچار به اطاعت هستند به حکومت خود ادامه خواهد داد. از ترور دکتر شاپوربختیار بدین سو، ابتکار اپوزیسیون سازی در دست آمدهای رژیم بوده و آنها نیز در قدم نخست خواست های مردم را کاهش داده اند و پس از مدتی هم خود از میانه حذف شده اند و دوباره روز از نو و روزی از نو. اکنون این دور باطل به روحانی رسیده است. البته مقصودم این نیست که در این تحولات جمهوری اسلامی کمی از خشونت خود نکاسته و به برخی تغییرات جزیی تن در نداده است، ولی این امر به تحولی دموکراتیک نخواهد انجامید و حکومت اسلامی در سایه‌ی ولایت فقیه تداوم خواهد داشت. تا زمانی که اپوزیسیون نتواند سازماندهی کند و یکپارچه در برابر رژیم قد علم کند، این نمایش‌ها ادامه خواهد داشت. در طی این سال‌ها طیف بزرگی از چپ تاراست (حتا رضاپهلوی) به دنبال بخشی از

سیاست دخالت نکند<sup>۱</sup> و محدود کردن سیطره‌ی اقتصادی سپاه بنا به گفته‌ی روحانی در سه خط و نه بیشتر<sup>۲</sup>، همه مقدماتی بود که از قبل چیده شده بود. جمهوری اسلامی با توجه به بحران داخلی و نبود حمایت مردم و نداشتن حقانیت در داخل، وارد منازعه‌ای نابرابر با دشمنان خارجی و همسایگان شده بود و با تحریم اقتصادی بی‌سابقه‌ای هم روپرورد بود. پس ناچار بود تا به انتصاب حسن روحانی در «انتخابات» اخیر تن بدهد و کمی نرمش نشان بدهد. خواهش و تمنای خامنه‌ای از مخالفان برای شرکت در انتخابات همه ناشی از کوشش برای برپایی نمایشی بود که درماندگی رژیم را بپوشاند و برای رژیم حقانیت بخرد و فلابی بودن انتخابات دوره‌ی قبل را مستلزم کند.

بنظر می‌رسد بیش از همه تحولات داخلی ناشی از کشتارهای ۶۰ و ۸۶ و قتل‌های زنجیره‌ای و بوبیزه حوادث کشتار در عاشورای ۸۸ حقانیت رژیم را در داخل به کلی از بین برده است. جمهوری اسلامی همواره این شانس را داشته است که گروه بزرگی در داخل و خارج از حکومت، به سبب سرخورده‌گی از انقلاب ۵۷ طالب اصلاح رژیم باشند

<sup>۱</sup> شنبه ۳۰ شهریور ۱۳۹۲ - یوسف طباطبائی نژاد، نماینده ولی فقیه در استان اصفهان از سپاه پاسداران خواست در سیاست و انتخابات دخالت نکند. به گزارش ایسنا، آقای طباطبائی نژاد در خطبه‌های نماز جمعه‌ی این هفته اصفهان گفته که «سپاه نباید در کارهای سیاسی چون انتخابات دخالت کند اما سپاه باید سیاستمدار باشد».

<http://ostanban.com/node/741>

<sup>۲</sup> حسن روحانی: بنده با فرمانده کل سپاه صحبت کردم که سپاه در چند پروره ملی بار را بر دوش بگیرد و افتخارش را داشته باشد. در شرایط تحریم سپاه باید وارد عمل شود و سه چهار پروره‌ی بزرگ ملی را بر عهده بگیرد. زیرا سپاه شرایط کشور و دولت را به خوبی میداند. کشوری که دو و نیم میلیون بشکه نفت می‌فروخت الان کمتر از یک میلیون بشکه میفروشد. از آن طرف باید هفت و نیم میلیون تن گندم وارد کند. این نشان میدهد که اوضاع چگونه است.

خبر آنلاین

<http://khabaronline.ir/detail/313258/Politics/governmen>

t

اخیراً افزایش گرفته است، نشانه‌ی هراس از بروز واکنش داخلی است. خود رژیم فهمیده در خطر است ولی مایه‌ی تأسف است که اپوزیسیون هنوز این را نفهمیده.

دی ۱۳۹۲

December 2013

حاکمیت راه افتاده است و از خود استقلالی نداشته. اپوزیسیونی که نتواند استقلال فکری و عملی داشته باشد و در همه جا در برابر رژیم بایستد و با آن مبارزه کند و هزینه‌ی حکومت استبدادی را بالا ببرد، اپوزیسیون نیست.

در انتخابات اخیر ریاست جمهوری که رژیم به دنبال بازگرداندن بخشی از حقانیت (مشروعیت) خود بود، کار به التماس و درخواست از خامنه‌ای کشید که با مشارکت برخی از مردم توانست قدری به هدف خویش نزدیک شود. خواهش خامنه‌ای برای شرکت در انتخابات بسیار مهم بود (امری که کمتر بدان پرداخته شد). اشکال بخشی از اپوزیسیون سرگردان و منفعل هم در همین است که به تدریج تبدیل به دنبالچه حاکمیت شده و از خودش استقلالی ندارد و هر از گاهی به ساز رژیم می‌رقصد. آنچه که تابه امروز از یکپارچکی اپوزیسیون جلوگیری کرده و از دو سو آنرا تحلیل برده است، تهدید خارجی بوده که بخشی از اپوزیسیون را تا مرز یکی شدن و ادغام با رژیم کشانده است و بخشی را نیز تبدیل به نوکر بیگانه کرده.

به هر حال چه اپوزیسیون قدرت داشته باشد و چه نه، اصلاح طلبی ره بجایی نخواهد برد. این که کشور را به پرتگاه بکشانند و سپس صلح بکنند تمهدیاتی است که رژیم برای بقای خودش انجام می‌دهد و حسن روحانی درحقیقت یک امربر است و یا همان که خاتمی گفت یک تدارکاتچی نه چیز دیگر. برخی براین باورند که فقط با میانه روی و مسالمت می‌توان به دموکراسی رسید، درحالی که تاریخ گواهی می‌دهد که بسیاری از دموکراسی ها از میان جنگ و جدال بیرون آمده اند. یکی از آنها همین انقلاب مشروطیت است. این بهایی است که برای آزادی و دموکراسی باید پرداخت. نمونه هایی نیز داریم که مبارزه از راه مسالمت آمیز به حکومت های استبدادی انجامیده، مثال بارزش که تجربه کردیم انقلاب ۵۷ بود.

رژیم پراگماتیست تر از همیشه چه در داخل و چه در خارج، دنبال نجات خود است و میخواهد با مصالحه با آمریکا قدرت خود را در منطقه تثبیت کند ولی این بدان معنا نیست که در داخل ضربه پذیر نیست. مانورهای پاسداران و تمرین جنگ های خیابانی بسیجها که

گروهی در داخل و خارج با عنوان اصلاح طلب از آن دفاع کنند و منتظر اصلاحات بمانند. اما این حکومت در مقابل با دستگیری و زندانی و اعدام پاسخ گفته است. با آمدن روحانی اعدام ها افزایش پیدا کرد تا ندا دهد که فکر نکنید اوضاع فرق کرده، آش همان است و کاسه همان. پس از ۳۶ سال لایحه احزاب با قید قبول و لایت مطلقه فقیه در دولت مدعی تبییر و امید تصویب شد.

در این شرایط بحرانی و تحريم که رژیم پس از جنگ با عراق از آن بسیار سود برده، درحالی که گرانی و بیکاری و نبود ارزاق عمومی، نبود آب آشامیدنی و نبود هوای سالم، نفس مردم را بربده، برخی که نه خود کاری می کنند و نه به دیگران یاری می رسانند و فقط از دور دستی برآتش دارند، زبان ملامت به سوی مردم گشوده اند: آقا این ملت بی حال که تن به ذلت داده سزاپیش همینه. ملتی که برای آب و برق مجانی قیام کرده روزگارش بهتر از این نمیشه...

این حقیقت تلخ رامزه مزه می کنم که ما پس رفته ایم، در همه چیز، در رفتار سیاسی مان، در برخورد با یکدیگر، در سازماندهی مان و...

نمی توان برای این درد مشترک نسخه نوشته ولی می توان تجربه ها را در میان گذاشت و چاره ای اندیشید. بخش عمده ای از اپوزیسیون ما که این نام را یدک می کشد اپوزیسیون نیست بلکه کمک رسان حکومت است. در هنگامی که بخشی از اصلاح طلبان حکومتی هم در زندان هستند، اینها آزادانه به داخل کشور رفت و آمد دارند و در انتخابات جمهوری اسلامی شرکت می کنند و به انواع وسایل از حکومت حمایت می کنند و برای ماندگاری این حکومت تئوری می تراشند. دستشان با بخشی از حکومت در چپاول و غارت مردم یکی است. دیروز به بهانه و با عمد کردن مبارزه ای ضد امپریالیستی، بر سرکوب آزادی های مدنی، تظاهرات ضد حجاب زنان و کشтар اقوام، با سکوت خود ص和尚 گذاشتند و به پرو بال گرفتن دیکتاتوری کمک رسانند. امروز همانها به بهانه اصلاح طلبی که معلوم نیست چیست راه را برای مبارزه بسته اند. همان هایی که لیبرال بودن را به ناسزا بدل کرند و راه را بر هرگونه مسالمت بستند، امروز حامی این حکومت جلا و مستبد شده اند. خود مرده اند ولی با کمک همین رژیم

### چه چیزمان درست است که اپوزیسیون مان باشد؟

در بیش از پنجاه سال عمر سیاسی خود هرگز تا این اندازه جامعه ای سیاسی را در انحطاط و عقب ماندگی ندیده بودم. سایه ای شوم نومیدی بر همه چیز افتداد. بسیاری گوشنه نشینی و عزلت پیشه کرده اند و میگویند که سیاست سودی ندارد و هر کوششی بی فایده است. غیر سیاسی بودن مایه ای افتخار شده و فعالان حداکثر به پرداختن به حقوق بشر و محیط زیست دل خوش کرده اند. از جانب دیگر عده ای میداندار شده اند که به سبب نداشتن تجربه سیاسی، یا وابستگی به بیگانه، یا چشمداشت به بخشی از حکومت، عمل اپوزیسیون را بدنام کرده اند و در حالت آچمز نگه داشته اند. آری واقعیت اینست که ما از نظر سیاسی پس رفته ایم و هنوز از نبود یک اپوزیسیون فعل و منسجم دموکرات آزادیخواه و استقلال طلب رنج می بریم. با وجود اکثریت ناراضی مردم، از طبقات مختلف، از زحمتکشان گرفته تا کارمندان و طبقه متوسط و حتا قشر بالایی از طبقه مرفه و نازه بدوران رسیده ها، جمهوری اسلامی طی ۳۶ سال این بخت را داشته که

پذیرش مسئولیت تاریخی خود شانه خالی می کنند و به زایش یک نیروی جدید و نو کمک نمی رسانند.

حکومت دینی سخت جان است و بر اعتقادات و باورهای مردم سوار است، ولی بدین معنا نیست که نمی توان آن را برانداخت. زیرا خود سران جمهوری اسلامی با بی اخلاقی بیشترین نقش را در سلب این باورها و اعتقادات داشته اند. امیدوار باید بود که اپوزیسیون با درس گرفتن از تجربه های تلخی که در این مدت طولانی داشته ایم این را فهمیده باشد که کسی که بر سر قدرت سوار شد به میل خود حاضر به محدود کردن آن نیست، چه رسد به رها کردن آن. نگون بختی ما در اینست که از تجربه ای تاریخی خود و کشورهای دیگر درس نمی گیریم و می خواهیم سد پله را در یک جهش بپیماییم. آزادیخواهی و لیبرال بودن را گناه یا دستکم بی اهمیت می دانیم و آن ور بام افتاده ایم بلکه با همکاری این رژیم بتوانیم تحولی بوجود بیاوریم. واقعاً جالب نیست اپوزیسیونی که از شنیدن کلمه لیبرال رگ های گردنش و رم می کند در تمام این مدت حاضر به همه گونه حمایت از جناح های ارتقای حکومت بوده است، از آزادی دم می زند ولی از مکتب آزادیخواهی گریزان است؟

اعتراف باید کرد که بخشی از این بی عملی را مدیون تهدید خارجی هستیم که آمریکا و متحدانش و اسرائیل در آن نقش عده ای داشته اند و مردمی که چهار سال پیش میلیونی به صحنه آمدند امروز در هر اس از این هستند که کشورشان تبدیل به عراق و سوریه دیگری شود.

عفونتی که جامعه ای سیاسی ما را فرا گرفته فقط ناشی از حاکمیت مستبد دینی نیست که فقط از بالا عمل می کند و نفس هارا بربده، بلکه یک عفونت جهانی نیز هست. فاصله ای بین سخنان کشورهای مدعی دموکراسی و اعمالشان چنان عمیق شده است که شاید هرگز جهان غرب تا بدین درجه سقوط اخلاقی نرسیده بود.

خطر خارجی را گفتم، اما از جانب دیگر اپوزیسیون درخواست عملی نداشته است که پیش ببرد. سالکان مبارزه گوش نشین شده اند و راه را برای معامله گران طرفدار دخالت خارجی باز کرده اند. مدعیانی با پرچم ایران و شعار میهن دوستی و دموکراسی با کمک

و رسانه های بیگانه در رفت و آمد هستند و مطرح می شوند و از هرگونه نوآوری و تغییر اساسی به بهانه ای این که خطر در کمین است و معلوم نیست وضع بدتر نشود جلوگیری می کنند. رسانه های بیگانه تنها افکار عمومی نمی سازند بلکه برای ما چهره هم می سازند. چهره هایی که به نعل و به میخ می زنند و به حکومت هم نصیحت می کنند، مردم را دعوت می کنند که به خانه هایشان بروند زیرا آمدن به خیابان نتیجه ای ندارد. به جایش بروند بالای پشت بام الله اکبر بگویند. بروند رأی بدهند و ...

در دیستان ندهم نه راستمان راست است نه چیمان چپ. تا آنجا که می دانم در اتحاد جمهوری خواهان چشم داشتن به حکومت و نامه نوشتند به خامنه ای توسط یکی از رهبران، موجب انشعاب و تجزیه شد. در جمهوری خواهان لائیک، پذیرش اعلامیه حقوق بشر که مالکیت را محترم شمرده بود اختلاف پیش آورد. بعد هم گویا ترجیح دادند که بصورت یک مخالف روشنفکری در آیند و در کسوت اپوزیسیون ظاهر نشوند.

آن از چیمان این هم از راستمان. رضایه‌لوی که یک نقطه می آید به همایش مشروطه خواهان (که به هر صورت بنا به توصیه ای داریوش همایون مدعی لیبرالیسم هستند) و این صفت را از نام آن حذف می کند. بعد هم مدعی سلطنت که باید قاعده‌تا سمبول وحدت و پیکارچگی کشور و تمامیت ارضی باشد و در این گیرودار منطقه که از هرگوشه صدای جدایی و تجزیه بگوش می رسد، هوادر فدرالیسم می شود! با مزه اینجاست شاهزاده ای جوانیخت خیلی ادعای دموکرات بودن هم دارد.

اما ملیون که به واقع لیبرالیسم را پس از مشروطیت به صورت سازمان یافته نمایندگی کرده اند، هنوز نتوانسته اند خود را از زیر نفوذ افکار مذهبی یا چپ آسوده و رها کنند و خود را لیبرال بخوانند. می ترسند مورد انتقاد چپ واقع شوند و از جانب دیگر نمی خواهد دینمداران را آزرده سازد. امروز رندان مدعی لیبرالیسمی پیدا شده اند و می خواهند با یدک کشیدن این نام، مضامینی از قبیل لیبرالیسم و لائیسیتی و سکولاریسم را قلب کرده و آنها را از درون تهی سازند. ولی باز هم این سکوت محافظه کارانه دوستان ملی ادامه دارد و از

شاخص نخواهد بود، بی سر و سر درگم خواهد ماند و هر کس به سوی خواهد کشیدش.  
تجربه نشان داده است که رژیمی که با زور بر سرکار مانده است فقط زبان زور را می فهمد. اگر رژیم اینهمه دنباله رو جناحی نداشت ممکن بود ملاحظاتی را در نظر بگیرد، اما با درکنار داشتن این همه مجاز گو همچنان به یکه تازی ادامه می دهد و چاره ای نمانده مگر منظر همان آتشفشاری باشیم که دیر یا زود فعال خواهد شد و این منتهی شدن به همان سرنوشتی است که ما را از آن می ترسانند.

شهریور ۱۳۹۳

August 2014

دلارهای سعودی و نئوکان های آمریکایی به میدان آمده اند و نقشه‌ی تجزیه‌ی ایران و تیره روزی بیشتر مردم ایران را می کشند. قبح عمل از بین رفته و یک عده هم به عنوان مخالف مثل سورچرانان حرفه‌ای در همه‌ی این نشست ها شرکت می کنند و امروز می بافند و فردا می شکافند.

تصور این که با آمدن آدم هایی از چپ تا راست بر سر میزمذاکره و دادن چند شعار مانند دموکراسی و آزادی و حقوق بشر و لائیسیتی یا سکولاریسم، مشکل ما حل خواهد شد یک فانتزی است. می شود همه‌ی این حرف ها را زد و بعد خر خود را زند. مردم این در انقلاب ۵۷ تجربه کرده اند و در رفتار همین آدم ها و گروه های نیز می بینند. مشکل اصلی در جای دیگر است. مشکل بر سر نظام سیاسی آینده است. باید دید کدام نظام سیاسی است که حکومت را محدود می کند و در کدام حکومت نظارت قدرت میسر است و در آن زمینه برای فعالیت همه‌ی گروه ها آمده می کند. مسلم است هیچ گروهی به تهابی نمی تواند این رژیم را از پا در آورد، ولی گروه ها با سازماندهی مستقل و با آرمان های مستقل خود باید بر سر نوع حکومت آینده به توافق برسند حتا اگر این توافق کوتاه و مرحله‌ای باشد. اگر دیروز انقلاب ۵۷ بر سر برآنداختن دیکتاتوری شاهی توافق بود، امروز باید بر استقرار یک حکومت دموکرات لیبرال لائیک توافق کرد تا بدین ترتیب اپوزیسیون استقلال فکری و عملی داشته باشد و همه جا در برای رژیم بایستد و با آن مبارزه کند و هزینه‌ی حکومت استبدادی را بالا ببرد. اپوزیسیونی که تبدیل به دنبالچه حکومت شود، اپوزیسیون نیست، بخشی از حاکمیت است. خامنه‌ای با دعوت مخالفان خود به شرکت در انتخابات اخیر برای خود و نظام خونخوار خود حقانیت خرید و مهر باطل به قیام ۸۸ کویید. از فرصت سوزی سخن بسیار گفته می شود. باید گفت بزرگترین فرصت سوزی را اپوزیسیون با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری مرتکب شد. اگر اپوزیسیون منسجم و یکپارچه سخن بگوید و عمل کند می تواند از خطر تهاجم بیگانه نیز جلوگیری کند. مشکل بعدی، مشکل رهبری است. تا زمانی که جنبش پراکنده است درست نخواهد شد و هویت نخواهد داشت و

نماها» هم در امان نماندند، که هیچ عراقی هایی مثل مالکی هم مشمول شدند. این پیام تهدید آمیز آمیخته به کین خواهی و اصطلاحات مذهبی آغشته به جنگجویی و نفرت علیه ولایت به اصطلاح بزرگی تأکید بر این داشت که مجاهدین در راه خدا مرزبندی سرخ و خونینی خواهند کرد و این که انقلاب خونباری در پیش است و امروز روز قیام است. این سخنرانی، بی اختیار وقایع چند سال پس از انقلاب را که سازمان مجاهدین در آن نقش مهمی داشت مانند فیلم سینمایی در برابر چشمانت گذاشت.

۱- در خرداد ماه ۱۳۶۰ جبهه‌ی ملی برای جبران مافات، اعلامیه‌ای در مخالفت با لایحه قصاص داد: «هموطنان شرافتمند، مردم غیور و آزادیخواه ایران. در شرایطی که همه آزادی‌های فردی و اجتماعی توسط هیأت حاکمه مستبد و انحصارگر زیر پا نهاده شده و استقلال مملکت در معرض خطرات جدی قرار دارد... و بالاخره در شرایطی که انقلاب بزرگ ملت را از کلیه هدف‌های بنیادی خود منحرف کرده‌اند از شما دعوت می‌کنیم که ساعت ۴ بعد از ظهر روز دوشنبه بیست و پنجم خرداد ماه در گردهمایی و راهپیمایی جبهه‌ی ملی بانگ اعتراض خود را به گوش جهانیان برسانید.»

جهه‌ی ملی برای محافظت از این تظاهرات که می‌دانست دارودسته حزب الله به آن حمله خواهد کرد، دست بدامان سازمان مجاهدین شد و به یکی از اعضای خود مأموریت داد که از آنها مدد بجاید، ولی مجاهدین این امر را نپذیرفتند. خمینی جبهه‌ی ملی را مرتد اعلام کرد، با این همه جمعیتی بیش از یک میلیون در تهران در حمایت از جبهه‌ی ملی شرکت کردند، هر چند بنا به روایت رفسنجانی در کتاب «عبر از بحران» حکومت پانصد هزارنفر برای مقابله با این جمعیت بسیج کرده بود. حمله کنندگان مجهز به سلاح گرم بودند. پس از تارومار شدن این جمعیت کلان، مجاهدین با تظاهرات تک سازمانی خود در ۳۰ و ۳۱ خرداد به میدان آمدند که به درگیری خیابانی کشیده شدند و تنها در اطراف دانشگاه تهران حدود ۵۰ نفر کشته و ۲۰۰ نفر مجرروح برجا گذاشتند و ۱۰۰۰ نفر از تظاهر کنندگان نیز دستگیر

### به زودی در این سینما

به تازگی پس از سال‌ها بی خبری از مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق، یک سخنرانی از وی در یوتوب پخش شد که کنگاوی بسیاری از جمله مرا برانگیخت. سخنرانی به موضوعات اخیر سیاسی اشاره دارد و معلوم می‌شود تازه است ولی فیلم مونتاژی از عکس‌ها و فیلم‌های سال‌های گذشته است. عکسی هم که از رجوی همراه شده مربوط به چند دهه قبل و سالهای جوانی است.

وی در فرازی از سخنرانی خود جنگ عراق با ایران را «جنگ ضد میهنی» نامید و گویا اکنون تصور می‌کند که «روزگار گسترش و قدم به جلو فرا رسیده است» و به همزمان خود نوید یک عملیاتی نظامی قریب الوقوع می‌دهد. در این سخنان هیجان‌انگیز و سرشار از وعده‌های انتقام و کیفر آمیخته به جملاتی عربی (شاید از قران است) که با فریاد برادران مجاهد: «می‌کشم، می‌کشم آن که برادرم کشت. می‌کشم، می‌کشم آن که خواهرم کشت» (گویا کلمه‌ی خواهر محض تأکید بر برابری جنسی اضافه شده) همراه بود مرگ را نه تنها نثار کسانی که رأی مثبت به ولایت فقیه داده اند بلکه به اصلاح طلبان و خوشخدمت‌ها و... نیز مجازات و عده میداد و حتا «ملی‌های پوشالی» و «چپ

زمینی ارتش با سلاح های ضد تانک به ستون زرهی مجاهدین بورش بردن. در این هنگام پیشروی مجاهدین متوقف شد. در انتها نیروهای زمینی ارتش و سپاه به باقی مانده نیروهای مجاهدین حمله کردند و مقاومت آن هارا در هم شکستند. در نتیجه ۲۰۰۰ نفر کشته، ۱۴۰۰ نفر اعدام شدند.

رجوی پیش از حمله اعلام کرده بود که نباید بگذاریم اوضاع آرام بگیرد و قدرت بدست لیبرال ها بیفتد. احتمالاً منظور ش رهبران نهضت آزادی بود که ممکن بود به حکومت بازگردد. در نتیجه این حمله بود که رژیم وحشت زده دست به قتل عام زندانیان سیاسی زد که به قتل های سال ۶۷ معروف است.

۵- افشاگری های شورای ملی مقاومت در مورد فعالیت های اتمی جمهوری اسلامی. این شورا که از آن به عنوان چهره ای سیاسی سازمان مجاهدین خلق نام برده می شود، بارها و بارها توسط افراد شاخص مجاهدین مانند ابریشمچی یا محدثین به افشاگری سایت های اتمی ایران اقدام نموده است. برهمه روشن است که در این چند سال چه آسیب هایی به جامعه ایرانی وارد آمده است که از حساب بیرون است. می بینیم که این کارنامه نه تنها به روند آزادی و بهبود اوضاع کمک نکرده بلکه به حاد شدن اوضاع و سرکوب بیشتر در جامعه منجر شده است.

آیا رجوی می خواهد این کارنامه خوببار ادامه یابد ولی برای چه؟ برای چه هدفی؟

- ۱- آیا باز نومحافظه کاران طرحی دارند؟
  - ۲- آیا اسرائیل قصد دارد در این آشفته بازار حرکتی بکند؟
  - ۳- آیا ظهور داعش، فکری به سر مقدمان اندخته است؟
  - ۴- آیا عربستان سعودی و شیخ نشین ها پولی نذر کرده اند؟
- ناگفته نماند رجوی در پایان از رسم جوانمردی سازمان مجاهدین گفت و اینکه آن شب به رسم حسین در کربلا چراغ ها را خاموش می کند تا آنهایی که نمی خواهند با وی همراه شوند بروند (از کی خروج از صفوی مجاهدین آسان شده است؟ بسیار خوب! کجا بروند؟)

شدن. از شهرستان ها آماری در دست نیست ولی تعداد بسیاری از دستگیر شدگان اعدام شدند.

۲- انفجار در حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ماه ۱۳۶۰ که به دنبال آن رسمآ هفتاد و دو نفر در حقیقت بیش از سد نفر کشته شدند. عامل انفجار هفتم تیر، فردی به نام "محمد رضا کلاهی" بود. سازمان مجاهدین مسئولیت این انفجار را بر عهده گرفت.

۳- در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۶۰ انفجار دفتر نخست وزیری واقع شد که چهار نفر از جمله رجایی و باهنر در آن کشته شدند و چند نفری زخمی گردیدند. عامل این انفجار نیز مسعود کشمیری از اعضای سازمان مجاهدین بود.

۴- فروغ جاویدان در تیر ماه ۶۷ و شش روز پس از قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و پایان جنگ که امید می رفت موقعیت برای طرح خواست های مردم که در دوران جنگ امکان طرح نداشت فراهم آید خبر رسید مجاهدین از مرزهای غربی وارد ایران شده و تا حدود کرمانشاه پیش آمده اند.

مسعود رجوی در شب آغاز آن عملیات نیز بسیار هیجان زده و با اعتماد بنفس بود: «براساس تقسیمات انجام شده، ۴۸ ساعته به تهران خواهیم رسید... کاری که ما می خواهیم انجام دهیم در حد توان و اشل یک ابرقدرت است؛ چون فقط یک ابرقدرت می تواند کشوری را طرف این مدت تسخیر کند... از پایگاه نوزه هم ترسی نداشته باشید؛ هر سه ساعت به سه ساعت دستور می دهم هوایپیماهای عراقی بیایند و آنچه را بمباران کنند. پایگاه هوایی تبریز را هم با هوایپیما هر سه ساعت به سه ساعت مورد هدف قرار خواهیم داد... علاوه بر آن، ضد هوایی و موشک سام ۷ هم که داریم... هواییروز عراق تا سریل ذهاب به همراه ستون ها خواهد بود. از نظر هوایی ناراحت نباشید چون هوایپیماهای عراقی پشتیبان ما هستند و تمام ماشین ها به صورت ستون حرکت می کنند.»

اما کارها به دلخواه ایشان پیش نرفت. ابتدا نیروهای چتر باز را در پشت سر مجاهدین پیاده کرند سپس هوایپیما های اف-۴- نیروی هوایی ستون زرهی مجاهدین را بمباران کرند و در ادامه بالگرد های نیروی

از انقلاب تا به امروز پیامدهای عملیات پرزیان و تلخ مجاهدین فقط گریبان خود مجاهدین را نگرفته، بلکه نتایج آن برای بسیاری از مردم ایران زیانبار بوده و در راه مبارزه آنان اشکالات جدی ایجاد کرده است.

آیا هنگام آن نرسیده است که پس از اینهمه تجربیات خوبیار کمی سر عقل بیاییم و اگر توانی داریم، به دور از نفرت و انتقامجویی، در راهی بکار بیندازیم که بتواند برای مردم آزادی و رفاه ارمغان بیاورد؟

سخنرانی مسعود رجوی در یوتوب

۱۳۹۳ آبان

November 2014

[https://www.youtube.com/watch?feature=player\\_embedded&v=iKepb5IYDHc](https://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=iKepb5IYDHc)

که آفیان برای سازمان خود انتخاب کرده‌اند. این نفی مبارزات رهبران نهضت آزادی و پایمردیشان در دوره‌ی استبداد شاهی و یا نفی فضیلت‌های اخلاقی آنان نیست. دقیقاً همان شهرت مزایای اخلاقی ایشان بود که باعث شد مردم به آنها اعتماد کنند و این توهمندی را پیش آورد که آنان نظرات سیاسی درستی دارند و توانایی تحقق بخشیدن به خواست‌های انقلابی کسانی را دارند که خواستار آزادی و دموکراسی هستند.

اشکال در اینجاست که عرصه‌ی سیاسی، دنیای مصلحت و منافع یک ملت است و با نگرش دینی و خواست‌های دینی و آن دنیایی سازش ندارد. زمانی که بین مصلحت و رفاه و سعادت دنیوی مردم و سعادت اخروی مردم، آموزه‌ها و باورهای دینی را انتخاب کنید و این یکی را فدای آن یکی بنمایید، دیگر سیاستمدار خواهید بود بلکه متدينی هستید که لباس سیاست به تن کرده تا ملتی را بخاک ذلت بکشاند تا در عوض در آن دنیا به بهشت رهنمونش شود.

برخی تصور می‌کنند که چون جمهوری اسلامی مزه‌ی اختلاط سیاست و مذهب را به مردم چشانده است، با سقوط رژیم فعلی دیگر کسی گوش به این سخنان نخواهد داد. این تصور ناجاست و نباید به آن دل داد. مردم شاید آخوندها را خوب شناخته باشند، ولی ملی مذهبی‌ها را که واسطه‌ی اصلی برقراری حکومت مذهبی بودند و در انفجار انقلاب اسلامی نقش چاشنی را بازی کردند، درست نشناخته اند و آنها را قربانی انقلاب تصور می‌کنند نه بانی آن. بدین سبب بر این باورم که نقد اندیشه‌های آنان بسیار لازم است و می‌تواند برای جوانان و نسل‌های آینده مفید واقع شود. تا گروه اخیر را درست نشناصیم امکانات و مخاطرات یکی شدن دین و دولت را درست نشناخته‌ایم.

مهندی بازرگان و شکل‌گیری نهضت آزادی مهندی بازرگان در تهران به سال ۱۲۸۶ به دنیا آمد. پدرش حاج عباس قلی تبریزی از بازرگانان معروف تبریز بود و با وجود مذهبی بودن از تجدد خواهی رضاشاه و محمدرضا شاه دفاع می‌نمود. بازرگان این شانس را داشت که به مکتب خانه نرفت و چوب و فلک

### نهضت آزادی، مقصوٰر یا قربانی؟

چرا نهضت آزادی؟

هیچکس نمی‌تواند تأثیر و بسیج مردم توسط «مسلمانان نوظهور» را در انقلاب ۵۷ را انکار کند. حتاً ملایان که در عظم و خطابه سابقه‌ی طولانی دارند، در کشاندن جوانان تحصیلکرده و دانشجویان به دنبال خود مدیون طیفی از مذهبی‌های نوظهور مانند شریعتی، بازرگان، آل احمد و ... هستند. شریعتی و آل احمد عمرشان کفاف نداد ولی گروه بازرگان و دوستانش آنقدر بخت داشتند که اسلام را به قدرت برسانند و میوه‌اش را بچینند و هنوز سازمان سیاسی فعالی دارند که چشم به گرفتن قدرت برای به اجرا گذاشتن اسلام راستین دارد.

این اولین نقدی نیست که من بر کارنامه‌ی گروه اخیر مینگارم. برخی برمن خرده گرفته اند که در انتقاد از نهضت آزادی سخت گیری می‌کنم و یا در نوشته‌های خود کوشش‌های این بازرگواران را در مبارزه با استبداد پادشاهی نادیده می‌گیرم. درحالی که چنین نیست، تنها هدف من از نگارش این مطالب نشان دادن تضاد مدل و الگویی است

و همچنین بازاریان نقش بسزایی داشت. یادم هست که مرحوم آیت الله صدر و مرحوم آیت الله خوانساری خوبی استقبال کردند و گفتند با آیت الله بروجردی هم صحبت کنند. آیت الله بروجردی علیرغم اینکه در اول گفته بود: قبلاً موافقت آفیان دیگر را بگیرید، اما در نهایت، روی خوش نشان نداد و پدرم دست خالی برگشت».<sup>۱</sup>

این آغاز ماجرا بود و بعدها آیت الله بروجردی در برابر لایحه اصلاح انتخابات مصدق که خواستار مشارکت زنها بود ایستادگی و مخالفت کرد و در کوتای ۲۸ مرداد نیز از شاه پشتیبانی نمود.

رخدادهای بعدی زندگی او نشانگر آنست که بازرگان از این خاطرات درسی نگرفت و حتا از خیانت کاشانی نیز عبرتی نینداخت. بازرگان خود به جریان نهضت ملی نپیوسته بود و ریاست دانشکده فنی را داشت تا اینکه در جریان ملی شدن نفت که در جستجوی شخص صالحی برای اداره پالایشگاه آبادان بودند وی را به دکتر مصدق پیشنهاد کردند و پیشوای نهضت ملی از او خواست تا برای دفاع از منافع ملی ایران به آبادان برود. بازرگان این امر را موکول به استخاره کرد و از آقای سید محمد طلاقانی در خواست استخاره در خصوص این مأموریت نمود. دست برقصان استخاره خوب آمد و ایشان پذیرفت و وارد مبارزات نهضت ملی شد (بی اختیار این پرسش پیش می آید اگر استخاره بد می آمد تکلیف چه بود؟ علمی که آقای بازرگان آموخته بود دیگر به چه درد می خورد و چه کارآمدی داشت؟) به هر حال وی قابلیت خود را در این پست فنی نشان داد.

بازرگان پس از کوتای ۲۸ مرداد شروع به نوشتمن کرد و نویسنده‌ی پرکاری بود و تجدد طلبان و جامعه سنتی هر دو را مورد نقد قرار می داد. او برآن بود که اگر اروپا پیشرفت کرده است به سبب ارزش های اجتماعی برگرفته از اخلاق مسیحی بوده. او اصلی را که تصور می کرد کشف کرده، به اسلام تعیین داد و نتیجه گرفت که پیشرفت ایران در گروه ارزش‌های اسلامی است. ظاهراً وی تفکیکی میان

<sup>۱</sup> شصت سال خدمت و مقاومت خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی رویه‌ی ۲۷۷

مکتبخانه ملایان را نچشید بلکه نخست به دبستان سلطانی و مدرسه‌ی دارالعلمین تهران رفت که معلم او در آنجا ابوالحسن خان فروغی براذر محمد علی فروغی بود. درسخوانی او موجب شد دولت وی را برای تحصیلات عالی به خارج اعزام کند. بازرگان در فرانسه به انجمان کاتولیک دانشجویان پیوست و شاید تحت تأثیر آنها بود که بعدها اقدام به تأسیس انجمان‌های اسلامی کرد. او برخلاف تصور نخستین خود، دید که بسیاری از مردم اروپا نیز دین دارند و به کلیسا می‌روند؛ پس در عقاید دینی خود راسخ تر شد و کوشش کرد که اعقاید سنتی خود را با دنیای امروز هم شکل و منطبق نماید.

در بازگشت به ایران دید که بنا به دستور رضاشاه دست ملایان از محکمات و آموزش سایر مشاغل پرنفوذ مانند اوقاف کوتاه شده است. این امر حس همدردی بازرگان را برانگیخت زیرا می‌دید مذهب به گوشه‌ای رانده شده. ولی در مجموع نظر منفی به رضاشاه نداشت و در دستگاه دولتی شروع به کار کرد.

او از جمله دانشجویان انگشت شمار اعزامی به خارج بود که گرایشات چپ و کمونیستی پیدا نکرد و به اسلام رو آورد و در انجمان اسلامی که برای رقابت با حزب توده و مقابله با بهاییان تشکیل شده بود، عضویت یافت که سپس به آشنایی با طلاقانی و یدالله سحابی منجر شد. این مستقل ماندن از سیطره‌ی اندیشه‌های چپ از خصوصیات بارز وی بود و تا آخر عمر بدان وفادار باقی ماند درحالیکه بعدها جوان ترها نهضت آزادی مانند عزت الله سحابی و دکتر یزدی و... از تاثیر چپ در امان نمانند و از آن الگوبرداری کردند. این تاثیر منحصر به کادرهای نهضت آزادی نبود، در جهه‌ی ملی، به ویژه بخش خارج کشور نیز مشهود بود و بسیاری در عین سخن گفتن از مصدق عمل از مشی چریکی دفاع می‌کردند و الگویشان چه گوارا بود. عزت الله سحابی بعدها اعتراف کرد که او پس از زندان، بیشتر خود را با سوسیالیسم تعریف می‌کرد، ولی بعد از انقلاب به این نتیجه رسید که کشورهای سوسیالیستی عقب مانده اند.

بازرگان می‌گوید که پدرش با مصدق آشنا بود و «در هنگامه ملی کردن نفت، پدرم در موافق کردن مراجع و علمای قم با ملی شدن نفت

اصلی اسلامی برخوردارند و کم و بیش نسبت به احکام آن عالمند و به وطن ایران و ملیت ایرانی و منافع و مصالح آن، علاقه و پایبندی دارند. این دو ویژگی - ایرانیت و اسلامیت - در حال حاضر مورد قبول و تأکید وابستگان به این جریان است<sup>۱</sup>.

اینجا ایرانیت ظاهراً در مرتبه‌ی نخست قرار گرفته است. اما در حقیقت این ایرانیت نیز پایه و اساسی ندارد، یادمان نرود که بازرگان تا آنجا پیش رفته بود که هویت جدید ملی را تقليد سطحی از معنای ناسیونالیسم اروپایی می‌دانست و حتا مفاهیم ایران و ایرانی را در ادبیات تاریخی، از جمله در آثار فردوسی، جزو افسانه‌های قدیمی می‌شمرد. این مقدم قرار دادن کلمه‌ی «ملی» توسط سحابی فقط نمایشی است و بعد هم خواهیم دید که در حقیقت ایشان اعتقاد چندانی به ملیت ایرانی ندارد. از جانب دیگر دانسته نیست که کم و بیش نسبت به احکام عالم بودن، یعنی چه. یعنی مجتهدند یا هنوز مقداند؟ سحابی در تعریفی هم که از ایرانیت می‌دهند آن را همتراز با نژادپرستی می‌داند و آن را با جمله‌ی «هنر نزد ایرانیان است و بس» تعریف می‌کند که بیشتر به شوخی شباهت دارد و سرانجام معلوم نیست ایدئولوژی ملی مذهبی با این تعریف‌های بی‌بال و دم و اشکم بر چه اساسی بنا شده است. هنگامی که بازرگان و سحابی از ملی گرایی سخن می‌گویند آنرا با جملاتی نظری «هنر نزد ایرانیان است و بس» و برتری نژادی تعریف می‌کنند و آنوقت خود را فرزندان مصدق می‌دانند و نام خود را هم ملی مذهبی گذاشته‌اند. عزت الله سحابی در مورد ملی بودن خود پس از انقلاب می‌نویسد: «مجموعه این زیان‌ها تا حدودی احسان ملی گرایی را در من زنده کرد. این بنده هیچ گاه در تمام عمرم ملی گرا نبوده‌ام. هیچ گاه معتقد نبوده‌ام که هنر نزد ایرانیان است و بس و هرگز به برتری نژادی ایرانیان عقیده نداشتم ولی از آن زمان به بعد با مشاهده مظلومیت ملت و کشور، تا حدودی تحت تاثیر قرار گرفتم».<sup>2</sup> مانده ام متوجه که باید چه بر سر مردم می‌آمد تا ایشان کمی بیشتر تحت تاثیر قرار بگیرند و کمی هم برای ملت دل بسوزانند.

اسلام و روحانیت شیعه نیز قایل نبود و همزمان بر این باور بود که ایران آرمان مشترک ملی که موجب پیشرفت کشور شود ندارد.<sup>1</sup>

هویت ملی و هویت مذهبی بازرگان میان هویت ملی و هویت مذهبی نه تنها تفاوت که حتا تضاد می‌دید. او در بررسی تاریخ ایران، به شرکت رهبران مذهبی در جنبش‌ها اشاره می‌کند و باور دارد که مذهب و روحانیان موجب اصلی انقلاب‌ها و جنبش‌ها در ایران بوده‌اند. او نمی‌خواهد پذیرد که در غرب هم مفهوم «ملی» به معنای امروزی وجود نداشته و در اروپا شاهان و حاکمان و مالکان مسلط و فرمانروا بر سرنوشت کشورها بوده‌اند تا آن که در قرن‌ها ۱۶ و ۱۷ منجر به ظهور و ایجاد دولت‌های ملی شده است.

سرانجام کفه‌ی ترازوی بنیانگذار نهضت آزادی به اسلام و ملایان متمایل می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که: «هویت ملی ایرانی» یک نظر نسبتاً جدید است، در حالی که هویت «مذهبی اسلامی» تاریخی تر و فراگیرتر است. «از آنجایی که جامعه روحانیون بیش از پیش سیاسی و مخالف دستگاه دولت شده‌اند باید از آنها حمایت کرد».<sup>2</sup> می‌بینیم که در آستانه‌ی انقلاب، در طرز تفکر این گروه، اسلامی بودن موقعیت برتر و نخستین را پیدا می‌کند و هویت ملی ایرانی در سایه قرار می‌گیرد.

ملی مذهبی‌بنا به تعریف عزت الله سحابی با تعریف بالا حق تقدم با اسلام است اما پس از پیروزی انقلاب ۵۷ که عنوان «ملی مذهبی» ابداع و باب می‌شود، عزت الله سحابی در تعریفی که از آن به دست می‌دهد (احتمالاً بنا به مقتضای زمانه) یک کلمه را پس و پیش می‌کند و ملی در صدر قرار می‌گیرد گرچه همان معنا حفظ می‌شود. «ملی مذهبی‌ها مردمانی هستند که از اعتقادات

<sup>1</sup> نشریه ایران فردا- شماره‌ی ۶۳، ۲۴ آذر ۱۳۷۸

<sup>2</sup> نیم قرن خاطره، رویه‌ی ۱۸۱

<sup>1</sup> مهدی بازرگان، دل و دماغ، رویه‌ی ۱۶-۱۷

<sup>2</sup> جزوی ایران در آستانه انقلاب بزرگ، از انتشارات نهضت آزادی

زندن. کاباره ها و سینما و مشروب فروشی ها را نیز طعمه آتش کردند. کارهایی که در سال ۵۷ کامل تر پی گرفته شد. واقعیت اینست که در سال ۴۲ بسیاری از گروه های کوچک چپ که در حال تجنیبی به سر می برندن نیز در عمل مشارکت داشتند. هیچکس به این کارها معتبرض نشد و آن را زشت نشمرد<sup>۱</sup>. حتا اگر در نهان این از بین رفتن اموال عمومی را زشت می شمرند، هیچ حرکتی نکرند و چنین بود که ندانسته به خشونت مهر تأیید زندن. همه ی کسانی که در تخریب اموال عمومی و آتش زدن ها شرکت کردند، به نحوی تسليم هیجان و خشم خود علیه حکومت دیکتاتوری شاه شدند و خرد را بدست فراموشی سپرندند. بخشی از پایه های چپ و جبهه ی ملی که در این تظاهرات شرکت کردند، به نحوی مبارزه نیز گردن نهادند که شکل مذهبی داشت چون فقط تصویر خمینی حمل می شد. در سال ۵۷ شکل کامل شده ی شورش ۱۵ خرداد به وقوع پیوست. چه بسیار آدم هایی که باورهای مذهبی نداشتند و حتا خمینی و یا مرجع و مرجعیت را به رسمیت نمی شناختند ولی در الله اکبر گفتن پشت بام شرکت جستند که این را می گوییم تا دیکتاتور برود و البته دیکتاتور رفت ولی جای خود را به دیکتاتوری جدید داد.

این شیوه ی مبارزه دو مزیت برای ملایان و در رأس آن خمینی داشت: نخست اینکه مردم بر اثر شعارهایی که آمیخته به شعائر مذهبی باشد زودتر به حرکت درمی آیند و واکنش نشان می دهند؛ دوم اینکه شاه در مقابل شکل مذهبی اعتراض بی دفاع و تسليم بود و زود هم سپر انداخت. اما نتیجه چه بود؟ در آن زمان کمتر کسی به این مسئله فکر کرد.

<sup>۱</sup> تنها گروهی که از ۱۵ خرداد دفاع نکرد، حزب توده بود که به پیروی از شوروی به انقاد از آن مم پرداخت زیرا با نخست وزیری علم تازه روابط شوروی با ایران بھیود پیدا کرده بود. ولی رادیو «صدای ملی» «دولقه» پیک ایران «که گویا آن زمان از تاجیکستان پخش می شد در همان شب ۱۵ خرداد ۴۲ ناگهان لحن عوض شد و مردم را به شورش بیشتر و شرکت در تظاهرات دعوت کرد اما پس از سرکوبی آن دوباره به نشر اخبار کلم و سیزیجات قراقوستان و ازبکستان پرداخت باید انصاف داد حزب توده تا انقلاب ۵۷ و تا مدتی که خمینی اعتباری داشت فحش این انقاد از ۱۵ خرداد را از چپ و راست خورد.

تعريف های آقای بازرگان و سحابی را درمورد ملی گرایی دیدیم که آن را با نژاد پرستی و «هنر نزد ایرانیان است و بس» تعریف کرده بودند. حال اگر می خواهید میزان ارادتشان به مصدق را هم بدانید کافی است به اظهار نظر آقای عزت الله سحابی در بهار سال ۵۹ پیردازیم که عده ای به سردمداری فلسفی واعظ معروف قصد پایین کشیدن تابلوی خیابان مصدق و تغییر نام آن به خیابان آیت الله کاشانی را داشتند. مسأله در شورای انقلاب مطرح می شود. در این میان نظر رفسنجانی، اردبیلی، بهشتی و خامنه ای عدم دخالت و اعلام بی طرفی بود. موضع میرحسین موسوی همواره تجلیل از مصدق بود. آقای سحابی پس از شرح مواضع مقاومت حزب جمهوری اسلامی، موضع خودشان را چنین بیان می کنند: «البته ما هم در آن جلسه با این مسأله و نام گذاری خیابان ها و میدانی به نام ائمه شیعه مخالف بودیم و آن را اسائمه ادب به ساحت ائمه می دانستیم»<sup>۱</sup>.

بدین ترتیب هیچ دفاعی از نام مصدق از طرف ایشان صورت نپذیرفت و یک حرکت مردمی برای تجلیل و گرامیداشت رهبر نهضت ملی ایران دفن شد و معلوم نیست بالآخره این یک کشیدن نام ملی کجا به کار می آید و چه معنا و مفهومی از نظر ایشان دارد. سحابی کار را بدانجا می کشاند که به بنی صدر انقاد می کند که پیش از ریاست جمهوری منتقد جبهه ی ملی بوده و پس از آن بر عکس رفتار کرده است.

### شورش ۱۵ خرداد

۱۵ خرداد یک شورش به رهبری خمینی علیه حکومت شاه بود. اصلاحات از بالا بدون مشارکت مردم با نتایجی که برای مردم و خود حکومت نیز نامعلوم و گنج بود. رهبری اعتراضات را خمینی داشت که با تهور در برابر شاه ایستاده بود. در ۱۵ خرداد ابتکار عمل در دست گروه های اسلامی از جمله بقایای فداییان اسلام بود و در آن روز کیوسک های تلفن و بانک ها و سایر مظاہر مدنیت مدرن را آتش

<sup>۱</sup> نیم قرن خاطره، رویه ۱۲۱

در ۲۱ آبان ۱۳۴۱ سرپرست اصلاحات ارضی فیروزآباد، «مهندس ملک عابدی»، توسط عده‌ای که گفته می‌شد از عشایر جنوب بودند کشته شد. حکومت نیروی نظامی فرستاد که منجر به درگیری در این منطقه شد که نزدیک به دو سال طول کشید (۱۳۴۳-۱۳۴۱) و با شکست عشایر پایان یافت. ولی اقدامات حمایت آمیز ملایان از آن آشکار بود زیرا اصلاحات ارضی و حق رأی زنان ملایان را خشمگین کرده و مخالفت آنان را برانگیخته بود. لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز که قید سوگند به قران را برداشت بود برای ملایان مطلقاً قابل قبول نبود. بدین سبب به راه‌های گوناگون از شورش عشایر پشتیبانی می‌کردند و در رأس این پشتیبانی خمینی و طلاقانی قرار داشتند. در آن هنگام، با وجود جو خفقان، جبهه‌ی ملی شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» می‌داد.

شبکه‌ی ملایان خمینی با سران عشایر تماس گرفته بود و حمایتش را اعلام کرده بود. بدین ترتیب همان زمان می‌توان گفت در عمل اتحاد نانوشته‌ای با ارجاع برای سرنگونی حکومت شکل گرفته بود و همه چیز از رادیکال شدن موضع نهضت آزادی حکایت می‌کرد.

نهضت آزادی در اعلامیه‌ای که به مناسبت ۱۵ خرداد داد این واقعه را یک «جنش بزرگ ملی» نامید.<sup>۱</sup>

(آنچه در روزهای نیمه‌ی خرداد ۱۳۴۲ پیش آمد و برخی آن را «قیام توده‌ای» خوانند و برخی دیگر «آغاز نهضت مردم مسلمان ایران به رهبری روحانیت اصیل شیعه»، بدین سادگی نبوده است و باید دخالت تیمور بختیار و کشورهایی مانند مصر و سوریه در ۱۵ خرداد را هم بررسی کرد که نیازمند مطلب جدگانه‌ای است و در مبحث حاضر نمی‌گنجد).

شاید بازرگان از همکاری و همفرکری خمینی و بهبهانی و نامه‌ی او به کاشانی علیه مصدق آگاه نبوده، چون خمینی آن زمان شهرتی نداشت اما با پیش‌ترین تحریرهای فداییان اسلام که اقدام به ترور کسری، هژیر و

با شورش ۱۵ خرداد نهضت آزادی به مواضع روحانیان نزدیک تر شد و از آنان پشتیبانی کرد و در مورد حقوق زنان و اصلاحات اجتماعی که خمینی مخالفت ورزید، چیزی نگفت و به سادگی از آن گذشت.

یکی از دلایل بزرگ مخالفت با اصلاحات ارضی ملایان با نفوذ این بود که خود از مالکین بزرگ بشمار می‌رفتند و ملایان کوچک در دهات ابزار دست مالکین برای غارت دهقانان بودند. هنوز بسیاری به یاد دارند که ملایان روستاها سر برداشت خرم‌من سروکله شان پیدا می‌شد و از عواقب دزدی و ندادن سهم مالک حتا اگر یک گندم باشد، با خواندن آیه‌های قرانی (ذره مقال فَمَن يَعْمَلْ...) تن و بدن روستاییان بدخت را می‌لرزانند. سران نهضت آزادی نمی‌توانستند از این موضوع بی‌خبر باشند، ولی برای مقابله با اصلاحاتی که به هر حال اثر گزار بود، ناچار به واکنش بودند و طلاقانی بدین جهت خواستار اصلاحات ارضی بر اساس «ضوابط اسلامی» و خواستار مالکیت عمومی شد. وی استدلال می‌کرد که انقلاب سفید می‌خواهد موقعیت زمینداران و روحانیان را به سود تحکیم موقعیت شاه قربانی کند.

در شورش ۱۵ خرداد رهبران جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی به زندان افتادند. در آن زمان بسیاری از عوامل حکومتی کوشش می‌کردند که جبهه‌ی ملی را نیز عامل این شورش قلمداد کنند تا بدین ترتیب برخورد بسیار شدیدتری با جبهه‌ی ملی صورت بگیرد. در اینجا بی مناسبت نمی‌دانم از کوشش سرلشکر پاکروان بعنوان ریاست سازمان امنیت پاد کنم که صریحاً از رادیو اعلام کرد که جبهه‌ی ملی در این امر دخالت نداشته است و بدین ترتیب بهانه برای سرکوبی بیشتر جبهه‌ی ملی خنثاً شد. کوشش بازرگان برای مقاعد کردن سران زندانی جبهه‌ی ملی برای پشتیبانی از ۱۵ خرداد، به یمن مخالفت و ایستادگی دکتر صدیقی و دکتر بختیار نتیجه‌ای نداد. اما از نظر نهضت آزادی، «خمینی بت شکن» و شورش ۱۵ خرداد «قیام مقدس ۱۵ خرداد» نامیده شد. پس از آن دیگر استناد به قانون اساسی در اعلامیه‌های سازمان کمتر دیده شد و تمرکز بیشتر حمله به شاه بود.

<sup>۱</sup> مهندس مهدی بازرگان، یادداشت‌های روزانه، انتشارات قلم، رویه‌ی ۹۹

خامنه‌ای با در دست گرفتن همه‌ی منابع مالی، دانشگاه‌ها و مدارس را به زیر سلطه‌ی فیضیه و ملایان برده است. مخالفت ملایان با حق رأی زنان و با حقوق شهروندی آنها و اقلیت‌های مذهبی و مدارس جدید و زبان‌های غربی و رواج رادیو و تلویزیون برکسی پوشیده نبود، ولی همه‌ی آنها در مخالفت با دیکتاتوری شاه نادیده گرفته می‌شد و بین ترتیب نیروهای متفرقی به دست و با رضایت خود صحنه‌ی مبارزه را به ملایان واگذار می‌کردند.

اگر واقعیت‌های آن روز جامعه‌ی ایرانی را بررسی کنیم در می‌یابیم که معماران حکومت اسلامی کم نبوده اند و به نام‌های آشنایی چون فردید، داریوش شایگان، آل احمد، حمید عنایت، سید حسین نصر، احسان نراقی و مطهری بر می‌خوریم. اما نقش کلیدی سیاسی را سنجابی با تسلیم شدن به خمینی و بازرگان در پذیرفتن نخست وزیری بازی کردد که جبهه‌ی ملی را پیرو نهضت آزادی کردد.

در آن زمان، این فقط شاه نبود که از نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در هراس بود. ملایان و گروه‌های راستگرایی مذهبی از نفوذ روزافزون چپ و پیوند اندیشه‌های چپگرایانه و مذهبی در ایدئولوژی شریعتی و سازمان مجاهدین می‌ترسیدند. جناح چپ مذهبیان زیر نفوذ و سیطره‌ی مارکسیسم بود و کوشش می‌کرد این اندیشه‌ها را اسلامی کند و واژه‌های را تغییر دهد و اسلامی سازد. خلاصه هر کس به نحوی در فکر اختراع مکتب جدیدی بود. چپ‌ها نیز ساكت و نظاره‌گر بودند و آن را به نفع خود ارزیابی می‌کردند. با این تصور که کالای اصلی پیش آنهاست و می‌توانند هر وقت خواستند عرضه کنندگان این کالای تقلبی را رسوا کنند.

در انقلاب ۵۷ متفکران جامعه‌همه با زبان مذهبی و استعاره و تشییهات مذهبی سخن می‌گفتند و سوسيالیسم، کمونیسم، مائوئیسم، مارکسیسم با شکل و شباخت اسلامی به بازار آمده بود. یاد منوچهر جمالی بخیر که می‌گفت پس از انقلاب ما در حقیقت جنگ مذاهب داشتیم.

فاطمی و... کرده بودند را بیاد می‌داشت و می‌دانست که همین گروه مصدق را بارها تهدید به قتل کرده بود.

اما همه بیاد دارند که یار همزرم او آیت الله طالقانی همواره رفتاری دوستانه با فدائیان اسلام داشت و چند بار آنها را پناه داده بود و از مشوقین نواب صفوی بشمار می‌رفت.

عبدالله کرباسچیان رهبر گروه چمقداران و چاقوکشان «گارد جهاد مقدس» فدائیان اسلام در روز کوتای ۲۸ مرداد در حمله به خانه‌ی مصدق فعال بود و در نشریه خود «تبرد ملت» ارتش کوتارا ارتش مسلمانان و ضد اجنبی نامیده بود. چرا همه‌ی این وقایع و تجربیات تاریخی در انقلاب ۵۷ به باد فراموشی سپرده شده؟

در مورد ترور حسنعلی منصور، با وجود آنکه «پیام دانشجو» ارگان دانشجویان وابسته به جبهه‌ی ملی، ترور منصور را نتیجه خفغان آزادی دانسته و این ترورها را بی‌فائده شمرده بود بازرگان نمی‌توانست از تحسین «بخارایی» خودداری ورزد به ویژه که می‌شود که از «بخارایی» قاتل منصور پرسیده اند: روح مذهبی از کجا در تو پیدا شده است؟ او پاسخ داده است از مطالعه‌ی کتاب‌های بازرگان<sup>۱</sup> در همین کتاب با حیرت می‌بینیم بازرگان از این سخن بر خود می‌بالد.

بازرگان توضیح نمی‌دهد این چگونه روح مذهبی است که می‌تواند جان انسان دیگری را بدون اینکه در دادگاهی محکمه شده باشد بگیرد. او چگونه می‌تواند بگوید موافق ترور نبوده زمانی که نتیجه کتاب‌های او بخارایی ها و مجاهده‌ها را پرورش داده است؟

نکته‌ی مهمی که کمتر بدان توجه شد این بود که دولت در برنامه‌ی اصلاحات ارضی خود تصمیم گرفته بود سازمان اوقاف را ضمیمه‌ی نخست وزیری کند تا بتواند بر املاک موقوفه نظارت داشته باشد. ملایان دانستند که این امر استقلال مالی فیضیه را بخطر می‌اندازد و این می‌توانست تعداد طلاب را که روز به دلیل گسترش مدارس و دانشگاه‌ها، رو به کاهش بود بسیار کمتر کند. امروز

<sup>۱</sup> مهندس مهدی بازرگان، یادداشت‌های روزانه، انتشارات قلم رویه‌ی ۳۷۳

نهضت ملی است که سرانجام منجر به کناره گیری اللهیار صالح و تعطیلی جبهه ملی شد. این نکات باید توسط کسانی مانند آقای هدایت الله متین دفتری که آن موقع بطور استثنایی می توانست مصدق را ملاقات کند و شاهد قضایا بود روشن شود) این در حالی بود که ارتباط نهضت آزادی با جبهه ملی ارتباط دو همسایه بود که با وجود اختلاف با یکدیگر در برخی امور ظاهرآ مشترکاتی با هم داشتند و دستگاه دیکتاتوری با ممانعت از تجمعات حزبی، نگذشت فرصتی فراهم بیاید تا تفاوت این دو جریان حتا برای خودشان روشن و آشکار شود. چنین شد که در سال ۱۳۵۷ برای بسیاری مردم نهضت آزادی با جبهه ملی یکی انگاشته می شد و بازرگان نماینده مصدق و جبهه ملی بشمار می رفت. جبهه ملی در حقیقت تشکیلاتی نداشت و سه نفر از رهبران نهضت آزادی در جبهه ملی دوم در سال ۱۳۹۰ به صفت شخصی عضو بودند و انتقاداتی به رهبری آن داشتند و پس از ۱۴۲ هم جبهه ملی عملأ تعطیل بود. بگذریم که حتا کادرهای نهضت آزادی مانند عزت الله سحابی با مشارکت آن سه نفر در جبهه ملی نیز موافق نبودند.

از همان آغاز فعالیت نهضت آزادی، دو وجه تمایز آن از جبهه ملی آشکار بود: یک، رادیکال بودن نهضت آزادی و دوم، اسلامی بودنش. اختلاف بازرگان با بختیار و سنجابی را می توان در اینجا جستجو کرد که بازرگان خیلی زود فاتحه قانون اساسی مشروطیت و مبارزه ای قانونی را خوانده بود و نمی توانست با آن دو دیگر توافقی داشته باشد. چنین بود که در ماه رمضان ۱۳۵۷ طی صدور اعلامیه ای گفته بود: «یا شاه باید برود و یا همه ملت ایران کشته بشوند»!<sup>۱</sup> سحابی می افزاید «مهندسان بازرگان هنگامی که از پاریس برگشته بود دیدگاهش نسبت به آقای خینی مثبت نبود. یعنی از جهتی به عنوان رهبر انقلاب او را تأیید می کرد ولی از این جهت که می گفت ایشان خیلی مستبدالرأی است و به اصطلاح حرف خوش است و حرف و مشورت دیگران را به هیچ وجه نمی پذیرد، دیدگاهش نسبت

ارتباط با مصدق و جبهه ملی  
آقای بازرگان در اوایل سال ۱۴۰۰ با تشکیل جبهه ملی دوم فرصت را غنیمت شمرده، نهضت آزادی را با مردم اسلامی پایه گذاری کرد. وی در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰ طی نامه ای به دکتر مصدق نوشت: «جناب آقای دکتر مصدق - پیشوای نهضت ملی ایران با استحضاری که ازو فداری و ایمان مداوم فرزندان وطن به احیای آزادی و تأمین استقلال کشور عزیز وجود دارد، و با توجه به تحولات اخیر جهانی، عده ای از افراد مؤمن مبارزکه در طول هشت سال اختناق از ادامه ای راه پیشوای محبوب و تعقیب خواسته های مردم آرام نتشیسته بودند، در صدد برآمدند با توکل به عنایات خداوندی و به سرمایه شرف و غیرت و همت مردم آزاده ایران، جمعیتی بنام «نهضت آزادی ایران» تشکیل دهند. یقین داریم از پشتیبانی و راهنمایی های پیشوای بزرگ خود، پیوسته برخوردار خواهیم بود.  
با تقدیم صمیمی ترین درود و سلام دوستان و ارادتمندان - از طرف مؤسس نهضت آزادی ایران / مهندس مهدی بازرگان.<sup>۱</sup>

همانطورکه می بینید، در این نامه به ایدئولوژی نهضت آزادی که «حزب سیاسی، با مردم و ایدئولوژی مأخوذه از اسلام» است اشاره ای نشده و فقط به جمله «مؤمن مبارز» اکتفا گردیده است. همه می دانند که مصدق شخصاً مسلمانی باورمند بود ولی هرگز راضی به دخالت ایدئولوژی اسلام در حکومت نبود و شیوه ای دولتمردی و اختلاف او با کاشانی همه مؤید این امر است. در مراحل بعدی، تماس با جبهه ملی و رهبری آن دکتر مصدق، جنبه ای تاکتیکی داشت، و بازرگان و یارانش در تماس با دکتر مصدق در احمد آباد نسبت به رهبران جبهه ملی کوشاتر و جدی تر بودند و با گرفتن دستخط از وی به تبلیغ سازمان خود و بهره گیری از نام مصدق پرداختند و بر مسلمان بودن مصدق تاکید بسیار کردند. (نقش نهضت آزادی در تماس با دکتر مصدق و گلایه ای مصدق از جبهه ملی برای عدم شرکت نهضت آزادی و نیروی سوم خلیل ملکی در آن، از نکات مهم و تاریک

<sup>۱</sup> شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، رویه ای ۲۸۴

<sup>۱</sup> عزت الله سحابی، نیم قرن خاطره، رویه ای ۲۳

و مسئولیت های عمومی را تعیین می نماید... نه قوانین فرعی تفصیلی و اداری و اجرایی که معمولاً در مجالس مقننه تصویب می نمایند»<sup>۱</sup>. و این برخلاف تعریف معمولی است که از قانون طبیعی Natural law موجود است که بسیاری آن را همان حقوق طبیعی می خوانند که سامانه‌ای آن از قوانین طبیعی انگاشته می‌شوند و در نتیجه جهانگستر است و به استفاده از عقل به تجزیه و تحلیل انسان تأکید دارد و آن را مترادف با عدالت طبیعی یا حق طبیعی می داند.

بازرگان در مباحث انجمنی که با عالمه طباطبایی داشت بر سر همگرایی اسلام و دموکراسی اختلاف پیدا می کند و طباطبایی آشکارا می گوید اینها با هم سازگار نیستند، ولی بازرگان دست بر نمی دارد و هنوز امیدوار است که اسلام و آزادی را باهم آشتباهی دهد. البته بدون آن که معلوم شود مرادش از آزادی چیست. در حالی که وی معتقد است که همه‌ی قدرت را به زمامدار عالم عادل (امام) باید سپرد و سه قوه‌ی حکومت را به زمامدار عادل (امام) واگذار نمود؛ امام عادل «به نمایندگی از طرف خدا (که صاحب اصلی اموال است) و رسول، اختیارات وسیعی در دادن و گرفتن املاک و اموال و در وضع خراج ها و مالیات و در تعیین حقوق و حدود دارد»<sup>۲</sup>.

آزادی چه معنایی دارد؟ آزادی زمانی معنا پیدا می کند که مردم مختار باشند قانون برای خودشان بسازند، نه این که قانونی تغییر ناپذیر و متعلق به هزاران سال پیش بر آنها حکومت کند. آیا با این تعریف از آزادی می توان گفت که آقای بازرگان لیبرال بوده است؟ جامعه ای که نتواند سرچشمه‌ی آزادی باشد در حقیقت آزادی ندارد. آنچه که بسیاری از آن غافل مانند این بود که ملایان تصور حکومت نداشتند ولی در حقیقت چنین نوشه هایی زمینه حکومت را برای ملایان فراهم کرد. اگر جان و مال مردم در کف دست یک ملا و فتوای او باشد دیگر آزادی چه معنایی دارد و حقوق مردم کجاست؟ نبود بحث آزاد در بین روشنفکران و نقد نکردن این نوشه ها منجر به فاجعه ای شد که در ۵۷ سربرآورد.

<sup>۱</sup> بعثت و ایدئولوژی، رویه‌ی ۹۸  
<sup>۲</sup> بعثت و ایدئولوژی، رویه‌ی ۲۲۶

- ۱۶۸ -

به ایشان مثبت نبود»<sup>۱</sup>. البته آقای سحابی رودربایستی کرده اند، خود بازرگان صریحاً و بی پرواتر در یکی از کتابهایش بعد از انقلاب نوشت که آریامهری دیدم با عمامه.

چه چیزی موجب شد این آریامهری عمامه دار یک مبارز ۶۰ ساله را به طرف خود بکشد، جز علاقه به اسلام؟ سحابی می گوید: «در کنگره جبهه ملی و حواشی آن، همیشه این بحث ها مطرح بود و برای همین جبهه ملی، نهضت آزادی را به رسمیت نمی شناخت. حتی مهندس حسیبی و الهیار صالح که خود عقاید مذهبی داشتند نیز با کار نهضت موافق نبودند»<sup>۲</sup>.

افسانه‌ی لیبرال بودن بازرگان مدت‌هاست عده‌ای کوشش دارند بازرگان را لیبرال جلوه دهنده که در نگاهی کوتاه به باورهای وی خواهیم دید که این امر تا چه حد از حقیقت دور است. همه می دانند که اصل اول لیبرالیسم قانون یا حقوق طبیعی انسان هاست که همه آزاد و برابرند و باید حقوق فردی آنها رعایت شود.

در زمان حکومت شاه متسافنه در شرایطی که جامعه در انبوهی از کتاب‌های شریعتی و جلال‌ال‌احمد با مواضع رادیکال و نثر صریح و جذاب غرق شده بود و با این وجود که بیشتر سران جبهه‌ی ملی تحصیلکرده حقوق بودند، هیچیک اقدام به تألیف و تدوین مطلبی در مورد بدیهی ترین مسائل از جمله حقوق طبیعی نکرده بودند. بازرگان برای دین توجیهات علمی تراشید، تا آنجا که قانون الهی داشت و قانون طبیعی را چنین تعریف کرد: «در ایدئولوژی الهی قانونگذار اولی و ازلی خداست. احمدی را، چه سلطان و چه مردم و یا طبقات آن، از طریق مجالس شیوخ و شورا و رفراندوم و غیره حق وضع قانون و تعیین تکلیف نیست. منظور ما از قانون که در اینجا می گوییم اصول کلی سازنده ایدئولوژی و قوانین اساسی است که مسیر

<sup>۱</sup> همانجا رویه‌ی ۲۴  
<sup>۲</sup> همانجا رویه‌ی ۵۲

- ۱۶۷ -

برخی شکست دولت بازرگان را شکست دولت لیبرال به دست عوام انقلابی به رهبری آیت الله خمینی می دانند. اما به دلایل آشکار نه وی و نه دولتش، هیچکدام لیبرال نبودند. هیچ حکومت لیبرالی نمی تواند با حاکمیت مذهب و روحانیان همخوانی داشته باشد. تاریخ لیبرالیسم با مبارزه با کلیسا و محدود کردن قدرت سلطنت گره خورده است. برداشت بازرگان از آزادی یک برداشت مذهبی است و به آفرینش آدم و حوا در قرآن برمی گردد و شیوه‌ی حکومت خلفای راشدین را حکومتی دموکراتیک می داند. اینها با حقوق طبیعی که لیبرال‌ها بدان باوردارند و این که انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند منافات دارد. بازرگان در برخورد با مخالفان، رفتاری لیبرال نداشت و آنها را مخالفان دو درصدی می‌نامید و حتاً یکبار در رادیو تلویزیون گفت به اندازه‌ی کوپتان حرف بزنید.

این شیوه‌ی گفتار از ویژگی ملی مذهبی هاست که همواره به اکثریت مسلمان بودن خود می‌نازند و به حقوق افیلت‌ها توجهی ندارند. سرنوشت چنین می‌خواست مردی که با استخاره به مبارزات ملی پیوسته بود سرانجام با فشار یک مرجع تقلید که اصلاً هم اهل استخاره نبود و بیشتر سیاستمدار بود، به نخست وزیری نصب و از آن عزل شود.

#### آیت الله طالقانی

سید محمود علائی معروف به آیت الله طالقانی شهرتی چشمگیر در بین مردم و بویژه روشنفکران داشت. به نحوی که به او به طعمه مهندس طالقانی و به بازرگان آیت الله بازرگان می‌گفتند. مقصود این بود که وی مترقی تر از بازرگان است. واقعیت این بود که آقای طالقانی شنونده‌ی خوبی بود و دگر اندیشان را تحمل می‌کرد و خیلی زود از کوره در نمی‌رفت، ولی اگر خوب بنگریم اساساً نقاوت زیادی بین او و سایر ملیان نمی‌بینیم. طالقانی در مقدمه کتاب تنبیه الامة و تنزیه الملة از اعدام شیخ فضل الله که مدعیست بدون محکمه به دست یک ارمنی اعدام شده، اظهار تأسف کرده است. طالقانی پس از شورش

سران نهضت آزادی پس از آزادی از زندان به حسینیه‌ی ارشاد پیوند خوردن و همراه با دکتر شریعتی و مرتضی مطهری و مفتح «بنیاد اندیشه‌های حکومت اسلامی» را بنیاد نهادند که جمهوری اسلامی براساس آن بنا شد. دیکتاتوری سلطنتی اجازه نمی‌داد که این مسایل در محیطی آزاد به بحث گذاشته شود، دستگاه حاکم از توجه جوانان به انقلاب کمونیستی می‌ترسید و حتاً ساواک برای مقابله با ایدئولوژی مارکسیستی، در پنهان به تقویت افکار مذهبی نیز می‌پرداخت.

مبارزه‌ی مردم ویتمام، انقلاب کوبا و مبارزات مردم فلسطین از اثرگذارترین جریاناتی بود که بر گروه‌های فعل داخل تأثیر می‌نمهد. نهضت آزادی فقط ادعای دفاع از قانون اساسی داشت، و گرنم بهیچوجه باورمند به چارچوب قانونی نبود. بازرگان در دادگاه شاه گفت که «من آخرین نفری هستم که با زبان قانون با شما صحبت می‌کنم».

وی همزمان بر وفاداری به قانون اساسی نیز تأکید داشت: «تابع قانون اساسی ایران هستیم ولی منافق (نؤمن ببعض و نکفر ببعض) نبوده، از قانون اساسی به صورت واحد و جامع، طرفداری می‌کنیم».<sup>1</sup> ولی چندی بعد نیت و قصد خود را آشکار کرد و افرادی را برای آموزش جنگ‌های چریکی بخارج اعزام کرد و سازمان چریکی مجاهدین با حمایت وی پا گرفت. خود او می‌گوید: «در اواخر سال ۱۳۴۵ حوزه عملیات چمران در قاهره، سرپرستی افرادی را که آخرین دوره آموزشی چریکی طی می‌کردند و نیز اعزام آنها را به خاورمیانه واروپا، به عهده داشت، مهندس محمد توسلی و پرویز امین در بغداد و بصره فعالیت میکردند و با ایران ارتباط داشتند. دکتر ابراهیم یزدی در بیروت، مأمور هماهنگ کردن برنامه‌های عملیات آینده بود. قطب زاده در پاریس مأمور تبلیغات بین المللی بود. بدین ترتیب در اواخر سال ۱۳۴۵ صحنه‌ی فعالیت نهضت آزادی ایران از مصر به خاورمیانه انتقال یافت و لبنان مرکز ستاد عملیات بود».<sup>2</sup>

<sup>1</sup> فصلنامه ۱۵ خرداد

<sup>2</sup> مهندس مهدی بازرگان، شصت سال خدمت و مقاومت در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، پوشینه‌ی نخست، رویه‌ی ۲۸۱

ولی آنها خودشان اعلام کردند ما جدا شده‌ایم. این موضوع بود تا قضیه ۱۵ خرداد پیش آمد. در زندان به عنوان اعتراض روزه سیاسی گرفتیم، اما جبهه ملی اعلامیه داد: این یک شورش کور بوده است».<sup>۱</sup>

اما شیبیانی سخن غریبی هم دارد که اساساً عضویت طالقانی را در نهضت آزادی زیر سوال می‌برد:

«مرحوم آقای طالقانی اساساً اهل وابستگی به هیچ گروه، دسته و حزبی نبودند. نحوه مبارزه ایشان با رضاخان و رژیم شاه هم نشان میدهد اهل کنار آمدن با سلطنت نبودند. این موضوع کاملاً از نوشته‌ها و سخنرانی‌های ایشان آشکار است، در حالی که نهضت آزادی قائل به فعالیت در چهارچوب قانون اساسی و طبعاً قبول سلطنت بود. پس از پیروزی انقلاب هم که مرزبندی هایشان با افکار نهضت بیشتر مشخص شد».<sup>۲</sup>

«آقای طالقانی توصیه اش به جبهه‌ی ملی این بود که وقتی می‌بینید روز عاشورا همه ایران یک پارچه عزا می‌شود، شما هم به عنوان جبهه ملی بباید به زبان خود عزاداری کنید. اما جبهه ملی نتوانست این ضرورت اجتناب ناپذیر تاریخی را در آن مقطع درک کند».<sup>۳</sup>

در یک نگاه کوتاه می‌بینیم از سال ۱۳۴۰ که نهضت آزادی تشکیل می‌شود، در سال ۴۲ شورش ۱۵ خرداد را تأیید می‌کند و طالقانی با صدور اعلامیه‌ای از شورش عشایر جنوب حمایت می‌کند و در سال ۴۵ سازمان به خط مشی چریکی رو می‌کند و سازمان مجاهدین در از دل آن زاییده می‌شود.

برخی می‌گویند که طالقانی مخالف خمینی بود و به همین سبب دست وی را نبوسید و گفته بود ما برای پایان دادن به این دست بوسی‌ها انقلاب کردیم. ولی من هیچ جا ندیدم که مقابل خمینی ایستاده باشد. وی

<sup>۱</sup> سایت فردا

<sup>۲</sup> سایت فردا تاریخ انتشار: ۲۳ شهریور ۱۳۹۳

<sup>۳</sup> نقل از گفتگوی آقای دکتر ابراهیم بزدی تحت عنوان «ائتلاف روشنگران دینی و روحانیان مبارز» عصر آزادگان یکشنبه ۹ آبان ۱۳۷۱، رویه‌ی ۵، سخنان ابراهیم بزدی در میزگرد عصر آزادگان، بخش دوم

- ۱۷۲ -

۱۵ خرداد با یک اعلامیه‌ی رسمی از عشایر دفاع کرد و به همین جرم نیز دستگیر و زندانی شد.

در آن زمان طالقانی مالکیت در اسلام را نوشت که اندیشه‌های مارکسیستی را نفی می‌کرد ولی سرمایه‌داری را نیز قبول نداشت. مجاهدین جامعه‌ی بی طبقه توحیدی می‌خواستند و ابوالحسن بنی صدر اقصاص توحیدی می‌جست. بازرگان برای رد رباخواری توصیه می‌کرد اگر ایمان و اعتقاد در جامعه برقرار باشد کسی به سراغ بانک نمی‌رود! و اگر کسی به مشکلی برخورد، راه حلش همان صندوق های قرض الحسن است!

طالقانی ضمن ارتباط با تحصیلکرده‌ها ارتباط خود را با فداییان اسلام داشت و از پشتیبانی آنها دریغ نمی‌ورزید.

عباس شیبیانی از رهبران نهضت آزادی که بعدها به حزب الله پیوست، تصویر روشن تری از طالقانی به دست می‌دهد: «سالهای ۲۹، ۳۰ و اوج نهضت ملی نفت بود و من دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم. البته بعد از آن، به دانشکده پزشکی رفتم. آیت الله طالقانی نتوانسته بودند در مسجد هدایت، قشر تحصیلکرده و دانشگاهی را جذب و آنها را با مباحثت دینی و قرآنی آشنا کنند. البته فقط دانشجوها به مسجد هدایت نمی‌امندند. یادم هست فداییان اسلام هم می‌آمدند و پشت سر مرحوم طالقانی نماز می‌خوانند. آشنایی مرحوم نواب و آقای طالقانی هم آشنایی ساده‌ای نبود. حتی ایشان یک بار در زندان به من گفتند: یک بار نواب آمد و به من گفت می‌خواهم بروم مشهد و عبایم را داده ام لباسشویی، عبایت را به من بده و بعد برو عبای مرابگیر. رابطه شان تا این حد صمیمی و نزدیک بود. آقای طالقانی بعد از ترور نافرجام حسین علاء در سال ۳۴، مدتی فداییان اسلام را در خانه خود مخفی کردند».<sup>۱</sup>

شیبیانی اختلاف نهضت آزادی با جبهه‌ی ملی را این طور بیان می‌کند: «ما در آغاز کار، قصد نداشتیم از جبهه ملی جدا شویم و می‌خواستیم به عنوان یک فراکسیون قوی مذهبی در دل جبهه ملی فعالیت کنیم،

<sup>۱</sup> سایت فردا

- ۱۷۱ -

اعتراض می کند و بیهوده نیست بعدها بدست گروه شریعتمداری - احمدی نژاد کشته می شود<sup>1</sup>).

سکوت در این مورد و تن دادن به مجلس خبرگان با توجه به این که حتا در حکم نخست وزیری بازرگان که خمینی به او داده بود، تشکیل مجلس مؤسسات قید شده بود، قابل توجیه نیست.

مردمی که چند روز پیش از آن در خیابان فریاد می زدند بختیار دولت بی اختیار، نمی دانستند که بازرگان جرأت انتصاب کسی را نداشت و خود پیشنهاد کرد بود که شورای انقلاب و یا خمینی اقدام به این کار کنند تا وی از انتقاد در امان باشد<sup>2</sup>.

یعنی حتا اگر مقام رهبر نمی خواست در کارها دخالت کند، ایشان نتوان از کار بودند و کار را خودشان داوطلبانه به ملایان سپرندند و به تدریج عمامه به سرهای عضو شورای انقلاب بعنوان معاون وارد وزارت خانه ها و ادارات دولتی شدند و اداره‌ی امور را در دست گرفتند. سحابی مدعی است که خمینی تصريح کرده بود بازرگان رئیس دولت و نخست وزیر باشد ولی خود ایشان و وزرایشان نباید عضو حزب سیاسی باشد. شگفت اینست که سحابی می نویسد تها کسانی که این سخن را رعایت کرند اعضای نهضت آزادی بودند. ولی آیا ابراهیم یزدی وزیر داخله، صدر حاج سیدجوادی و بعد صباغیان وزیر کشور، امیرانتظام سخنگو، چمران وزیر دفاع، یدالله سحابی وزیر برنامه های انقلاب، حسن حبیبی معاون ریاست جمهور، حسن نزیه

<sup>1</sup> در یک جلسه دکتر سامی عصیانی به جلسه آمد و گفت چه نشسته اید که یک حکومت استبدادی تشکیل شده و میخواهند از فردا بحث و لایت فقیه را به قانون اساسی بیاورند. ایشان سو عنیت نداشت اما چون و لایت فقیه قبل از بود او هم تجربه اش را نمی‌بود. لذا گفت فردا خدمت امام برویم و بگوییم که دولت معقد است این اصل نباید در قانون اساسی تصویب شود. آیت الله مهدوی کنی با بیان اینکه همه‌ی آنها قبول کرده و نزد حضرت امام رفقت تصريح کرد: آنها به امام گفتند اگر اینطور باشد ما در دولت نمیمانیم چون ما استبداد نمیخواهیم. امام هم فرمودند نمیخواهید که نخواهید. در واقع امام در اینگونه مسائل مسامحه نمیکرند. (سخنان منتشر نشده آیت الله مهدوی کنی - خبرگزاری فارس)

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13930911000085>

<sup>2</sup> نیم قرن حاطره، رویه‌ی ۷۳

غالباً او را تایید کرده است و اگر کسی هم دست خود طلاقانی را می بوسید او ممانعی به عمل نمی آورد و اصولاً مخالف دستبوسی نبود.

مجاهدین فرزندان نهضت آزادی سازمان مجاهدین خلق از دل نهضت آزادی بیرون آمد «عناصر تشکیل دهنده مجاهدین خلق ایران، از اعضای رادیکال نهضت آزادی بودند»<sup>1</sup> و «برخی از رهبران و فعالان نهضت آزادی، مانند آقایان عزت الله سحابی و مهندس محمد توسلی، برای کمک به مجاهدین و جلب پشتیبانی روحانیون از آن ها، فعالیت می کردند و به همین مناسبت در سال ۱۳۵۰ به اتهام همکاری با مجاهدین دستگیر و پس از محکمه به زندان محکوم شدند»<sup>2</sup>.

عزت الله سحابی می گوید «مهندس بازرگان گفت ما باید زمینه را فراهم کنیم که این نهضت و جنبش به طرف جنبش مخفی یا قهرآمیز و یا مسلحه برود. متنها از آنجایی که جنبش مسلحه کیفیت دیگری دارد و نهضت آزادی در آن فاز نمی تواند حرکت کند، لذا ما باید مانند مادری سعی کنیم که این فرزند در رحم ما رشد کند، کامل شود و بعد تولد پیدا کند. یک مدت هم پشت او را داشته باشیم یا دستش را بگیریم که زمین نخورد و به یک «بلغه» برسد تا خود بتواند روی پای خود بایستد. دیگر آن موقع رسالت ما تمام است. یعنی ایشان معقد بود که در آن زمان دیگر یک حزب قانونی صلاحیت رهبری حرکت جدید را ندارد و رهبری نهضت رسالت زیش و پرورش حرکت جدید را که رادیکال است خواهد داشت»<sup>3</sup>.

دومین اشتباه هولناک، پذیرش مجلس خبرگان به جای مجلس مؤسسات بود که تفصیل آن را امیرانتظام آورده است و سزا ای افساگری شجاعانه اش را با یک عمر شکنجه و زندان گرفته است. (دکتر سامی نیز شخصاً پیش خمینی رفته و نسبت به وارد کردن اصل و لایت فقیه

<sup>1</sup> شصت سال مبارزه و مقاومت، رویه‌ی ۳۸۳

<sup>2</sup> همانجا

<sup>3</sup> نیم قرن حاطره، رویه‌ی ۲۲

ملت وارد آورده است. بنا به گفته‌ی عزت الله سحابی، طلاقانی نیز موافق مشارکت زنان در شورای انقلاب نبود<sup>۱</sup>. در مورد زنان، کلاً ظنهضت آزادی تقاضی با خمینی و هوادارانش نداشت. در روز ۱۷ اسفند وقتی چند هزار نفر از زنان در مخالفت با حجاب اعتراض و تظاهرات کردند؛ به سوی دادگستری راه افتادند و قطعنامه‌ای علیه حجاب صادر کردند. طلاقانی به ترمیم نظر خمینی پرداخت و سخنان سراپا متضاد و گنگی گفت که در نهایت به سود خمینی تمام شد: «حجاب اسلامی حجاب شخصیت و وقار است و هیچ اجرایی هم در مورد آن در کار نیست... مسلمان نظر امام هم به مصلحت زنان ما و هم خواهران و دختران ماست و هم مطابق با موازین اصول دین مبین اسلام است... حجاب یک مسئله‌ی سنتی و تاریخی است در عمق تاریخ ما و تاریخ شرق... اشتباه می‌کند خانمهای ما که اگر یک روسربی روی سرشان بگذارند اینها از حیثیت آنها کم خواهد شد... حجاب ساخته‌ی من و فقیه و اینها هم نیست، نص صریح قرآن است. آیه‌ی حجاب برای شخصیت دادن به زنان است... آیا این مانع از آن است که کار اداری داشته باشند؟ نه. مانع از این است که کار فرهنگی داشته باشند؟ نه. به شرطی که در راه خدمت باشد... اصل مسئله این است که هیچ اجرایی هم در کار نیست و مسئله‌ی چادر هم نیست»<sup>۲</sup>. خانم‌های کارمند دولت بویژه مهمانداران هواپیمایی نماینده‌ای به خانه‌ی طلاقانی فرستادند که به فریاد ما برسید که عده‌ای با شعار «یا روسربی یا توسری» به ما حمله می‌کند. «بدر طلاقانی» (گویا این لقب از کشیش‌های فرنگی به ارت رسیده باشد) به جای برخورد مسئولانه با واقعیت، کوشش در انکار آن کرد: «هیچ کس در جمهوری اسلامی زنان را به داشتن حجاب مجبور نمی‌کند و عناصری می‌کوشند یک جناح بزرگ انقلاب یعنی زن‌ها را از انقلاب جدا کنند». وی آنان را به صبر و سکوت دعوت کرد و محض احتیاط در ضمن توصیه فرمود که یک روسربی مانند روسربی ایندیرا گاندی نخست وزیر هندوستان، از حیثیت آنها کم نمی‌کند. نظیر

رئیس شرکت ملی نفت ایران، عباس سمیعی فرماندار استان مرکزی، قطب زاده رئیس رادیو و تلویزیون و... آیا این افراد اعضای نهضت آزادی نبودند؟ از استانداران و فرمانداران و سایر مناصب چیزی نمی‌گوییم. یک پست به سنجابی در وزارت امور خارجه داده بودند که عمل‌هیچکاره بود. چنانچه سفير آمريكا در ايران چندين بار با اميرانتظام و سایر اعضای دولت ملاقات و مذاکره کرده بود ولی هنگام رفتن از ايران فقط برای خدا حافظی یک ملاقات تشریفاتی با سنجابی که وزیر امور خارجه بود داشت. با فروهر که هدف کینه ورزی خامنه‌ای بود که سرانجام زهرش را ریخت و او و پروانه را دشنه آجین کرد.

اما همین افتخار برای نهضت آزادی باقی خواهد ماند که چمران در مقام وزارت دفاع، بخش ضد اطلاعات را به مرتعج ترین و خونخوارترین گروه مذهبی، یعنی اعضای انجمن حجتیه سپرد<sup>۱</sup>. شما از همینجا می‌توانید تصویر کنید که این گروه چه بلایی بر سر افایت های مذهبی به ویژه بهاییان آورده اند. در حالیکه عملکرد این گروه‌ها در ایران و مشکوک بودن روابط آنها با بیگانگان نیز بر کسی پوشیده نیست، چنانکه خود سحابی در جای دیگری از کتاب وقی به ماجراهای لو رفتن حزب توده و پناهنده شدن «کوزیشکین» به انگلستان که اسناد شبکه مخفی حزب توده را به آنها تسليم کرده بود، اشاره می‌کند، می‌گوید این اسناد را انگلستان به عسگر اولادی که سمت سیاسی نداشت تحويل می‌دهد و می‌افزاید «انگلیسی‌ها به مؤتلفه اعتماد کافی داشتند»<sup>۲</sup>.

بسیاری هیات مؤتلفه را شکل علنی گروه حجتیه می‌دانند و این گروه امروز ستون فقرات کمیته‌ی ترورها را بر عهده دارد.

نهضت آزادی و زنان امروز که جمع بندی می‌کنیم، می‌بینیم باورهای مذهبی آفایان نهضت آزادی تحت پوشش ملی مذهبی، آسیب‌های جدی به ملک و

<sup>۱</sup> عزت الله سحابی، نیم قرن خاطره، رویه‌ی ۱۱۱

<sup>۲</sup> روزنامه‌ی اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

داشت بر من معلوم نیست. چنانکه وقتی در واقعه‌ی اعتراض جبهه‌ی ملی علیه لایحه‌ی قصاص، به بهانه آن که قصاص امری تخصصی است، نه تنها حمایتی نکرد، بلکه اعلامیه‌ی جبهه‌ی ملی را تند و تیز وصف نمود. همین! آیا لایحه قصاص لایحه‌ای ارتقای نبود؟ آیا این امر با جان مردم و سلامت جامعه ارتباط نداشت؟ این وحشیگری و رایج کردن یک سنت قبیله‌ای عهد عتیق در کشوری که قانون مدنی و دادگستری داشت، نبود؟

فقط باید گفت که چون در تخصص ملاها هست شما حق اظهارنظر ندارید؟ اینجاست که معلوم می‌شود ملی مذهبی یک شیعه‌ی مقلد است و آن کم و بیش عالم بودن در امور مذهبی که صحبتش را کردم، فقط به درد فربیب دادن مردم می‌خورد.

چگونه است که پیش از انقلاب، از اسلام یک دین رحمانی و انقلابی و هوادار مستضعفان و یار ستمدیگان ساختید و امروز که دست و پا قطع می‌کنند، چشم درمی‌اورند و گروه‌گروه اعدام می‌کنند، به اسم تعزیر و هزار جعل و تزویر دینی شلاق می‌زنند و به دار می‌کشنند، به بهانه آنکه اینها امری در تخصص ملایان است، چیک نمی‌زنند؟

سحابی در خاطرات خود در آن روز تاریخی به دستگیری اردلان و دیگر ملیون از جبهه‌ی ملی مختصر اشارتی دارد که آنها را ازیت و آزار کرده اند و از پاد می‌برد که در ۲۵ خرداد بسیاری کشته و اسیر شدند و بسیاری از گروه‌های شرکت کننده در تظاهرات دستگیر و شکنجه و زندانی شدند. در تمام کتاب خاطرات ایشان همدردی با کشته شدگان مذهبی مشهود است و کوچکترین همدلی با دیگر گروه‌ها مبارز که توسط مذهبیان شکنجه شدند و جان باختند چیزی نمی‌بینند.

از همه جالب‌تر استغفای عزت الله سحابی و برخی از یارانش از نهضت آزادی است، پس از شست سران دولت موقت با سیاستمداران آمریکا در الجزایر. دلیل کار را چنین عنوان می‌کند که بازرگان به اندازه کافی ضد استعماری نیست و اطلاعات بیشتری نمی‌دهد. بهانه‌ی حزب الله این بود که چرا خمینی را در جریان این ملاقات نگذاشته‌اند. اگر آقای سحابی واقعاً ضد استعمار می‌بود باید نسبت به ملاقات مهم قبل از انقلاب در منزل برادرشان فریدون سحابی با

این سخنان را مهدی بازرگان از تلویزیون گفت و در محسنات روسی افزود که یک روسی سر را از گرد و خاک هم محفوظ نگه میدارد. با گذشت زمان معلوم شد حجاب مهم است و اجباری هم هست و مسئله مرکزی ملایان هم هست و محدود به روسی آنهم اختیاری نیست و...<sup>۱</sup>

در کفرانس برلین که خانم مهرانگیز کار حقوق زنان و آزادی‌های آنان را نزدیک به صفر برآورده می‌کند، آقای سحابی اعتراض می‌کند و پاسخ می‌دهد: «از نظر من زن‌ها در ایران نسبت به پیش از انقلاب در جامعه حضور بیشتری دارند».<sup>۱</sup>

این استدلال آقای سحابی نوعی مغلطه بود چون همه می‌دانند که حقوق زنان در این حکومت تا چه حد پایمال شده است. نه خمینی و نه طلقانی هیچیک از زنان حمایت نکرند و اگر ملایان نتوانستند حق رأی زنان را باطل کنند به سبب به میدان آمدن زنان به عنوان یک نیروی اجتماعی قوی در انقلاب و جوی بود که به وجود آمده بود. چنانکه اگر خمینی می‌توانست نام جمهوری را هم حذف می‌کرد.

تظاهرات ۲۵ خرداده جبهه‌ی ملی و لایحه قصاص در مجموع وقتی همه‌ی شواهد را که کنار هم می‌گذاریم معلوم نمی‌شود فرق نهضت آزادی با حزب الله‌ها در چیست؟ بیهوده نبود که پس از انقلاب دکتر شیبانی از اعضای رهبری و یار دیرین نهضت آزادی رسماً از آن جدا شد و به همان حزب الله پیوست و مدت‌ها هم در مقام وزارت باقی ماند. سحابی خود می‌گوید که برخی به وی لقب حزب الله لیبرال(!) داده بودند. البته باید سحابی را تحسین کرد چون در همان زمان دکتر پیمان، لیبرالیسم را پایگاه امپریالیسم می‌دانست و خطر عده می‌شمرد.

تصورش را بکنید که مکتب آزادیخواهی برای آقایان بشود خطر عده و انتظار دموکراسی و آزادی هم داشته باشند. اما عزت الله سحابی که خطر عده را ارجاع می‌دانست چه برداشتی از ارجاع

<sup>۱</sup> نیم قرن خاطره، رویه‌ی ۲۴۴

بازرگان به عنوان یک محل حکومت اسلامی بهترین تاکتیک بود. با انتخاب بازرگان، نگرانی بسیاری از مردم از بابت دیکتاتوری ملیان و استبداد مذهبی کاهش پیدا می کرد. زیرا همگان بر این باور بودند که وی ملی است و پیرو راه مصدق است. بدیهی بود که نظرات تزئینی روشنفکرانه ای اسلامی در آن جوی که ایجاد شده بود کاربردی نداشت. پیوستن سنجابی به این قافله و تأیید کامل خمینی، پیروزی این کاروان را تضمین کرد. از جانب دیگر آنچه بازرگان یک عمر برایش مبارزه کرده بود و قلم زده و زندان رفته بود، تحقق باقته بود. او تفسیری از اسلام را عرضه کرده بود که موجب به دست گرفتن حکومت توسط روحانیان شده بود، غافل از آن که دولت وی اولین قربانی همان تفکر خواهد بود.

#### تفاوت های بختیار و بازرگان

وجوه تمایز بازرگان و بختیار با وجود دوستی و همکاری چندساله ای که باهم داشتند، اینها بود که بازرگان ضمن همکاری با جبهه ای ملی، سازمانی با هویت اسلامی ساخته بود و برای حکومت اسلامی فعالیت می کرد، در حالیکه بختیار لائیک بود و با حکومت مذهبی مخالف بود. بازرگان تندرو و حتا معتقد به فعالیت خارج از قانون اساسی نیز بود درحالیکه بختیار به قانون اساسی مشروطیت باور داشت و جمهوری اسلامی را مبهم و بدون تعریف می دانست. بازرگان مفهوم ملت را تازه و نو می دانست ولی اسلام را هویت مردم ایران می دانست درحالیکه بختیار به هویت و ملت ایران باور داشت. نهضت آزادی و دیگر ملی مذهبی ها هیچ حرکتی در مقابله با توهمند هیجان مذهبی مردم نکردند، بلکه به این جو دامن زندن در حالی که بختیار در فرصت کمی که داشت بارها مبهم بودن مفهوم جمهوری اسلامی و خطرات آن را یادآوری کرد. برای نمونه دکتر یزدی از جمله گناه های کبیره ای که به بختیار نسبت می دهد اینست که «بختیار دستور داده بود که در مطبوعات و رادیو و تلویزیون هنگام آوردن نام خمینی به تدریج کلمه حضرت را حذف کنند و حتا پیشنهاد شده بود

سولیوان واکنش نشان می داد. طبق اسناد منتشر شده ای سفارت امریکا و خاطرات منتشر شده ای سولیوان، در آستانه ای نخست وزیری شاپور بختیار، آقای بازرگان همراه با آیت الله موسوی اردبیلی و سرلشکر قرنی، با سولیوان سفير آمریکا در خانه ای فریدون سحابی بر سر حکومتی مذهبی – ارتشی توافق می کنند که به وحدت چکمه و نعلین معروف شد. حال این پرسش مطرح است که چطور نهضت آزادی تصور می کرد از دل چنین حکومتی آزادی و دموکراسی بیرون خواهد آمد؟<sup>۱</sup>

عصر همان روز راهپیمایی ۱۴ اسفند علیه لایحه ای قصاص، نهضت آزادی اعلامیه داد و شرکت خود را در آن راهپیمایی را تکذیب کرد و اعلام نمود: «نهضت آزادی ایران، به حکم اعتقاد به مبانی اندیشه اسلامی، قصاص را از امور ضروری اسلام میداند و [...] اما در مرور اجرای حدود اسلام، ما هم نظیر برخی علمای عظام، اعتقاد داریم که بایستی شرایط و مقدمات اولیه بر طبق ضوابط اسلامی و به دنبال اجرای اسلام در تمامیت آن تحقق پیدا کند».<sup>۲</sup>

طالقانی روابط خوبی با چپ ها داشت و از محبوبیت عامه برخوردار بود. به همین سبب ملیان دیگر به دیده ای سوء ظن به او می نگریستند به نحوی که در ابتدا او را در شورای انقلاب مشارکت ندادند. سرانجام عزت الله سحابی توانست با وساطت خمینی، طالقانی را به عضویت شورا دریابورد.<sup>۳</sup>

اما خمینی با بازرگان روابط محترمانه ای داشت و از پشتیبانی وی از ۱۵ خرداد و از نظرات کلی او آگاه بود و با هوش ذاتی که داشت می دانست مردم نظر خوشی به ملیان ندارند و برای همین در اول کار همواره با سپردن کارهای اجرایی دولت به ملیان مخالفت می کرد و در آن موقع حساس از روی مصلحت بازرگان را انتخاب کرد (مسلمان نظر شورای انقلاب هم در این امر مؤثر بوده است). به ویژه که بختیار دائم به دیکتاتوری ملیان و نعلین اشاره می کرد. انتخاب

<sup>۱</sup> ابوالحسن بنی صدر، درس تجربه، در گفتگو با حمید احمدی، رویه ای ۱۵۵

<sup>۲</sup> روزنامه ای کیهان، ۲۶ خرداد، ۱۳۶۰

<sup>۳</sup> نیم قرن خاطره، رویه ای ۱۹-۲۰

سروسامان دادن اوضاع نمی‌پرداخت. ملایان هم که حق خود را از حکومت اسلامی می‌خواستند و فکلی‌ها و مکلاهارا اصلاً صاحب صلاحیت نمی‌دانستند، چنانکه در مورد مجلس خبرگان هم اظهار کردند که برای هر کاری اهلیت لازم است و برای دین هم ما اهلیت داریم و متخصص این کار هستیم.

بازرگان در انتخاب افراد فقط به نصب اعضای نهضت آزادی و نزدیکان و اقرباً پرداخته بود. در حالیکه انقلاب فقط حاصل کوشش آنها و مذهبی‌ها نبود و بایستی دیگر گروه‌ها نیز در دولت مشارکت داده می‌شدند. بدین سبب دولت اغلب از بیرون مورد انتقاد واقع می‌شد و چون در کار می‌ماند، متولی به خمینی می‌شد که شما بایدی انتخاب کنید که انتقاد متوجه شما باشد یعنی عملًا خودشان اقتدار را به خمینی واگذار کردند.

آنچه نهضت آزادی پس از ۲۸ مرداد کرد، آن بود که شکافی که بین مصدق و کاشانی بوجود آمده بود با بها دادن به ملایان مرمت کرد. از یاد برد که کاشانی برای سقوط دکتر مصدق قتوا داده بود. فداییان اسلام پس از کودتای نظامیان دست نشانده‌ی آمریکا اعلامیه دادند و گفتند ارش اسلام پیروز شد. نهضت آزادی با ارتباط با همین گروه‌ها با تابلوی ملی گرایی و عکس دکتر مصدق به همین پشتیبانان کودتای ۲۸ مرداد پاری رساند تا حکومت را به دست بگیرند. تازه هنوز ملی - مذهبی‌ها و در راس آن نهضت آزادی از ادامه‌ی حکومت جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند و آن را به صلاح مردم می‌دانند.

شاید اعتراف یکی از اعضای شورای نهضت آزادی به نام آقای امیر خرم خود بهترین تفسیر از عملکرد نهضت آزادی باشد: «خود بنده در سال ۱۳۸۰ یک دوره زندان را تجربه کردم. وقتی از زندان بیرون آمدم، یکی از همین آقایان اطلاعاتی پیش من آمد و به من گفت که سعی کنم دیگر فعالیت سیاسی نکنم. من در آن زمان برای ایشان مثالی زدم که متناسب‌نامه آن مثال هنوز هم مصدق دارد. به او گفتم که جمهوری اسلامی مانند یک قلعه است که جمعی در آن زندگی می‌کنند و جمعی هم بر این قلعه حاکمند. گروه‌های قانونی مانند نهضت آزادی و سایر احزاب قانونی، مانند خندقی هستند که دور تا

برای مبارزه با امام خمینی و بدل کردن کار او کتاب ولایت فقیه مورد بررسی قرار گیرد»<sup>۱</sup>. واقعاً چه گناه بازرگی مرتكب شده بود بختیار. رهبران نهضت آزادی خواستار تقدس بخشیدن هر چه بیشتر به خمینی بودند تا مردم را به اطاعت و اداراند چون می‌دانستند بدون قداست بخشیدن به خمینی دکاشان تحنه می‌شود.

سرانجام تاریخ به سود خمینی ورق خورد. ولی این تنها بختیار نبود که در اصلاح حکومت سلطنتی به سبب اوضاع نابسامان و اشفقته و توهم آفرینی توسط مذهبی‌های فکل کرواتی شکست خورد، بلکه بازرگان نیز در اصلاح حکومت دینی که خود بانی اش شده بود ناکام ماند و فقط به این اکتفا کرد که بعدها از مردم ایران بابت اشتباهاش پوزش بخواهد. ولی بختیار با پایداری و جانفشنای حقانیت راه خود را به اثبات رساند، راهی که هنوز ادامه دارد.

نتایج انقلاب هیچگاه از قبل معلوم نیست، ولی نتایج انقلاب مسالمت ۵۷ سهمگین بود. همبستگی مردم و عدم اعتنای آنها به مسایل مالی و از خودگذشتگی شان یکی از نمونه‌های بازرگانی و حتا می‌توان گفت افسانه‌ای تاریخ ایران است. ملاها و متوهمان مذهبی چنین همبستگی بی‌مانندی را به تباہی کشیدند.

ملی مذهبی‌ها ثابت کردند که چون تأکید بر مذهب دارند و سمت گیری فرهنگی و ذهنی آنها مذهبی است، گرچه ممکن است نظراتشان با ملایان متفاوت باشد، ولی سرانجام باید به عنوان یک مقدار شیعه و بنا به افکار عمومی و بنا به باورهای خودشان، در برابر قوانین شریعت سر تسلیم فرود آورند و تنها فایده‌ای که دارند اینست که حکومت دینی را عینیت بخشد.

در دولت موقت بازرگان، مسئله انقلابی عمل کردن یا نکردن نبود، بلکه مقدارانه و مدبرانه عمل کردن بود. دولت بازرگان برای اداره‌ی امور کشور دچار تضاد بود که طرف ملایان را بگیرد یا طرف مردم را و بنابراین با توجه به وضعیت زمان و شناخت وضعیت به

<sup>۱</sup> روزنامه‌ی کیهان روزهای ۱۵ و ۱۶ مرداد ۱۳۵۸

- حسن بهگر، پیام ایران شماره ۹، تابستان ۱۳۸۲ ویژه‌ی بررسی گروه‌های اسلامی حاکم
- سایت فردا «روایتی از رابطه آیت الله طالقانی با نهضت آزادی» ۲۳ شهریور ۱۳۹۳
- امیر خرم در گفت و گو با «رادیو فردا» ۱۳۸۸/۱۰/۱۴
- ابوالحسن بنی صدر، درس تجربه، در گفتگو با حمید احمدی- انتشارات انقلاب اسلامی، پوشینه‌ی نخست، چاپ نخست، آبان ۱۳۸۰
- «رادیو فردا» ۱۳۸۸/۱۰/۱۴
- روزنامه کیهان روزهای ۱۵ و ۱۶ مرداد ۱۳۵۸

دور این قلعه کنده شده است. رسالت و وظیفه ما به عنوان یک گروه اپوزیسیون این است که هر کسی که از رفتار حاکمان قلعه ناراضی بود و خواست از قلعه بیرون برود، طبیعتاً می‌افتد در درون نیروهای اپوزیسیون و ما وظیفه داریم نگذاریم آنها به سمت نیروهای مقابل بروند که نیروهای برانداز هستند و آماده جذب این نیروها هستند تا علیه قلعه فعالیت کنند.

من آن روز به آن مامور امنیتی گفتم که سعی نکنید این خندق را پر کنید. چون وققی شما این کار را بکنید، آنهایی که از درون این قلعه فرار می‌کنند بر اساس جاده‌ای که شما برایشان ترسیم کرده اید، مستقیم به سمت نیروهای برانداز می‌روند<sup>۱</sup>.

دی ماه ۱۳۹۳

December 2014

#### منابع

- دکتر سعید برزین، زندگنامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان. نشرمرکز چاپ اول ۱۳۷۴ تهران
- غلامرضا نجاتی، شصت سال خدمت و مقاومت- خاطرات مهندس مهدی بازگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، پوشینه‌ی نخست، ۱۳۷۷/۲/۱۳
- غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، مهدی بازرگان: «جمعیت مورد نظر و مورد لزوم، مرام و ایدئولوژی آن باید برمینا و ماخوذ از اسلام باشد»، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، پوشینه‌ی نخست، رویه‌ی ۱۶۴
- عزت الله سحابی، نیم قرن خاطره و تجربه، پوشینه‌ی دوم، خاطرات مهندس عزت الله سحابی، سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۹، انتشارات خاوران چاپ اول ۱۳۹۲/۲۰۱۳
- عزت الله سحابی، نشریه‌ی ایران فردا، شماره ۶۳، ۲۴ آذر ۱۳۷۸

<sup>۱</sup> امیر خرم در گفت و گو با «رادیو فردا» ۱۳۸۸/۱۰/۱۴

مقالات‌های خودبا طنازی تأکید می‌کند «گرایش ملی مذهبی حداقل در فاز اول، برنده دموکراسی خواهد شد. این روند اگرچه برای نظامیان و نیروی لائیک خوش نمی‌آید، اما اجتناب ناپذیر است. مگر آنکه بگوییم دموکراسی خوب است به شرطی که مسلمانان در آن شرکت نکنند»<sup>۱</sup>.  
اما آفای بزدی امان از فاز دوم.

غیر از تئوری، تجربه هم نشان داده که دموکراسی با دین سازگاری ندارد و مدعیان ملی مذهبی خیلی زود قافیه را در مقابل ملایان و متولیان دینی می‌بازند و توهمنات دموکراسی دینی به سرعت تبدیل به واقعیت استبداد دینی می‌شود و محدودیت‌ها و آزار و اذیت اقلیت‌های مذهبی آغاز می‌شود که در ایران شد و دیدیم. ما هرچه فریاد کنیم که از اسلام عزیز هرچیزی در بیاید، دموکراسی و آزادی در نمی‌آید به گوش آقایان نمی‌رود که نمی‌رود.

حال مانده ام وقتی که آزادی و دموکراسی به دست نمی‌آید پس مردم در انقلاب‌های ایران یا مصر بدنبل چه هستند؟  
مگر نه آن که مشکل اساسی ما در این سد سال همین نبود آزادی بوده است؟

سد رحمت به روح پرفتوح خاتمی که از جانب «مردم» آشکارا می‌گوید: «مردم دموکراسی نمی‌خواهند»  
پس به جای این فیقای رفقن‌ها صریح بگویید این مردمی که خاتمی از آنها سخن می‌گوید، آرزومند گشت ارشاد و شلاق و تعزیز و حبس و تبعید و مهاجرت میلیونی بوده اند و ما غافل بودیم و نمی‌دانستیم! بی تعارف بگویید که ما ملی مذهبی‌ها گرچه از امکانات دموکراتیک استفاده می‌کنیم و به قدرت می‌رسیم ولی به دموکراسی اعتقاد نداریم. متأسفانه اعتراف به دروغ و ریا آسان نیست؟

دست برقصان در سال‌های اخیر، افزون بر امتحان فاجعه بار خودمان در سال ۵۷ که گروه نهضت آزادی مسئولیت آنها را بر عهده دارد،

<sup>۱</sup> مصر در گذار به دموکراسی، ابراهیم بزدی، چشم انداز شماره ۵، ۷۵ آبان و آذر ۱۳۹۱

### یزدی، اردوغان و چمران - یاران دبستانی

دستی حکایت از آن می‌کرد که در جلسات عمومی اخیر نهضت آزادی دیگر رد و اثری از تصویر دکتر محمد مصدق دیده نمی‌شود و میگفت که گویا این بار دوستان خودشان عکس مصدق را پایین آورده اند که رحمت حزب الله را کم کرده باشد.

گفتم امیدوارم این کار موقتی و از روی مصلحت برای نرم کردن دل ولی فقیه و رفع مزاحمت از برگزاری جلسات انجام نشده باشد، کاش یکباره بگویند ما مذهبی هستیم و شتر مرد و حاجی خلاص! به یاد بیاوریم در سال ۵۷ بازرگان به پشتوانه‌ی مصدقی بودن، نخست وزیری امام زمان را عهده دار شد و بعد معلوم گردید که منظور از امام زمان همان خمینی است که چندی بعد سیاست را به اقتضای زمان علیه بازرگان چرخاند.

در هر صورت فکر نمی‌کنم این جماعت دکان دونبیشان را تعطیل کنند. حسابشان همواره اینست که اکثریت مردم مسلمانند و گرایش‌های ملی‌شان هم که روشن است، پس باید هر دوراً عرضه کرد تا مشتری جلب بشود. اگر هم این دو با هم سازگاری نداشت، نداشته باشد، تا مشتری بفهمد چه خبر است اقلاً ده سالی گذشته. آفای بزدی در یکی از

و ریس می شود<sup>۱</sup>. شاید هم پر بیراه نگویید. تاریخ همه اش تصادف است، فقط بیمه ماست که عیب دارد و دائم باید خسارت بدھیم.

آبان ۱۳۹۴  
October 2015

آزمون های دیگری این سخن را به اثبات رساند. یکی از آن ظهور محمد مرسی در مصر بود که تا به قدرت رسید می خواست با مدام العمر کردن ریاست جمهوری، جای خود را محکم کند که ملت مصر هوشیارانه مقاومت کرد، ولی متأسفانه با کودتای نظامی گرفتار همان دیکتاتوری نظامی قبلی شد.

آزمون سوم رجب طیب اردوغان در ترکیه هم بود که این یکی را ملی مذهبی ها برایش خیلی هلهله کشیدند و نقاره زند و آقای دکتر ابراهیم یزدی حتا وی را الگو و نمونه حکومت ملی مذهبی شمرد<sup>۱</sup>. اما اردوغان در مدت کوتاه زمامداری خود نشان داد که در آرزوی خلافت اسلامی است و برای تحقق آن از ریختن خون مردم بیگناه سوریه و کشتار بیرحمانه این مردم توسط داعش ابایی ندارد. بدین ترتیب اردوغان یکی از فجیع ترین جنایت های بشری را در کارنامه می خود به ثبت رساند. ولی گویا این تجربه ها کافی نبوده است که ملی مذهبی ها در عقاید خود تجدید نظر کنند.

نگاهی به این سه آزمون صرفنظر از تفاوت های ساختاری مذهب سنی و روحا نیت شیعه، ما را به یک نتیجه واحد می رساند که به دنبال این آقایان رفقن به فاجعه ختم می شود.

طرفة اینجاست که بدانیم اردوغان، یزدی و چمران با هم در یک انجمان اسلامی دانشجویان آمریکا همکاری کرده اند و از یک آشخور مکتبی آب می خورده اند. (فراموش نکنیم از خدمات چمران یکی هم سپردن سازمان امنیت بدست گروه حجتیه بود که همه ی گروه های مذهبی و سیاسی از موهاب آن تاکنون برخوردار شده اند) من اصلاً خدای ناکرده در فکر تئوری توطئه نیستم، ولی خوب به نظر شما این تصادف هم عجیب نیست که تک تک این جماعت هم در کشورهای مختلف صاحب منصب و قدرت شدند؟ احتمالاً خواهید گفت تصادف است و دست بر قضا خیلی از کارها با همین تصادفات راست

<sup>۱</sup> ابراهیم یزدی در سال ۱۳۴۶ در انجمان اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، با شهید مصطفی چمران همکاری داشت و در تشکیل که شهید چمران بنا نهاده بود، غیر از ابراهیم یزدی و محمد هاشمی، "رجب طیب اردوغان" نخست وزیر فعلی ترکیه و چند نفریگر عضویت داشتند. وی همچنین در سال ۱۳۴۴/۱۹۶۴ با همکاری مصطفی چمران و محمد توسلی با ایجاد «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع) به تأسیس اولین پایگاه آموزش جنگهای مسلحانه علیه رژیم شاه، در مصر و سپس در جنوب لبنان (در بیرون) با «یاسر عرفات» و دیگر گروه های فلسطینی) اقدام کرد. سازمان «سماع» از کمک های مالی، نظامی و رادیوئی دولت مصر برخوردار بود (یزدی، ج ۲، صص ۲۹۹-۳۰۶) در حالیکه رئیس جمهور مصر، جمال عبدالناصر، در آن زمان درباره مالکیت جزایر خلیج فارس و استان خوزستان با محمد رضا شاه دشمنی شدید داشت. بهمین جهت، بعدها، گروه های مسلح «ناصری» (هوادران جمال عبدالناصر) در لبنان و مصر مدعی بودند که در ایجاد انقلاب اسلامی ایران نقش داشته اند (یزدی، ج ۲، ص ۳۱۷).

- ۱۸۸ -

<sup>۱</sup> گفتگو با ابراهیم یزدی: ترکیه الگوی تعامل اسلامگرایان با لانیک ها- ابراهیم بهشتی نامدار <http://wwwiranamerica.com/forum/showthread.php?t=3586>

یکی از جماعت مخالف وی که این روزها دل خوشی از او ندارد، حمید روحانی «رئیس بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی» برای این که ثابت کند بیخودی این عنوان را کسب نکرده است، ذره بین انداخته و گفته نامه‌ی مزبور خطاب به مصطفی رهنما بوده و این بدان معنی است که دکتر مصدق اصلاً کسی بنام هاشمی رفسنجانی را نمی‌شناخته است. بنابراین اگر هم تعریفی شده است از مبارزات مردم فلسطین تمجید شده و بس.

اما من نیز آن روز تابستانی ۴۳ را بیاد می‌آورم که به هوای گرفتن کتابی در مورد فلسطین یا یکی از دوستان به سفارت اردن رفتیم. دهان به دهان شنیده بودیم که کتابی در مورد فلسطین ترجمه شده که کتابفروشی‌ها آن را ندارند و اگر دوستانی علاقمند باشند می‌توانند به سفارت اردن رفته آن را تهیه کنند و به پخش آن پاری برسانند.

آن زمان مردم به مسائل سیاسی علاقمند بودند و اخبار را پی‌گیری می‌کردند زیرا همچنان که نهضت ملی کردن نفت در کشورهای آسیایی و آفریقایی تأثیر گذار بود، تحولات و انقلاب‌های این کشورها نیز مانند ملی کردن کانال سوئز در مصر یا انقلاب الجزایر یا اخبار مبارزات مردم فلسطین به ایران می‌رسید و همدلی و همراهی ایرانیان را بر می‌انگیخت. رفتن به سفارتخانه‌های خارجی نه عادی بود نه رایج، البته استثنایی وجود داشت برای نمونه چون سوکارنو رهبر اندونزی در ایران بسیار مشهور و محبوب بود، رفتن به سفارت آنجا و گرفتن نشریات و عکس‌های سوکارنو عادی بود و اعضای سفارت هم بسیار استقبال می‌کردند و از جانب سواک هم منع دیده نشده بود. اما اردن جزو کشورهای مرجعی بود که بسیار به شاه ایران نزدیک بود و گرفتن کتاب از آنجا امری عجیب و غریب می‌نمود. به هر حال دل به دریا زدیم و به سفارت اردن رفتیم و مؤلف کتاب آقای اکرم زعیتر<sup>۱</sup>، سفير اردن در ایران و نويسنده کتاب را از نزدیک ديدیم. وی مردی

<sup>۱</sup> اکرم زعیتر فارغ التحصیل رشته‌ی حقوق از دانشگاه آمریکایی بیروت بود و در مقام‌های مهم دولتی خدمت کرد و همواره برای استقلال فلسطین فعالیت می‌نمود. وی در ۱۹۹۶ در عمان درگشت.

### ملی مذهبی ولی به نوبت

این روزها نامه‌ای<sup>۱</sup> از رهبر نهضت ملی ایران دکتر مصدق (که در حقیقت رسید یک کتاب است) توسط اکبر هاشمی رفسنجانی در رسانه‌های جمهوری اسلامی مطرح شده که اظهارنظرهای ضد و نقضی را همراه داشته است.

داستان از این قرار است که خمینی دیگر آبرو و اعتباری ندارد که کسی خوش را مناسب به او کند و گرنه رفسنجانی می‌توانست دوباره مثل ابوهریره، از قول امامش حدیث جعل کند، قصه بیافد و رهبر بتراشد.

<sup>۱</sup> - ((متن نامه: ((احمد اباد: ۱۱ آذر ۱۳۴۲ جناب آقای مصطفی رهنما...)) عرض می‌شود مرقومه محترمه از وصول ارزانی بخشید و موجب نهایت امتنان گردید، از اینکه باز مدتی گرفتار سازمان امنیت شده اید بسیار متاسفم، امیدوارم که بیگر نظایری پیدا نکند و جنابعالی بتوانید در کمال رفاهیت و آسایش از زندگی خود استفاده نمایید. از کتاب سرگشست فلسطین بسیار استفاده نمودم و حیفم آمد که این کتاب در گوشه ای بماند و مورد استفاده قرار نگیرد. این است که چک ناقابلی هم تقییم می‌کنم که بتوانید از آن بیشتر استفاده نمایید و آن را در معرض استفاده عموم قرار دهید. // ارادتمند دکتر محمد مصدق

سفید روی و نسبتاً فربه بود که با خوشروی از ما استقبال کرد و به هر کدام از ما یک کتاب جلد سیاه قطوری که سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار، نام داشت هدیه داد. به این طریق و با یاری بسیاری دیگر این کتاب در ایران توزیع شد.

در حقیقت رفسنجانی با فرستادن این کتاب برای دکتر مصدق با یک تیر دو نشان زده بود؛ هم خود را هوادار ایشان قلمداد کرده بود و هم موجب شده بود که ملیون در پخش این کتاب به او یاری برسانند. البته این یکی از خصوصیات دکتر مصدق بود که نامه ای را بی جواب نمی گذاشت و مبلغی هم بعنوان هدیه پرداخت کرده بود.

سال ها بعد رفسنجانی دوباره بفکر سوء استفاده از نام مصدق افتاد. یکی دو سال مانده به انقلاب، رفسنجانی در خیابان آشیخ هادی با بهشتی و پدر رضایی ها بنگاه معاملات ملکی باز کرده بودند که قرار بود سود حاصله اش به اصطلاح صرف مبارزه شود؛ او هم بفکر افتاد که به کسب و کار رونقی ببخشد. از این رو به بازاری های ملی مراجعه کرد که در ۴۵ کیلومتری کرج می خواهد شهرکی بنام «مصطفی» بسازد و بدین ترتیب از بسیاری از بازاریان مبالغی گرفته بود که زد و انقلاب شد پس از چندی قرعه‌ی ریاست جمهوری بنام رفسنجانی افتاد و برنده‌ی بخت آزمایی تاریخ شد. از قضای روزگار در زمان ریاست جمهوری وی همان زمین ها بعنوان زمین های بایر توسط دولت تصاحب شد و همان مصدق که کتاب برایش هدیه می دادند و می خواستند برایش شهرک بسازند، لقب خائن گرفت گفتد که به اسلام سپلی زده است.

بهمن ۱۳۹۴  
January 2016

روزنامه جوان وابسته به سپاه پاسداران، طی مقاله ای با يادآوری گذشته‌ی کروبی، گوشزد کرده که قبلاً نیز این حصر در مورد آیات قمی، روحانی و شریعت‌داری اجرا شده و آقای کروبی در دفاع از حصر این آخری حتاً با مخالفان به کتک کاری نیز پرداخته است، صرف‌نظر از این که چه کسی پشت این روزنامه است، این یادداشت حاوی واقعیتی است که باید به آن توجه کرد. چشم بستن بر حقیقت راه درستی برای مبارزه نیست. ما از انقلاب به این سو داریم تاوان همین ترتیب رفتار را می‌دهیم. اولین‌ش کتمان موضع‌گیری‌های ارجاعی خمینی بود، دومی اعتنا کردن به محتوای کتاب ولايت فقيه و... باید از گذشته درس گرفت.

این را هم من يادآوری می‌کنم که کروبی در نامه خواستار اجرای اصل ۱۶۸ قانون اساسی در دفاع از حقوق شهروندان شده است در مجلس ششم برای کنار گذاشتن اصلاح قانون مطبوعات، آقای کروبی از مقام ریاست مجلس، ضمن خواندن نامه خامنه‌ای به عنوان حکم حکومتی، اعتراض نمایندگان را نیز مخالف قانون اساسی دانست چرا که قانون اساسی بر ولايت مطلقه تأکید دارد.

در حق اعتراض امروز کروبی حرفی نیست، ولی باید گفت وقتی که اساس نظام سیاسی که خود از روز اول در برپایی اش سهیم بودید و سال‌ها از امتیازات آن منتفع گشти، بر استبداد است، توقع شما هم بی مورد است، مگر تازه با کارکرد این نظام آشنا شده اید که از این توقعات دارید؟ یا شاید کارهایش را در مورد دیگران مجاز و مشروع می‌شمارید ولی معتقدید در باره‌ی شما نباید اجرا شود. وقتی که شما پذیرفتد که اساس حکومت بر پایه و لايت مطلقه‌ی فقيه باشد انتظار چه عدالتی دارید؟ ولی فقيه نه اراده‌ی مردم را قبول دارد و نه قراردادهای اجتماعی و مجلس و غیره را، همه‌ی حقوق را از آحاد ملت سلب کرده؛ ملت صغیر است و او ولی و حرف او حرف آخر و حکم حکومتی است که خودتان بهتر می‌دانید، یا باید بدانید.

با نهایت تأسف باید گفت یک یک این آقایان در چیزی دیوار استبداد نقش داشته‌اند و حالا محض مصون ماندن خود و نه ملت، از نتایج آن، نامه نگار شده‌اند. چرا راه دور برویم همین آقای محمد خاتمی رهبر

### نامه‌ی تاریخی یا شوخي تاریخی؟

مهدي کروبی طی نامه‌ای به حاكمیت استبدادي و «ناجیب» خوانده شدن خود اعتراض کرده است. این نامه از آن رو که وی در حصر بسر می‌برد، جسورانه و شجاعانه توصیف شده. البته در جایی که سهم دیگران برای گفتن بسیار کمتر از اینها زندان و شکنجه و اعدام است و وقتی پای کروبی و همپالکی سبیش به میان بیاید، به حصر محترمانه ختم می‌شود، جایی برای صحبت از شجاعت نیست. اسلامگرایان رنگ و وارنگ همگی از بیمه‌ی سیاسی برخوردارند و از این حرف‌ها هم می‌توانند بزند و هزینه‌ی کم پردازند. البته من بر این باورم که مجازات مردم به خاطر عقاید سیاسی شان ظلم است و به علاوه باید از هر اعتراضی علیه ظلم و هر هتك حرمت دستگاه استبداد پشتیبانی کرد، ولی نباید ره گم کرد و در این موقعیت تنگ تاریخی راه را برای فریبی دیگر گشود.

برای این نامه کرامات بسیاری قایل شده‌اند و آن را استیضاح خامنه‌ای نامیده‌اند و از این جهت «تاریخی» دانسته‌اند. اما هو و جنجال هواخواهان نباید موجب شود که به ریشه‌یابی مسئله نپردازیم.

رهبر کشور به کسی دیگر نظر دارد. دفترشان و خودشان همه، شخص دیگری را تأیید می‌کرند، ۲۲ میلیون آمدن به ایشان رأی دادند، معنایش این است که ما آن تشکیلات را قبول نداریم. رأی این ۲۲ میلیون معنایش این است که ما آن را که شما می‌گویید قبول نداریم» بیچاره منتظری از چه کسی چه انتظاری داشت.

اگر مردم آرزوی رهایی دارند، بهتر است که به جای افتادن دنبال این اشخاص معلوم الحال و پامنبریهایشان که رسانه‌های خارج را هم با پاری دول خارجی قبضه کرده‌اند، فکر اساسی بکنند.

فروردين ۱۳۹۵  
April 2016

اصلاح طلبان و واضح گفتگوی تمدن‌ها، باتفاق عبدالله نوری و.. موافق حصر آقای منظری بودند. آقای رفسنجانی، عالیجناب سرخ پوش سابق که امروز لباس پدرخواندگی بنفش به تن کرده و حامی کروبی و موسوی است، در خاطرات خود که به تازگی چاپ کرده می‌نویسد: «یکشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۶۹ - آقای علی حجتی کرمانی آمد. او پیغام رضا صدر را آورد که خواسته بود آیت الله قمی را آزاد بگذارند؛ تعهد می‌نماید که مزاحم نشود.»<sup>۱</sup>

این آیت الله که از یاران خمینی هم بود، پس از انقلاب بقیه عمرش را در حصر و تبعید گذراند. چرا که وققی نظریه‌ی ولایت فقیه به عنوان رکن اصلی قانون اساسی مطرح شد او مخالفت کرد. رئیس اعدال و تدبیر که رفسنجانی باشد تکلیف معلوم است و ملی مذهبی‌ها و اصلاح طلب‌ها نیز در دور باطل خود می‌چرخند و همچنان خواهند چرخید و متأسفانه ملت را هم به دنبال خود می‌کشند. از هوچیگری و به به و چه چه کردن نامه هم چیزی عاید نخواهد شد و در به همان پاشنه خواهد چرخید. آری خود کرده را تدبیر نیست و از معماران استبداد، آبی برای سرنگون کردن آن گرم نخواهد شد.

جالب اینجاست که منتظری پیشنهاد دهنده‌ی ولایت فقیه در مجلس خبرگان در نامه‌ای (تاریخ ۱۴/۰۱/۱۳۸۰) در مورد محمد خاتمی نوشت: «حقیقت این است که با قانون اساسی فعلی ایران که همه اهرم‌های قدرت در اختیار رهبر قرارداده شده، بدون این که پاسخگو باشد و مسئولیت‌ها، بر عهده رئیس جمهور قرارداده شده بدون این که اهرم‌های قدرت را در اختیار داشته باشد، اگر از باب فرض، امام زمان هم رئیس جمهور شود، قدرت هیچ کاری را ندارد» و به او نصیحت کرد «من اگر جای شما بودم می‌رفتم پیش رهبر و می‌گفتم: شما مقامت محفوظ، احترامت محفوظ، ولی ۲۲ میلیون مردم به من رأی دادند، به من هم که رأی دادند این ۲۲ میلیون، همه می‌دانستند که

<sup>۱</sup> اعدال و پیروزی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۹ به اهتمام عmad هاشمی بهرمانی، رویه‌ی ۵۸

درستکاری سردار که معروف است در جمهوری اسلامی هم که هیچ چیز بعید نیست و دستکاری در هر سند و کتابی شرعاً جایز است. فکر می‌کنم طرف تقویم سرسید نامه اش را به نام خاطرات کتابسازی کرده که هم سر فرصت حسابهایش را مرور کند، هم باز کلاه سر ملت کتابخوان بگذارد. در این حیث و بیص بودم که چشمم به این توجیه قهرمان بهرمان افتاد:

«خاطرات روزانه ام را هر شب در یک صفحه تقویم می‌نویسم، اما مسائل مهمی در کشور هست که هم نوشتن آنها و هم ننوشتن آنها خوب نیست. به خاطر مصالح امنیتی و مصلحت کلی کشور نمی‌خواهم آنها را در خاطرات روزانه ام بنویسم که بعض‌اً افرادی به آن دسترسی دارند. این‌گونه مسائل را در تقویم کوچک که معمولاً همراه است مینویسم تا فراموش نشود. هنگام چاپ خاطرات، این دو متن البته اگر مصلحت کتمان برطرف شده باشد تلقیق می‌شوند.»

جمله‌های پربار سردار هم که مانند ریشش یک خط در میان معنی می‌دهد. آیا می‌خواهد بگویید از نزدیکانش این نیست؟ یا خانه اش تلقیش می‌شود؟ خوب اگر اینقدر اما و اگر دارد، این کتاب برای چه کسانی نوشته؟ اگر مردم نامحرم هستند خوب این تقویم و سرسید را در همان جیب خودت نگه می‌داشتی و زحمت چاپ نمی‌کشید. مصلحت نظام شنیده بودیم، حالا مصلحت کتمان هم اضافه شده. آری گویا حقیقت تلخ اینست. اینقدر برای این سردار سازندگی، مردی برای تمام فصول، تالیران ایران و امیرکبیرثانی، پاپوش دوخته اند که مجبور شده به جای خاطرات تقویم خانه اش را چاپ کند، آن هم نصفه و نیمه می‌گویید نه؟ شاهد مدیر نشر معارف انقلاب که فرموده اند: «کتاب خاطرات سال ۶۹ آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی پس از آماده سازی در اختیارشان قرار گرفت و مواردی که به اعتقاد ایشان خط قرمز بود از کتاب حذف شد.» قبله که یک سری به خاطر مصلحت کتمان حذف شده بود، حالا هم بخاطر خط قرمزها برخی مطالب حذف شده، پس بقول لرهای خودمان دیگر گی مانده؟ البته اگر اینها هم حذف نشده بود نمی‌دانم حجم کتاب چه شده بود و که می‌توانست بلندش کند، چه رسد به خواندن.

## قهرمان بهرمان - داستان مردی که پراگماتیک بود<sup>۱</sup>

حکایت ملا را شنیده اید که سوزن بخودش می‌زد و بعد داد و فریاد می‌کرد حکایت من شده. این کنگکاوی بلایی نبوده که سر من گردن شکسته نیاورد. آخرینش را جانم برایتان بگویید خواندن کتاب قطوری از سردار سازندگی در ۸۰۰ صفحه است آنهم با عنوان «اعتدال و پیروزی»!

یکی نبود بگوید: آخر مرد حسابی بیکار بودی؟ قحطی کتاب بود؟ چه مرگت بود؟ ولی همانطورکه عرض کردم به این مرض چارم و کاریش هم نمی‌شود کرد. اما از طرف دیگر برای دلداری خودم می‌گوییم مملکت ۳۸ سال روی سبیل نداشته‌ی این بابا می‌چرخد، باید بینیم هدف او از نوشتن خاطرات چیست؟ خدا را چه دیدی شاید کلید و راز و رمز سبز و بنفش را یکجا پیدا کردد. ولی کتاب را که باز کردم در همان صفحات اول بی به استبهای خودم بردم. هر صفحه کتاب یکی دو تا تاریخ داشت با دو سه سطر که فلاانی آمد استعداد خواست و یا فلاانی استعداد کرد و رفت.

<sup>۱</sup> این مقاله اول بار تحت نام مستعار «هپلی» منتشر شد

به خیال بهتر شدن زندگیشان به نوچه های او رأی می دهند، جذب کند طرف کتاب. هر کس بخرد سکه ای می افتد در قلک که خودش غنیمت است، یک وقت دیدی خرج تحصیل مهدی همین جوری تأمین شد.

برویم سر مطلب و نگاهی به این تقویم حاج آقا بکنیم ببینیم چه ها گفت:

برخی قسمت های کتاب مربوط به تقویات مفید خانواده سردار سازندگی است:

جمعه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۹

«ساعت شش و نیم صبح به همراه عفت و محافظان به سد لتیان رفتیم، برای استراحت جای خوبی است. از زمان رژیم شاه مانده است [انگار اثر باستانی است] فاطی، فائزه، محسن و بجه ها هم بعداً آمدند.»

سه شنبه ۱ خرداد ۱۳۶۹

«صبحانه را با حاجیه والده و همشیره ها - فاطمه و صدیقه - صرف کردم. به یاسر و مهدی گفتم آنها را برسانند و به دفترم رفتم.» خواندن این بخش برای نسل های بعد آرام بخش و آموزنده است ولی متأسفم که هیجانی ندارد؛ سدر حرمت به خاطرات ناصر الدینشاه و مظفر الدینشاه که مثلاً می نوشتد: «دیشب به بواسیرمان زالو انداختیم. خون بسیاری آمد.» که دستکم هم آموزنده بود و هم اطلاعات پزشکی داشت.

جمعه ۲۳ شهریور ۱۳۶۹

«در منزل بودم. بیشتر وقت به استراحت گشت. فائزه پذیرایی می کرد. عفت، فاطی، مهدی و یاسر در سفر هستند. استخر را آب کردم و قدری شنا نمودم. به دستور دکترها، برای رفع کمردرد، شنا می کنم.» پهنه په، ما فکر کردیم داری برای المپیک تمرین می کنی! خدا را شکر رفسنجانی اینقدر رفاه و آسایش دارد که به تقویات مفید بپردازد

از این حرف ها گشته، حالا نشر معارف انقلاب دیگر چه صیغه ای است؟ خودمانیم من دیگر از این همه ادارات جورواجور و تودرتلو و بلانسبت خرتون خر تخر سر درنمی آورم، نکند وزارت ارشاد اختصاصی ملایان اسمش نشر معارف انقلاب است؟ مثل دادگاه ویژه ی روحانیت. به هر حال شایعه زیاد است حتاً شنیده شده بدخواهان به رهبری گفته اند وقتی رفسنجانی کتاب می نویسد سفیر انگلیس به رقص می افتد و نتانیاهو دنبک می زند؛ یکبار هم این گفته ای او را که «ما سرجنگ با اسراییل نداریم» به عنوان مدرک ذکر کرده اند. غرض ورزی که شاخ و دم ندارد و فراموش کرده اند سلطان پرآگماتیسم می داند کدام حرف را کجا و کی بزند و اصلاً از یاد برد اند که هم او بوده که گفته: «استعمال یک بمب اتم در داخل اسرائیل هیچ چیزی باقی نمی گذارد اما در دنیای اسلام آسیب فقط می زند و این اتفاق دور از عقل نیست». و در یک مصاحبه هم آن را تکمیل کرده بود که «ایران از ابتدا به دنبال سلاح هسته ای بوده و هیچ گاه از این تصمیم بازنگشته است.»

حالا کاملاً هم نباید نامید شویم چون یکی از آغاز اده های ایشان هم توضیح داده که «گرچه کتاب با ۲۲ سال تأخیر چاپ شده ولی هنوز هم خط قرمز هایی وجود دارد و شاید در بیست سال آینده بتوان در تجدید چاپ کتاب ها آن موارد حذف شده را اضافه کرد.» خوب خدا را شکر، نگرانی رفع شد، از حالا برای بیست سال دیگر هم مشتری را در آب نمک بخوابانید برای همین قبیل چرنیدیات. دوراندیشی خانواده ی بهرمانی شایان تحسین است که در حقیقت برای نسل های پنجه سال بعدشان قصه های بی سروته به یادگار می گذارند و برای وراث حق تألیف.

حال مانده ام معطل که چرا نام این سررسید نامه را «اعتدال و پیروزی» گذشته است؟ کسی که بوقلمون الاسلام است و هر روز یک ال م شنگه بپا می کند، چرا اسم کتابش را گذاشته اعتدال؟ اگر اسمش را «استخوان لای زخم» می گذاشت بهتر نبود؟ یا همان «خاطرات بوقلمون» به ویراستاری ارادتمندان بوقلمون. احتمالاً از همین شعارهای انتخاباتی روز الهام گرفته، خواسته همان ساده لوحانی را که

گفته بود. پس از انتشار این طنز، حضرت رهبری خامنه‌ای طی سخنرانی بدون نام بردن از گل آقا به او پاسخ داده بود و مثل این که آن را هم کافی ندانسته و رهبران جمهوری اسلامی جلسه‌ای برای اسفالت دهان طنز نویس تدارک دیده بودند. خدا را شکر نویسنده‌ی معمولی بوده و مورد توجه بیت رهبری، اگر غیر از این بود به سرنوشت محمد مختاری و پوینده و سیرجانی و... دچار می‌شد.

کتاب پر است از استمداد صغیر و کبیر و امرا و سفرای داخله و خارجه که به سردار مراجعه می‌کنند و استمداد می‌طلبند و ایشان به دادشان می‌رسد. البته کتاب به عکس‌های سفرها و وزرا یی که به ملاقات ایشان آمده اند آراسته شده است تا خواننده بتواند چهره‌ها را مقایسه کند و ببیند چه کسی خوشگلتر است.

پنج شنبه ۳ خرداد ۱۳۶۹

«ملاقاتی با مدیران آستان قدس رضوی داشتم. گزارش وضع دادند و استمداد کردند؛ و عده‌ی کمک ارزی دادم.»  
کمک به مستضعفان یعنی همین! جالب اینجاست که در زیر نویس نیز ایشان از عملکرد مطلوب آستان قدس رضوی اظهار رضایت کرده «آستان قدس بحمد الله شکل منسجم و مناسبی دارد و گردش پول ۲۰۰ میلیارد ریالی در این آستان، نشان دهنده‌ی مدیریتی نیرومند و قوی است» خدا را شکر مدیریتش قوی است که باز هم نیازمند کمک‌های ارضی و سماوی است. مثلاً کله پز برخاست و سگ جایش نشست در مملکت ما صدق می‌کند؛ شاه رفت و بجاش رفسنجانی و خامنه‌ای نشستند که خلیفه‌گری را باب کنند و بقول معروف از کیسه‌ی خلیفه حاتم بخشی کنند.

دوشنبه ۷ خرداد ۱۳۶۹

«آقای علی اکبر مسعودی خمینی آمد از کشف گنجی خبرداد و خواستار بهره برداری از آن شد؛ گفتم این گونه ادعا زیاد شنیده و گفته می‌شود که معمولاً تاکنون نادرست بوده است؛ تأکید بر صحت مطلب

و بروجۀ هایش به اسکی دیزین بروند و البته گارد محافظه مخصوص هم دارند که دایره نکيرات و منكريات مزاحم نشود. البته این رفاه مختص سردار سازندگی نیست بلکه همه‌ی ملایان الاغ سوار دیروز اکنون بنز سوار شده اند آن هم ازنوع ضد گلوله. مثلاً در وصف آقای جنتی و قصر و جاکوزی وی حدیث بسیاری بر سر زبان هاست. خدایش یک عکس آقای جنتی که روی مبل سلطنتی نشسته دست بدست می‌گردد با چس مثقال قد و قیافه چنان نشسته غلط بکند میرزا قشمی! نمی‌دانم چرا تا این هست به احمدی نژاد می‌گویند می‌میمون. خوب خوش بحالشان، ما که بخیل نیستیم لابد برای آنها حلال است و برای کارتون خواب‌ها و معلمان و کارگران حرام؛ نمی‌دانم چرا و چطور ناگهان این حرف سردار در خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۴۰۵/۴/۲۷) به یاد افتاد که گفته بود: قشر مرغه خوشحال باشد که اجازه دادیم در جامعه بمانند و زندگی کنند.

البته منظور ایشان قشر مرغه طاغوتی است و اگرنه سردار و همبالکی هایش هرچه دارند کهشان هم هست. یادتان باشد که این را سردار اعتدال گفته است.

سردار سازندگی همانطور که خامنه‌ای را به دروغ به جانشینی خمینی برگمانت، مجوز صدور قرارگاه خاتم الانبیا را هم که مزین به امضای ایشان است گراور کرده تا به برادران سپاهی یادآوری کند او بوده که سور و سات برادران قاچاقچی را رو به راه کرده. حال اگر آنها نمک خورده و نمکدان شکسته اند خود دانند.

اما برخی جلسات مهم است که گرچه طبق معمول به اشاره‌ای اکتفا کرده اند، حکایت از بزرگواری و سعه‌ی صدر و انتقاد پذیری سردار و رهبری دارد.

یکشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۹

«شب با رهبری جلسه داشتیم. درباره صحبت‌های روز چهارشنبه ایشان، به خاطر حمله تند علیه یک نویسنده‌ی معمولی صحبت شد.»  
این نویسنده معمولی بینوا کسی جز گل آقا (کیومرث صابری فومنی) نبود که به طعنه در طنزی چند خطی از مذاکره مستقیم (آمریکا) سخن

و با برادران قاچاقچی میراث فرهنگی کار می کرده و به همین علت مشمول قانون مصلحت کتمان شده است. معلوم نیست چرا هر چه مربوط به دزدی چیزهای سبک وزن و سنگین قیمت است، به جای رفتن به شهریانی و ژاندارمری... مستقیماً به استحضار سردار می رسد. احیاناً با حمل اجناس به محل.

شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۶۹

«در اخبار رادیوهای خارجی، خبر تصفیه اختلافات ایران با برخی از شرکت‌های نفتی، به گونه‌ای نقل شده بود که انگار ایران امتیازی داده است. با آقای آفازاده (وزیر نفت)، تلفنی گفتمن خبر را به صورت کامل بگویند که امریکایی‌ها از ادعای خودشان تنزل کرده‌اند.» اگر منتظر هستید توضیحی در مورد این معاملات با شرکت‌های نفتی ببینید کور خوانده اید؛ متاسفانه این هم شامل مصلحت کتمان می‌شود. اگر خبرش در بیاید در نشريات خارجی خواهد بود که رشوه‌های کلان را رو میکند.

یکشنبه ۵ فروردین ۱۳۶۹

«(در سفر به بشکرگرد) به یک کپر در منزل آقای ابراهیم ملک پور رفتم. پس از مذاکره و احوالپرسی و دادن عیدی، شاگردان دختر و پسر مدرسه آیت الله حایری شیرازی سرود خوانند. از آنها سئوالاتی پرسیدم و امتحان کردم. و عده دادم که از محل درآمد جزیره کیش به جای کپرهای خانه بسازیم.»

در اینکه جزیره کیش ملک طلق ایشان شده شکی نیست، این هم بالاخره از آثار دوره‌ی شاه است که باقی مانده، و عده به کپرنشینان هم باقی خواهد ماند برای نظام بعدی، بالاخره هر کس باید ارشی بگذارد.

یکشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۶۹

«با هلى کوپترها، در راه نیشاپور به روستای «شم آباد» از توابع بخش سلطانیه سبزوار رفتیم. بلندی نتوانست محل را نشان دهد. مدتی هلى کوپترها سرگردان بودند تا محل را پیدا کردیم. این روستا با

داشت. قرار شد از طریق مرجع قانونی آن، سازمان میراث فرهنگی اقدام شود.» اگر مشتاق خبری از گنج هستید متأسفانه در این سررسید نامه خبری در این مورد از «غارتاگران میراث فرهنگی» داد نشده است و فقط جعلی بودن آن ذکر شده تا مردم پاپی نشوند و دست زیاد نشود.

چهارشنبه ۹ خرداد ۱۳۶۹

«خانواده آقای مهرداد کوکی که به اتهام آتش زدن کتابفروشی پنگوئن، ناشر کتاب آیات سلطانی سلمان رشدی، در انگلستان زندانی است، آمدن. به آنها گفتم اگر مسئله را سیاسی کنند، ممکن است آزادی اش مشکل تر شود و انگلستان بهای بیشتری بخواهد.» طبعاً این تهمت که این آقای مهرداد کوکی را خدای ناکرده سردار کوک کرده است، قویاً تکذیب می‌شود.

شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۶۹

«آقای صادق خلخالی نماینده قم آمد. از قطع ۲۵۰ هزار تومان که در زمان تولیت آقای مولاوی به مدرسه حکیمیه تحت اداره او داده می‌شده واکنون آقای ری شهری [تولیت استان حضرت عبدالعظیم حسنی] قطع کرده است ناراحت بود و از من استمداد کرد.» اخاذی صادق خلخالی از خانواده‌ی اقلیت‌های مذهبی و معتقدان و... واقعاً کفاف مخارج را نمی‌داد و سردار باید مساعدت می‌کرد. ماشاء الله به هر جا که برسند، گدایی فراموش نمی‌شود.

یکشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۶۹

«کتاب‌ها و اسناد شخصی به نام تقی؟ را آورده بودند، به اتهام این که این شخص، اسناد اصیل و کتاب‌های خطی نفیس را از کشور بیرون می‌برد.»

از کتاب‌ها و اسنادی که پیدا کرده و آورده اند جرم باید محرز باشد ولی از این که نام خانوادگی این شخص ذکر نشده ناراحت نشوید فقط برای حفظ آبروی ایشان است که تقی از خویشان و همکاران یاسر بوده

دوشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۶۹

«آقای محسن رفیق دوست رئیس بنیاد مستضعفان و جانبازان آمد و برای فروش عتیقه جات بنیاد وارد کردن اجنس استمداد کرد.» رفیق دوست در فروش عتیقه جات با سردار سازندگی رفیق بود و در امور گنده تربنیاد مستضعفان با رهبر جمهوری اسلامی. باز هم معلوم نشد که ای بابا سردار است یا مال خر است که هر چه جنس دزدی باشد می آورند پیش او.

پنجشنبه ۱ شهریور ۱۳۶۹

«عصر به مناسبت هفتاد همراه اعضای دولت به ملاقات آیت الله خامنه ای رفتیم. من و رهبری صحبت کردیم. همان جا نشان درجه یک فتح را به من دادند، پذیرفتم. متی پیش می خواستند بدهن، مناسب نمی دیدم، ولی با پیروزی های جاری قابل قبول شده بود.» در واقع برای کسی که جنگ را ۸ سال طول داده و از کشته پشته ساخته و برای جمهوری اسلامی عمر دوباره خریده این نشان قابلی ندارد. شاید باور کردنش برای بعضی ها سخت باشد ولی رهبران جمهوری اسلامی بسیاری از مضلات خود را درخواب و با راهنمایی های مردگانشان حل و فصل می کنند.

شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۶۹

«رهبری گفت، شب عید نوروز، بعد از شنیدن پیام های نوروزی از تلویزیون خواب رفته و امام را خواب دیده اند که معتبرضانه و دوستانه به ایشان گفته اند، چرا در پیام نوروزی اسم رئیس جمهور را نبرده اند و ایشان جواب داده اند، فردا در صحبت عید جبران می کنند.» که در زیرنویس آمده که خامنه ای جبران کرده ولی مثل این که بعداً تیغ امام کند شده یا دیگر به خواب خامنه ای نیامده چون همه می دانند رهبر میمونی بنام محموتی را به رفسنجانی ترجیح داده است. اما در تعبیر و تفسیر این یکی خواب درمانده ام و امید راهنمایی دارم.

خانوار، حدود پنجاه شهید و مفقود و اسیر دارد. برایشان صحبت کردم و وعده‌ی کمک به عمران روستا و ساختن بارگاه برای شهدا و ساخت دبیرستان دادم.»

در زیرنویس نطق مبسوط ایشان را نقل کرده اند که فرزندان من هم به جبهه رفته ولی کشته نشده‌اند. البته شاید منظور جبهه فرنگی بوده است که در طی این سال‌ها فرزندان در اروپا و بویژه انگلستان در جبهه‌ی نبرد حق با باطل مشغول بوده اند. به هر حال پیدا کردن آکسفورد روی نقشه آسانتر است تا شم آباد در سلطانیه‌ی سیزوار.

سه شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۶۹

«آقای سید حسن طاهری خرم آبادی آمد گفت کسی مدعی کشف گنج در مازندران است. گفتم از اول انقلاب این گونه ادعاهای زیاد آمده که هیچ یک به نتیجه نرسیده و آخرین نمونه با معرفی آقای مسعودی خمینی بود.»

به هر صورت هر چه گنج باشد اول به عرض ایشان می رسد، چه درست و چه نادرست. فقط همین هایی را که پوچ درآمده نوشته، باقی مشمول خطوط قرمز بوده است.

سه شنبه ۹ مرداد ۱۳۶۹

«آقای علی فلاحتیان وزیر اطلاعات آمد. گزارش از باندی فاسد را آورد و از عدم همکاری وزارت امور خارجه شکایت کرد.» خوب مشخص است که این باند «فاسد» در خارج از کشور است و باید از بین بزود و همکاری وزارت امور خارجه لازم است که می دانیم در تورهای بختیار و میکونوس و... با کوشش سردار اصلاحات این همکاری ها تنگاتنگ بوده است.

پادمان هم باشد که وقتی در هنگام افشا شدن قتل های زنجیره ای گاهی هم صحبت از محکمه‌ی فلاحتیان می شد، وزیر اطلاعات فقط یک جواب داشت: من به آقای رفسنجانی سنجاق شده ام. فقط نگفت به کجاش سنجاق شده.

بگوید همه ای امور بر مدار ناف وی می چرخد و به همت اوست که خاتمی و روحانی رئیس جمهور می شوند و او تنها نجات بخش عور از بحران هایی است که خود او غالبا در ایجادشان سهم بزرگی داشته است. قدیم انقلابی بود، حال اعتدالی شده و در همه حال پیروز است.

امروز بسیاری از دشمنان آشتی ناپذیرش مانند عباس عبدی می گویند ما اشتباه کردیم که به رفسنجانی تاختیم، این رفسنجانی آن رفسنجانی نیست یا مثل اکبر گنجی که می گوید این رفسنجانی آن رفسنجانی عالیجناب سرخ پوش دیگر نیست حالا ارغوانی شده. نمی دانم چرا بی اختیار یاد حرف شریف امامی می افتم که دم انقلاب می گفت من دیگر آن شریف امامی سابق نیستم. نمی دانم چرا کسی حرف آن بیچاره را باور نکرد.

اردیبهشت ۱۳۹۵  
May 2016

چهارشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۶۹

«بعد از خوردن سحری و نماز، خوابیدم. خواب دیدم بند تسبیحی که در دستم بود، در نقطه ای اتصال به شیخ بالا [شیخ پایین هم لابد همان آیت الله تناسی است] قطع شد و چند دانه در رفت. بیدار شدم؛ در فکر تعییر بودم که باز خوابم برد. خواب دیدم با هلیکوپتر از فضای منطقه ای که شبیه یک دره بود، گشتم. در قسمت پایین، اشجار سرسبز و گل و گیاه بود. در قسمت بالا صخره های خشک و سنگی و جاده های کوهستانی، باگستان را به صخره ها وصل کرده است. مأشین هایی هم در حرکت بودند که به بالا بیایند، یکی از کامیون های بزرگ به صخره خورد و منحرف شد و راننده اش که دارای قد بلند، خوش تیپ و خوش اندام بود، افتاد و مرد. متأسفانه همه مسایل و مناظر جنبی و مربوطه را به خاطر ندارم؛ فقط یادم است که پس از این حادثه، در خواب حالتی مخلوط از حزن و اندوه و نوعی رضایت داشتم؛ خداوند خیر پیش بیاورد.»

این که سردار سازندگی شرحی مفصل به این خواب داده است واقعاً جای قدردانی دارد چون بسیاری از مسایل کشور را در این خواب حل و فصل کرده است. اما یک نکته را من هنوز سردرنیاورده ام و آن توصیف راننده کامیونی که دارای قدی بلند و خوش تیپ و خوش اندام بوده است. اولاً وقته کامیون چپ می شود که فرصتی برای برانداز کردن راننده نمی ماند. دوم اینکه برخی خواب سوفیالورن و بریزیت باردو می بینند و بقول خودمانی ها حال می کنند. ایشان با خواب یک راننده کامیون قد بلند و خوش تیپ و خوش اندام حالی به حالی می شوند و اینکه چرا مردنش مخلوطی از حزن و اندوه و نوعی رضایت ایجاد کرده است. به هر صورت با نشانی هایی که دیده و داده، خیالش راحت شده که پاسر و مهدی نبوده اند. امیدوارم آنها بی که از روانشناسی و روانکاوی بهره ای دارند به حل این معما نایل آیند.

به هر صورت این کتاب بزرگداشت رفسنجانی است توسط خود رفسنجانی. باز سد رحمت به شاه که اقلای این حرف هارا می داد شجاع الدین شفا برایش بنویسد که نوشتن بلد بود. نویسنده خواسته

در این نامه نکات قابل تأمل فراوانی هست که مجال پرداختن به آنها نیست، ولی نخست از آقای تاج زاده باید پرسید چرا بازماندگان سازمان مجاهدين را از عذرخواهی مستثنای کنید؟

کشن زندانیانی که اغلب شان محکمه شده بودند و دوران محکومیت خودشان را طی می کردند اسیر کشی است و کشن زندانیان بی دفاع جرم بزرگی است. گذشته ازان همه ای اعضای یک سازمان را به سبب سیاست غلط رهبری آن نمی توان مجرم شناخت. من منکر خطاهای فاحش و جنایات رهبری مجاهدين نیستم، ولی در آن زمان بسیاری از زندانیان در ترور و بمب گذاری دست نداشتند و ای بسا جوانان کم سن و سال ۱۲ یا ۱۳ ساله ای بودند که فقط به جرم فروختن روزنامه مجاهد یا عضویت در آن سازمان اعدام شدند. شما که پرچم صلح و آشتی برداشته اید چرا از بازماندگان این مجاهدين که خود از قربانیان رادیکالیزه شدن مجاهدين و وحشیگری رژیم بوده اند پوزش نمی خواهید؟ آنان کوک به شمار می آمدند و اعدام شدند و شما آنها را مجرم می دانید و خانواده‌ی آنها را سزاوار ملامت؟

شما که می خواهید درس آشتی بدید از خود آغاز کنید که هنوز از بغض و عداوت تهی نیستید. می دانید که در سازمان مجاهدين انقلاب اسلامی که شما هم عضو آن بودید کسانی بودند که به ترور باور داشتند و گفته می شود در برخی ترورها هم دست داشتند، آیا می توان همه ای اعضای سازمان شما را با یک چوب راند؟ آیا قبول دارید که سازمان شما در هیأت دولت در اعمال سخت گیری و تعقیب و حتا اعدام مخالفان دست داشته است؟

کشتار و حشتناک زندانیان ۶۷ و کشتار هایی که ۳۸ سال ادامه داشته یک قتل عام به تمام معنی است که در آن تعدادی از بهترین جوانان و فرهیختگان کشور ما سلاخی شده اند و به جرم های واهی مورد شکنجه و حتا تجاوز جنسی قرار گرفته اند که با حلالیت طلبی نمی توان آن را ماستمالی کرد و به بگیر و ببند و تجاوز و اعدام ادامه داد.

ما نیازمند اصلاحات بنیادی هستیم نه عذرخواهی هایی پوشالی، آن هم به شرط چاقو و حلالیت طلبی. اینها دردی را دوا نمی کند. ماندلا

### آقای تاج زاده، هنوز عمق جنایات رژیم جمهوری اسلامی را نمی دانید

پخش نوار سخنرانی آقای حسینعلی منتظری در مورد کشتار زندانیان ۶۷ موجب شد که آقای تاج زاده طی یادداشتی اعلام کند: «حاکمیت می تواند با عذرخواهی از ملت، حلالیت طلبی از بازماندگان و اصلاح سازوکار قضائی میهن به گونه ای که تکرار چنین فجایعی را ناممکن کند، زخم ناشی از این اعدام ها را التیام بخشد.

«من به سهم خود از خانواده های اعدام شدگان آن فاجعه از جمله بازماندگان قربانیانی که عضو مجاهدين خلق نبودند، پوزش می طلبم. و متوضعانه آنان را فرامیخوانم تا با تأسی به ماندلا «بیخشدند اما فراموش نکنند» تا ایران و ایرانی از چرخه شوم نفرت و کینه و انتقام رهاشوند. از رهبر هم می خواهم که پیش از آن که دیر شود پرچم دوستی و مهر و آشتی ملی برافرازد و با پایان دادن به حصرها، زندانها، پناهندگی ها و مهاجرت های سیاسی، تلخ کامی این روز ها را به شیرینی همزیستی مسالمت آمیز آحاد هم وطنان تبدیل کند تا قطار انقلاب در ریل اصلی خود که «همه با هم بودن» است، قرار گیرد.»

مثال خوبی است ولی قیاس مع الفارق است. آنچه اسقفی بنام دزدمند توتو بود که به نمایندگی از شورای کلیساها یک آبرو و وجاهت اخلاقی داشت. وقتی ماندلا از زندان در آمد به دیدار او رفت و با هم کمیته‌ی حقیقت یاب درست کردند. شما آفای تاج زاده کدام ملا و آخوندی را می‌شناسید که در دزدی‌ها و چپاول‌ها شریک نبوده و به تجاوز به حقوق مردم فتو و رأی نداده باشد که بخواهید جلو بیاندازیدش؟ تازه اگر مردم و سلطنت هیچ ملایی را پیذیرند. در ایران که روحانیت آبرویی ندارد تا جلو بیافتد و آشتی کنان راه بیاندازد. تازه آشتی کنان بین که و که؟ بین مردم و روحانیتی که چهل سال است با قساوت و طمع و درنده خوبی بر آنها حکومت میکند؟ یا با وردست های بی‌عاممه‌ای، نظیر خود شما؟

کسانی پروژه‌ی آشتی ملی راه می‌اندازند که خودشان در جنایت دست نداشته باشند، مثل اسقف توتو. تازه در آفریقای جنوبي قرار شد جایتکاران قدرت را بدهدند و بعد در کمیته‌ی حقیقت یاب به کارهایشان اعتراف کنند. نه اینکه سر جایشان بنشینند و حکومت کنند و فقط لطف کنند و از مردم حلالیت بگیرند.

ملت ایران نیازمند عدالت و به رسمیت شناخته شدن حقوق قربانیان و پرداخت خسارت به بازماندگان قربانیان و پیگرد عاملان کشtar و به کیفر رسیدن دست اندرکاران این جنایات عظیم است که هنوز خود آفای تاج زاده آن را قبول ندارد. مگر همین رهبر فعلی پنج سال پیش دستور مستقیم کشtar مردم را نداد و پاسدارانش با اتممیل از روی ظاهرکنندگان مسالمت جو و بی دفاع رد نشندند؟ داستانهای کهریزک هم که معروف است و کسی هم به آن رسیدگی نکرده است.

حکومتی که نقض سیستماتیک حقوق بشر کرده و می‌کند چگونه می‌تواند اعتماد عمومی را جلب کند؟ بازسازی دولت و ترمیم زخم‌های ملت ما نیازمند شجاعت و وجاهت اخلاقی حاکمانی است که بهره‌ای از این فضیلت‌ها داشته باشند و من در هیچ یک از این چپاولگران و فاتلان چنین چیزی نمی‌بینم.

مرداد ۱۳۹۵

August 2016

قرار نیست فقط مدل عبا و عمامه او را مأخذ قرار بدهیم. تفاوت سیاسی کجا بود؟ یکی می خواست شریعت را اجرا کند و دیگری نمی خواست؟ یا اینکه یکی اخلاقش خوب بود و دیگری نه؟ تفاوت سیاسی مهم است. این تفاوت کجا بود؟

آنچه بیش از همه مایه‌ی تأسف است این است که هنوز ذهن ما از قالب حکومت مذهبی بیرون نیامده است و تصور می‌کنیم اگر به جای این آخوند یک آخوند دیگر آمده بود کارها درست می‌شد. این عمیق ترین ریشه‌ی استبداد مذهبی است که در ذهن خود ماست. وقتی حکومتی مذهبی شد آیا طالقانی بعنوان رهبر مذهبی می‌توانست منافع و خواست گروهی روحانیت را نادیده انگارد و خارج از این محدوده عمل نماید؟ البته آقای طالقانی سالهاست بدرود زندگی گفته و شک نیست ایشان به خاطر مبارزتش اعتبار بالایی در جامعه داشت. ولی همه‌ی این اعتبار را در راه تقویت خمینی و به کرسی نشستن سخنان او به کار بست و از دست داد، درست مثل بازرگان. زود مردنش و یا حتا چنان که می‌گویند مرگ مشکوکش، برای منجی ساختن از مرده‌ی او کفايت نمی‌کند، حتا اگر مرده‌ها عزیزتر باشند.

آقای طالقانی به بردبازی و سعه‌ی صدر و بسیاری سجایای اخلاقی دیگر آراسته بود. بسیار خوب، ولی اینجا صحبت از مشی سیاسی یک نفر است نه اخلاق خوب و بدش. باید بین این دو تمایز فائل شد. قضاوتش در باره‌ی او به دلیل خلط کردن این دو مشکل شده است، ولی باید در عین احترام به دوستدارانش، اینها را از هم جدا کرد. انتقاد به عقاید او بی احترامی به خودش نیست. ولی در این حرف که در مقام رهبری می‌توانست تفاوت بسیاری با خمینی داشته باشد باید جداً تردید کرد. این روزها برای طالقانی حکایت‌ها و حدیث‌ها ساخته‌ی شود و سخنانی به او نسبت داده می‌شود که باید به دیده‌ی شک در آنها نگریست. گاهی نیز عمداً با نقل بخش ناقصی از سخنانش، نیات او را تحریف می‌کنند. این که برای شخصیت‌های معروف حرف و حدیث بسازند چیز تازه‌ای نیست، بخصوص در اسلام. هر اس من اینجاست که با همین حرف‌ها دوباره بلای دیگری مانند ۵۷ بر سرما بیاورند. به نظر می‌آید که دوستان ملی مذهبی دائم در صدد تطهیر اسلام و

### تجربه خمینی و حسرت طالقانی

این که پس از ۳۷ سال حکومت دینی، یکی از نخبگان اصلاح طلب آقای علیجانی ناگهان کشف کند که آقای طالقانی مورد علاقه‌ی او اگر رهبر انقلاب بود اوضاع فرق می‌کرد، بیش از آنکه شگفت آور باشد موجب تأثیر است. زیرا بیانگر آنست که هنوز پس از این همه سال و تحمل این همه مصیبت، تجربه‌ای نیاندوخته ایم و درجا زده ایم. البته «کاش» ایشان بیشتر بار احساسی دارد تا منطقی، چرا که نمی‌گوید چگونه چنین امری می‌توانست اتفاق بیفتد و اگر طالقانی رهبر انقلاب شده بود چه امتیازی بر خمینی داشت. مشکل اصلی ما اسلامی شدن انقلاب بود. پس قرار بود رهبری طالقانی که او هم آخوند بود، چه تغییری در کار ایجاد کند که حال بنشینیم و حسرتش را بخوریم؟ با توجه به اینکه سابقه‌ی سیاسی طالقانی بیش از خمینی بود و با بسیاری از گروه‌ها تماس داشت و سال‌ها زندانی کشیده بود، بسیاری از فعالان سیاسی وی را می‌شناختند و از نزدیک با او تماس داشتند. بر عکس خمینی که از دسترس دور بود و هر خیالی می‌شد در باره‌ی او بافت. ولی اگر طالقانی پروره‌ای غیر از خمینی داشت بگویند تا بدانیم و البته این را هم بگویند که پس چطور شد دنبال خمینی راه افتاد.

باید دید آقای طالقانی تا چه حد با این نظام فکری فاصله داشت و آیا می توانست به مقابله با آن برخیزد؟ و اگر هم می خواست آیا توان فکری این کار را داشت که حرف دیگری عرضه کند؟ این را باید دید نه اینکه خوش اخلاق بود و این قبیل حرف ها.

شک نیست اینها مطالبی نیست که آقای علیجانی نداند. ایشان بسیار بهتر از من آنها را می داند چون سال ها در دل گروه های ملی مذهبی فعالیت کرده است. ولی در حقیقت علیجانی خود را موظف می بیند که نعش طالقانی را به دوش بکشد و برای ابراز وفاداری به او از ابراز حقیقت و انتقاد از وی پرهیز می کند. در صورتی که انتقاد از استاد و رهبر اسائمه ادب به او نیست. اینکه گفته شود او می توانست رهبر شود ارزش افکار طالقانی را نشان نمی دهد، بلکه این طرز تفکر نشان از وفاداری علیجانی به طالقانی دارد و بس.

آقای طالقانی و هموندان نهضت آزادی در پی ریزی این حکومت نقش اساسی داشتند و وی شخصا رئیس شورای انقلاب بود که می دانیم چه فجایعی مرتكب شد. در سال های نخستین انقلاب، همین مجاهدین تحت فرمان ایشان که عبارت پدر طالقانی ورد زبانشان بود، در شکنجه زندانیان نقش داشتند. به یاد داشته باشیم او ایل سال ۱۳۵۵ او همراه با منتظری، ربایی شیرازی، هاشمی رفسنجانی، انواری، لاهوتی... در زندان فتوای نجس بودن کمونیست ها را دادند. آیا طالقانی می توانست به ما راه نجات را نشان بدهد؟ او خمینی را «رهبر مهربان سر اپا دلسوزی به محرومین و مستضعفین» می نامید؛ او بود که می گفت «من هر وقت مأیوس می شوم، هر وقت دلسربد می شوم، می روم قم خدمت امام امت می رسم و از او روحیه و اعتماد به نفس می گیرم». در اینجا اثری از مخالفت که سهل است، انتقاد هم که هیچ، حتی تقاویت می بینید؟ پس این آدم چه داشت به ما عرضه کند که حالا باید حسرتش را بخوریم؟ زنده اش این بود، از مرده اش برای امروز ما چه معجزه ای برمی آید؟

سخنان او در مورد حجاب و در پاسخ به قیام زنان از یاد نرفته است و اغلب متأسفانه بخشی از سخنان او را نقل می کنند، همین یک جمله را که «اجباری حتا برای زنهای مسلمان هم نیست. چه اجباری؟». این

روحانیت هستند تا کماکان پای این دو را در سیاست ایران باز نگاه دارند. حرف من این است که اصلا مشکل از دخلت دادن روحانیت و اسلام در سیاست بود. اگر این یک درس ساده را از انقلاب نگیریم، هیچ درسی نگرفته ایم و در معرض تکرار خطأ خواهیم بود.

بررسی کشته ایشان و روزهای نخستین انقلاب تقاویت عمده ای بین طالقانی و دیگر روحانیان نشان نمی دهد. بیشتر سخنان طالقانی بار دوگانه داشت. در مقدمه به مصلحت و مدارا و تحمل دعوت می کرد ولی سرانجام همان نص قران و حکم خداوند را جاری می دانست. آقای طالقانی و گرایش های افرادی او و پناه دادن به سید مجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان در زمانی که فراری بود مشهور است. اصلا محتوای ذهن او چه فرقی داشت با بقیه ای آخوندهایی که در سیاست دخلات می کنند؟ اگر حرف و حدیث متفاوتی داشت کجا گفته و نوشته، یا چه کاری شاخصی کرده؟ غیر از اینکه یکی دو جلسه ی اول مجلس خبرگان روی زمین نشست تا بعد بروید روی صندلی (آخوندهای دیگر نقل می کنند که او می خواست مجلس خبرگان در مسجد برگزار شود). همه ای حرفا را که نمی توان به سطح این آدم خوبی بود و آن آدم بدی، پایین آورد.

اگر واقع بینانه نگاه کنیم روشن است که طالقانی رهبر انقلاب نبود ولی دستش هم از همه جا کوتاه نبود. ایشان رهبر انقلاب نشد ولی از رهبران نهضت آزادی که بود. نخستین دولت جمهوری اسلامی را همین ها تشکیل دادند و پایه ی رژیم را محکم کردند. اینها به چه راهی غیر از خمینی می خواستند بروند و نگارش چه قانونی را برای اداره ی مملکت در سر داشتند؟

ایشان گرچه با اصل ولایت فقیه مخالف بود ولی از خود ولی فقیه اطاعت کامل داشت. ساخص ترین کارش این بود که مبتکر نماز جماعت در دانشگاه بود. این به چه درد می خورد؟ این هم شد حسن سابقه؟ آیا آقای علیجانی غافل است که ما پیش از انکه اسیر مسایل فردی در حکومت شویم با یک نظام فکری و سیاسی روبرو هستیم و همین که پذیرفتیم نظام حکومتی اسلامی باشد، این را هم باید پذیریم که روحانیت در شیعه و قوانین و سنت ها مسایل و تبعات خودش را دارد؟

حجاب حکم ضروری دین است. منظور امام و علماء این نیست که زن خانه‌نشین باشد. اجباری حتا برای زن‌های مسلمان هم نیست. چه اجباری؟ حضرت آیت‌الله خمینی نصیحتی کردن‌مانند پدری که به فرزندش نصیحت می‌کند، راهنمایی‌اش می‌کند که شما این جور باشید به این سبک باشید...»

آیا شما در این سخنان نشانی از شناختن حقوق زنان برای انتخاب لباس می‌بینید؟ با این حرف ما می‌خواستند مرا به کجا ببرند که نیزند؟ اینها خدمت به مردم ایران بود یا به خمینی؟ داستان از دو حال خارج نیست. یا طلاقانی کمایش همان افکار خمینی را داشته و به این ترتیب در راهشان عمل کرده که باید گفت روابط عمومی اش خوب بوده و بس. یا اینکه نظری غیر از این داشته ولی در عمل مروج همین هاشده که در این صورت جربه‌ی ایستاندن جلو خمینی را نداشته<sup>۱</sup>. کدامیک از این دو می‌توانست گره گشای ما باشد که حالا حسرت رهبر نشدنش را بخوریم.

شهریور ۱۳۹۵

September 2016

<sup>۱</sup> [طلاقانی] او کم شد که بباید به حضور خمینی. یک بار که آمد همان مجلس خبرگان را پیشنهاد کرد. نخیر، خمینی ملاحظه او را هم نمی‌کرد. وقتی آقای طلاقانی شروع می‌کرد به حرف زدن، غالباً می‌زد توی دهنش. خیال نکید که مثلاً ملاحظه او را می‌کرد. (درس تجربه، خاطرات بنی صدر، ج ۱، رویه ۱۸۴)

در همین روزها بود که آقای طلاقانی به من تلفن کرد و گفت شما بباید با هم برویم به قم. با مبنی بوس هویز (مبنی بوس ضد گلوله که قبلاً ژنرال هایزر در تهران سوار می‌شد) رفتیم به قم. در تمام طول راه از خطر استبداد آقای خمینی صحبت کردیم و شب را هم رفتن منزل آقای تولیت و در آنجا هم تا دیروقت شب بحث کردیم. صحیح بلند شدیم، نماز خواندیم و باز مشغول بحث پیرامون استبداد آقای خمینی شدیم و ایشان به من گفت (میدونی چیه سید! من جلوی خمینی بایست نیستم. مرا تحریک نکن). (همانجا رویه ۱۹۸-۱۹۹)

نقول کامل نیست. وقتی به کل حرفاهاش نگاه می‌کنیم می‌بینیم که در حقیقت داشت همان کاری را می‌کرد که افراد مشهور به اصلاح طلب سال هاست دارند می‌کنند: عرضه‌ی سخنان سختگیرانه با زبان نرم و خلاصه مشغول کردن خلق الله تا تندروان کارشان را پیش ببرند. اینها حرف هابی است که با هیچ عملی همراه نبود و نشد، فقط ماند برای این قبیل قول‌ها که چندین سال بعد اسباب گمراهی مردم بشود. او می‌دانست در پس پرده چه می‌گذرد او از تیغ کشیدن‌ها و اسید پاشی‌های اول انقلاب بی خبر نبود و از افکار خمینی و فداییان اسلام نسبت به حجاب بی اطلاع نبود، ولی با گفتن این نوع سخنان فقط خمینی را مخصوصه می‌رهاند. با نقل چنین سخنانی چنین وانمود می‌شود که او هودار اجباری کردن حجاب نبوده است. بینیم اصل سخنانش چه بود.

«... ساخته من و فقیه و دیگران نیست؛ این نص صریح قرآن است. آن قدری که قرآن مجید بیان کرده، نه ما می‌توانیم از حدود آن خارج شویم و نه زنانی که معتقد به این کتاب بزرگ آسمانی هستند».

ایشان درباره حجاب زنان در ادارات گفت:

«اسلام، قرآن و دین می‌خواهند شخصیت زن حفظ شود؛ این حرکت انقلابی است. کی در این راهپیمایی ها، خانم ها، خواهران و دختران ما را مجبور کرد که با حجاب یا بی حجاب بیایند؟ خودشان با احساس مسئولیت اسلامی که این لباس یکی از شعارهای اسلامی و ایرانی است، اصالت خودشان را نشان دانند... هو و جنجال راه نیندازند. همان‌طور که بارها گفتیم، همه حقوق حقة زنان در اسلام و در محیط جمهوری اسلامی محفوظ خواهد ماند و از آن‌ها خواهش می‌کنیم که با لباس ساده با وقار، روسربی هم روی سرشان بیندازد به جایی برنمی‌خورد. اگر آن‌هایی هم که می‌خواهند موى شان خراب نشود، اگر روی مويشان روسربی بیندازند، بهتر است و بیشتر محفوظ می‌ماند... چه جنگ‌ها، چه قتل‌ها، چه فجایع که تا یک سال قبل دائماً هر روز یک قسمت از اخبار روزنامه ها همین فجایع بود. منشاء این‌ها کی بود؟ منشا این‌ها از کجا بود؟ غیر از همین تحریکات بی‌جا بود؟... خطیری که حس می‌کنیم این است که زنها دوباره به ابتذال برگردند.

داشتند و این فرصت را با وعده و عیدهای سید خندان درمورد جامعه مدنی و گفتگوی فرهنگ ها و حرف های قلمبه سلمبه سپری کردند و آخر معلوم نشد چه می خواهد بگویند و چه چیزی را اصلاح کنند. اگر حسن نیتی دارند ببایند این بلایی که به اسم اسلام و قرآن بر سر ملت آوار کرده اند بردارند. امری که به گفته صاحب نظران ربطی هم به اسلام ندارد و من درآورده است.

سال های قبل آقایان بازرگان و یزدی و چمران و.. چشم به مصر و بخصوص سید قطب و اخوان المسلمين داشتند و تراویشات افکار آنان را رونویسی می کردند و اشاعه می دادند. از ثمرات افکار آنها به اندازه ای کافی پس از انقلاب ۵۷ برخوردار شدیم. حال شاید وقت آن باشد که نگاهی هم به دانشگاهیان الازهر بکند شاید این مورد گره از مشکل ما بگشاید.

ما از اصلاح طلبان انتظار نداریم لوت وار خطر کنند و از جان بگذرند و اصلاح دینی بکنند و اسلام را زیر و رو نمایند. اگر خیلی همت دارند لطف کنند و این حجاب را که به اسم اسباب رحمت شده است و اسباب رفع آن هم چه در داخل و چه خارج مهیاست، پیش ببرند. ما نمی خواهیم از قرآن تعبیر و تأویل عجیب و غریب و مثلاً هرمونتیکی بکنند و ۱۸۰ درجه آن را بچرخانند یا رؤیاهای رسولانه را برای ما تعبیر نمایند که هیچکدام هم معلوم نیست به چه درد می خورد. نه بهیچوجه! فقط اکنون که بسیاری از علماء مراجع سنی و شیعه معرفند که حجاب در قرآن نیامده است و ساخته و پرداخته برخی ملایان و برگرفته از سنت است، ببایند از اسلام رفع اتهام کنند و بگویند حجاب از اسلام نیست و رستگاری دنیا و آخرت را برای خود بخند و یک حرف حسابی بزنند.

امیدوارم اصلاح طلبان پند اینجانب را پیش از آن که دیر شود و مانند فیلسوف بزرگوار و پیشروشان سروش به امراض روحی و دماغی گرفتار آیند، انجام دهند. قرار نیست ما منتظر بمانیم تا اول برخی از اصلاح طلبان ادعای مهدویت و پیامبری و یا خدایی بکنند بلکه کاری صورت بگیرد. لازم نیست تا آنجاها بروید، ببایید تا حضرت ظهور عنوان کنند. اصلاح طلبان ۸ سال قوه مجریه و مقنه را در اختیار

## اصلاح طلبان، همتی!

همه ما از مصابیی که حکومت اسلامی به خاطر حجاب بر سر زنان میهن ما می آورد اگاهیم. متولیان حکومت اسلامی همه ی بلایی زمینی و آسمانی از سیل و زلزله تا گرانی را محصول بدحاجابی می شمند. بر سر هر کوچه و بربن مأموران منکرات کمین کرده اند تا موی بیرون آمده از چادر و روسربی را بپوشانند. آش آنقدر شور شده است که آیت الله صانعی، ملای سوگلی اصلاح طلبان هم اظهاراتی از این قبیل را که کم آبی هم محصول بد حجابی است، به سخره گرفته است و کلیپ ویدیوی آن در شبکه های اجتماعی در گردش است. از جانب دیگر مدت هاست شیخ محمد سعید طنطاوی، رئیس دانشگاه اسلامی الازهر مصر و خانم سواد صالح، پروفسور رشته حقوق اسلامی در دانشگاه الازهر و اخیراً دبیرکل شورای فتوای الازهر در مصر کشور اسلامی با ۷۰ میلیون جمعیت اعلام کرده اند که حجاب هیچ ربطی به اسلام ندارد.

من این را به فال نیک گرفتم و فکر کردم این فرصت خوبی برای اصلاح طلبان است که همتی کنند و به میدان ببایند و این مطلب را عنوان کنند. اصلاح طلبان ۸ سال قوه مجریه و مقنه را در اختیار

نکرده، اجباری بودن حجاب را نفی کنید. به آخرتتان که لطمه  
نمی خورد، دنیاتان هم بهتر می شود، دنیای بقیه هم از مال شما بهتر.  
سنگ بزرگ برندارید، همین یک کار را بکنید کافیست.

شهریور ۱۳۹۵

September 2016

هرچه خواندم بیشتر متعجب شدم که چه خواب ها برای ترکیه و در نهایت خود ما دیده بودند و چه کراماتی به اردوغان نسبت داده بودند و داستان به کجا رسید. آقای رحمانی نخست خشنودی خود را از پیروزی اردوغان چنین بیان می کند:

«احساسی شبیه جسی جکسون آمریکایی داشتم (که در پیروزی اوباما اشک شادی ریخته بود) زمانی که رجب طیب اردوغان در دفتر حزب عدالت و توسعه بعد از پیروزی در رفراندوم سخن می گفت. از زبان من فقط آفرین بیرون آمد و من را شور و شعفی فرا گرفته بود و نشاطی در جان و روانم احساس کردم که همچنان که این مقاله را می نویسم آن را در جانم حس می کنم: حس پیروزی و کسب دستاورد!»

بعد «واقعیت این است که ترک های نهاد ساز ایرانی ها جلو افتادند. باید پذیرفت که ملی مذهبی های ایران با خلق تئوری های سایه دارتر برای ایجاد جامعه دموکراتیک حرکت کردند و در سیر دموکراسی خواهی در منطقه خاورمیانه ماجراهای بیشتری نیز خلق کرده اند. اما در دستاورد طلبی هنوز کامیاب نشده اند»!

اگر امروز نگاهی به ترکیه بکنید می بینید خواب های خوش دوستان همانطور تعبیر شده که در موردا ایران انقلابی شده بود. فاجعه ای عظیم تر از این نمی توانست ترکیه را زیر روکند و دستاوردهای تجدد و دموکراسی را به باد فنا بدهد. کجای این بگیر و بیندها و تعصبات های مذهبی که امروز حتا لایحه تجاوز به دختران کم سن و سال را می خواهند قانونی کنند با دموکراسی و ترقی و دنیای امروز سازگار است؟ وقتی شور حسینی این ملتی ها را می گیرد هر حرفی می زند.

«این باور ملی مذهبی ها از زمان سید جمال تا به امروز است که راه دموکراتیک به خصوص در جوامع مسلمان و شرقی را راهبرد ملی- مذهبی می دانند. گاندی و نهرو در هندوستان، مصدق در ایران، سوکارنو در اندونزی، بیرق های بلند این باور هستند.»

## روزنامه های دیروز

در سایت گویا دنبال مقاله ای می گشتم، چشم افتاد به مطلبی از آقای تقی رحمانی با عنوان «درس ملی مذهبی های ایران از ملی مذهبی های ترکیه». دیدم مال شش سال پیش است، خواستم رد شوم، از سر کنجدکاری گفتم نگاهی بکنم بعد از این مدت که چیست. گاهی روزنامه های کهنه جاذبه ای خود را دارد و فرصتی است برای مرور بر خاطرات.

هر چند گفته اند روزنامه های دیروز را کسی نمی خواند، من محض سرگرمی خواندم و حیرت کردم از اینکه دیدم آقای رحمانی چنین چیز هایی نوشته است، چطور ایشان هنوز می توانند با همان اعتماد به نفس، باز از مکتب ملی مذهبی دفاع کنند. دوستی گفت حیرت ندارد، مردم فراموش می کنند و اینها روی فراموشی مردم حساب باز کرده اند. به او گفتم که فکر می کنم خودشان هم فراموش می کنند و گرنه امکان ندارد پس از اینهمه تجارب مصیبت بار و سهمگین، دوباره از این سخنان براند. تصورم اینست که تصویر کاذبی ساخته شده که از آن رهایی ندارند و این تصویر نمی گذارد واقعیت ها را بینند.

عیب از ما نیست، از تمدن ایرانی اسلامی و این حرف هاست. به هر صورت تا به حال نشنیده ایم که با بخش اسلامی جریان مشکلی داشته باشید، اگر مشکلی دارید با آخوندهاست. در عوض تا اسم ملت می‌اید ناگهان برآق می‌شوید و یاد مبارزه با فاشیسم می‌افتد.

بعله! ظاهراً این ایران است که همیشه در تاریخ درس‌ساز بوده است. هیچ جوری هم نمی‌شود حذف کرد و کلکش را کند.

از شدت شوروش‌عف، یک جای دیگر نوشت «اگر چه تمام جریان های دموکرات خاورمیانه باید از پیروزی حزب عدالت و توسعه خوشحال باشند اما ملی مذهبی ها باید خوشحال تر باشند». ابراز بهجت بابت پیروزی همین اردوغانی که بزرگترین حرکت سیاست خارجیش پشتیبانی گروه داعش بوده که پیروان مذاهب دیگر را شقه کرده و مردمانی بیگناهی را سربزیده و به زنان مردم تجاوز کرده و بچه ها را زنده زنده سوزانده. چه کسی خوشحال است؟ پیش بینی کرده بودند که دیر یا زود «این الگوی موفق» «در صورت تداوم» در منطقه تأثیر خواهد گذاشت و سرمشق خواهد شد! دیدیم چطور.

در نهایت اینکه «اثبات اینکه اسلام با دموکراسی تعارض ندارد سودای انقلاب اسلامی ایران بود. اما روش انقلابی بر مشکلات افزود و ساختار قدرت و ثروت را در ایران متمرکز کرد. اما اسلام و دموکراسی با روش و راهبرد جریان ملی مذهبی ترکیه زودتر آشتب کرد.»

نه آقا، هیچ مذهبی با دمکراسی سنتی ندارد. این خیال باطل شماست که چهل سال پیش با همین حرف ها مملکت را به باد دادید و تا امروز هم هیچ درسی نگرفته اید و هنوز همان نسخه را می‌پیچید. رحمی بکنید به بیمار.

نمک داستان هم ذکر خیر از شریعتی است که تا نباشد آش ملتی امتی ها قوام نمی‌آید: «اباتیماراندکی شادی باید!» ای آفا دل خوش داری، به قول عیید، در این موقعیت چه جای خنیدن است؟

از این مراجعه‌ی اتفاقی به مقاله چند سال پیش افلام درسی گرفتم و راه و روشی پیدا کردم که تصورمی کنم به درد همه بخورد و به عنوان نتیجه گیری در اینجا می‌آورم: اگر می‌خواهید بدانید که

آقای رحمانی عزیز، سید جمالت مال خودت، گاندی و نهرو و سوکارنو و مصدق را چرا قاطی ملی مذهبی ها می‌کنی؟ آورده باز سوسمارت را انداختی توی دیگ ما؟

سر انقلاب هم همینطوری برای مردم آش پختید که تا حالا دل پیچه دارند. باز همان دستور طبخ را عرضه می‌کنی. اگر این بزرگواران تن به مذهب می‌دادند که نام نیکی از خود به پادگار نمی‌گذاشتند. چرا از بازرگان که مملکت را داد دست خمینی صحبت نمی‌کنی و از مصدق حرف می‌زنی که دست کاشانی نداد؟

آقای رحمانی می‌پرسد: «این پرسش مطرح است که چرا ترکیه چنان شد و ایران چنین است؟» قربان جدت حالا رسیدیم سر حرف حساب. لطف کن و چرتکه بینداز بین چرا اینطور شد. چطور شریعتی، بازرگان و طلاقانی این مصیبت را گردن ملت ایران بار کردند و کشور را به ویرانی کشاندند و چگونه اردوغان کشوری را که به شکوفایی اقتصادی رسیده بود ویران کرد و چطور یابوی خلیفه عثمانی رم کرد و ترکیه را زمین زد و به این روزانداخت.

بعد ایشان فرمول تاریخی عرضه می‌کنند: «ترک ها ساختارساز هستند و ملی مذهبی ها ایران آرمان گرا و فردگرا هستند.»!

واقعاً! حالا بدون کلمات قصار نمی‌شد؟ اردوغان مشغول ویران کردن ساختار جامعه و سیاست ترکیه است که اساسش از آتاتورک بر جا مانده. چیزی هم که می‌خواهد جایش بگذارد این ساختار ملی مذهبی جدید است که عبارت است از بگیر و ببند است و ازدواج و تجاوز و غیره که در ایران پیشرفته تر شده هست و حسرت ندارد. اگر ترکیه چهار پنج سال است مبتلا شده است ما از برکت شریعتی و آبراهام یزدی و (به قول خمینی) این پدر و پسر های بازرگان و سحابی و

غیره سی و هشت سال از این موهاب برخورداریم. نویسنده به تعریف و تمجید از اردوغان اکتفا نکرده، رهنمودی هم به ایرانی ها داده. می‌گوید در ایران «تمدن ایرانی مسلمانی ماجراساز است». که سر در نیاوردم که این ذم است یا مدح؟ فقط می‌دانم که ملتی امتی ها هستند که قال چاق می‌کنند به خرج ملت، بعد هم می‌نشینند نصیحت می‌کنند و مطالب سینما اسکوپ می‌نویسنده که

مدعیان چند مرده حلاجند، به خواندن آنچه امروز می نویسند قناعت نکنید، بروید ببینید دیروز چه نوشته اند. مقاله های قیمتی بسیار گویاتر است و مظنه را به دستتان می دهد. باور کنید روش مؤثری است.

آذر ۱۳۹۵

November 2016

درس ملی مذهبی های ایران از ملی مذهبی های ترکیه، نقی رحمانی

<http://news.gooya.com/politics/archives/2010/09/111>

[140.php](#)

که معاون استانداری کردستان بود دستور داده سه زن کرد را که پشت تراکتور راهی منزل بودند همینطوری به قصد قربت با تیر بزنند.<sup>1</sup> البته جمهوری اسلامی از این فجایع کم ندارد همین چندی پیش بود که فاش شد علی رییسی وزیر کار فعلی دولت میانه روی روحانی که سرهنگ نیست و حقوقدان است، در سال ۶۰ در تبریز ۲۰ نفر از اعضای یک گروه سیاسی را دستگیر می کند و آنها را با تابوت از راه آستانه به گیلان می فرستند و وقتی در مقصد تابوت را باز می کنند می بینند همه ی ۲۰ نفر خفه شده اند.<sup>2</sup>

بگذریم که خود خز علی هم دلباخته ی هاشمی رفسنجانی بانی فساد و جنایت در این رژیم است و او را نابغه ی سیاسی می نامد و همه می دانند که این سخنان در آستانه ی انتخابات از سر رقابت گروهی می زند و از سر خیرخواهی نیست. مهدی خز علی گرچه هرگونه دست داشتن در برنامه «هویت» را که در سال ۱۳۷۵ پخش شد انکار می کند ولی یادش رفته که قبل از تایید کرده و گفته که «هویت نظری است مستند از صفات آرایی بیگانگان». هویت هشداری است به سهل انگاران. و سخن ما در این برده حساس که مقام معظم رهبری آن را شبیخون فرهنگی نامیدند جز ابلاغ رسالت نبوده. این همان برنامه ی تلویزیونی است که بسیاری از نویسندها و شاعران و روشنفکرانی چون عبدالحسین زرین‌کوب، شاملو، سیمین بهبهانی هوشمنگ گلاشیری را وابسته به بیگانگان و خانن به کشور معرفی کرد. آقای مهدی خز علی که به اقرار خودش زیر فشار بازجویان محبو شده ده ها بار بنویسد «من خرم»، حاضر نیست کسانی را که در ساختن برنامه هویت دست داشتند نام ببرد و مقدمه ای را که بر کتاب هویت نوشته شاهکار ادبیات فارسی می شمارد.

<sup>1</sup> <https://www.youtube.com/watch?v=PGeAb5v20fc&feature=share>  
<sup>2</sup> <https://www.youtube.com/watch?v=fhDCOwsTVcw>

### مافیای اصلاحات چه در چننه دارد؟

این همه سال است که دکان دغلبازی اصلاح طلبان به راه است و ما هر چه فریاد می زنیم که این دسته با دسته ای رقبب تقاوی ندارد مگر زرنگی در عرضه ی جنس بنجل خود و باید از آنها بر حذر بود، کمتر کسی توجه می کند، بخصوص از بین جوان ها که طعمه ی اصلی این مافیا هستند.

ولی خوب شد بالاخره آرزو به دل نمردیم و دیدیم که یکی از اصلاح طلبان دل به دریا زد و از هم قطارانش انتقاد کرد و یکی از هزاران کثافتکاریشان را رو کرد. مهدی خز علی در نوار ویدئوی که اخیراً منتشر کرده می گوید: این جماعت اصلاح طلب نیستند، فرصت طلب و منفعت طلبند و با حقوق های نجومی برسر سفره ملت نشسته اند. او به برخی فجایع اشاره می کند که به قول خودش مو برتن انسان راست می کند. از آن جمله می گوید جلایی پور اصلاح طلب فطی (عضو شورای جبهه مشارکت و تئوریسین حزب اتحاد ملی) زمانی

حجاریان فقط به جنبش دانشجویی بسنده نکرده و در جای دیگری مدعی شده که مصدقی ها هم چند نفری بیشتر نیستند و همه سنشان بالاست و چند سال دیگر از آنها هم اثری باقی نخواهد ماند<sup>۱</sup>. غافل از آن که خود مصدق نیز سالیان درازی است که درگذشته ولی نامش و راهش هنوز برقرار است. این نوع آدم ها بعد از مرگ هم برای مردم مؤذ و مرجعند و نه زور تو به آنها می رسد و نه امام مرحولت که تا دنیا دنیاست جز تف و لعنت نصیبیش نخواهد شد.

سخن کوتاه، ترقی حجاریان اینجاست که قدیم خودش می کشت، حالا می گوید ولشان کنیم خودشان بمیرند. این است اصلاح طلبی. متنهای آنقدر هالوست که فکر می کند با حذف فیزیکی اشخاص راه و آرمان آنها هم می بیرد. زهی خیال باطل.

این را بگوییم و تمام کنم. اصلاح طلبان یک دشمن واقعی دارند که لیبرال ها هستند، بخصوص لیبرال های برانداز. اصلاً جمهوری اسلامی برای همین این اصلاح طلبان قلابی را تربیت کرده که حمله کنند به تنها جایگزین منطقی نظام. موفق هم نخواهد شد. نقطه‌ی اوج کارآیی شان همان نقطه‌ی شروع شان یعنی خاتمی بود که دستش هم رو شد. از آن روز همینطور افت کرده اند، نه جایگزینی دارند، نه گفتار جایگزین، مردم هم فرصت آزمایش سبز و بنفش را پیدا کرده اند. خودشان هم مثل پسرعموهای اصولگراییان یک بار مصرف هستند، با همان ها هم به زباله دانی خواهند رفت.

۱۳۹۵

December 2016

<sup>۱</sup> حجاریان این سخنان را در گفتگو با کسی بر زبان آورده و در اینترنت موجود است. فرصت جستش را نداشتم، نقل به معنی کردم.

از پرت و پلاگویی اصلاح طلبان بگذریم هنوز برای مردم روش نیست که این قاتلان و جنایتکاران با نام اصلاح طلبی چه چیزی را می خواهند اصلاح کنند؟

یاوه‌ی اصلاح طلبی به کنار، این حق مردم است بدانند که در این حکومت، اصول طلب و اصلاح طلب چه برس فرزندانشان آورده اند. برای نمونه هنوز حجاریان از بنیان گذاران وزارت اطلاعات و تئوریسین و رهبر اصلاح طلبی لب به سخن نگشوده که چگونه با همکاران قاتل خود از همین قبیل اصلاحات کرده است. (این را هم به خطاهای رژیم شاه اضافه کنید که عقلش نرسید پروریز ثابتی مقام امنیتی ساواک را رهبر اصلاحات کنند و مردم را دنبالش راه بیاندازد)

حجاریان از دیگر اصلاح طلبان پرمدعائز است و هنوز از رو نرفته و وقتی دهان باز می کند برای این است که بگوید «جنبش دانشجویی مرده است».<sup>۱</sup> ولی برخلاف آنچه شهرت می دهد و به رغم وفاحتشان، جنبش دانشجویی نمرده است و اعتراض به ورود احمدی نژاد به دانشگاه و طرد شریعتمداری بازجو بهترین نمونه اش. در جنبش دانشجویی ۱۸ تیر دیدند که دانشجویان نه تنها از خاتمی بلکه از اصلاحات نیز عبور کردند و از آن موقع کینه شان را به دل گرفتند. در آن زمان حجاریان مقاله بر رد این جنبش نوشت و رهبر اشک تماسح ریخت و به دانشجویان التماس کرد، خاتمی و روحانی فرمان حمله به دانشگاه را صادر کردند و دانشگاه را به خون کشیدند. این بود چهره‌ی راستین اصلاحات!

<http://siasatgostar.ir/index.php/political-section/349-%D8%B3%D8%B9%D9%8A%D8%AF%D8%AD%D8%AC%D8%A7%D8%B1%D9%8A%D8%A7%D9%86-%D8%AC%D9%86%D8%A8%D8%B4-%D8%AF%D8%A7%D9%86%D8%B4%D8%AC%D9%88%D9%8A%D9%8A-%D8%AF%D9%8A%D8%AF%D8%AF%D9%88%D8%AC%D9%88%D8%AF%D9%86%D8%AF%D8%A7%D8%B1%D8%AF.html>

که کارشان از دید دیگران پنهان خواهد ماند، دنبال وی افتاده اند و در پروژه های مضحک و بی عاقبت وی شرکت کرده اند. چندی پیش نیز جلسه ای از انجمن پان ترکیست ها در استکلهلم تشکیل شد که در آنکارا ثبت شده و از حمایت ترکیه برخوردار است و در آن یوسف بنی طرف، احمد رافت و حسن اعتمادی (بیبر کل حزب سکولار دموکرات) به عنوان نمایندگان ملت های گوناگون شرکت کردند.

اما درباره ای ارتباط با شرکت طیف ملی مذهبی ها و اصلاح طلب ها که عملانمی توان از هم جایشان کرد، در این جلسات چند نکته به ذهنم رسید:

- آیا شرکت کنندگان از پشتیبانی سازمان امنیت ترکیه برای این جلسات مطلع بودند یا خیر؟ اگر بوده اند که دیگر بحث ختم است. اگر هم نبوده اند باید از آنان پرسید که چطور تا هر جا جلسه ای تشکیل می شود و دیگر پلویی بار می گذارند، شما که مدعا هزار نوع سختگیری هستید و در میدان مبارزه جانماز آب می کشید، به همین راحتی می پذیرید شرکت کنید و اصلا هم سؤالی راجع به ترتیب دهندگان جلسه از خود نکنید؟ اگر دقتان به مسائل در این حد است، با کدام صلاحیت خود را در مبارزه ای ملت ایران با حکومت مذهبی جلو می اندازید؟

- علاقه ای طیف ملی مذهبی ها و اصلاح طلب ها به مدل حکومت اردوغان بر کسی پوشیده نیست و گویی علی رغم تمام فجایعی که اردوغان مرتكب شده و به غیر از آنچه که در سوریه و عراق کرده، ترکیه را به خاک سیاه نشانده، هنوز سرمشق ایده آل آنان است. خوب، باید گفت با این طرح و برنامه، البته روشن است که چرا از حکومت فعلی دفاع می کنید و اصرار دارید که محض نگاه داشتن اسلام در صحنه ای سیاست فقط اصلاحش کنید و دست به چار چوبش نزنید. ولی اگر دیگران بالاخره موفق به ساقط کردن نظام اسلامی شدند که خواهند شد، با شما باید چگونه رفتار کند؟ به عنوان مبارز که ادعایش را دارید و مبارزه تان از این قرار است که می بینیم، یا به عنوان همدستان حکومت و احیاناً آلت دست خارجی؟

### اسلام هست، تجزیه هم لازم نیست

از مدتی پیش جلساتی در آنکارا با شرکت طیف ملی مذهبی ها، اصلاح طلب ها و... برگزار می شد تا اینکه ناگهان هفته ی گذشته بیبر یکی از جلسات فوق، آقای پیمان عارف اعلام کرد که «نشست هم اندیشی فعالان رسانه و حقوق بشر با نگاهی به علل و عوامل مهاجرت و پناهندگی ایرانیان به خارج از کشور» برای هر شرکت کننده ۲۰ هزار دلار خرج کرده و معلوم نیست چرا نام و نشانی پرداخت کننده ای این مخارج محروم ایست و اعلام نمی شود. وی در صفحه فیس بوک خود نوشت که به سازمان امنیت ترکیه بویژه همکار خود احمد شمس مشکوک است.

گویا نگارش همین چند سطر از جانب پیمان عارف به مذاق سازمان امنیت ترکیه خوش نیامده و موجب دستگیری وی شد. از شواهد پیداست اردوغان پس از عربستان سعودی و قطر به حلقة ای حمایت از اپوزیسیون افتاده است و طبق معمول چند سره بار می کند و خیال می کند که می تواند از همه سر هم برنده باشد! این توهمات البته از سوی او مایه ای تعجب نیست. آنچه مایه ای حیرت است، اینست که چطور این تعداد ایرانی مدعی مبارزه، به همین راحتی و با این تصور

چیزی را در این مملکت سالم بگذارید که مردم بتوانند به آن اعتماد و تکیه کنند.

سخن کوتاه، آقایان اگر از تجارب محمد مرسی در مصر و اردوغان در ترکیه و تجربه مصیبیت بار باز رگان - خمینی در ایران هنوز عبرت نگرفته اید و بر راه خطای خود اصرار می ورزید توقع دارید ملت ایران چگونه به شما نگاه کند؟ همه خدماتی که تا به حال کرده بودید، بس نبود که حالا رفته اید زیر بال اردوغان؟

تمامی اپوزیسیونی که باید در خدمت ملت ایران باشد، شده این. هر کس سرش به یک دولت خارجی بند است و همه هم در راه تجزیه گام بر میدارند. واقعاً جای تعجب است اگر با این بدنامی که شما به مبارزان واقعی تحمل می کنید، مردم طرف مبارزه‌ی سیاسی نمی آیند؟ پایه‌ی اصلی کار سیاسی اعتماد است و اگر این نباشد اصلاً کسی نمی‌آید و کاری راه نمی‌افتد که بعداً بخواهد به جایی برسد. آنچه شما از بین برده اید همین اعتماد است و از این بزرگتر ضربه‌ای نمی‌توان به ملت ایران زد که شما زده اید. بروید که اجرتان با ملت.

نقداً اسامی شرکت کنندگان در این جلسات برای ثبت در تاریخ می‌آورم که فردا طلبکاری مدار مقاومت نکنند:

۱- رجبعی مزروعی عضو مؤسس حزب جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی

۲- علی اصغر رمضانپور از کارمندان بخش فارسی بی‌بی‌سی و معاون سابق فرهنگی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران

۳- شاهین دادخواه مشاور سابق در شورای عالی امنیت ملی که بنا به ادعای جمهوری اسلامی به اسراییل سفر کرده و با آنها در ارتباط است

۴- رضا حقیقت نژاد روزنامه نگار و سابقه همکاری با خبرگزاری ایلان را دارد و اغلب در بی‌بی‌سی سخن می‌پراکند

۵- امیر احمد فکری جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در ترکیه

۶- ابراهیم ملکی آخوند خلع لباس شده از شاگردان منتظری

۷- عبدالسلام سلیمی پور پژوهشگر و جامعه‌شناس اهل سنت

تکلیف مجاهدین که روشن است، به دلیل همکاری با صدام و آمریکا و اسرائیل به کلی از سوی مردم ایران طرد شده‌اند. شما چرا فکر می‌کنید که قبح همکاری با ترکیه از کاری که آنها می‌کنند، کمتر است؟ شرکت در برنامه‌هایی که به روشنی تجزیه‌ی ایران را هدف دارد، چون از سوی ترکیه تقویت می‌شود، فرق دارد با همین کوشش‌ها که از سوی آمریکا و عربستان و اسرائیل انجام می‌پذیرد؟

- ترکیب شرکت کنندگان معجون غریبی است و دو موضع‌گیری از آن مستقاد می‌شود، یکی اسلام عزیز است و دومی تجزیه‌ی مملکت. خوب، اگر این است که اسلامش موجود است، چرا مردم دنبال شما راه بیفتند؟ همین به عشق پاره شدن ایران؟

این هم شد تحفه که برای ما آورده اید؟ آن هم با این همه ادعای آیا این جمع از پشتیبانی مالی و اطلاعاتی و امنیتی بخشی از حکومت جمهوری اسلامی، یعنی دسته‌ی رفسنجانی برخوردار نیست؟ اگر هست، پس چرا نباید یکی از جناح‌ها به حساب بباید و بیخود چرا آمده توی اپوزیسیون اخلال می‌کند؟ با این همه امکانات که از هزار طرف و به همین ترتیب که می‌بینیم، در اختیارشان قرار گرفته است. بیخود نیست که این همه دم و دستگاه و حضور رسانه‌ای دارید. هر کس دستش در کار باشد می‌داند که اینها چقدر خرج دارد. آدم تبعیدی هم که از این پول ها ندارد خرج بکند. با غتان آباد، از همه طرف بار می‌کنید.

- اصلاح طلبان عزیز، دنبال خمینی رفتنان بس نبود، خاتمی را باد کردید کافی نبود، جنبش مردم ایران را رنگ کردید و بردید به گاراز کم بود؟ حالاً افتاده اید دنبال اردوغان این خلیفه‌ی تازه به دوران رسیده که تازه چشم طمع به آذربایجان هم دارد؟ دیگر از این یکی ایران دوست‌تر و هوشمند‌تر پیدا نکردید که بروید دنبالش؟ ما شاه الله در داخل که هزار بلندگو دارید، در خارج هم که رسانه‌های اصلی را اشغال کرده اید، همه اش را برای تبلیغ این نظررات مضر و ایران‌سوز می‌خواهید؟ این ملی بودن چیست که بسته اید به دنبال مذهبی بودن‌تان؟ فقط برای ایز گم کردن به گربه؟ اسلامی‌ها که جز بدنامی ندارند. یکباره بگویید مذهبی خالی هستیم و اقلام ملی ها را بدنام نکنید. یک

- ۸- میثم بادامچی تحصیلکرده‌ی فلسفه که معتقد است ترک‌ها در ایران از نظر زبانی و تاریخی در پیرامون قرار دارند
- ۹- علیرضا طالب‌پور از کارشناسان فناوری اطلاعات و ارتباطات و دارای مدارک کارشناسی الکترونیک از دانشگاه تهران
- ۱۰- محمد تقی فرزند دوم خانواده کروبی دکتر حقوق بین‌الملل
- ۱۱- رضا علیجانی
- ۱۲- حسن شریعتمداری
- ۱۳- حسن یوسفی اشکوری
- ۱۴- پیمان عارف
- ۱۵- فرخ نگهدار
- ۱۶- محسن سازگارا
- ۱۷- سید احمد شمس عضو سازمان امنیت ترکیه و سازمانده این جلسات که خود را فعال سیاسی، اجتماعی و مذهبی با درجه دکترای مدیریت استراتژیک می‌خواند و قبلًا معاون مدیر کل دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و متصدی ده‌ها شغل دیگر بوده است.

آذر ۱۳۹۵

December 2016

خبر جالب بود از این رو که اخبار دزدی های روزانه و اختلاس ها آنقدر برایمان عادی شده که دیگر جزء جدا ناشدنی جمهوری اسلامی است و حتی مایه‌ی تعجب هم نمی‌شود.

آخوندها با ادعای دفاع از ارزش های سنتی مانند اخلاق و درستکاری و پاکدامنی و... قدرت را قبضه کردند و از روز اول هم معلوم شده چاخان کرده اند و هدفسان این بوده که با تظاهر به اخلاق همه نوع بی‌اخلاقی بکنند و به ریش دیگران بخندند. آیات عظام و ستون های استوار دینی فقط بر قطر گردن و طول ریش ها افزوده اند و از نعمت رانت های شکر و لاستیک و غیره برخوردارند و در برابر هیچ یک از فسادها، اختلاس ها، گرانی ها، گورخواب ها و... واکنشی نشان نمی‌دهند و خود را به خواب زده اند. مقام رفسنجانی هم در این میان بر همه روشن است. از یاد نبریم که چندی پیش نوار تلفی مهدی فرزند وی انتشار یافت که خواستار تشدید تحریم ها علیه ایران بود؛ تحریمی که کمر ملت ایران را در زیر گرانی و فقر خم کرده و البته کسی هم به مسئله نپرداخت.

باری این خبرها این سوال را در ذهن شکل داد که منظور رفسنجانی و اتباع او از برانگیختن اروپاییان چیست؟ آیا جداً او نگران نقض حقوق بشر در ایران است و می‌خواهد حمایت خارجی ها را برای مبارزه ایرانیان دربند جلب کند؟

---

%D8%A2%D9%82%D8%A7%DB%8C-%DA%A9%DB%8C%D9%87%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1%D8%A8%D8%A7%D8%B1%D9%87-%DB%8C-%D8%AE%D8%A7%D8%AA%D9%85%DB%8C

سفیر سابق اتریش می‌گوید: دو رئیس جمهور سابق ایران یعنی خاتمی و رفسنجانی پای خود را از صحنه های سیاسی معمول فراتر نهاده و تلاش خود را معطوف به هر چه شکننده تر کردن اوضاع قرار دادند، درست همان گونه که در حال حاضر نیز این تلاش ادامه دارد. با این حال، رفسنجانی پیشنهاد داده است که اگر غرب شیبور تغلب در انتخابات و نقض حقوق بشر را به صدا درآورد، به ادامه کار کمک شایانی خواهد کرد.

<http://www.khabaronline.ir/detail/128802/Politics/parties>

### درویزگی از خارجی برای همه عیب دارد

این روزها افزون بر خبرهای روزمره‌ی اختلاس و فساد و دزدی در میان رهبران ج.ا.، خبر استمداد رفسنجانی از اروپایی ها در مورد نقض حقوق بشر در ایران جالب بود. این خبر که قبل ویکی لیکن انتشار داده بود توسط شریعتمداری در یک برنامه تلویزیونی افشا شد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> خبرگزاری فارس - در برنامه تلویزیونی «متن و حاشیه» مطرح شد <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13951011001862>

و همچنین

انصف نیوز در رد سخنان شریعتمداری به نقل از ویکی لیکس: «رفسنجانی درباره‌ی اینکه از دیدگاه او حکومت ایران چطور می‌تواند تکامل پیدا کند نیز بحث کرد، با این استدلال که تغییر باید از داخل ایران بیاید و مداخله‌ی خارجی ها در اکثر موارد پذیرفتی نیست. با این حال، رفسنجانی باور داشت بهترین کمک ممکن از سمت خارجی ها این است که بگویند انتخابات منصفانه نبوده و به نقض های حقوق شری که در پس آن آمد اشاره کنند، هر چند درباره‌ی اینکه به نظر وی اثرات چنین بیاناتی چه خواهد بود با جزئیات صحبت نکرد».

<http://www.ensafnews.com/48276/%D8%A7%D9%81%D8%B4%D8%A7%DB%8C-%DB%8C%DA%A9-%D8%AF%D8%B1%D9%88%D8%BA>

نمی خواهد. ما شالله شکم ها گرد است و سبیل ها چرب. بهشت برای اینها نقد است، برای گذا گشته ها نسیه.  
در نهایت باید گفت چه چیز این دست زدن به دامن بیگانه عجیب است که ما بخواهیم تعجب کنیم؟ از اول آمده اند برای بردن و خوردن، مملکت را مال خودشان می دانند، در داخل تکیه گاه ندارند، از خارج طلب می کنند. مگر شاه غیر از این می کرد؟ چه عیب داشت که بیرونش کردید؟ افلاً وقتی خارج می رفت مثل شما مایه ی بی آبروی نبود. ولی خوب، حق هم داشتید، گدایی از اداره ی اوقاف کجا و کمیسیون معاملات نفتی کجا؟  
اما در پایان برسیم به شعار ها ی اول انقلاب که یکی داستان است پر آب چشم.

بر آزادی و عدالت اجتماعی که همان روز های اول خط بطلان کشیدند. دل مردم را به این استقلال خوش کرده بودند که نقش درآمد. رفسنجانی یکی از مهم ترین رؤسای جمهوری اسلامی، پشتیبانی اصلی اصلاحات و دست راست خمینی، بی خجالت، برای تحکیم موقعیت خود که قبلاً اسمش تشخیص مصلحت بود و حالاً شده حقوق بشر، متولّ به دول خارجی شده است. این از پیشمناز اصلاح طلبان و آن هم از پس نمازان اصلاح طلب که با یاری اردوغان و سازمان امنیتیش جلسه راه می اندازند و به قبیه ایراد وطن فروشی می گیرند. با غتان آباد که هر درختش آب اسلام می خورد، همین طوری میوه می دهد.

البته این به منزله منزه بودن جناح مقابل یعنی اصول طلبان نیست و همه می دانند که طرف مقابل اصلاح طلبان هم فاسدتر و بدتر از آنهاست، متنها آنها بر مرکب قدرت سوارند و اصلاح طلبان امروز فقط از اسب قدرت به زیر افتاده اند.

این جماعت، با این محسنات، ۴۰ سال است شب و روز همه را به تقوی و عدالت دعوت می کنند و بسیاری از مردم را به عنوان گوناگون و واهی اعدام می کنند و کتک می زند و به زندان می اندازند و خود در دزدی و چیاول و تجاوز گویی سبقت از همه جانیان و هرزگان روزگار ربوه اند.

یعنی واقعاً او برای قربانیان سرکوب بعد از انتخابات دل می سوزاند؟ بدیهی است که هیچکدام از اینها نیست. اگر نگاهی که به کارنامه ی ریاست جمهوری عالیجناب سرخ پوش بکنیم می بینیم قتل و کشتاری که او از مخالفان در داخل و خارج کرده حساب ندارد. چنانکه حتا شخص بی آزاری مانند عزت الله سحابی را نه فقط به قول خودش «برای رو کم کنی» به زندان اندادخته، بلکه داده اعتراف زورکی هم از او گرفته اند.

زبانم لال، امیدوارم به مافیای اصلاح طلبان که همه زیر عبای او هستند، برخورد، آیا مقصود نهایی رفسنجانی و فرزندش از پشتیبانی از اصلاحات، فقط به زیر کشیدن جناح رقیب و سوار شدن دوباره به قدرت نیست؟

خوب اگر منظور اینست برای مردم فرقی ندارد و فقط برای اصلاح طلبان فرق می کند. شاهدیم که این دسته هر خطای را که از دیگری سر بزند، از جمله دست زدن به دامان خارجی را با تندی تمام به رخش می کشند و به شلاق انتقاد می گیرند، ولی تا پای خودی ها به میان می آید، ناگهان سکوت اختیار می کنند، رسانه های همدستشان نظری بی بی سی نیز به همچنین دیدیم که سر نامه ی سی نفره به ترامپ چه غوغایی بر پا کردند. ولی صحبت که از خودشان می شود، هر خطای جایز است که هیچ، ظاهراً دستخوش هم دارد.

ممکن است اینها که به اصلاح طلبی به زمامت رفسنجانی چسبیده اند و به هیچ قیمتی هم دست بردار نیستند، بگویند که این رفسنجانی دیگر آن رفسنجانی نیست و تغییر کرده است. (یادش به خیر، شریف امامی هم همین را می گفت). خوب ما که از قلب انسان ها خبر نداریم. رفتیم سراغ آقای ابراهیم یزدی که از جیک و بوک جمهوری اسلامی و سرانش خبردارد. ایشان در مصاحبه ی اخیر خود در آپارات می گوید رفسنجانی هیچ تغییری نکرده است، او همان است که بود. متأسفانه این حقیقتی انکار ناپذیر است که شخصی که سرمشق اصلاح طلبان است و به زعم آنها نابغه ی سیاسی خوانده می شود و نه فقط در ایران که حتا در میان شیخ های امارات همسایه هم به فساد مشهور است، تغییر نکرده و اصلاً چرا بکند؟ همه سر کارش مداخل است، تغییر کردن

ملی مذهبی ها

حسن بهگر

به نظر می آمد در نوکری بیگانه از باقی عقبند، بحمدالله نگرانی رفع  
شد.

دی ۱۳۹۵

January 2017

به گفته‌ی پیمان عارف همکار وی احمد شمس عضو میت (سازمان امنیت ترکیه) بوده است. مسلمًا آقایان شرکت کننده در کنفرانس، احمد شمس را که در واواک ایران کار می‌کرده می‌شناختند. او آدم شناخته شده ایست و برادرش نیز در ایران دارای پست امنیتی است. ممکن است نمی‌دانسته اند وی عضو میت یعنی استخبارات ترکیه هم هست. ولی آیا ثبت یک انجمن بنام «برادری مسلمانان – مرکز مطالعاتی تقاطع صلح» یا همان اخوان‌المسلمین با شرکت احمد شمس بدون صلاح‌دید سازمان امنیت ترکیه امکان پذیر بود؟ اصلاً چطور شده که ناگهان ترکیه تبدیل شد به محل گردنه‌ای اپوزیسیون؟

در کشورهای اروپایی و آمریکا که این همه آزادی هست و به هر صورت مردم می‌توانند بدون دخالت نهادهای امنیتی فعالیت سیاسی بکنند، از هر چهار تا کنفرانس که درست می‌شود، دوتایش مشکوک از آب درمی‌آید، چه دلیل دارد که راه بیفتیم برویم ترکیه که همه‌ی کارها تحت نظرات دولت اردوغان انجام می‌شود؟ این خودش از اول مایه‌ی سوژن نیست؟

مسلم است منبع هزینه رفت و برگشت و اقامت از ناحیه‌ی شخص پیمان عارف که به صورت پناهنه زندگی می‌کند، تأمین نشده بوده و این وجهه از جانب میت پرداخت شده است. اختلاف بین احمد شمس و پیمان عارف (که مشخص نیست بر سر چه چیزی است) موجب علنی شدن نام احمد شمس و فعالیت او گردید و به همین سبب هم پیمان عارف دستگیر و به لبنان فرستاده شد.

و اما دلیل غمگین شدن. آیا همه‌ی آنچه را که آمد می‌توان به حساب سهل انگاری گذاشت یا ناشی از عنایت خاص اصلاح طلبان به اردوغان به عنوان اصلاح طلب دینی، شمرد؟ سهل انگاری را قبول می‌کنیم، ولی مسئله‌ی اردوغان را با این همه تعریفی که از او به عنوان نماینده‌ی اسلام دمکراتیک و مداراگر و غیره کردید، نمی‌توان زیر سبیلی در کرد. ریشه‌ی اصلی مشکل همین است. وقتی از بابت ایدئولوژیک به کسی عنایت دارید و حتی سرشقش می‌شمارید، هشیاری تان نسبت به دوز و کلک هایش سست و کرخ می‌شود و طعمه‌ای می‌شوید که به دام انداختن راحت است. مشکل اصلی این

### احتیاج به چاه جدید نیست

انتشار اطلاعیه‌ی توضیحی آقایان یوسفی اشکوری و مزروعی در مورد شرکت در کنفرانس‌های آنکارا و استانبول<sup>۱</sup> از یک جهت مرا خوشحال کرد و از جهتی دیگر غمگین. خوشحال شدم که در اوضاع ناسیمان کنونی که از عمل وابسته به نوکان‌های آمریکا گرفته تا عربستان سعودی، به دشمنی با ایران می‌پردازند و هر روز نقشه و طرحی برای تجزیه در پیش می‌گیرند و پول بی حساب هم خرج می‌کنند و... گفته شده که مسائل قومی در این کنفرانس‌ها مطرح نشده و وجهی هم بابت سخنرانی‌ها دریافت نشده است. می‌دانیم که ترکیه همواره در مورد آذربایجان بی‌نظر نبوده است. اما یادآوری چند نکته لازم است:

<sup>۱</sup> توضیحات حسن یوسفی اشکوری و علی مزروعی درباره شرکتشان در کنفرانس‌های آنکارا و استانبول  
<http://news.gooya.com/2017/02/post-361.php>  
– Feb 5th Sun 2017

کنفرانس نیست که نظایرش سد تا بوده و چند سد تای دیگرش در راه است. مشکل، این گزینه‌ی ایدئولوژیک است که از اصل فاسد است و نباید تصور کرد که اگر این نهال در ایران به دلایل خاصی به بار نشسته، وقتی در خاک دیگری درست آبیاری بشود، ثمر خواهد داد. از این حرف‌ها راجع به فاجعه‌ی برقراری کمونیسم در روسیه هم می‌گفتند که چون این کشور عقب مانده و چنین و چنان بود، این طور شد و در کشورهای دیگر ثمرات خوبی خواهد داشت که دیدیم چه ثمری داشت. نمونه‌های عبرت انگلیز ایران، مصر و ترکیه کافی است. هر چه می‌کشیم و می‌کشید از همین انتخاب نادرست است و به هر جا که رو کنید، بدتر از قبلی خواهد شد. اینجا مختصر سؤاستفاده‌ای بوده که در نهایت رو شده و دو نفر از شرکت کنندگان هم از آن تبری جسته اند. البته باقی کسانی که نامشان در فهرست آمده بود، سکوت اختیار کرده‌اند؛ ولی داستان خیال پردازی راجع اختلاط اسلام و دمکراسی، داستان بسیار کلی تر و جدی تریست و از دلش جز فاجعه بیرون نمی‌آید. اجازه بدهید مردم از چاهی که در ۵۷ برای آنها کنید بیرون بیایند و از حالا شروع به کدن چاه جدید نکنید و اخوان المسلمين را جلو نیاندازید.

بهمن ۱۳۹۵

February 2017

### سکولار بازی

خنده دار این است که در این اوضاع همه ادعای سکولار شدن هم دارند که اصلاً معلوم نیست مقصودشان چیست. چیزی که روشن است این است که از هر موضوعگیری روشن و صریح گریزانند و طبعاً از لائیسیته وحشت دارند. گشته اند برایش جایگزین پیدا کرده اند. جدایی دین از حکومت نیازمند مبارزه ای طولانی و بی امان است و تا این فکر بین مردم جا نیافتد نمی توان از نفوذ ملایان کاست. باید مثل تمام کشورهایی که جدا پی این کار را گرفته اند، این اصل را در قانون اساسی هم به طور صریح گنجاند.

اگر تمام کسانی که می خواهند پای اسلام را در میدان سیاست نگاه دارند، سکولاریسم را شعار قرار می دهند، درست به دلیل ابهام آن است که هر چیزی را می توان در دلش قایم کرد. اگر سکولاریسم به معنای کنار گذاشتن مذهب از سیاست است، چطور شده ملی مذهبی ها سکولار شده اند؟ ولی از بحث بر سر کلمات گذشته، بیاییم سر موارد معین دخالت مذهب در زندگی مردم ایران تا مطلب درست روشن شود. یک مثال می زنم: از خود بپرسیم که با دنباله روی از ملی مذهبی ها که دستشان حتا برای کنار گذاشتن حجاب اجباری می لرزد، به کجا می توان رسید، همین. لابد کار عیبی دارد. اگر این سکولاریسم است که امام خمینی هم سکولار بود. قرار است از میراث نحس وی بپریم یا اینکه اسمش را عوض کنیم و همان راه را ادامه دهیم؟ همین ملی مذهبی ها هستند که از ابهام سکولاریسم بیشترین بهره را می بردند و همانطور که انقلاب قلبی را به نکبت کشاندند، می خواهند بعدی را هم ببرند در منجلاب اسلام سیاسی. این فرقه از کجا درآمده؟ ملی مذهبی اصطلاحی است که پس از انقلاب رایج شد و به طیفی از سازمان های سیاسی مانند نهضت آزادی و... حتی گاه به مجاهدین خلق اطلاق می شد. ولی ریشه ای پیدایش این طرز فکر به سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ بازمی گردد. اسمش دیرتر از خودش پیدا شده، مثل بسیاری از مشرب های سیاسی.

پس از شهریور ۲۰ است که سر و کله ای گروه های مذهبی در صحنه سیاسی ایران پیدا می شود. پس از سقوط دیکتاتوری، بهترین

### از ستون «Хمینی» به ستون «ملی مذهبی» فرجی نیست

پس از انقلاب هنگامی که حساب ها غلط از آب در آمد، برخی از فعالان سیاسی از تنگی قافیه این جمله را که روزی کسری از سر طعنه به کار بردند بود، به عنوان پند و حکمت تاریخی تکرار می کردند که ما یک حکومت به آخوندها بدھکار بودیم. حرف نشانه ی خردمندی نبود، عالمت سپر انداختن بود. این تسلیم و وادادگی داستان دراز دارد و تا به امروز به شیوه های گوناگون ادامه داشته: چه کسانی که پی زندگی رفته اند و کارسیاسی را بوسیله اند و کنار گذاشته اند و چه کسانی که از سر ناچاری دست به دامن مفاهیمی نظیر استحاله، اصلاح طلبی و ملی مذهبی، شده اند، همه همین راه را ادامه می دهند. این دیگر تسلیم در برابر جمهوری اسلامی نیست، بلکه رضایت به استمرار حکومت دینی است. بعد هم که شکر خدا همه هوادار مبارزه مسالمت آمیز از نوع «از دماغ هیچکس خون نیاید» شده اند. حکومت هم نشسته اعدامهای خودش را می کند.

نهایت برای اسلام مشتری جمع می کند، یا مثل مطهری ساكت شدند و یا مثل برخی دیگر همراهی هم کردند. کارشان هم اشتباه نبود. در نهایت هنگامی که ملایان به کمک آنها بر صندلی قدرتی نشستند که حتاً به خواب هم نمی دیدند، به هیچکدام از این خدمتگزاران رحم نکردند. رسالت ملی مذهبی ها این بود که با تبلیغات مد روز مردم را به طرف اسلام بکشند و در نهایت اختیارشان را بدنهن دست علمای اعلام.

### اسلام فراگیر

حال از این ماجراها سی و چند سال گذشته و با کارنامه ای این چنین درخشان! به فکر اعتکاف و توبه نیستند، چون این دو در قاموس اسلام سنتی است و به اندازه‌ی کافی برای کسانی که این چنین بی اصول و تشنه‌ی قدرت هستند، به اندازه‌ی کافی مدرن نیست. عوض این کارها، باز در فکر سوار شدن بر دوش مردم هستند. گفتاری هم که سر هم کرده اند بانمک است. از همه طبکارند و به همه درس هم می دهند. به ملی ها می گویند شما ملی حقیقی نیستید! شما پان ایرانیست هستید، شعار شما هنر نزد ایرانیان است و بس! خود بریده و خود دوخته! به مذهبی ها می گویند شما کهنه و امل هستید، حقیقت دین را می دانیم. به حکومت می گویند ما حافظان واقعی حکومت دینی هستیم، خندقی هستیم که اپوزیسیون برانداز در آن سقوط می کند. به چپ ها می گویند ما سوسیالیست و انترناسیونالیست اسلامی هستیم. اما نمی گویند که از نظر آنها جا گرفتن در جرگه‌ی انسانیت منوط به مسلمان بودن است. در نهایت هم به همه درس دموکراسی می دهند. همین هایی که وقتی حکومت دستشان بود به اقلیت ها گفتند یک درسی ها به اندازه کوپنشان حرف بزنند. بعد از حزب رستاخیز، حال نوبت این ها شده که فراگیر بشوند.

در خارج هم از یک طرف با اردوغان نزد عشق می بازند. او هم برایشان کفرانس می گذارد و سایت نگام برایشان درست می کند. عربستان سعودی هم که جای خود دارد. از العربیه هم که حتاً خبر هم جعل می کند و اسباب رسمی تبلیغات سعودی است نمی گذرند، چند وقتی است که بی رودربایستی برایش مقاله‌ی عکس دار می فرستند.

فرصت تاریخی برای فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی پیدا شد، انتخابات معنا پیدا کرد و نشریات توансستند از آزادی بیان بهره ببرند. این دوره تا تیر خوردن محمد رضا شاه که اولین قدم برای تغییر قانون اساسی به نفع شاه، برداشته شد و تا کودتای ۲۸ مرداد که شاه قدرت یکه تاز گردید، از پربارترین بخش های تاریخ معاصر ماست. بیهوده نیست که تنها احزاب قدیمی و ریشه دار ما مانند جبهه ملی، حزب توده و حزب ایران در همین دوره ریشه گرفتند<sup>۱</sup>. همین آزادی کوتاه مدت به اسلامی ها فرصت رشد داد. منتها نه به صورت حزب، به شکل گروه های پرشمار و پراکنده که هر کدام حرفی می زندند، ولی در اصل که خواستاری اسلام حکومتی بود، با بقیه شریک بود.

در سال ۱۳۲۲ نهضت خدایران سوسیالیست به رهبری محمد نخشب و دو تن دیگر در راستای تمایلات برخی جوانان که تحت تأثیر جریانات روز، تمایلات سوسیالیستی داشتند تأسیس شد. نقطه‌ی قوت اسما سازمان این بود که در عین اعلان سوسیالیست بودن از اتهام کفر و ضلالت تبری می جست. در جمع، نه فقط این سازمان بلکه اغلب گروه های مذهبی تشکیل شده پس از شهریور ۲۰ عمدتاً واکنشی بودند در مقابل حزب توده و ادبیات کمونیستی و همچنین کتابهای انتقادی احمد کسری. کتاب های کسری هم که با انتشار گستردگی مورد استقبال جوانان قرار گرفته بود ملایان و مذهبی ها را به وحشت انداخته بود. وقتی از دور نگاه می کنیم، کتاب های او در حقیقت یک دوره‌ی آماده سازی برای حزب توده بود زیرا کسی با خواندن آنها به «پاکینی» روی نمی آورد ولی به راحتی جذب حزب توده می شد.

کسری را که کشتد، ولی از پس حزب توده برئی بزرگ و گفتار چیگرایان را به طرق مختلف مورد بهره برداری قرار دادند. این طیف مذهبی که توسعه و تحول پیدا کرد، تا انقلاب ۵۷ با انتشار کتاب های مختلف توسط مهدی بازرگان، طالقانی و علی شریعتی و... خواب به دست گرفتن حکومت را می دید. ملایان این جماعت را قبول نداشتند و حتاً گاهی زبان به تکفیر آنان هم می گشودند، ولی وقتی دیدند که در

اگر سوسیالیسم و لیبرالیسم و فاشیسم و کمونیسم و چهار تا ایسم دیگر را با اسلام در یک دیگ بربزید و زیرش آتش روشن کنید همه تبخیر می شود و آنچه که ته دیگ می ماند اسلام عزیز است که الان هم هست. این آزمایش شیمیایی یک بار در مقیاس کشور و طی انقلاب اسلامی انجام شد، دلیل ندارد تکرارش کنیم چون نتیجه معلوم است.

روشن بگویم: اینها اصل هدف را کنار گذاشتند اسلام و نگاه داشتن باقی است، اصلاً نفهمیده اند. اگر کسی این را نفهمد بهتر است دست از سر ملت داغدیده ای ایران بردارد. اول از همه همین ملی مذهبی ها که از روز اول مانع مبارزه بوده اند و هر شعاری را هم که کسی داده با انداختن سوسمار اسلام در آن، به افتضاح کشانده اند.

در درجه ی دوم هم این هویت باخته های سیاسی که هنوز مستی انقلاب از سرشار نپریده و تصور می کنند صورت طبیعی قضایا این است که هر غذایی خواستید بپزید باید دو فاشق غذاخوری هم اسلام به آن اضافه کنید.

اگر می خواهید چرخه ای استبداد و واپس گرایی بشکند و از دست حکومت اسلامی خلاص شوید، راهش این نیست، اول قدم جدایی از ملی مذهبی هاست و رفتن نبال لایسیته تا بلکه بشود کاری کرد.

بهمن ۱۳۹۵

February 2017

اولین گروه دینی سه ماه پس از شهریور ۱۳۲۰ در شاهرود به نام حزب اسلام تأسیس می شود.<sup>۱</sup> گویا قوای اشغالگر انگلیس از فعالیت این حزب استقبال می نماید.<sup>۲</sup> اما ابوالحسن انصاری از بنیان گذاران آن بنچار در پایان دهه ۱۳۲۰ انحلال آنرا اعلام می دارد تا مورد سؤ استفاده بیگانگان قرار نگیرد و سپس به نهضت ملی شدن نفت می پیوندد.

<sup>۱</sup> سازمان اسناد ملی ایران، بهروز طیرانی، اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۰) خورشیدی، چاپ ۱۳۷۶، رویه ۱۵۳

<sup>۲</sup> همانجا

این وسط کعبه ای آمالشان اخوان المسلمين اند که نقطه شروع مذهبی کردن سیاست در جهان اسلام به شمار می آیند. از آمریکا و اروپا طلبکاری می کنند که اپوزیسیون واقعی ما هستیم، ولی حفظ ظاهر را می کنیم که حرفان پیش برود، آنها هم حمایتشان می کنند. آمریکا و انگلیس هم که برایشان همه نوع تسهیلات رسانه ای فراهم کرده اند. استفاده می برند و به روی خود نمی آورند که تا دیروز برای اینها چه خط و نشان هایی می کشیدند. کرسی استادی و جوایز برایشان فراهم می کنند، فرصت عرضه به خودشان و نظراتشان می دهند و خلاصه در مهمندواری مطلقاً کوتاهی نمی کنند. چنین شده که هر جا سر می زنی یک سایت ملی مذهبی سبز می شود، هر تلویزیون خارجی را می بینی و هر رادیویی را که می شنوی بدون مشارکت آنها روزشان شب نمی شود.

اپوزیسیون را از حزب توده و سازمان اکثریت گرفته تا دیگر سپر انداختگان، به سوی خود جلب کرده اند که ما شناس پیروزی داریم، دنیال ما بیایید. ازشان مقاله می گیرند و از خدمتشان بهره می گیرند. حتا طوری شده است که به طور غیر مستقیم خطشان در بین برخی ملی ها اثر کرده و اینها را هم مثل کوکاکولا تبدیل کرده اند به ملی مذهبی لایت که قند نداشته باشد و به سلامتی ضرر نزند. بعضی ها تصور می کنند اینها که محل حکومت جمهوری اسلامی شیعه شدند می توانند بالعکس واسطه ای یک حکومت غیردینی شوند. چه خیال باطی!

اصل حرفشان چیست؟

تمامی گفتارشان بر این پایه ای حرف های حزب الله های اول انقلاب شکل گرفته که فلان درسد مردم مسلمان هستند که هم درست است و هم بی معنی. درست است چون آماری است. بی معنی است چون نمی توان از آن چیزی در باب انتخاب های سیاسی این مردم استخراج کرد و اقلیت های مذهبی را نادیده گرفت. نتیجه ای که از حرفشان می گیرند این است که هر راه حلی بخواهید به این مردم عرضه کنید، باید اسلامی باشد! این را هم زیر سیلی رد می کنند که

واقعیت اینست که مردم همواره به گروه های مذهبی با شک و تردید نگریسته، آنها را وابسته به بیگانگان دانسته اند. محمد مسعود می خواست که گروه های مذهبی را که با سید ضیاء رابطه داشتند افشا کند که عمرش وفا نکرد. به گزارش وزارت کشور در تاریخ ۲۷/۴/۲۴ «حزب الله» در شیراز پا به عرصه وجود می گذارد که عمدۀ مردم و مقصود مؤسسین «اشاعه و بسط تعلیمات اسلام و آشنا نمودن مردم به حقانیت قران است»<sup>۱</sup>. فعالیت این حزب در شهریور ۱۳۲۰ به رهبری آیت الله سید نورالدین حسینی شروع شد و تحت نام «حزب اتحاد حسینی» و سپس به نام «حزب نور» و سرانجام برادران نامیده شد و مدعی بود که این حزب پیش از این هم فعالیت داشته و در روزهای نخستین حکومت رضا خان فعالیتش متوقف شده است<sup>۲</sup>. اما به نظر می رسد که این حزب در مقابله با حزب توده به میدان آمد و در جریان ملی شدن نفت با دکتر مصدق به مخالفت برخاست<sup>۳</sup> و پس از کودتای ۲۸ مرداد مانند دیگر گروه های مذهبی فلسفه‌ی وجودی خود را از دست داد از فعالیت باز ایستاد.

برگرفته از پیام ایران، ویژه‌ی بررسی گروه های اسلامی حکومتی، ۱۳۸۲

<sup>1</sup> همانجا رویه های ۱۶۷-۱۶۸

<sup>2</sup> همانجا رویه ی ۳۱۵

<sup>3</sup> همانجا رویه ی ۳۱۶

در مقیاس واقعی به مردم نمایانده شود. روشن است که از دید وی این سوزن زدن به امام خیانت بزرگ و جرم و جنایتی بوده که با آب و تاب هم شرح داده که خلاصه آن ملعون می خواسته باد امام را در کند که ایزد منان به داد انقلاب رسید و انگشتش را گذاشت روی سرفنتیل.

بزدی و دوستانش، برای رسیدن به حکومت اسلامی خود را به در و دیوار زده بودند و حاضر بودند که هر کاری بکنند تا به هدفشان برسند، از گمنامی به در آیند و قدرت را به دست بگیرند. اینها می باید حرمتی تقدس مآبانه برای خمینی می تراشیدند در حد ائمه، تا به کلی از سطح آخوندهای معمولی بالاتر بروند و هیچ کس را یارای تعرض بدو نباشد. امثال یزدی نه صاحب نام بودند و نه از خود قدرتی داشتند، باید با امام خطاب کردن و حضرت نامیدن وی هاله ای از تقدس به دورش می کشیدند تا وی پاک و عاری از عیب و نقص جلوه کند و در جماران آن بالا بنشیند و اینها هم بشوند حواریوپوش، کما اینکه شدند. حال اگر دولتشان مستعجل بود، به خودشان مربوط است. باید مثل همپالکی شان حبیبی محتاطانه رفتار می کردند که جایشان تا آخر عمر محفوظ باشد.

جسارت بدتر از آن اینکه بختیار پیشنهاد کرده بود برای مبارزه با خمینی از کتاب ولايت فقهی استفاده شود و محتوای آن به مردم معرفی گردد که درست ترین کار بود. اما همینطوری معلوم نیست یزدی که خودش آن موقع سنگ همین ولايت را به سینه می زده است، چرا اینچنین از تبلیغ محتویات آن توسط بختیار برآشته. این را کسانی می دانند که به یاد دارند که آن زمان و در بحبوحه ای انقلاب و چهره سازی از خمینی برای سوار کردنش بر گرده ای ملت ایران، خز عblas و لايت فقهی که در کتاب طرف آمده بود، مایه ای در درس ر شده بود. چون همه می دانستند که طرح حکومت روحانیان برای احمدی پذیرفته نیست و اگر ایرانیان، حتا در همان گمراگرم انقلاب، بفهمند که خمینی چنین برنامه ای در سر دارد و در کتاب هم نوشته و مدونش کرده است، از هر جای کار که باشد این امام دغل را به حال خود رها خواهند کرد و شعار های اسلامی را دور خواهند ریخت. برای همین هم بود که در همه جا رواج دادند و حتی به نشریات خارجی هم به دروغ گفتند که این کتاب نوشته ای خمینی نیست و او مسئولیتی در باب

### فریب که را خوردیم؟

درست است که گفته اند کسی روزنامه ای دیروز را نمی خواند، ولی روزنامه گردی هم عالمی دارد و خالی از فایده هم نیست. چند روز پیش، در کاوش میان روزنامه های زمان انقلاب، ناگهان چشم به صفحات روزنامه کیهان در روز های ۱۵ و ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ که حلوی افشاگری های ابراهیم یزدی بود. از همان هنرنمایی هایی که مثل بیق و بسیاری اشخاص بیق دیگر در زمان انقلاب کردند و از بس پرشمار بود از یادها رفت. طبیعی است که خودشان و نوچه هایشان هم اصراری به یادآوری این خاطرات درخشن ندارند و بیشتر وقتشان را صرف بازنویسی سرگذشت خود می کنند تا در این دنیا باز هم مردم را گول بزنند و اگر هم در آن دنیا بازخواستی بود، مدعی شوند که شرح احوال واقعی من همین است که خودم چاپ کرده ام، باقی از اعتبار ساقط است.

آقای دکتر که وزیر خارجه هم بود، در روزنامه فاش ساخته که بختیار دستور داده بوده که در مطبوعات و رادیو و تلویزیون به تدریج کلمه ای حضرت را از جلوی نام خمینی حذف کنند تا بادکنکی که امثال یزدی و همدستانش در آن دمیده بودند، کم کم خالی شود و خمینی هم

چنین کرده. ولی فراموش نکنیم که روحانیت، بدون این آخوندهای فکلی که یزدی یکی از هزارشان است، قادر به هیچ کار نبود. وعظ و روضه خوانی و تعزیه در مردم کارگر نبود و نمی توانست از بابت سیاسی بسیجشان کند. این کار روش نو و زبان مردم پسند و چهره‌ی فکلی می خواست که اینها برایش آوردن که یعنی برایتان اسلام مدرن آورده ایم و ملت را به جایی کشاند که می بینیم. هنوز هم مدیند که اسلامشان غیر از اسلام آخوندی است و مدرن است. تا وقتی که ما از شر اینها خلاص نشویم، نخواهیم توانست از دست ملایان و حکومت فاسدشان خلاصی پیدا کنیم. باید اول اینها را از میانه‌ی معركه کنار بزنیم تا بتوانیم با حکومت ولایت فقیه چنان که باید مبارزه کنیم. اینها دیروز واسطه‌ی پیروزی آخوندها بودند، امروز مانع شکستشان هستند.

اسفند ۱۳۹۵

February 2017

محتوایش ندارد و البته چون نخستین بار هم با نام کاشف الغطاء چاپ شده بود این دروغ کارگر افتاد. کار بختیار دکان این دروغ را تعطیل می کرد که چنین کینه اش را به دل گرفته بودند.

اگر ملی مذهبی ها واقعاً چنانکه ادعا می کنند، به فکر ملت و ایران بودند، باید آن زمان میان غرض شخص و حزبی و بخصوص منافع شخصی، با منافع ملی تفاوت قائل می شدند. در بسیاری از کشورهای اروپایی شاهد بوده ایم که هرگاه کار به جای باریکی رسیده، احزاب از اهداف حزبی خود صرفنظر کرده و به توافق کلی رسیده اند تا از هرگونه آسیبی به کشور جلوگیری کرده باشند. ولی این عده که اکنون خود را ملی مذهبی می خوانند و آن وقت مشیر و مشار خمینی بودند، نه آن هنگام که خمینی امت را جایگزین ملت کرد و نه زمانی که افtra به مصدق زد، اعتراض نکردند و در جلوی او نایستادند، سهل است در پروار کردن این مظہر جهل از هیچ کوششی فروگزار ننمودند. می دانستند که هر چه دارند از او دارند و باید بزرگش کنند تا دستشان به جایی بند شود و اگر شده، ورناید. یکی لقب حضرت به او داد دیگری لقب امام به او چسباند. به او تقدس بخشیدند تا این هیولای خونریز را بزک کنند. آنان که برای رسیدن به قدرت، از تقدس بخشیدن به خمینی، این مظہر ارتجاج، دریغ نکرند، نه فقط مصلحت مردم و منافع ملی را که شرف و اخلاق فردی را هم نادیده گرفتند، زیرا عاشق ایده آل و آرمان های حزبی شان بودند و مهمتر از آن دلباخته‌ی قدرتی که می خواستند از طریق خمینی به چنگ بیاورند. می خواستند به حکومت اسلامی دست یابند که یافتند و ما را گرفتار کردند.

امروز آقای یزدی پس از ۳۷ سال در پاسخ به نارضایتی مردم ژست روشنفکرانه ای می گیرد و می گوید: « انقلاب ۵۷ پیروزی جهل بر ظلم بود»

باید پرسید چه کسانی به جهل کمک کردند؟ مردم ما عادت کرده اند تا صحبت از بلا و نکبت حکومت اسلامی می شود، انگشت اشاره را به سمت آخوندها بچرخانند و آنها را سرمنشأ بدختی های خود بشمرند. درست است که روحانیت با ایران

و یکی از همان نطق های دو ریالی گفتگوی فرهنگی اش را که از شهبانو کش رفته، برای همه بکند، نه گذاشت و نه ورداشت و گفت البته این جایزه ای صلح خیلی مهم نیست، باید درشت ترش را می آورند. خیال کرده بود مثلاً بابت آن مقاله هایی که سر هم کرده و وزیر فرهنگ بودنش در زمان صدور فتوا علیه رشدی، می باید جایزه ای ادبیات به خودش می داده اند. یا امید داشت محض گل روی او کمیته ای نوبل جایزه ای فقه و اصول درست کند و حواله اش کند به عمامه ای مبارک. هر چه باشد این همه رسیدن به سر و وضعش محض دلبری از خواهران پاسدار که نبود، باید در اروپا جلب مرید می کرد. بعد هم که خانم عبادی کشف کرد که اسلام با حقوق بشر تنقضی ندارد و صحبت از دستیوسی و کلای مجلس ششم را کرد و... خلاصه از خراب خرابتر.

گفتیم حالا اینها تعارف است، بعد حرف دلش را خواهد زد. دیدیم که خیر، همان در حال و هوای نوبل فکر می کند باید کار دنیا را اصلاح کند و رفته دنبال جهانی شدن و از سطح ایران فراتر رفته. حال نامعقول بودن حرف هایش را می شد زیرسیبیلی در کرد و گفت، خوب افلا اسمش هست که جایزه آورده، بهتر از هیچ است، رویمان را می گیریم آنور که نگویند حادث می کنید و ایرانی ها تا یکی بزرگ می شود می افتد به جانش و از این حرف ها برایمان در بیاورند. گذشت و بعد از مدتی دیدیم که حرفهای خانم درست نشد که هیچ، نامربوط ماند، ولی نوعش عوض شد، رفت توی یکی از این خط های سیاسی که در خارج می بینیم. معلوم شد دوره اش کرده اند و سپاهش کرده اند و خلاصه همینطوری دارند به او خط می دهند. این کار را قبلًا با خانم مهرانگیز کار کرده بودند و کشیده بودنش در راه تبلیغ برای همان خط. از هر دوشان تأیید می خواستند برای تحریم ایران و خلاصه جا انداختن این حرف که اگر حکومت فاسد است باید زدش و این طور زد و اگر درد داشت باید تحمل کرد و... این دو نفر هم بدختانه آنچه را که تحویلشان می دهند، تکرار می کنند. این را هم زیر سیبیلی در کردیم چون گفتیم، خیلی ها از این حرف ها می زند، مال

### شیرین عبادی - سیاسی

مدت ها بود آرزو به دل بودیم که یک هموطنی جایزه نوبل ببرد که سرمان را در دنیا بالا بگیریم که ما هم بعله! خوشبختانه بالاخره قرعه بنام خانم شیرین عبادی افتاد.

چ شادی ها که نکردیم و فکر کردیم مادر بچه های کارتون خواب ایران که وکالت دگراندیشان و اقلیت های مذهبی را در ایران به عهده داشت واقعاً مستحق جایزه ای نوبل بود. اما این قند آب شدن در دل ما دیری نپایید و تبدیل به دق دل شد. بقول معروف گفتیم خانم عبادی می آید فاتق نامن می شود، قاتل جانمان شد. اولاً از روز اول این خانم پس از گرفتن جایزه با این شهرت و اعتباری که کسب کرده بود دیگر به ایران نرفت که نرفت. اگر غلط نکنم به جای اینکه فکر کند سرمایه ای به دست آورده که باید به کار بیاندازد، تصویر کرد بابت رحمات قبلیش بازنشسته شده و حالا حقوق بازنشستگی به او بخشیده اند و باید به کنجی بنشیند و حقوق بشر را از دور رصد کند.

البته این هم بود که یکهو برگشت گفت این جایزه حق خاتمی بود! طرف هم که دلش برای همین چیزها لک زده بود و خیلی دلش می خواست عبا و عمامه اش را بکشد بیاورد در استکهم جولان بده

و حکایتش را با ذوق و شوق نوشت. عین خبر می گوید: «شیرین عبادی، برنده جایزه صلح نوبل نیز در این نشست تأکید کرد که قومیتهای ایران همواره تحت ستم مضاعف بوده اند و به دلیل زبان، فرهنگ، مذهب و هویتشان مورد تبعیض واقع شده اند.»

باری شیرین عبادی در این موقعیت به جای اینکه از آزادی همه مردم ایران دفاع کند، با نشست و برخاست با تجزیه طلبان آب به آسیاب آنها می ریزد و به آنها حقانیت می بخشد. خانم عبادی هیچ وقت از خود نپرسیده که آیا امثال ناصر بلیدهای، مشاء الله رزمی، کریم عبدیان بنی سعید و مصطفا هجری و... را که بعنوان نمایندگان اقوام بلوچ و آذربایجان و عرب و کرد می پنیرد و در کنارشان می نشیند، نمایندگان واقعی آن اقوام هستند و از جانب آنها حرف می زند؟ اصلاً قوم چگونه قرار است نماینده تعیین کند که اینها مدعیش هستند؟ رأیی بوده، چیزی بوده؟ چه بوده که هیچکس ندیده مگر خانم عبادی و عرب سعودی و باقی همپالکی ها.

خلاصه خانم عبادی گویا ماست در دهان داشته و لام تا کام در جواب ادعاهای این کلاهبرداران سیاسی، چیزی نگفته، گویی گرفتاری بی آبی و برقی و کمبود های دیگر مختص این اقوام بوده و بقیه ملت در پر قوه خوابیده بودند و ملاها باشان می زده اند.

---

[D8%B2%D8%A7%D8%B1%D8%B4-%](#)  
[-%D9%86%D8%B4%D8%B3%D8%AA](#)  
[D8%B3%D8%A7%D8%B2%D9%85%D8%A7%D9%86-%](#)  
[-%D9%87%D8%A7%D9%89](#)  
[D9%85%D9%84%DB%8C%D8%AA-%D9%87%D8%A7%D9%89-%](#)  
[%D8%A7%DB%8C](#)  
[D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D9%BE%](#)  
[D8%A7%D8%B1%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%86-%](#)  
[%D8%B3%D9%88%D8%A6%DB%8C](#)  
[D8%B3.html%](#)

اینها خیلی هم غلیظ نیست، به روی خود نیاوریم بهتر است. کی محل می گذارد؟ تا گشت و رسیدیم به اینجا که هر دو نفر در ترویج گفتار نو محافظه کار دنده عوض کردند و وارد داستان های قومی بازی و فدرالیسم و اینها شدند که نهایتش تجزیه است. دیدیم دیگر این را نمی شود به سکوت برگزار کرد.

باری خانم عبادی مدتی است به بهانه های گوناگون در جلسات تجزیه طلبان شرکت می کند و در توجیه آن می گوید باید به آنها فرصت داد تا حرفشان را بزنند! انگار کسی جلوی اینها را گرفته. هرچه بگویی که خانم جان آنها به اندازه کافی سایت و بلندگو برای حرفشان دارند و از پشتیبانی مالی کنگره آمریکا و اسرائیل و ترکیه و دولت های عرب و... برخوردارند، تو ناسلامتی قرار بوده به داد ملت ایران بررسی که از یک طرف حکومت توسرشان می زند و اصلاً ملت ایران را به رسمیت نمی شناسد و آثارو نمادهای ملی اش را خراب می کند از جانب دیگر پشتیبانان همین تجزیه طلبان که شما از غمშان جامه می درید، در کار تجزیه و تکه پاره کردن مملکتشان هستند، به گوشش فرو نمی رود که نمی رود. مثل اینکه بی بی سی و صدای آمریکا و من و تو هم نگاه نمی کند که ببیند رفقای تجزیه طلبش بیست و چهار ساعت مشغول هنرنمایی هستند.

دفعه ی اولش که همان کنفرانسی بود که سکولار دمکرات ها هم در آن شرکت داشتند و بعد به غلط کردم افتادند. کنفرانس به پیام این دو خانم مزین شده بود. شیرین خانم می رود بالای منبر که در بریتانیا و کانادا به استقلال طلبان فرصت دادند در انتخابات شرکت کنند و آنها را نکشند. خانم جان اصلاً کی انتخابات آزاد در ایران برقرار شد که افکیت ها محروم شدند؟ همانی که هست برای همه هست و مالی هم نیست. شماها کاندیدا داشتید، ما که نداشتیم.

آخرین جلسه ای که خانم عبادی شرکت کرده نشستی درباره «ملیتها و اقلیتهای ایران» در پارلمان سوئیس بوده که العربیه<sup>1</sup> نقل کرده است

یعنی خانم عبادی نمی داند که همنشینانش سر بر آستان آمریکا و اسراییل سایپیده اند و از کمک های مالی و تبلیغاتی آنها برخوردارند؟ نمی داند که همین ها در صددند که ایران را با همین اسباب و پول خارجی و همین گفتار تبلیغاتی پا خورد و بی مایه، تجزیه کنند؟ می نشینند و می گویند که رسمیت زبان فارسی که عمر چند قرنه دارد، بیان ستم ملی است و تو خانمی که همین فارسی را بلدی و تازه همینطوری حرف میزندی که همه شنیده اند، اعتراضی نکردی؟ خانم جان فکر می کنید اگر زبان دیگری در ایران رسمی شده بود، داستان فرقی می کرد، خوب به آن یکی ایراد می گرفتد که اسباب ستم است. آخرش می رسیدند به اینکه اصلاً زبانی رسمی نباشد، همه به زبان محلی حرف بزنند و وقتی با هم کاری داشتند، با هم به انگلیسی اختلاط کنند لابد.

انگلیسی هم که اصولاً بیان هیچ ستمی نیست، فقط فارسی بیچاره است که قرعه‌ی ستمگری به نامش افتاده به کجا فریاد کنیم که این خانم که قرار است حقوق خوانده باشد و در ایران زمانی قاضی بوده و نوبlesh را به اسم ایران گرفته، اینطور آلت دست هر کسی می شود. اول اصلاح طلبان، بعد نومحافظه کارانی که این قهرمانان افليتی نوچه و نوکرشنan هستند. کی قرار است که این خانم حرفی از سر عقل بزند که مختصری به کار مردم ایران بباید؟ آدمی که فکر ندارد، همینطور بازیچه می شود. عزیز من جایزه ای گرفته اید، نشسته اید در خارج که از مواهب آن بهره مند شوید و مزاحم نداشته باشید، در حالیکه قرار بوده به درد دل ایران برسید. از همه‌ی اینها گذشتیم. افلاً سکوت کنید. کسی که نتوان ارزیابی سیاسی ندارد، وارد این مباحث نمیشود. همان شیرین عبادی بمانید، عبادی - سیاسی نشوید که ضررتان محدود باشد.

۱۳۹۵  
اسفند

March 2017

با اوست که میتواند دوباره طلاق بگیرد و با شوهر اولش ازدواج نماید. دشمنان اسلام این کار را معادل قرماسقی شوهر اول شمردند و به باد تمسخر گرفتند. به همین سبب چند مسلمان با غیرت و حمیت به خدمت آیت الله مطهری که آن زمان در مجله‌ی وزین «زن روز» فعالیت داشت و همه را از داشت خود مستقیض می‌کرد، شناختند و عارض شدند که فکری به حال پیشه اسلام بفرمایید که از دشمنان ضربه دیده و آخ مسلمین بلند شده. آن حضرت مانند که چه کنند؟ از آنها پرسید شما فیلم را دیده اید؟ گفتن خبر فقط در افواه شنیده ایم. راستش بیچاره‌ها نمی‌توانستند اقرار به دیدن فیلم کنند و از عوایق این عمل خطأ مصون بمانند. مطهری هم خودش نمی‌توانست با آن عمامه و عبا به سینما برود چرا که سینمای آن زمان یادآور معصیت‌های لوط پیغابر بود و مردم هزار حرف درمی‌آوردن. ماند جواب طلبه‌های جوان را چه بدهد. پس در حوزه‌ی علمیه‌ی در بوق دمیدند و داوطلب خواستند. سرانجام سه نفر از جان گذشته داوطلب این عملیات انتشاری شدند که برونده فیلم را ببینند و در این دنیا بدنام بشوند و در آن یکی کوفن کرز گران بر سر و چوب نیم سوخته را در ماتحت به جان بخربند. چنین شد و پس از تماشای این فیلم سه گزارش به حضرت مطهری رسید و ایشان قلم رنجه کردند و طی مقاله‌های مفصلی ثابت کردند که قرماسقی اسلامی شرعاً مانع ندارد و اصولاً عیب از خود کار نیست، عیب از نداشتن مجوز شرعی است و اگر کسی موفق به کسب مجوز شد، ایرادی به کارش نمی‌توان گرفت.

#### بعد از انقلاب

خوشبختانه امروز به دنبال انقلاب درخشان و دورانساز، اخلاق و عفت اسلامی به بالاترین درجه رسیده است. از جمله در اثر مجاهدت‌های آموزشی آیت الله گیلانی در گیلی شو و سخنرانی‌های مبسوط بسیاری از واعظان تلویزیونی که بحمدالله نکته‌ای را نشکافته نگذاشته‌اند، سطح اطلاعات مردم و بخصوص جوانان بالا آمده. در زمان ما که متأسفانه امکانات نبود، همان کتاب «راز کامیابی بانو

#### مصنویت اسلاماتیک

قدیم‌ها مردم از عفت و پاکدامنی چیز درستی سرشان نمی‌شد و چشمشان به دهان آخوندها بود که راهنمایی شان کنند. البته در جبهه‌ی مقابل، دشمنان ناموس هم تبلیغات مخربی علیه شرع انجام می‌دادند که با مجاهدت علماء تیر انان به سنگ می‌خورد. بعد از انقلاب، خوشبختانه مشکل اصولاً حل شد، چون دشمنان تار و مار شدند و علمای اعلام همه کاره.

در اثر فدایکاری‌های این هاست که امروز جامعه‌ما به حد اعلای اخلاق و شرف و کرامت انسانی دست یافته است و مهم تر از همه اینکه ناموس که مهم ترین دغدغه‌ی مردم ایران است، دیگر در معرض تهدی نیست.

#### قبل از انقلاب

یادم هست فیلم کمدی شیرین « محل » ساخته‌ی نصرت کریمی این مسأله را طرح کرد که پس از سه طلاقه شدن زن، اگر وی بخواهد دوباره به عقد شوهر قبليش دربیاید، باید به محل رجوع کند، یعنی طبق شرع مقدس باید به عقد مرد دیگری در آید و فقط بعد از زناشویی

که اسامی این اشخاص خیر در میان بباید و تصور شود که قصدی غیر از قربت در میان بوده و خلاصه کارشان بی اجر شود. ولی تازه نکته‌ی اصلی اینجا نبود.

فایده‌ی اصلی که از این امر نسبت مسلمین شد درک مفهومی اساسی از گنجینه‌ی بی پایان فقه بود. این فایده آشنایی با مفهوم «مصنونیت اسلاماتیک» بود که یکی از ارکان فقهی عفری است و مردم از وجود آن بی اطلاع بودند و تصور می‌کردند که قوانین فقهی بر همه مسلمین به طور یکسره و یگانه جاری است. در صورتی که همانطور که در دنیا مصنونیت پارلمانی داریم که مختص نمایندگان مجلس است و مصنونیت دیپلماتیک داریم که پرسنل دیپلماتیک یک کشور را (البته به غیر از آمریکا) در کشورهای دیگر از تعقیب و بازداشت مصون می‌دارد، مصنونیت اسلاماتیک هم داریم که مخصوص است به علمای اعلام و اعضای هیأت حاکم دولت اسلامی و آنها را اصولاً در برابر هر نوع تعرض نیروهای انتظامی و طبعاً تعقیب قانونی حفظ می‌کند، حال چه داستان لواط باشد، چه اختلاس، چه قتل. خلاصه هر کاری که بر دیگران حرام است، برای گروه اخیر حلال است، آنهم با ضمانت فقهی.

ما با اصل این داستان مشکلی نداریم، فقط می‌خواستیم خواهش کنیم که این نکته‌ی بدیع و اساسی را در کتب فقهی بگنجانند تا مردم از این به بعد تکلیف خودشان را بدانند. اگر هم تصور می‌کنند که به روز کردن این همه کتاب مشکل است و چند سال وقت می‌برد، به عنوان چاره‌ی عاجل بدهند یک تعداد مهر درست کنند با این مضمون که محتوای کتاب در باره‌ی حوزه دیدگان و اعوان و انصارشان صدق نمی‌کند. اینطوری دیگر همه در جریان قرار خواهند گرفت و جایی برای شکایت نخواهد ماند.

۱۳۹۶ فروردین

March 2017

مهوش» بود که تازه باید کلی می‌گشتید تا یک نسخه اش را به دست بیاورید و تازه هیچ جنبه‌ی متذکر هم نداشت، همینطوری تجربی بود. ولی مهمتر از این بخش آموزش عملی، توجه به ابعاد حقوقی و فقهی داستان است که همه از آن غافل بودند و امروز جزو اطلاعات عمومی نوجوانان شده تا اگر کسی قبل یا بعد یا حتی در میانه‌ی عمل به آنها ایرادی گرفت، بتوانند به نحو احسن از خود دفاع کنند و روی مزاحم را کم کنند. ولی با تمام این احوال، هنوز نکاتی برای مردم مکنوم مانده و باعث می‌شود که اگر اتفاقی افتاد، به دلیل بی اطلاعی، به علمای اعلام و خدمتگزاران خالصشان، ظن بد ببرند.

برای نمونه حکایت شیرین لواط محمد گندمنژاد طوسی، معروف به سعید طوسی قاری قرآن وابسته به شورای عالی قرآن. او در سفر برای مسابقات قرآن ترکیه موفق به لواط با تعداد قابل توجهی از نوجوانان شد و در عوض به آنها کمربند مشکی قاری قرآن اهدا کرد که زحمتشان را جبران کرده باشد و بر آشنایی شان با شرایع اسلام، مهر تأیید بزند.

برخی از روزنامه‌های نادان با انتشار خبر به اشکال ناهنجار، قصد خرابکاری داشتند، به سبک همان دوران فیلم محل. ظاهرآ اصلاً حاليشان هم نبود که امروز اسلام حاکم است و دیگر احتیاجی هم به مجله‌ی زن روز نیست و آقایان علماء خودشان زحمت ارشاد را مستقیماً به عهده می‌گیرند. کما اینکه بدون فوت وقت وارد میدان شدند تا مردم را با ظرایف شرعی کار آشنا نمایند.

اول نکته‌ای که فرمودند این بود که نشر این گونه اخبار «مصدق اشاعه‌ی فحشاء» است، نباید این کار را کرد و مجازات دارد. یعنی از دیدگاه حوزه، خود فحشا شرعاً مانع ندارد، این درج خبر و اطلاع رسانی است که موجب فساد در جامعه می‌شود و باید از آن جلوگیری نمود.

این تذکر لازم بود، بخصوص که از قرار معلوم حاج سعید طوسی به ۱۹ نوجوان عنایت خاص داشته و اظهار کرد که ۱۰۰ نفر دیگر با او در این عمل خیر شریک بوده اند. کش دادن بحث موجب این می‌شد

مخالفان نظام در این سالها می گفتند، از دهان خود اسلامگرایان هم بیرون می آید و صورت رسمی پیدا میکند. البته خیلی مانده تا بررسیم به تحقیق جدی راجع به کرده های زعمای حکومت اسلامی. برای این کار و اطلاع از ابعاد واقعی فاجعه ای که اینها بر سر میهنمان نازل کرده اند، باید تا سقوط نظام صبر کنیم. هرچند ابعاد وحشتاکش را به حس و گمان می دانیم.

اخیراً، احمدی نژاد، که از ابتدای انتخابش با رفسنجانی درگیری داشت و هدف اصلی تبلیغات مافیای اصلاح طلب، قرار گرفته بود، احتمالاً به دلیل باز کردن راه خودش یا رفیقش به ریاست جمهور و تسویه ی حساب با اصلاح طلبان، نکاتی را راجع به جریان مذاکرات اتمی یادآور شد که هرچند بیشترشان پنهان نبود، ولی منظم شدن و کنار هم آمدنشان مهم بود. بخصوص که احمدی نژاد از ابتدای کار، بیش از انقاد، در معرض مسخره و مضحکه ی جناح های دیگر قرار گرفته است تا مردم اصلاً به سخنان او اعتنا نکند.

طبق گفته ی احمدی نژاد، قطعنامه های هسته ای، در دوره ای صادر شده که روحانی مسئول مذاکرات بوده نه در دوره ی نهم و دهم دولت، یعنی دوره ی احمدی نژاد، و او ناچار به جوابگویی در باره ی عملکرد تیم قبلی شده است. این را هم گفت که امکان توفاقي بر سر ۲۰٪ حق غنی سازی انجام شده بود بدون اینکه راکتورهای اتمی از کار بیفتد و تعهد دیگری داده شود، ولی در داخل همین هواداران رفسنجانی و رئیس مجلس مانع شدند و بعد هم اوباما منصرف شد.<sup>۱</sup>

به هر صورت به یاد همه هست که احمدی نژاد در باره ی اورانیوم غنی شده و خارج کردن آن از ایران با تیم اوباما وارد مذاکره شده بود و حتی آمریکا، ظاهراً به این دلیل که تصور می کرد طرف ایرانی تن به توافق نخواهد داد، از رئیس جمهور برزیل (لولا داسیلوا) و اردوغان خواست که واسطه بشوند و چنین پیشنهادی را به تهران ببرند که برند. ولی وقتی، برخلاف انتظار، احمدی نژاد با آنها موافقت کرد و این دو شadan نتیجه را به اطلاع آمریکا رسانندن، ناگهان اوباما زیر

### نگاه لازمی به کارنامه ی سردار اصلاحات

در جامعه ی ما رقابت سیاسی موجود نیست، بلکه همان طور که خیزش انقلابی مردم غصب شد، قدرت سیاسی هم غصبی است. این از دست آن یکی قاپ می زند، آن از دست این. نعل وارونه می زند و هزار حقه سوار می کنند تا خود را موجه جلوه دهنده و دیگری را نادرست و این دور تسلسل ادامه دارد. آنهایی که در این میان نادیده گرفته می شوند مردم هستند. مردم، صاحبان اصلی حاکمیت که از آنها سلب قدرت شده، در غیاب احزاب سیاسی و رسانه های آزاد به دنبال سراب از این آخوند به آخوند دیگر پناه می برند.

چقدر در گوش ما خوانند که هاشمی رفسنجانی سردار سازندگی و ستون نظام و رهبر اصلاح طلبان، می تواند کشته توفان زده ی میهن را به ساحل نجات برساند و از خطر جنگ رها کند. از روزی که به ریاست جمهور اسلامی رسید و دکان سازندگیش را باز کرد، چگونه بخشی از اپوزیسیون به او پیوست و هلهله کنان تا بعد از مرگ او از وی پشتیبانی کرد و سیاست او را عقلانی و مسالمت آمیز و جامع محسنات قلمداد کرد. حال که بنا به مصالحی، به مناسبت نزدیکی انتخابات از برخی حقیق پرده برگرفته می شود، آن چیزهایی را که

<sup>۱</sup> <https://www.youtube.com/watch?v=hW-SmDSShoc>

همین سناریو در مقام رئیس مجلس ادامه یافت و عده ای را به جان نمایندگان نهضت آزادی در مجلس انداخت و کار از ناسزاگوبی حتا به کنک کاری کشید. عکش هم هست که با چه لذتی دارد صحنه را تماشا میکند.

این گروه های فشار که نام حزب الهی گرفتند، که بودند؟ رفسنجانی در خاطرات خود اشاره دارد که محمد هادی عبد خدایی نیز به او پیوسته: «ظهور آقای (محمد هادی) عبد خدایی، رهبر بخشی از فدائیان اسلام آمد و پیشنهاد داشت که فدائیان در اختیار حزب جمهوری اسلامی یا من قرار گیرند. گروه های دیگرانشان هم چنین تقاضایی کرده اند، این گروه ها احساس بی حرکتی و بی سامانی می کنند». محمدمهدی عبد خدایی برادر دیگر این شخص عامل ترور دکتر فاطمی بود. رفسنجانی است که این گروه ها را هدفمند می کند و در راه اهداف خود به کار می اندازد.

دوم اینکه از پست ریاست مجلس نهایت سؤ استفاده را کرد و نمایندگان را علیه بنی صدر برانگیخت و با بهشتی همdest شد و نامه ای در عدم کفايت رئیس جمهور نوشت که هیچ دلیل قانونی و مشخصی نداشت و پیش خمینی گریه کرد تا حکم عزل او را گرفت. هم او بود که چنان جوی ایجاد کرد که معین فر از نهضت آزادی که در مجلس به عنوان مخالف صحبت می کرد گفت پس از این سخنان تأمین جانی ندارد.

سوم اینکه در کنار گذاشتن منتظری نقش اساسی داشت. همه گونه محضورات برای او تدارک دید. جرم استاد او در حوزه ای علمیه این بود که انتقادهای خود را علی می کرد و به قتل های سال ۶۷ اعتراض داشت. به همین سبب فرمان حمله به خانه او و خراب کردن دفتر او و غارت اسناد او را صادر کرد و در بسیاری از این امور محمد خاتمی و روحانی نیز دستیار و همراه او بودند. ماقیای اصلاح طلبان، در ابتدای کار فقط گروه همدستان رفسنجانی بودند که بعد برای خود اسم و رسم جدید تدارک دیدند.

حرفش زد و از قبول طرح خودش استنکاف کرد. کاری که اسباب اعتراض دو واسطه شد... احمدی نژاد مدعی است که جناح اصلاح طلبان پیغام و پسquam کرده تا توافق سرنگیرد. این هم یادم بود که در همان زمان، زهرا رهنورد پیامی صادر کرد که اینها میخواهند ترکمانچای هسته ای راه بیاندازند و... خلاصه مخالفت اصلاح طلبان با حصول توافق بسیار صریح و قاطع و علنی بود. ظاهراً می خواستند خودشان امضا کنند، حتا اگر بر جام باشد.

این یادآوری مرا به صرافت بازبینی، هرچند گذراي کارنامه‌ی سردار سازندگی انداخت تا بینیم این رهبر اصلاحات از روز رسیدن به قدرت تا مرج چه خدماتی به ایران کرده است.

در مکاری و زیلی آخوندی وی و طمع و آز سیری ناپذیریش هیچ بحثی نیست که از همان روزهای اول هرجا که پولی دید به جیب زد تا بالآخر نقب زد به چاه نفت و افتضاح رشوه خواری پسرش عالمگیر شد. از اینها که بگذریم فقط به نقش او در چند مقطع حساس تاریخی اشاره ای میکنم.

اول از همه در ابتدای پیروزی خمینی که چشم و چراغ رهبر است و خمینی چشمش به دهان اوست، هرکس با رفسنجانی مخالف است دشمن پیامبر است. خشت کج اول را در حذف همه‌ی غیر خودی ها و نه فقط مخالفان، او گذاشت و نهضت آزادی را در مجلس او از پا انداخت و حزب الله‌ی ها را به جان آنها انداخت و از این کاربی نهایت برخود بالید. او در مقام وزیر کشور با گروه های اوپاش خود دولت وقت را تضعیف کرد و توسط این گروه ها دیگر اعضای دولت را تهدید نمود. خود او در خاطراتش می نویسد: «پنجمین به ۲۳ مهر ماه ۱۳۶۰... اول شب جلسه ای طولانی با سران نهضت آزادی، آقایان مهدی بازرگان، یدالله سحابی، ابراهیم بزدی، احمد صدر و هاشم صباحیان داشتیم. از اینکه از سوی حزب الله‌ی ها و رسانه‌های جمعی تحت فشارند، شکایت داشتند و چاره جویی می کردند. گفتم، اگر موضع صریح در مقابل ضد انقلاب بگیرند وضع ممکن است بهتر شود».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، رویه ۴۴۵

- ۲۷۴ -

<sup>۱</sup> عبور از بحران، خاطرات، ۱۳۶۰ رویه ۳۲۹

- ۲۷۳ -

صورتی که در وصیت‌نامه خمینی ذکر شده است «آنچه به من نسبت داده شده و یا می‌شود، مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من یا خط من و امضای من باشد». بدین ترتیب رهبری سورایی را کنار زد و رهبری فردی را برگزید به امید اینکه خامنه‌ای گوش به فرمانتش خواهد بود. ولی بعد از شکرآب شدن میان او و خامنه‌ای، دوباره سعی کرد مسئله‌ی رهبری سورایی را مطرح کند، اما نتیجه‌ای نگرفت.

تضعیف ساختاری ارتش و سنگین کردن وزنه‌ی سپاه و وارد کردنش به مسایل اقتصادی وسیله‌ای بود برای درست کردن همدست تا دزدی‌های خودش خیلی به چشم نخورد و نیروی نظامی اصلی حکومت را با خود شریک کرده باشد که بیمه‌ی عمرش بشود. با پیدا کردن اختلاف با هیأت مؤتلفه که بار دیرین بودند و حتا هفت تیر برای ترور منصور را خود رفسنجانی برایشان تهیه کرده بود، به اصلاح طلبی روی آورد و خاتمی را علم کرد. در ماجراهی مک فارلین نقش اساسی داشت و تا مهدی داماد منتظری را که این ماجرا را لو داده بود، به دار اعدام تحویل نداد، راحت نشد. وقتی فایل صوتی منتظری انتشار پیدا کرد، موضع رفسنجانی در دفاع از کشتار زندانیان ۶۷ و موضع حاج احمد پسر خمینی، این بود که مقصود از این کارها «خدشه وارد کردن به جایگاه مرحوم حاج احمد آقا و بیت معزز امام» است. حاج احمد هم خود در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی که از سر تا به ته فصل قتل مخالفان بود، به طور مشکوکی از دنیا رفت. یادمان هست، فلاحیان قاتل که هیچیک از اصلاح طلبان فکر نکرده به وی لقبی مناسب بدهد، مدعی بود که مانند سنجاق به سینه‌ی سردار سازندگی الصاق شده و کسی دست به ترکیب نمی‌تواند بزند.

پسر او مهدی رفسنجانی در گفتگوی تلفنی با نیک آهنگ کوثر که فایل صوتیش هم منتشر شد، از وی می‌خواهد که کسانی را در امریکا پیدا کند که تحریم‌های سنگین تری را علیه مردم ایران برقرار کنند تا بدینوسیله رفسنجانی دوباره قدرت را بدست بگیرد.

اینها را نگفتم تا جناح مقابل را که دستکمی از مافیای اصلاحات ندارد، تطهیر کنم. جمیع وراث خمینی جز همین قتل و جنایت و خیانت، کاری بلد نیستند و با هم مسابقه دارند. محركم دروغ های

چهارم اینکه رفسنجانی از تاریخ ۲۱ مهرماه ۱۳۶۰ از جانب خمینی در شورای عالی دفاع نشست و پس از مدتی فرماندهی جنگی را بر عهده گرفت که فقط در عملیات از پیش شکست خورده‌ی کربلای پنج آن پیش از یازده هزار تنفر کشته شدند. برخی مدعاون و بیراه هم به نظر نمی‌آید که پس از فتح خرمشهر، علی رغم مخالفت خمینی با ورود به خاک عراق، به نبرد ادامه داد و شش سال دیگر بر طول جنگ افزود.

در ۳۱ شهریورماه ۱۳۷۰، احمد خمینی یار وفادار و گوش به فرمان او، راز خرابکاری هایش را در جنگ فاش ساخت. منتظری و چند تن از فرماندهان سپاه نیز این امر را تأیید کردند. ولی او در توجیه آن فقط گفت: «گر بخواهیم تلفات هشت سال جنگ تحملی را با تلفاتی که در همین هشت سال گذشته بر اثر تصادفات جاده ای مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که تعدادش بسیار کم است چرا که سالانه ۲۰ هزار کشته جاده ای و خیابانی داریم». از آنروز طرفداران حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران هم این استدلال را که حق ثبتیش به رفسنجانی میرسد، بارها تکرار کرده اند.

از همین مقایسه می‌توان حرمتی را که برای جان آدمی داشت، سنجید و نگرش او را نسبت به قربانی شدن فرزندان ایران در جنگ، دریافت. اینها فقط چیزهایی است که فاش شده. دیگر رازهای سریه مهر جنگ نزد سپاه موجود است که تا کنون انتشار نداده است. اما شاهکار او درخواستش به عنوان فرمانده کل قوا از آمریکاست که اسلحه ندهد تا ایران جنگ را ببازد تا بقول خودش تندروها قدرت نگیرند.<sup>2</sup>

پنجم اینکه او در انتخاب خامنه‌ای که فاقد مرجعیت بود، نقش اصلی داشت. با جعل وصیت خمینی وی را به سوی رهبری سوق داد. در

<sup>1</sup> ایسا، ۶ مهر ۱۳۹۳

<sup>2</sup> طبق گزارش‌های کنگره امریکا و گزارش تاور و گزارش قاضی مستقل آن و خاطرات الیور نورث

<https://www.enghelabe-eslami.com/component/content/article/21/didgagh/tarikh/4478-2013-10-06-13-28-16.html>

شاخداری بود که مافیای اصلاح طلبان در باب پدرخوانده‌ی خود رواج میدهد و او را نمونه‌ی اعتدال و صلح دوستی و درستکاری و... جلوه می‌دهد. خواستم فقط شمه‌ای از کارهای این یکی را که همدستانش وی را در زمرة‌ی اولیاً الله جا داده‌اند، عرضه کنم تا کسی تصور نکند که همه کور و کرند. اینها در ذهن و دل مردم ایران ثبت است و در روزی که باید، از تمام آنهایی که مملکت ما را به این روز انداخته‌اند حساب خواهند خواست.

۱۳۹۶ فروردین

April 2017

نمی آورند که ندامت کاری اینها بود که جوان های معتبرض را به جای بردن به سوی پیروزی روانه ی کهرباک کرد. نه فکر داشتند و نه برنامه و نه شعار، فقط مدعی بودند انتخابات قلابی را برده اند و همه را راه اندختند که کار خودشان را پیش ببرند. آخرش هم آن شد که دیدیم، حالا هم از آن ها قهرمان می سازند.

دیروز ناگهان سایت های ملی مذهبی بیانیه ای با امضای عباس امیرانتظام، داوود هرمیداس باوند، علی رشیدی، حسین شاه حسینی با عنوان «رهبران جبهه ملی در حمایت از کاندیداتوری حسن روحانی» انتشار دادند که در شبکه های اجتماعی انعکاس وسیعی داشت. من خبر را اول در فیس بوک آفای محمد سهیمی دیدم، با این توصیف: «در یک اقدام بی سابقه در طول کل تاریخ جمهوری اسلامی...». آنچه خبر را جدا مایه ی شک می کرد این بود که جبهه ی ملی های خارج کشور طی اعلامیه های جداگانه تحریم انتخابات را اعلام کرده بودند. رفت و در فیس بوک کامنت گذاشتم که به هر حال موضع رسمی جبهه ی ملی این نیست و این آقایان سرخود اعلام موضع کرده اند. جبهه ای که تحت فشار وزارت اطلاعات، حتاً نتوانسته جلسه برای اعضای کهنسال شورای مرکزی خود بگذارد که انتظار هیچ عمل خشنی از آنها نمی رود، چطور میتواند چنین اعلامیه ی مضحكی بدهد.

تازه جریان را به حساب سؤ نیت نگذاشم و نوشتم که این اعلام مواضع کاملاً شخصی است نه سازمانی و با توجه به اعلام مواضع جبهه ی ملی در آمریکا و اروپا نمی تواند موضع رسمی جبهه ی ملی باشد.

آفای سهیمی پاسخ داد که «جبهه ی ملی خارج از کشور ایزوله و بی اهمیت است»! و اتهاماتی متوجه جبهه ی ملی خارج کشور کرد که در اینجا نمی آورم چون باید آنها خود پاسخگو باشند و من قصد ندارم در مقام وکیل و سخنگویشان عمل نمایم.

به هر حال چند ساعتی نگذشت که آقایان امیر انتظام و علی رشیدی این بیانیه را تکذیب کردند. و اکنون آفای سهیمی به این سخن، از پاسخ قبلی اش هم جالب تر بود: تحریم کنندگان را «تحریمی های ژنتیکی» نامید و مدعی گشت رهبران سالخورده ی جبهه ی ملی داخل کشور را

## فصل کلاهبرداری

ما در مقابل یک حکومت توتالیتار قرار داریم که از «انتخابات» محض کسب حقانیت و تحکیم اقتدار خود استفاده می کند. جنبش اجتماعی، سیاسی مخالف، هنوز ابزار لازم برای براندازی را ندارد ولی می تواند دستکم با نه گفتن به این نمایش مضحك که فقط به نفع نظام است، از خود و از حقوق طبیعی خود و شرف ملت ایران دفاع نماید. این وسط اصلاح طلبان که طیف های گوناگونی را شامل می گردند، مایلند محض ماندن در قدرت و دوشیدن همین ملت، همه را پای صندوق رأی بکشند و در نادرستی تزویر و کلاهبرداری و بخصوص وقاحت از تمامی رقبای اصولگرای خود جلو افتاده اند. هر بار شاهد هستیم که رکورددفعه ی قبل خودشان را می شکنند و همه را حیران می کنند. امسال رسیده اند به جعل امضا و هویت که واقعاً آفرین دارد. دائم هم مثل همه ی آخوندهای متقلب، تسییح می اندازند و قسم امام و پیغمبر می خورند و دم از شرافت و این حرف ها می زنند، ولی این رفتارشان مصدق صریح بی اخلاقی سیاسی است. می بینیم که راجع به آن دو نفری که در حصر افتاده اند چه ها می گویند. چنان شهیدانی از اینها ساخته اند که بیا و ببین. به روی خودشان هم

تصمیم بگیرد اما به تحریم کنندگان و تکذیب کنندگان بیانیه اتهام می زنید برای اینکه موقعیت خود را تحکیم کنید؟ بیینید، بیخود نیست که همه می گویند که اصلاح طلب و اصولگرای سر و ته یک کرباسند و همه ای این قافله از زیر عبای خمینی بیرون آمده. حالا هابیل و قabil بازی درآورده اید که مردم را سیاه کنید، و گرنه برادرید و بد و خوب هم ندارید.

اینها هر چه را که فکر کنند بی صاحب مانده ملاخور می کنند. عمامه ای و فکلی هم ندارد، تا ولشان کنی همین است. مدتیست که این ظن بی صاحبی را به ارث و نام مصدق برده اند و به خود گفته اند که جبهه ای ملی را وزارت اطلاعات به این روز انداخته تا هم اسمش باشد و هم خودش نباشد و کاری کرده که حتی یک جوان هم در حول و حوش این سازمان پیدا نشود. بدین ترتیب عرصه خالی مانده برای مدعيان اصلاح طلبی که خودی هستیم و جزو حکومتیم، چنگ می اندازیم روی مال. کی به کیه؟ تا اعتراض و تکذیب کنند، ما بار خود را بسته ایم.

کوشش های بی عاقبتی که برای مصادره مصدق به نفع ملی مذهبی ها در جریان است همه شاهدند و کار دیروز و پریروز هم نیست. مصدق، گنجی است از آبرو که هر کس بخواهد در ایران امروز کار سیاسی بکند به او محتاج است. ولی ارش بی صاحب نیست که نصیب هر کفتاری بشود. از جمله روحانی که در مقدمه بی برنامه ای انتخاباتی خود اعلام کرد که «کوشش برای حذف جریان موسوم به ملی- مذهبی به سرانجام نرسید و محمد مصدق هنوز شخصیت مورد احترام آحاد جامعه است».

این هم یک پرده از ذری های سیاسی ملی مذهبی ها بود و بس. و گرنه کیست که نداند که مصدق ملی مذهبی نبود که هیچ، اصلاً با دخالت دین در حکومت مخالف بود. اگر اینکاره بود که با کاشانی به هم نمیزد.

چند کلمه به دوستان هم بگویم که دفاع از میراث مصدق فقط با تولید انبوه انواع جبهه ای ملی در خارج از کشور ممکن نمی شود. باید در همان راهی کوشید که او کوشید و جلوی این دغلبازی ها هم در آمد. نه

تحت فشار گذاشته اند تا بیانیه را تکذیب کنند! این برخورد بسیار تأسف انگیز بود و حکایت از حمایت بی چون و چرا و بی محابای آفای سهیمی از جریان اصلاح طلبی که به هر صورت بخشی از حاکمیت است، داشت و خواه ناخواه این پرسش را پیش می آورد که چرا ایشان فشار وزارت اطلاعات را نمی بینید که چگونه با احضار های مکرر و تلفن های تهدید آمیز حتا فرست به تشکیل یک جلسه برای تصمیم گیری در انتخابات نمی دهد. ولی در عوض به سه چهار نفر آدم پراکنده در گیتی که صرفًا مغضض ارادت به مصدق نام گروه خود را جبهه ای ملی گذاشته اند و هیچ وسیله ای هم برای فشار به احدی در اختیار ندارند، به این راحتی تهمت می زند که این و آن را مجبور به این و آن کار کرده اند! اصلاح طلبان که در تشویق شرکت در انتخابات همسنگر خامنه ای هستند، می کوشند تا با این حرف های سخیف موضع مخالفان را لوث کنند و دور از تعقل و انmod نمایند. در صورتی که اگر کاری از تعقل به دور باشد، همین رأی دادن است به افرادی که نه اصلاحی کرده اند و نه در آدمکشی و سرکوب دستکمی از رقبایشان دارند. ماشالله همین ناطق نوری را که وقتی در برابر خاتمی کاندیدا بود، طالبانی می خوانند، الان که طرفدار روحانی شده، محترم می دارند! دعوا فقط سر باند عوض کردن است، و گرنه فرقی با هم ندارند.

این تقلب اول اصلاح طلبان نیست. چندی پیش از پرویز پرستویی هنرپیشه معروف، نقل قولی جعلی و مشابه پخش کردند. اما وی صریحاً حمایت از روحانی را تکذیب کرد و گفت بنده کسی را تشویق به رأی دادن و رأی ندادن نمی کنم. خبری با عنوان «تقديم حنجره ای محمدرضا شجريان به روحاني» توسيط رسانه های حامي دولت در قضای مجازی منتشر شد که بلافاصله توسيط خانواده اين هنرمند تکذيب شد و همایون شجريان اعلام کرد که اين شایعات مدتیست دامن او و پدرش را گرفته.

چرا دروغزنی می کنید؟ مگر شما مدعی طرفداری از آزادی و دموکراسی نیستید؟ چرا به وزارت اطلاعات اعتراض نمی کنید که نمی گذارد یک تشکل با سابقه و مقبول ملت بتواند برای انتخابات

باید گذاشت که وزارت اطلاعات با گروگان گرفتن چهار نفر آدم سالخورده، همه‌ی مصدقی هارا ودار به احتیاط بکند و نه اینکه چهار تا کلاهبردار ملی مذهبی و روزنامه نگار هوچی به این راحتی اسم مصدق را ابزار جاه طلبی ها و رقابت های خودشان بکنند. آنهایی که نام جبهه‌ی ملی را حمل می‌کنند به جای اینکه خود را در خطوط عمل جبهه‌ی داخل محدود نمایید که در چنگال حکومت اسیر است، باید با دست باز از مصدق و میراثش دفاع کنند که خدمتی به کشور و مردمش کرده باشند.

اردیبهشت ۱۳۹۶

May 2017

را خانه نشین کرده و امنیت و حیثیتشان را سلب نموده نمی تواند  
اعلامیه بدهد و آن را محکوم نماید؟  
بی داد و ستمی که بر زنان در ایران زیر عنوان مبارزه با بی حجابی  
می رود غیر قابل توصیف است و این چیزی است که زنان فرهیخته به  
درستی آن را دریافتند و از اول انقلاب به مبارزه با آن برخاستند. به  
هر روی زنان در آن فضای توهمند زا، آگاهانه برای دفاع از حق پوشش  
و دیگر حقوق خود به میدان آمدند اما به جای پاری و همدلی و  
همزبانی از نهضت آزادی که حکومت را قبضه کرده بود جز همراهی  
با آخوندها چیزی ندیدند و نشنیدند.  
اصولاً تقاویت نهضت آزادی و ملی مذهبی ها با حاکمان فعلی در  
چیست؟

خانم هایی که دران هنگام در آژانس هوایپمایی کار می کردند  
نماینده ای به خانه ی طلاقانی فرستادند که به فریاد ما برسید که عده ای  
با شعار یا روسربی یا توسری به ما حمله می کند.

«پدر طلاقانی» (لابد این لقب از کشیش های فرنگی به ارث رسیده)  
به جای برخورد مسئولانه با واقعیت، کوشش در انکار آن کرد: «هیچ  
کس در جمهوری اسلامی زنان را به داشتن حجاب مجبور نمی کند و  
عناصری می کوشند یک جناح بزرگ انقلاب یعنی زن ها را از انقلاب  
 جدا کنند.» وی آنان را به صبر و سکوت دعوت کرد و محض احتیاط  
در ضمن توصیه فرمود که یک روسربی مانند روسربی ایندیرا گاندی  
نهضت وزیر هند از حیثیت آنها کم نمی کند.  
نظری این سخنان را مهدی بازرگان از تلویزیون گفت و در محسنات  
روسربی افزود که یک روسربی سر را از گرد و خاک هم محفوظ نگه  
میدارد!

لابد شمردن مزايا و محسنات بهداشتی روسربی یکی از ویژگی های  
نهضت آزادی و نشانه ی میانه روی این سازمان است!  
مهندس بازرگان و پدر طلاقانی زنده نیستند بیبینند که حیثیت و جان  
انسان ها به ویژه زنان به عنوان مبارزه با بدحجابی چگونه بریاد  
می رود و چگونه با مشت و لگد و باتوم به زنان حمله می کنند، تجاوز  
می کنند، غرامت می ستانند و خانواده ها را متلاشی می سازند.

### چرا نهضت آزادی ساكت است؟

این روزها که حکومت اسلامی از برگزاری نشست چهل و ششمین  
سالگرد تأسیس سازمان نهضت آزادی جلوگیری نمود، بسیاری از  
آزادیخواهان این عمل را به درستی محکوم کردند. البته وقni که گروه  
های نظامی و شخصی با قداره و باتوم و اسلحه ی گرم تحت عنوان  
مبارزه با بدحجابی به مردم بی گناه و بی سلاح، به ویژه زنان حمله و ر  
شدند تنها معدود سازمان ها و گروه های داخلی همچون کانون  
نویسندها و جبهه ی ملی به اعتراض و محکوم کردن یورش وحشیانه  
رژیم به مردم و مخصوصا زنان پرداختند و نهضت آزادی کاری  
نکرد.

روی سخن من با ملی مذهبی ها به ویژه سازمان نهضت آزادی است  
که مدعی قاطعیت و به تعبیر خود «دارای چپ ترین مواضع در این  
طیف» است که چرا به جای بیانیه های تسلیت فوت فلان و بهمان به  
این امر مهم نمی پردازند.

نهضت آزادی که برای عطسه ی رهبران فلسطین و درگذشت زن  
چند فلان آیت الله اعلامیه می دهد، برای فاجعه ای اجتماعی که زنان

این پرسش را برای امضا کنندگان اعلامیه معترضین به محرومیت از برگزاری جلسه‌ی چهل و هفتاد سال نهضت آزادی نیز می‌توان مطرح کرد که آیا فقط آزادی اعضای نهضت آزادی مد نظر آنهاست و یا ستمی هم که بر نیمی از جمعیت ایران برود برای آنان مختصر معنایی دارد؟ در هنگام نخست وزیری دولت مؤقت بازرگان، هزاران زن در پایان تظاهرات خود قطعنامه‌ای را در برابر ساختمان دادگستری تهران به شرح زیر اعلام کردند:

- ۱- پوشش متعارف زنان باید با توجه به عرف و عادت و اقتضای محیط به تشخیص خود آن‌ها واگذار شود.
- ۲- حق برخورداری مساوی با مردان از حقوق مدنی.
- ۳- حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی زنان بدون هیچ تبعیضی حفظ و تأمین شود.
- ۴- امنیت کامل زنان در استفاده از حقوق و آزادی‌های قانونی تضمین شود.
- ۵- برخورداری واقعی از آزادی‌های اساسی برای زنان و مردان کشور تضمین شود.
- ۶- هر نوع نابرابری بین زن و مرد مرتفع شود.
- ۷- مواضع شغلی فعلی زنان حفظ شود.
- ۸- نقایص قانون حمایت خانواده جهت تأمین هر چه بیشتر حقوق از دست رفته زنان مرتفع گردد.

در پایان این قطعنامه خواسته شد که مهندس بازرگان نظر خود را در این مورد اعلام کند. اگر نهضت آزادی از پاسخ آقای بازرگان خبری دارد، بسیار نیک است که مردم ایران را آگاه سازد چون ارث اولین نخست وزیر خمینی را خورده است لازم است دیوتش را هم ادا کند.

من در نیت خیر هیچ کدام از بزرگواران نهضت آزادی مانند بازرگان، طالقانی، سحابی شک ندارم اما حسن نیت شرط کافی برای دخالت در سیاست و سکاندار شدن کشتی مملکت در حساس‌ترین

دختران و زنان ما برای بیرون آمدن از خانه چه توان سنگینی باید در برای جانوران بسیجی و پاسدار بدهند؟ آیا آن مرحومان اگر زنده بودن کاری می‌کردند؟ وارثان نهضت آزادی که ماشالله زنده هستند و فعال. آیا هنگام آن نرسیده است که همین وارثان تکانی به خود بدهند و به عنوان گروهی که مسئولیت بزرگی در آوردن این حکومت اسلامی دارد در این مورد فریادی بزنند؟ یا این که نهضت آزادی فقط به فکر نشستن بر مسند حکومت است و لحظه‌ای فکر نمی‌کند دفعه‌ی پیش که حکومت کرد چه گلی به سر مردم زد که مردم باز هم خواستارش باشند؟ در یک کلام، باید پرسید این که حجاب من در آوردن و فجایعی که به نام آن در ایران چریان دارد با «مبادی عالیه دین مبین اسلام با توجه به مقتضیات زمان و عصر» که اصل و اساس نهضت آزادی را تشکیل می‌دهد مطابقت دارد یا نه؟ و یا این که اصولاً چون مسأله زنان کمکی به گرفتن قدرت نمی‌کند برای نهضت آزادی هم اهمیتی ندارد؟ چند سال پیش در شیکاگو، در مجلس پادیبد دکتر مصدق، من قولی از فریدون آدمیت را نقل کرد که مصدق در برابر پیشنهاد عده‌ای برای واگذاری پست وزارت فرهنگ به مهندس بازرگان، گفته بود وی برای این مقام مناسب نیست چون اگر وزیر فرهنگ شود می‌خواهد همه دختران مردم لچک به سرکنند. باید این را بیفزایم که این سخن را معتبر را مأخذ قرار دهم.

آقای عبدالکریم لاھیجی در مقام اعتراض در آمد که خیر این طور نیست و دختران آقای بازرگان بی حجابند. در آن مجلس مجال بحث نبود و نکفتم که بی حجابی دختران آقای بازرگان پاسخ قانع کننده‌ای نیست و از مسئولیت آقای بازرگان نمی‌کاهد. آقای بازرگان یک مسئولیت سیاسی در مقام نخست وزیری داشت که بدان عمل نکرده است، رفتار خصوصی ایشان چه ربطی به ملت ایران دارد؟ من چه می‌دانم شاید زور آقای بازرگان به دخترانش نرسیده است! چنان‌چه دختران رفسنجانی هم به حجاب بی اعتقادند ولی آیا این دلیل میانه روی رفسنجانی می‌شود؟

لحظات تاریخی نبوده و نیست. برای این کار مختصری قابلیت هم لازم است. در نهایت آیا جز این است که تعلفات مذهبی آنها همان چیزی را بیان میکند که حاکمان امروز نمایندگی می کنند؟

صدماتی که جامعه‌ی ما از آدم‌های صالح و درستکارولی بی فکر و واپس‌گرا خورده غیر قابل جبران است، چنان عملکردۀایی و چنین سکوت‌هایی حاکی از وفاداری آنها به سنت‌های پوسیده‌ی مذهبی، فاصله‌ی طولانی این مدعیان را با دموکراسی و آزادی و خردگرایی نشان می‌دهد.

خرداد ۱۳۸۶

May 2015

نوشته های خود به روشنگری و انتقاد در باره‌ی ارزش های هویتی  
این نیرو، مواضع سیاسی... بپردازند»  
این فرمایشات حاج آقا مرا به یاد سروده‌ی مولانای بلخی انداخت که  
فرموده اند:

و آن یکی اشتر را گفت که هی  
از کجا می‌باید ای فرخنده پی  
گفت از حمام گرم کوی تو  
گفت نیک پیداست از زانوی تو

من پرسیده ام چرا رهبران نهضت آزادی که برای هر مسأله جزی  
فلسطین و رحلت عیال حضرت آیت الله... اعلامیه می‌دهند، در مورد  
حجاب زنان که به خاطر شیوه بسیاری از زنان را مورد شتم و آزار قرار  
داده اند و یا به زندان انداخته و بسیاری را در داخل مستأصل و خانه  
نشین کرده اند، ساکت مانده اند؟

آیا این کلی گویی یا برچسب زنی است؟

انصاف بدھید آیا گفته‌ی من در مورد اظهارات مرحومان طالقانی و  
مهندس بازرگان در پشتیبانی از حجاب که در روزنامه‌ها درج شده و  
از رادیو و تلویزیون همزمان پخش شده برچسب زنی است؟  
آن وقت فرمایشات حاج آقا که در مورد مقاله من و آقای مهر آسا  
یکجا، کش و منی قضاوت کرده و به جای پاسخ منطقی خود گریز به  
صحرای کربلا زده و ما را متهم به حمله به دین اسلام و مذهب شیعه  
نموده را می‌توان «نقد بی غرض و سالم» نامید؟ واقعاً که معنی کلی  
گویی و برچسب زنی را هم فهمیدیم. باری اگر انتقاد از نهضت آزادی  
و یک پرسش ساده می‌تواند حمله به دین اسلام و مذهب شیعه تلقی  
شود، بفرمایید فرق شما به اصطلاح «ملی مذهبی‌ها» با حکومت  
اسلامی و ولایت فقیه فعلی قطعی دراینست که انها بر مسند قدرت سوارند  
و شما پیاده اید. چنین برخوردي می‌تواند نمایانگر همان ارزش های  
ملی مذهبی» مبنی بر اعتدال و انصاف مندرج در همان مقاله پیوست  
آقای سحابی باشد؟

برای این که خیال آقای حاجی راحت شود باید بگوییم اگر جنبشان  
این حکومت «یا روسربی یا توسری» را مظہر حکومت شیعه و اسلام

### نماینده نهضت آزادی واعظ غیر متعظ

ظاهراً مقاله‌ی اینجانب «چرا نهضت آزادی ساکت است؟» در مورد  
این که چرا نیروهای به اصطلاح ملی مذهبی و به ویژه نهضت آزادی  
در مورد شتم و تجاوز به حقوق زنان که با عنوان حجاب می‌شود، با  
توجه به تأکید و توصیه‌ی رهبران نهضت در اول انقلاب و مسئولیتی  
که دارند، به آنان برخورده و شخصی بنام آقای رضا حاجی را که گویا  
نماینده خارج کشور این سازمان را دارد و ادار به پاسخگویی کرده  
است.

البته در پاسخ مذبور (که برای این جانب و سایت ایران لیرال که  
ناشر این مطلب بوده اند نیز فرستاده نشده و پس از مدت‌ها از انتشار  
آن توسط یکی از دوستان مقیم آلمان موفق به دست من رسیده) آمده  
است که اینجانب (من و آقای دکتر مهر آسا) «کوچک ترین آشنایی از  
مفهوم ملی - مذهبی و ارزش‌های تشکیل دهنده» را نداریم و برای  
هدایت من و امثال من مقاله آقای عزت الله سحابی را پیوست نوشته  
خود کرده اند. همچنین ایشان توصیه کرده اند: «به جای کلی گویی و  
تسلی به اتهام و برچسب و حمله به دین اسلام و مذهب شیعه، در

از دین و مرتد و کافرکه بیگر جای خود دارد. برای مزید اطلاع حاج آقا خوب است بدانند که دموکرات مسیحی ها نمی گویند آزادی و دموکراسی را باید از انجیل یا زندگی مسیح بیرون کشید؛ اما نهضت آزادی حکومت ایدنولوژیک اسلامی می خواهد و بر این باور است که از واقعه‌ی عاشورا می توان مشروعيت و آزادی بیرون کشید.<sup>۱</sup> یا آقای عزت الله سحابی در مقام نمایندگی ملت در مجلس هنگامی که می خواهد بودجه را نقد کند به عنوان این که استخاره کرده و بد آمده معوق می گذارد؟ آیا با این شیوه های غیر عقلانی می شود حکومت دموکرات، عادلانه و خردمندانه داشت؟

داوری را به خوانندگان و وجودان خود شما می سپارم که نوشته تان را با شعار «برقرار باد نقد و مبارزه سالم نظری و بی غرضانه» تمام کرده اید.

در پایان شاید این توصیه نیز برای نهضت آزادی مفید باشد که شخص موجه تری را به نمایندگی خود انتخاب نماید زیرا این نوع پرونده سازی ها با معیار ارزش های هویتی مورد ادعای آقای سحابی به هیچوجه سازگار نیست.

مرداد ۱۳۸۶  
July 2007

<sup>۱</sup> رجوع شود به مقاله دکتریزدی، «مبانی مشروعيت حکومت»، آفتاب شماره ۳۴، فروردین و اردیبهشت ۸۳ که در مقاله‌ی «آقای یزدی کربلایت خانه بود» که در همین مجموعه آمده، نقد کرده ام.

<sup>۲</sup> رجوع شود به «عبور از بحران» نوشته‌ی رفسنجانی

می دانند (چنان که چند روز پیش در رادیو آلمان دبیرکل نهضت آزادی آقای دکتریزدی آن را حکومت الهی نامید که برجای حکومت سلطنتی نشست) آری من مخالف این اسلام هستم.

این به جای خود، انتقاد از اسلام را حق خود و هر کسی می دانم و تا هنگامی که انتقاد از اسلام آزاد نشود آزادی در ایران میسر نخواهد شد و این مسخره بازی های تکفیر و اشریعتا و... ادامه خواهد داشت و هر روضه خوان پشمچالی به جای پاسخ منطقی حکم تکفیرخواهد داد.

به هر حال تصور نفرمایید حاج آقا فقط تهدید می کند. خیر پاسخ ایشان شامل نصایح بلیغ و فصیحی هم می شود از ان جمله که در جوامع دموکراتیک اروپا، دولت و مردم به دین و مذهب مردمشان احترام قائلند و بر هویت «مسیحی» خود تأکید دارند و احزاب دموکرات مسیحی را مثال زده اند.

این سخن درست است ولی حاج آقا فقط نوک کوه بخ را در اقیانوس دیده اند و از دیدن دستکم دو سه نکته مهم غفلت ورزیده اند:

۱- در اروپا اصل عقلانیت و خرد را قبول کرده اند یعنی این که قوانین ساخته‌ی بشر باید در کشور جاری و ساری باشد.

۲- این احزاب اصل لبرالیسم یعنی عدالت سیاسی را قبول کرده اند که مذهب مسئله‌ی خصوصی افراد است و اصل فردیت را قبول کرده اند، این که در پارلمان یک نفر چه دینی دارد و یا اصلاً ندارد مطرح نیست و همه حقوق برابر دارند.

البته حاج آقا حتماً توجه فرموده اند که در این جوامع دموکراتیک سزای یک پرسشن سیاسی و انتقاد از یک سازمان سیاسی برچسب زنی و اتهام و پرونده سازی نیست بلکه پاسخ منطقی و توضیح و رفع ابهام است.

نهضت آزادی در مرآنامه خود خواستار حکومت اسلامی است و آن را حکومت الهی می نامد. آیا این حرف با اصول جاری در کشورهای دموکراتیک همخوانی دارد؟

آیا رهبران نهضت آزادی حاضرند با یک ارمنی و یا بهایی دست بدنه‌ند و در یک جا بنشینند و حقوق برای برای آنان قائل شوند؟ خارج

در لباس طالبان کشته شد اما اگر امروز زنده بود باید با القاعده و طالبان می‌جنگید؟» بعد افزوده: «اکنون القاعده و طالبان به یک جریان خودجوش، اصیل و مردمی بدل شده‌اند.»

مالحظه فرمودید! واقعاً این تاسف انگیز نیست که در غیاب چنگیز پهلوان که از دست طالبان‌های ایرانی، در تبعید بسر می‌برد زیبا کلام به نمایندگی استادان دانشگاه ایران در مجلس یادبود احمد شاه مسعود رهبر ملی افغانستان و ملقب به شیر پنجشیر که عمری را در مبارزه با طالبان گذرانده، شرکت کند و طی سخنان گهرباری(!) نه تنها قاتلان او را تبرئه نماید بلکه برای مقتول نیز یک تکلیف در برابر قاتل معین نموده و یاران و همفرکران او را به پیروی از قاتلان او فرا بخواند؟ آن هم قاتلانی که به هیچ دگراندیشی رحم نمی‌کنند و دستور قتل انسان‌های بی‌گناه را در چهارگوش جهان صادر کرده، مثل گوسفند سر آنان را می‌برند. اما یک نکته‌ی مهم در این میان فراموش شده یا حضرت استادی تغافل فرموده‌اند: طالبان و القاعده پیش از آن که «مردمی» باشند که نیستند، مدعی نمایندگی اسلام هستند، چرا به این مسئله آفای زیبا کلام توجه نمی‌فرمایند؟ آخرگروه هایی که در معابر و اتوبوس بمب می‌گذارند و از کودک و پیر و خودی و بیگانه و مسلمان وغیر مسلمان را تکه و پاره می‌کنند کجا برای جان انسان‌ها و مردم ارزش قابل هستند که بتوان نام مردمی بر آنها گذاشت؟ گروهی که حتا مشکل بتوان آن را افغانی نماید، زیرا از سایر کشورها نظیر عربستان سعودی، پاکستان و بوسنی... در آن (همانند القاعده) بسیارند.

این نوع اظهار نظرها از این حضرات گرچه در نوع خود بی‌نظیراست ولی شگفتی آور آن است که هر روز لحاف و تشک امثال زیبا کلام در رسانه‌های خارج از کشورهم پهن است. بر جمهوری اسلامی حرجی نیست که چنین موجوداتی را بر کرسی استادی دانشگاه مینشاند اما این انتقاد بر آن هایی که در رادیوها ریش پروفسوری می‌جنبانند وارد است که از این شخص نمی‌پرسند چگونه جرات می‌کند القاعده و طالبان را جنبشی اصیل و مردمی لقب دهد؟ مگر این حمایت از کشtar مردم بی‌گناه نیست؟ مگر این فاشیسم آشکار نیست؟

### زیبا کلام: بشتایبید طالبان و القاعده مستقلم و ملی هستند

آفای زیبا کلام ملی مذهبی، مصلح دینی یا روشنفکر دینی<sup>۱</sup> یا... که چندی پیش هواداران نام خلیج فارس (درحقیقت ملت ایران) را فاشیست لقب داده بود، نسخه‌ی محبت آمیزی نیز برای ملت شریف افغانستان پیچیده و در سالگرد ترور احمد شاه مسعود، پیشنهادی راهبردی در دانشگاه مشهد ارائه داده است: «ویژگی احمد شاه مسعود استقلال بود، درست است که احمد شاه مسعود به دست گروه رادیکال افغانی اسلامی

<sup>۱</sup> در مقاله‌ی پیشین خود در مورد خلیج فارس، زیبا کلام را بنا به سابقه در نهضت آزادی، ملی مذهبی نامیدم و به همین سبب مورد انتقاد برخی واقع شدم که معتقد بودند که ایشان چون از این سازمان مدت‌ها پیش استغفا داده دیگر عضو نهضت آزادی و به عبارت دیگر، ملی مذهبی نیست. (حال گناه من و امثال من پیش است که نهضت آزادی یا زیبا کلام بیانیه‌ای در این مورد نداده اند، در حالی که خود زیبا کلام مدعی است او این انقلاب حتا پست مهمی هم آفای باز رگان به ایشان پیشنهاد کرده بود). بگزیریم از سنتی این استدلال که ملی مذهبی بودن را در انحصار نهضت آزادی می‌داند. برای من و امثال من فکر می‌کنم این القاب و صفات تفاوت زیادی ندارد زیرا واقعیت ایشانست که القاب ملی مذهبی، روشنفکر مذهبی، اصلاح طلب دینی یا هر نام دیگری که بر آن بگذارید، همه پس از سال ۵۷ به زاد و ولد پرداخته اند یا ر پاوران حکومت اسلامی و خواستار حکومت مذهبی هستند

زیبا کلام همه‌ی این‌ها را بهتر از من می‌داند، پس چرا برای مردم افغانستان طالبان و القاعده تجویز می‌کنند؟ هدف زیبا کلام چه می‌تواند باشد؟ آیا جز اینست که میخواهد کپی طالبان در ایران را مستقل و ملی جا بیندازد؟

یا این که چون ایران با خطر حمله‌ی آمریکا روبروست می‌خواهد از افغان‌ها به عنوان بازوی مسلح برای جنگ با آمریکا استفاده کند و خواستار اتحاد با القاعده و طالبان به عنوان جریان‌های مستقل و ملی است؟

واعیت اینست که آقای زیبا کلام از کلمه استقلال سؤ استفاده می‌کند تا تحجر و وحشی‌گری طالبان و القاعده را توجیه کند. مردمی که با طالبان جنگیده‌اند و از زیر بوغ طالبان در آمده‌اند، اکنون بنا به توصیه زیبا کلام باید دوباره – آن‌هم داوطلبانه – تن به قیوموت طالبان بدهد اگر فرض را زیبا کلام بر زنده بودن احمد شاه مسعود می‌گذارد که اگر زنده بود دیگر با القاعده نمی‌جنگید، باید این تصور را هم بکند که در صورت زنده بودن احمد شاه مسعود با توجه به پایگاه اجتماعی و مردمی اش او همچون کرزای گوش به فرمان آمریکا نیز نمی‌بود و افغانستان چنین وضعیتی نمی‌داشت. جریان‌های ارتجاعی هنگامی که افراد مترقی و ملی را از بین می‌برند خود به خود جا برای اشخاص ضعیف و یا نفوذ‌بیگانه فراهم می‌کنند.

افغانستان در پیروی از راه طالبان چه آینده‌ای دارد؟ افغانستان نیازمند دموکراسی و آزادی است تا با کمک نیروهای فرهیخته‌ی افغانی راه ترقی را بپیماید و بدیهی است که نیازمند نسخه پیچی زیبا کلام و دیگر عمله‌ی جمهوری اسلامی نیست.

شهریور ۱۳۸۶  
September 2007

چگونه طالبانی که در گذشته از کمک آمریکا برخوردار بود و موجودیت و موقوفیت فعلی خود را مرهون و اپس گرایان پاکستان و عربستان سعودی می‌داند، یکباره اصیل و مردمی می‌شود؟

جریانی که همواره علیه ترقی و تعالی افغانستان عمل کرده، علیه زنان به هر نوع ددمنشی دست زده و اسید روی صورت دختران افغان پاشید، علیه شیعیان بوده و قاتل هزاران افغانی هزاره‌ای است، مجسمه‌ی بودا را که نشانگر تمدن و مدارای افغان‌ها در درازانی تاریخ بوده منفجر ساخته، یک باره در افغانستان مردمی آن‌هم از نوع اصیلش می‌شود؟

بیهوده نیست که زیبا کلام در همین هماشی از گلبین حکمتیار نیز با لقب استاد و پروفسور یاد می‌کند. کسی که اموال غارت شده از موزه کابل از زیر عبایش بیرون زده و در تحجر و واپس گرایی تالی بن لادن است. زیباکلام یادش رفته که همسر امان الله پادشاه افغانستان وقتی به دیدن رضاشاہ آمد بی حجاب بود و رضا شاه که چادر از سر زنان ایران می‌کشید خود جرأت نکرده بود زنش را بی حجاب نزد خودش در کالسکه بنشاند ولی ملکه‌ی افغانستان با شجاعت در کنار شوهرش نشسته بود.

طالبان امروز حتاً به اصطلاح به علمای خودشان که حق استادی به گردن آن‌ها دارند نیز رحم نمی‌کنند و آنها را می‌کشنند، روزی نیست که طالبان سر چند افغانی را سر نبرند. اما چرا زیبا کلام از این قاتلان بزرگ قرن ما که بی‌رحمی و قصابی خود را در جهان به معرض تماشای مردم گذاشته اند و تمدن و فرهنگ کهن‌سال این خطه به زیر سوال برده اند پشتیبانی می‌کند؟

آقای زیبا کلام که در به کار بردن کلمات من در آورده استاد است چرا بمب گذاری القاعده و سربزین‌های طالبان را «گفتگوی فرهنگ اسلامی مورد نظر» خود معرفی نمی‌کند.

ایا زیبا کلام یادش رفته که این «حرکت اصیل و مردمی» در افغانستان حتاً سر دیبلمات‌های جمهوری اسلام را گوش تا گوش برد؟ زیبا کلام یادش رفته که پیش از حکومت طالبان، افغانستان بیشترین معلمان زن را داشت.

به نهضت آزادی و ایشان داشته ام که در جراید خارج کشور هم چاپ شده و امیدوارم بتوانم فردا این نوشته ها را به شما بدهم. فردا به همین قصد رهسپار محل سخنرانی شدم. سخنرانی ابراهیم یزدی در سالن ABF مرکزی در استکهلم عمدتاً با هیاهوی حزب کمونیست کارگری و فحاشی آنها بهم خورد و سعی و کوشش حاضران و از جمله بوتانس استاد زبان فارسی دانشگاه های سوئد که مدعوین را به آرامش دعوت کرد به جایی نرسید و هنگامی که می خواستم گاهنامه پیام ایران را که حاوی مقاله‌ی «نهضت آزادی چهل سال خدمت به ارتقای» را به او بدهم، به تصور آن که می خواهم گل به او بدهم چند ناسرا نیز نصیب من شد، در صورتی که کتاب هیچ شbahتی به دسته گل نداشت. با این جنجال تنها فرصتی که آن زمان برای پرسش و پاسخ خارج از ایران و در محیطی آزاد داشتیم، از دست رفت.

من همان زمان در یک میزگرد رادیویی از حزب کمونیست کارگری و دیگر فعالان دعوت کردم که پشت میکروفون به این پرسش پاسخ بدهند که به آزادی بیان باور دارند یا خیر. نماینده‌ی حزب کمونیست کارگری به برنامه آمد ولی فقط برای اینکه بگوید این اشخاص جایتکارند و نباید به اینها تربیون داد و بعد هم بلند شد و رفت.

### اما یزدی که بود؟

چرا از بین سه یار خمینی در خارج کشور، بنی صدر، قطب زاده و یزدی، این آخری بیش از همه در مظان اتهام و ایراد است؟ شک نیست هرسه‌ی این آفایان در راهنمایی خمینی به عرضه‌ی سخنان فریبنده و قرار دادن او در مقام رهبر انقلاب نقش داشته‌اند. آنها می خواستند از یک مرجع مرجع تندروی شیعه، یک رهبر انقلابی امروزی ولی دموکراتیک بسازند و به خورد ملت ایران و جهان بدهند که متأسفانه در این مورد موفق بودند. این کار را کردن، ملت ایران را قربانی کردن و بعد هر سه نفر نیز قربانی و مغضوب همین رهبری شدند. ولی در این میان نقش یزدی پرماجراتر و پررنگ تر است. او در نامه‌ای به احمد خمینی در اهمیت نقش خود می نویسد: «اگر کسی نداند، شما خوب می دانید که «برنامه سیاسی و اجرایی» آقای خمینی

### یزدی مرد ولی شاهدان زنده اند

مرگ آقای دکتر ابراهیم یزدی اسباب نگارش مرثیه‌های فراوانی شده که محورشان بزرگداشت نقش مهم او در برپایی جمهوری اسلامی است که خود او نیز بارها بر آن تأکید و بدان افتخار کرده است.

من یزدی را تصادفاً در سفری که چند سال پیش به استکهلم داشت ملاقات کردم. نمایشی از خانم نیلوفر بیضاپایی روی صحنه می آمد و او هم به تماشا آمده بود. به او گفتم آقای یزدی در مورد شما خیلی حرف و حدیث هست. در پاسخ گفت بیشترش از مقوله‌ی جعلیات است؛ از جمله اینکه شایع کرده اند من زن انگلیسی دارم در حالی که همانطور که می بینید خانم من ایرانی است (و اشاره کرد به خانم محجبه ای که با مانتو و روسی در نزدیکی ما نشسته بود و گرچه سخنان ما را می شنید، ولی جوری رفتار میکرد که گویی ما در باره‌ی شخص دیگری حرف می زنیم و هیچ واکنشی نشان نمی داد).

یزدی شایعات رایج در مورد خودش را شنیده بود. بدیهی است شایعه راست و دروغ را در بر دارد و متأسفانه این جعلیات مانع از حقیقت یابی نقش شخصیتی می شود که در بزنگاه انقلاب و پس از آن نقش بسیار مهمی در تاریخ ما بازی کرده است. به او گفتم من انتقاداتی

ابراهیم یزدی فعالیت سیاسی خود را با عضویت در «نهضت خدایران سوسیالیست» شروع کرد و پس از کوتای ۲۸ مرداد در نهضت مقاومت نیز عضویت داشت و سپس برای تحصیل به آمریکا رفت و در شهر هouston ایالت تگزاس مقیم شد و نخستین مسجد «جامعه‌ی مسلمانان هouston» را تأسیس کرد و خود ریاست آن را بر عهده گرفت. همچنین در تأسیس «انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا» با مصطفا چمران همکاری کرد. در تشکیل که چمران بنا نهاده بود، غیر از ابراهیم یزدی و محمد هاشمی، «رجب طیب اردوغان» نخست وزیر ترکیه، «ماهاتیر محمد» نخست وزیر سابق مالزی، «انور ابراهیم» معاون وی، «حسن الترابی» رئیس سابق مجلس مراکش و... نیز عضویت داشتند.

با تأسیس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ یزدی همراه با چمران، علی شریعتی و صادق قطب زاده، شاخه‌ی اروپا و آمریکای این تشکل را تأسیس کرد و نشریه‌ی «پیام مجاهد» ارگان نهضت آزادی را منتشر کرد که اختصاص به انتشار اخبار سازمان مجاهدین خلق داشت. در تیرماه ۱۳۴۳ برای برگزاری دوره‌های چریکی و سازماندهی مخفی همراه با چمران و مهندس محمد توسلی، مهندس ابوالفضل بازرگان، رضا رئیس طوسی، علی نصر، مهندس حسین حریری و... به مصر رفت و سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع) را تشکیل داد. اما از این چریک بازی چیزی به دست نیامد و فقط چمران سازمان امل را ساخت که ربطی به ایران نداشت و می‌خواست حل مشکلات لبنان باشد.

این کارها هیچ ارتباطی نه با نهضت ملی داشت و نه با آرمان هایش. همان موقع این آفایان باید از خودفریبی دست برミ داشتند و برای دیگران نیز توهم نمی‌آفریدند و از کلمه‌ی ملی دوری می‌جستند. مذهب ذاتاً جهان وطن است و ملی مذهبی و با مصدقی بودن نمی‌خواند؛ این

را من تنظیم کرده و ایشان تصحیح و تتفییح نمودند که بعد ها بر طبق آن شورای انقلاب و دولت مؤقت... تأسیس گردید. شما به کسی این اتهامات پوچ و بی اساس را زده اید که طراح و مؤسس سپاه پاسداران بوده است، طراح و مبتکر «روز قدس» بوده است، طراح اصلی و اولیه برخی دیگر از نهادهای انقلاب بوده است.<sup>۱</sup>

یعنی این یزدی است که به اعتراف خودش، پیشنهاد تأسیس جمهوری اسلامی را به خمینی داده. بی دلیل نیست اگر عده ای می‌گویند که مسئولیت یزدی و نهضت آزادی به عنوان محل نظام سلطنتی مشروطه به یک حکومت دینی بنام جمهوری اسلامی سنگین است. یعنی حتاً اگر خمینی و ملاها هم به فکر حکومت کردن نبوده اند این یزدی بوده است که گفته آقا میدان خالی است، چرا معطليد؟ اين گوي و اين ميدان.

يزدي به اين نقشي که او و همکرانش در انقلاب بازي کرند افتخار می‌کند و به آن تحت عنوان «همکاري دو جريان اسلامی سنت گرایان با روشنفکران دینی» اشاره کرده، ولی هرگز از اين که اين همکاري چه بلايي بر سر مردم ايران آورده است دم نزد. همين همکاري دو جريان ارتجاعی سنتی و نو بود که ايران را به پرتگاه سقوط کشاند. هم او بود که خط اصلاح طلبی در داخل جمهوری اسلامی را با گنجاندن کلمه «التزام» به قانون اساسی جمهوری اسلامی به جای «اعتقاد» به آن را ساماندهی کرد. او که در آمريكا تحصیلات عالیه کرده بود هیچ چیزی از تجدد و مدرنیته همراه نداشت. در مقاله ای از جبهه‌ی ملي گله کرده بود که سران جبهه‌ی ملي بایستی به پیروی از اکثریت مردم به دسته‌های عزاداری عاشورا و تاسوعا می‌پیوستند چرا که ۹۷٪ مسلمان هستند و من در پاسخ نوشتم در اين صورت نهضت آزادی به اشتباه اين نام را برای خود انتخاب کرده است و بایستی نهضت عاشورا و یا نهضت حسینی را انتخاب می‌کرد.<sup>2</sup>

<sup>1</sup> حمید علوی، ابراهیم یزدی، معتمدی که مغضوب شد

<http://www.bbc.com/persian/iran-features-38251486>

<sup>2</sup> حسن بهگر، کارنامه‌ی نهضت آزادی، ۴۰ سال خدمت به ارتفاع که در همین مجموعه آمده است

امضاء کنندگان اعلامیه‌ی سه نفره (که گفته می‌شود متن آن را بازرگان نوشته بود) بر اجرای قانون اساسی و این که شاه سلطنت کند نه حکومت، تأکید داشتند و بدین ترتیب با این اظهار نظر خمینی و بازرگان، اختیار که خواهان اجرای قانون اساسی بود تنها میماند که ماند.

موقعیتی در طی انقلاب مسبوق به سابقه است، ولی اگر به گذشته برگردیم می‌بینیم موقعیت بازرگان تا ۵۷ آنقدر ها مشخص نیست. بازرگان پس از کودتای ۲۸ مرداد براین باور بود که شعار جبهه‌ی ملی که اجرای قانون اساسی بود بی‌فایده است، چرا که شاه با کودتا سرکار آمده است. با شورش ۱۵ خرداد، دسته‌ی بازرگان و بخش مذهبی آن در خارج کشور، بیزدی و بنی صدر به جبهه‌ی ملی فشار آورندند که مردم در خیابان‌ها حضور پیدا کرده اند باید آنها را تأیید کنید. آن موقع سران جبهه‌ی ملی در زندان بودند و دربار صنعتی زاده را برای مذاکره پیش آنان فرستاده بود و از خارج کشور فشار می‌آورندند که اگر مذاکرات را قبول کنید ما بیرون می‌رویم. جبهه‌ی ملی با ایستادگی دکتر صدیقی و دکتر بختیار از ۱۵ خرداد خودداری کرد. اللهیار صالح تا آن زمان بر حاکمیت قانون پاشاری می‌کرد ولی پس از اصلاحات ارضی، ولی گفت شاه با انقلاب سفید به عنوان رهبر انقلاب عرض اندام کرد و دیگر نمی‌توان به او گفت در کارها دخالت مکن و به ناچار کناره گیری کرد. این مطلب گزک به دست نهضت آزادی و بازرگان داد که اللهیار صالح را هوادار شاه معرفی کنند و این جمله را بارها بازرگان و ملی مذهبی‌ها تکرار کرند. پس می‌بینیم در نهضت آزادی دوربی و وجود داشت که با ملیونی مانند بختیار و سنجابی و فروهر برای برقراری حکومت قانونی همراهی می‌کرد، در حالیکه بدان اعتقاد نداشت ولی در بزنگاه انقلاب ۵۷ ناگهان جانب ملایان را گرفت درحالی که شاه پذیرفته بود که طبق قانون اساسی رفتار کند و حکومت ملی دکتر بختیار بر سر کار آمده بود.

نهضت آزادی که خواهان حکومتی با ایدئولوژی و مرام اسلامی بود با انقلاب ۵۷ ثابت کرد.

پس از این همه سابقه در همکاری با مجاهدین و ساختن سازمان چربیکی سماع در شَقْتم که برخی در توصیف او می‌گویند: «مبازره‌ی وی علنی بود، قانونی بود، مساملت آمیز بود، اصلاح طلبانه بود. در آینین مصدق و یارانش افراط و تقریط جایی نداشت».<sup>۱</sup> نهضت آزادی مادر سازمان مجاهدین بود و برخی از اعضای نهضت آزادی به مجاهدین پیوستند، بیزدی از خمینی مواجب می‌گرفت و نشریه‌ی پیام مجاهد منتشر می‌کرد. این کارها کجاش قانونی بود، کجاش مساملت آمیز بود و اصولاً کجاش در راستای اصلاح بود؟

تمام این سال‌ها از اسم مصدق سؤ استفاده کردید، بس نیست که ما را تا اینجا آوردید؟ دیگر دست بردارید و به همان امامتان قناعت کنید.

بیزدی رابطه‌ی سازمان یافته‌ای با خمینی داشت و از سال ۵۰ - ۵۱ طبق نامه‌ای که خمینی برای او فرستاد از وجودهای سهم امام برخوردار بود که امتیازی استثنایی برای یک غیر معุม بود. به همین سبب در موقعیت دشوار اخراج خمینی از عراق، از آمریکا به پاری او شناخت و او را به پاریس رهنمون شد. هنوز جزئیات و چگونگی ارتباط بین سازمان بیزدی و خمینی را نمی‌دانیم ولی چنین استبط می‌شود که این سازمان از همان سال‌ها از نظر مالی وابسته به خمینی بوده است. در اوایل سال ۵۷ ناگهان بازرگان طی مصاحبه‌ای صریحاً گفت که با بودن شاه هرگز وجود و پیروزی دموکراسی و آزادی در ایران امکان ندارد. بنابراین باید یکی از این دو بیانی داشتی آزادی های مردمی تأمین بشود و شاه بروید یا شاه بماند و دوباره استبداد باشد. در همان زمان خمینی هم مخالفت خود را با این طرح که هم آزادی های مردمی تأمین بشود و هم شاه بماند، ابراز کرد و این هشدار خمینی به ملیون بود که شاه بی‌شاه و نقطه‌ی عطفی محسوب می‌شود که همه به آن توجه نکرده اند. به یاد بیاوریم که تا آن زمان سران جبهه‌ی ملی و

<sup>۱</sup> احمد سلامتیان، دکتر بیزدی، هفت دهه تلاش یک مصدقی <https://zeitoons.com/34712>

توجهی نکردند؛ دشمن عمدۀ آن زمان امپریالیسم امریکا بود و آزادی محلی از اعراب نداشت.

بنا به ضرب المثل مهمان از مهمان خوش نمی‌آید صاحبخانه از هیچکدام. ورود یزدی و امیرانتظام به جمع نهضت آزادی با خوش آمد گویی همراه نبود؛ عزت الله سحابی دل خوشی از تازه واردان نداشت و صباغیان حتا جلسه‌ی سازمانی را با ورود امیر انتظام را ترک کرد و در را به شدت بهم زد. از همه بدنز یزدی روی دیدن امیر انتظام را نداشت. امیر انتظام در خاطرات خودش می‌نویسد: «نکته‌ی دیگر اینکه در طول پنج ماهی که در تهران در سمت معاونت نخست وزیر مشغول خدمت بودم، بارها دکتر ابراهیم یزدی به من گفت که اگر او نخست وزیر بود، هر گز مرا برای همکاری در هیأت دولت موقت دعوت به کار نمی‌کرد. تنها دلیلی که من از از حرف‌های او درک کردم این بود که من در نظر او مسلمان غیر مذهبی بودم و شباختی با اکثریت اعضای مذهبی هیئت دولت نداشم».<sup>۱</sup>

طرح انحلال مجلس خبرگان را امیر انتظام تهیه کرده بود و بابت آن مجازات و زندانی شد. در مقابل ابراهیم یزدی به اتفاق هاشم صباغیان، علی اکبر معین فر، ناصر میناجی با این طرح مخالفت کرد. وقتی مسأله‌ی طرح مخالفت با مجلس خبرگان به اطلاع خمینی رسید، دستور محکمه‌ی امیر انتظام را داد.

امیر انتظامی که همواره با بامانع تراشی های گوناگون روبرو بود، برآنست که «...مشکلاتی را که برای من به وجود می‌آوردند با مشکلات آقای ابراهیم یزدی و هاشم صباغیان فرق داشت چون آنها وابسته به جناح روحانیون بودند در حالی که من از دیدگاه آنان غیر متشرع قلمداد می‌شدم».<sup>2</sup>

چنین بود رفتاریزدی با همکاران و هموطنانش. مردی که در آمریکا تحصیل کرده بود و از حقوق دموکراتیک در آن جامعه‌ی سکولار مطلع بود، هیچ چیز از آن جامعه نیاموخته بود. آیا مردم انقلاب کرند

<sup>۱</sup> عباس امیر انتظام، آن سوی اتهام، نشر نی، پوشنده‌ی یک، رویه‌ی ۳۹

<sup>۲</sup> همانجا رویه‌ی ۳۸

نزدیکی یزدی و نهضت آزادی و سازمان مجاهدین پس از انقلاب ادامه داشت و سازمان مجاهدین توانست به بسیاری از ارگان‌های دولتی دست یابد و اعضای آن حتا در زندان به بازجویی اشتغال داشتند. پس از حمله چریک‌های فدایی به سفارت آمریکا و اشغال آن، یزدی در وضعیت دشوار آن روز مسئولیت امنیت سفارت را به عهده گرفت؛ همان زمان فداییان با دو گروه مواجه بودند: گروه حزب الله به سرکردگی مأشاء الله قصاب که بعداً آنچا کمیته تشکیل داد از یک طرف و مجاهدین که قادر به تحمل فداییان رقیب خود نبودند، از طرف دیگر. خود یزدی در دستگیری و اعدام عوامل رژیم گشته نقش فعال داشت و در نقش قاضی و دادرس نیز ظاهر شد و دستکم یک فیلم از محکمه‌ی نصیری که در آن شرکت داشت، در دست است. آنچه مسلم است، او برخلاف بازرگان، موافق اعدام‌ها بود و مصاحبه اوبا بی بی سی (به زبان انگلیسی) مؤید این سخن است.<sup>۱</sup> او برخلاف بازرگان اسلام را مقدم بر ایرانیت می‌دانست. بدین ترتیب باید گفت یزدی روزبه روز نهضت آزادی را بیشتر به سوی اسلام ارجاعی سوق داد. آیا این افتخار است؟ آیا نشانه‌ی مصدقی بودن است؟ آیا نشانه‌ی میانه روی است؟

در آن هنگام نظام اسلامی سازمان یافته نبود و تظاهرات ۲۰۰۰۰ نفره‌ی زن‌های متعدد ایرانی علیه فرمان خمینی در مورد حجاب، برای اولین و آخرین بار خمینی را به عقب نشینی و اداشت و مجبور به پس گرفتن سخشن کرد. آن زمان فرصت خوبی برای ایستادگی در برابر تندروی خمینی بود ولی طلاقانی باوجود شهرت خوبی که داشت به نحوی به نفع خمینی کار را رفع و رجوع کرد و از نهضت آزادی و دیگر مدعیان ملی مذهبی و روشنفکر مذهبی نیز حرکتی دیده نشد و حتا گروه‌های چپ هم که آن زمان مسئله شان آزادی‌های فردی نبود و

<sup>۱</sup> براهم یزدی در مصاحبه با بی بی سی، ۱۳۵۸، حاضرم تیرانداز حرفه‌ای برای ادامه‌ی اعدام‌ها استخدام کنم.

<https://www.youtube.com/watch?v=sn5ILgBwoMY>

که گرفتار ملایان مرتجعی شوند که اصلاحگرانش امثال یزدی باشند و  
کشور را به چنین ویرانه ای تبدیل کنند؟  
از پیوند روشنفکر دینی با ملایان چه چیزی عاید ملت شد؟ جز  
نابرابری در همه ای عرصه های زندگی، جز ستم بیشتر بر مردم، جز  
stem بر زنان، جز فقر و بدختی و نکبت و ...  
کاش عبرتی در کار بود یا لاقل حیاتی برای اینکه به بهانه ای مرگ  
یزدی این همه فضایل ناموجود به او نسبت داده نمی شد.

شهریور ۱۳۹۶

September 2017

چایی، شده جزو ملزومات مجالس. در حقیقت نام فامیلی سازگارا برایش بیشتر برازنده می بود تا شریعتمداری ولی با انکا به شهرت پدر و به زادگاهش به عنوان پایگاه قومی، اعتماد به نفسی پیدا کرده که همه جا سروکله اش پیدا شود و دستور صادر کند.

زمانی اصلاح طلب بود اما دیگر نیست، می گوید جمهوریخواهم ولی دائم هوای رضا پهلوی را دارد و خلاصه شازده دوست است. از طرفی خواستار انتخابات آزاد از طریق زیر فشارگذاشتن جمهوری اسلامی از طریق اتحادیه بین المجالس است و با به کار بردن کلمه‌ی براندازی مخالف است، ولی در عمل سرنگونی طلب است، منتهای از طریق رفراندمی که هیچ چیزش معلوم نیست و ادعا می کند که روشی است برای گذار مسالمت آمیز. هنوز هم یک پروفیل مشخص سیاسی پیدا نکرده که آیا تجزیه طلب است؟ ملی است؟ اسلامی است؟ سوسيالیست است؟ سلطنت طلب است؟ خلاصه چیست ماجرا این آقا که همه جا هست.

آفازاده بنا به سابقه روابط پدر با دربار، راهی به خانواده پهلوی دارد و خودش نیز همواره اشاراتی به این روابط خاص نموده است و پژش را هم داده که روابط من سطح بالاست! کسی هم نمی پرسد که این چه جور جمهوریخواه بودن است؟ سلطنت طلبی، بگو سلطنت طلب و خیال همه را راحت کن. یک بار در برنامه تلویزیونی رگ آفازادگیش بیرون زد و چنان طرف رضا پهلوی را گرفت و به خانم بقراط که خودش مدیر کیهان سلطنت طلب است، پرید که تماشایی بود و حتا معتبرض شد که «خانم چرا مرا در محظوظ می گذارید!»! معلوم بود نمی خواهد به صراحت از رضا پهلوی دفاع کند و چون ناچار شده و خود را در تنگنا دیده، اعتراض می کند. شاید هم می خواست یادآوری کند که من در سلطنت طلبی درجه ام بالاتر است و بهتر می دانم چه بکنم. والله اعلم!

آفازاده جداً مراعات اسراییل و عربستان سعودی را می نماید و از حقوق آنها دفاع می کند که یک وقت مورد ظلم واقع نشوند! به عبارت دیگر خط سیاسی اش با خط نو محافظه کاران همسوست و گاهی فرمایشاتی هم صادر می کنند که انگار از کاخ سفید ارسال شده و گویی

## آفازاده ی چهارفصل

سید حسن شریعتمداری فرزند آیت الله سید کاظم شریعتمداری فعال سیاسی و از سران سابق حزب جمهوری خلق مسلمان که در جمهوریخواهان ملی و اتحاد جمهوریخواهان نیز فعالیت داشته، یکی از فعالان سرشناس سیاسی بشمار می آید. او عضو هزار و یک گروه است و ماشالله هنوز هم کلی ظرفیت دارد. در اغلب احزاب و گروه ها، به ویژه انجمن ها و گروه های جدایی طلب وابسته به ترکیه و جمهوری آذربایجان شرکت دارد. علاوه بر این، گاهی نیز به کنگره های جبهه‌ی ملی در خارج دعوت می شود. روابطش با رضا پهلوی که البته خوب است، آن هم سر جای خود. با نومحافظه کاران هم میانه دارد، این هم به جای خود. در مورد رسانه ها هم که گفتن ندارد، در «من و تو» پای ثابت است، در «بی بی سی» جز پانسیونر هاست و خلاصه هر پیچی را می پیچانید صدای آفازاده از آن بلند می شود. نه فقط همه جا جزو مدعوین است، تازه می رود بالای مجلس می نشیند، از بالا بالا ها حرف می زند و امر نهی هم می کند و این وسط نه کسی می داند درست چکاره است و نه اینکه اصلاً مشرب و مسلکش کدام است. همین قدر هست که همه جا هست و مثل میز و صندلی و استکان

داشت که خودش باید در سیاست دخالت کند و البته الان هم نوبت من است که پسر او هستم.

آدم معطل می‌ماند چرا از یک طرف دنبال سلطنت راه می‌افتد و از طرف دیگر دنبال قوم و قبیله؟ مخلوط عجیبی است. البته از وقتی پهلوی هم فدرال باز شده، شاید خیلی عجیب نباشد. ولی خلاصه خوب که نگاه می‌کنی می‌بینی که مسجد و میخانه برایش یکی است و غرض از طرح همه‌ی این مسائل فقط پیاده کرده طرحی است که دست آقازاده را در آذربایجان به قدرت بند کند. قوم و مذهب، هر دو را وسیله کرده، با پهلوی هم نزدیک شده و هر جا هم که راهش بدنه‌دند، می‌رود و حرف‌های ظاهر الصلاح می‌زنند و از بی‌حوالی آدم‌هایی هم که کار سیاسی می‌کنند و از ظواهر امرجلوتر نمی‌روند، کمال استفاده را می‌کنند. برای همین همواره از مضرات دولت مرکز می‌گوید. البته همه‌ی دانند با ظهور دولت ملی گرا، تمرکزگرایی در ایران افزایش پیدا کرد، اما روابط سنتی و ایلیاتی هم بالاخره تغییر کرد و مردم دیگر آن وفاداری به سنت‌های ایلی و قبیله‌ای را ندارند. به ویژه آذربایجان که سال هاست از این مراحل گذشته و آقازاده می‌خواهد دوباره به عقب بازش گرداند و این روابط سنتی را زنده کند. آقازاده‌ی محترم، این آخری پیام ترکی هم فرستادی و دیدی که کسی محلت نگذاشت. دوره‌ی این حرف‌ها گذشته، اگر از خارج تشویق کرده اند و احتمالاً فکر کرده‌ای که مگر من چه چیزی از ایلات کردی کمتر است، خوب من هم رئیس، حسابت غلط از آب در آمد. پیام سیاسی به زبان ترکی برای واشنگتن خوب است نه برای تبریز.

آقای شریعتمداری در جایی در تعریف آقازاده گفته بود: «آقازاده کسی است که همه‌چیز را ارزان می‌فروشد» آیا خود ایشان مصدق بارز این تعریف نشده‌اند؟

آقا از فرآکسیون ترک زبانان استقبال می‌کند و شاکی است که چرا احزاب محلی (!?) نداریم، انگار مجلس جشنواره‌ی هنری است. هوادار استقلال آذربایجان است و خود از نژاد ترک دفاع می‌کند، ولی به دیگران اتهام ناسیونالیست افراطی می‌زند. اگر از تاریخ باستان

دارد یک جوری با خانم نیکی هیلی رقابت می‌کند از قبیل اینکه: «داعش را ایران به افغانستان فرستاده»! و حنا به تازگی مدعی شد هوایپمای یاسوج را ایران زده است! حال خوب است با خانم هیلی در یک برنامه نبود، و گرنه بیقه‌ی او را هم مثل خانم بقراط می‌گرفت که من بهتر می‌دانم ترامپ چه می‌خواهد بگوید، مرا در محض نگذارید...

داستان سکولاریسم که روشن است، هر کس بخواهد حرفی بزند که مردم جدیش بگیرند، باید دو کلمه هم از این چیزها بگوید که همه بفهمند اهل بخیه است. حالا معنی خود سکولاریسم روشن نیست، نباشد، مهم این است که بگویی هستی. طرف هم چون خیلی باهوش است راهش را پیدا کرده. آمده می‌گوید هوادار جدایی دین از حکومت است ولی نه از سیاست<sup>۱</sup>! انگار دعوا سر جدا کردن دین از آشپزی است! راه باز گذاشته که به عنوان آقازاده هم بتواند ابراز وجود سیاسی بکند و هم از ارث پدری فایده‌ای ببرد. بالاخره آقازاده باشی باید رعایت اسلام را بکنی، حال چه در داخل و چه در خارج. قدیم می‌گفتند هر که پدر و مادرش هر دو از سادات باشند، طباطبایی است. ظاهراً این هم نوع جدید طباطبایی است که دوسره بار کنی، هم از سکولار و هم از مذهب. دکان دو نیش شنیده بودیم، حالا نوبت آقازاده‌ی دونبیش است.

بیخود هم نیست دائم در حال دفاع از ارثیه‌ی پدر مرحومش است. تا چیزی می‌شود می‌گوید این را اول ببابی من گفته و خلاصه تمامی دعوهای جمهوری اسلامی را تقلیل داده به دعوای خمینی و شریعتمداری. خوب پرسشما با محمد رضا شاه رابطه‌ی خوب داشت. حرف‌هایی زده، خمینی هم به کینه‌ی همین حرف‌ها از او انقام گرفته. این که از او چهره‌ی اپوزیسیون درست نمی‌کند. تویی که فکر می‌کنی همه‌ی دعوهای عالم دعوای آخوندی است. مردم به آخوند کار ندارند، می‌خواهند زندگی خودشان را خودشان اداره کنند. همین جوری بروی جلو لاید می‌گویی پدر من هم سکولار بود، ولی اعتقاد

<sup>۱</sup> برنامه افق، چهارشنبه ۳۱ خرداد ماه ۱۳۹۱

(استان آذربایجان شرقی، استان آذربایجان غربی، استان اردبیل، استان زنجان)

۳- ایالت خراسان، جمعیت، ۷۰۴۱۰۷۱

خواستید کاملش را بخوانید، بروید در سایت ایران گلوبال که آدرسش پایین آمد.

بله نمردم و دیدم پس از سید ضیا که در مجلس چهاردهم پیشنهاد اتحادیه ایلات و عشاپر و ممالک متحده ایران را داد، سید حسنی پیدا شد که پس از ۷۰ سال این پیشنهاد را زنده کند. همان زمان حتا پیشه وری که معرف حضور همه هست، به این طرح سید ضیاء چنین پاسخ داد: «شعارهای تاریکی را مطرح می کرد، زیرا نه تنها نفعی برای ایران ندارد بلکه از این شعار و تبلیغات مربوط به آن فقط عناصر ملوک الطوایفی استفاده خواهند کرد و در نتیجه "مرکزیت" بلکه وحدت و یگانگی ملی متزلزل خواهد گردید». <sup>۱</sup>

بینید آش چقدر شور بوده که سید جعفر هم فهمیده بوده.

ظاهراً مقصود آقا زاده گذار مساملت آمیز به جنگ داخلی است. همین قدر که ایشان یکه و تنها رحمت کشیده و نشسته طرح صریحی برای تجزیه ایران کشیده و مسأله اقوام را که یک مقوله نژادی - فرهنگی است به میان انداخته واقعاً کاری کرده کارستان. او یک شبه چند ملت اختراع کرده و واقعاً رحمت کشیده. از آنجا که ملت بدون دولت بی معنی است، حتماً برای هریک از ایالات باید یک دولت بترانشند که یکیش هم برسد به آقازاده. چون لزوم ریاست جمهوری ایشان بر ایالت آذربایجان واضح و میرهن است و نیازی به اثبات ندارد و از چهره شان هوی است.

آیا این سیاست حمایت از اقوام متنهی به رهایی ملت ایران می شود یا به دعوای قومی و جنگ داخلی؟ بسیار خوب می بود اگر آقا زاده در همان ایالت آذربایجانی که خیال ریاست جمهوری اش را دارد بفرماید که چگونه با کردها کنار خواهد آمد و ارومیه را چگونه از کردها تخلیه خواهد کرد، بقیه مناطق پیشکشش.

<sup>۱</sup> روزنامه‌ی آذربایجان، ۲۱ آذر ۱۳۲۳

ایران حرف بزنی که اصلاً پیراهن خویش را پاره می کند و فریاد می کشد.

حال باید از این آغازاده پرسید این حرف ها کجاش با مدرنیته می خواند؟ اگر واقعاً خواستار دموکراسی و آزادی باشی، حتماً باید بدانی شهروندی ملی داریم و شهروندی قومی حرف بی معناست. آزادی های فردی و حقوق برابر شهروندی را چه به ناسیونالیسم قومی؟ این داستان ها چیست که تحولی ما می دهی؟ این تبلیغات عقب مانده با ژست هایی که می گیری نمی خواند و از این گذشته، با دموکراسی تضاد دارد.

یکی از دلایلی که باعث شده آغازاده، همین طور برود و بباید و هر چه می خواهد بگوید، این است که مردم بس که سرسری خوان شده اند، درست پایی مطالب نمی شوند و همین طوری یک چیزی می شونند و یک چیزی فکر می کنند. بعد هم لابد خیال می کنند که این حرف ها به جایی نمی رسد، اگر جریان جدی شد، دقت می کنیم. در صورتی که دقت را باید از حالا کرد.

پس راجع به فدرال بازی آغازاده، همین جا مطلبی از خودش نقل می کنم که دیگران نگویند چرا به این سید اولاد پیغمبر بند کرده ای. درست است که آغازاده هر وقت از انتخابات حرف می زند به گذار مساملت آمیز و هماهنگی ملی هم اشاره ای دارد، ولی اگر می خواهید بدانید منظورش چیست، طرح ایشان با عنوان «سامانیابی اقوام در ایران، گامی بسوی تمرکزدائی دموکراتیک ایران» را بخوانید تا دستتان بباید. بینید طرح بهتری برای تکه پاره کردن ایران سراغ دارید یا نه. اگر دارید، مرا هم بی خبر نگذارید. من اینها را جمع می کنم، در جمع دوستان می خوانیم و می خندهم.

ایشان طرح کاملی برای تقسیم ایران به ایالات متعدد ارائه داده اند که این تازه اولش است.

۱- ایالت تهران، پایتخت ایران، جمعیت، ۱۳۴۲۲۳۶۶

(تهران، شهرری، کرج، شمیران و ...)

۲- ایالت آذربایجان، جمعیت، ۸۶۶۹۶۷۱

طرف تصور می کند با اتکا به آفازادگی و نخبه پنداشتن خود می تواند با این ترفندها مردم آزاده و شریف آذربایجان را به عنوان یک قوم به دنبال خود بکشاند. این کار توهین به مردم آذربایجان است، به مردمی که در طی تاریخ هزاران فرهیخته و اندیشمند و سالار و مبارز آزادی به ایران تقدیم کرده است و هریک از آنان فخر ایران و ایرانی بشمار می آیند. از این گذشته، این طرحی است درجهت منافع بیگانگان که می کوشند و البته به عیث می کوشند، تا همبستگی و همzیستی هزاران ساله مردم این سرزمین را تحت عنوان یک ملت نفی کند و وحدت و یگانگی ملی را نابود سازند.

در شرایطی که آمریکا و اسرائیل و حتا همسایگان ما از عربستان سعودی تا پاکستان و ترکیه استیاق خود را به تجزیه ای ایران نشان می دهند و در هنگامی که اردوغان و جمهوری آذربایجان تبلیغات خصمانه ای خود را بر آذربایجان متمرکز نموده اند، چگونه می توان با این خونسردی، از چنین طرحی سخن به میان آورد؟ امروز جمهوری اسلامی به عنوان یک دشمن برای ما شناخته شده است که باید برانداخت ولی با آفازاده و امثالهم چه کنیم که به عنوان مبارزه با جمهوری اسلامی در اپوزیسیون جا گرفته اند و هزار رنگ عوض می کنند، ولی هدفشان از هم پاشاندن ایران است.

بهمن ۱۳۹۶

February 2018

از آزادی رانتی حکومتی بهره مند گشته بود. بسیاری از اعضای طبقه حاکم اسلامی با استفاده از این موقعیت توانسته اند سخنانی بگویند که بر زبان آوردن آنها کافی بود تا هر شهروند عادی را روانه زندان بکند یا سرنوشتی بدتر برایش رقم بزند. این هم یکی دیگر از حقوقی بود که از مردم ایران سلب شد و به کیسه‌ی امتیازات خاص طبقه‌ی ممتازی که انقلاب اسلامی بر سر کار آورد، ریخته شد. سروش نمونه‌ی دیگری بود و البته دیگران هم بودند. این امر موجب زایش گروهی شد که می‌توان با قدری تساهل «آزادیخواهان اسلامی» نامید و برای این افراد شهرت و گاه اعتباری به همراه آورده ناحق بود و در حقیقت از عموم مردم دزدیده شده بود. آزادی بیان هم، مانند بسیاری آزادی‌های دیگر، از مردم دریغ شد تا مخصوص دسته‌ای از خودی‌ها بشود که در حقیقت با استفاده از رانت حکومتی برای خود طرفدار جمع می‌کردند. روشن است آن آزادی که اینها تبلیغ می‌کردند و می‌کنند نه ارتباطی به آزادی به معنای اصیل داشت و نه به خواست‌های ملت ایران. امتیازی بود که در رقابت‌های جناحی مورد استفاده قرار می‌گرفت. این حرف‌ها برای رنگ کردن ساده لوحان زده می‌شد، چه ایرانی و چه بخصوص فرنگی. یادمان نزود که روزنامه‌نگاری بنام زیدآبادی برای نوشتن نامه‌ای به خامنه‌ای به سبب آن که کلمه‌ی رهبر معظم را بر صدر آن ننوشته بود به چند سال زندان محکوم شد ولی طی سال‌ها همه شاهد بوده ایم که زیبا کلام به یمن پشتیبانی جناحی می‌توانست در رادیو و تلویزیون رژیم ساعت‌ها بدون واهمه سخنرانی کند و جولان بدهد و فرضًا از رضا شاه هم دفاع کند، بدون اینکه کسی مزاحمش بشود. حضورش در رسانه‌های خارجی هم که انعکاسی بود از این امتیاز ناحق داخلی، مکرر بود و به یکی از پاهای ثابت نظردهی در رسانه‌هایی نظیر سی ان ان تبدیل کرده بود. صدای آلمان هم، البته در مقیاسی کوچک‌تر، از حضور او و مثال او بهره می‌برد و هنوز می‌برد. تبدیل این‌ها به سخنگویان آزادیخواهی ایرانی که از بن جز دروغ نبود و با تأیید حکومت اسلامی فراهم آمده بود، به این ترتیب قوام بیشتر می‌گرفت و بعدی جهانی هم پیدا می‌کرد.

### حالا دویچه وله هم برای ما الگوسازی می‌کند

در خبرها آمده بود که دویچه وله جایزه آزادی بیان سال ۲۰۱۸ خود را به صادق زیبکلام داده است. طبعاً هر انسان آزاده‌ای و به ویژه هر ایرانی باید به این موضوع افتخار کند که شخصی با تحمل مرارت و مشقات فراوان در کشوری استبداد زده برای آزادی بیان فعالیت کند و مجتمع جهانی قدرشناس باشند و جایزه بدهنند و آزادی بیان را پاس بدارند.

در واکنش به این خبر خود زیبا کلام به حق گفت که از من شایسته تر، سزاوارتر و برازنده‌تر چون نرگس محمدی، عبدالفتاح سلطانی، نسرین ستوده هستند که بیشتر از من هزینه داده‌اند. این شکسته نفسی نیست و حقیقتی آشکار در آن نهفته است و به نام‌های ذکر شده نباید بسنده کرد. سدها ایرانی برای گفتن حقایق کشته شده‌اند یا در زندان‌ها به حبس طولانی دچار گشته‌اند. پس چرا دویچه وله زیبا کلام رابرگریده؟

طی سال‌های دراز، زیبا کلام، به پشتیبانی با جناقش رفسنجانی، از آزادی بیانی استفاده برد که در ایران اسلامی مخصوص خودی هاست و از آن مطلقاً سهمی به مردم عادی نمی‌رسد. او تنها فردی هم نبود که

است، بار دیگر مدعی شد که طالبان افغانستان نیرویی مستقل و ملی هستند یک بار دیگر رگ غیرت اسلامی اش گل کرد و گفت یک موی پیامبر را به سد کوروش نمی دهم و... اینها مشتی است از خروار. توان تحلیل و عشق به شهرت او، در این سخنان به خوبی هویداست. البته نادانیش را هم نباید از فلم انداخت. مضمون تر از همه نامه‌ی اخیر او به سفیر سوئد در ایران بود که برای همپالکی اصلاح طلب خود علی مطهری عضو مجلس درخواست جایزه نوبل کرد! ظاهراً حتی اطلاع نداشت که برندۀ جایزه‌ی صلح اصلاً در سوئد انتخاب نمی شود. پاسخ طعنۀ آمیز سفیر سوئد را پایینتر می آورم که تقریحی کرده باشید. نکته‌ی اصلی جایزه گرفتن این و آن نیست، روش نادرست و ظاهر اصلاح کار است که از سوی اروپا و آمریکا پیگیری می شود و در حقیقت مصدق نشر اکاذیب است و لطمات جدی متوجه ملت ایران می نماید. برای همین هم هست که به جای پرداختن به این جایزه بگیران حرفة‌ای باید به اصل و ریشه‌ی داستان پرداخت و دولت‌های جایزه دهنده را طرف خطاب قرار داد نه خود اینها را که بليشان برده. اين سخنان که اينها در ايران به آزادیخواهی یا هنرمندی یا هر چيز دیگر شناخته شده اند و ما همتابع انتخاب‌های ملتیم، بهانه‌ی قابل قبولی نیست.

اين کار، اگر با نهايیت حسن نیت به آن نگاه کنیم، سادگی بیش از حد است و کمک ناخواسته به حکومت اسلامی، اگر بخواهیم قدری سختگیری و شاید به قول بعضی واقع بینی به خرج بدھیم، همدستی است با نظام اسلامی و پایگاه درست کردن در این نظام، به خرج ملت ایران. و گرنه چه کسی ممکن است قبول بکند که دادن جایزه‌ی ليبراليسم به اکبر گنجی که هر چه باشد برچسب ليبرال را با هزار من سريش هم نمی توان به او چسباند، از سر تحقیق و سنجهش بوده است. يا اگر دولت آلمان موقعی که خاتمی از آن کشور دیدن می کرد، افتتاح مجسمه‌ای از حافظ و گوته را که قرار بود بیانگر گفتگوی تمدن‌ها باشد، به اين وزير ارشاد خيني محول ساخت، برای قدردانی از مقام فرهنگی او بوده. حالا هم نوبت باجانق شده تا دستخوش بگيرد و هزار نمونه‌ی دیگر، از انواع جوايز سیاسی و شبه سیاسی گرفته تا هنری و

آنچه امروز شاهدیم، ادامه همان روند است که صورت جایزه دهی پیدا کرده و بار اول هم نیست که شاهد آئیم. کمابیش روشن است که دویچه وله با این جایزه دادن می خواهد برای جامعه ما الگوتراشی کند، مانند برخی کشورهای دیگر اروپایی و آمریکا. الگویی که آزادیخواهی را در چارچوب حکومت اسلامی معنی می کند و در حقیقت یاور حکومت اسلامی است، متنها به صورتی مردم پسند و قابل عرضه‌ی با ارجاع به اصول والایی که در همه‌ی دنیا خریدار دارد. بخصوص بین آنهایی که از چند و چون سیاست ایران اطلاعی ندارند و آماده‌ی پذیرش خبرها و سخنانی هستند که بوى آزادیخواهی و دفاع از حقوق بشر از آنها استشمام می شود.

اين رفتار، سرش به حکومت اسلامی بسته است و به اصلاح طلبی اسلامی، همین و بس. از آزادیخواهی به معنای اصيل آن درش خبری نیست. با الگو سازی و سمبول ساختن از زیبا کلام، آزادی بيان و جسارت آن را نمی توان تبلیغ کرد. این جایزه به معنای دقیق کلمه، تشویقی است برای آن که اگر می خواهی حرف خودت را بزنی باید وابسته به قدرت باشی و پشتیبانی جناحی برای خودت دست و پا کنی تا ما هوايت را داشته باشیم، اگر نه، توقعی نداشته باش. با جایزه دادن به زیبا کلام، هواداری از نخبگان مذهبی حکومتی به دو طریق تقویت شده است. اول با سوق دادن مردم به سوی این تاجران دغل آزادیخواهی. سیس با جلوگیری از ظهور الگوهای واقعی با وارونه کردن معیارها و سر در گم کردن مردم. اینست یاوری دوگانه به نظام اسلامی که حقوق بشر و آزادیخواهی را به حد کلاه شرعی تقلیل می دهد.

زیبا کلام هیچگاه از حقوق مردم و ملت ایران دفاع نکرده است، فقط سویاپ اطمینانی بوده برای حکومت. هر وقت فکر کرده می تواند حرف‌هایی بزند که برایش وجهه‌ای بیاورد، تردید نکرده. کسی از او که به برکت وجود همین رژیم استاد دانشگاه شده، هیچگاه حرف قابل توجهی نشنیده. هر وقت فکر کرده می تواند جنجال به پا کند و حرفی بزند که نظرها را جلب کند و برایش طرفدار درست بکند، فوری دست به کار شده. یک بار گفت کاربرد نام خلیج فارس نشانه شوونیسم

غیره. در اکثریت غالب این موارد، کسانی مورد عنایت قرار می گیرند که به ترتیبی با حکومت کنار آمده اند، یا از اساس و یا برای اینکه فرصت کار کردن پیدا کنند. خلاصه اینکه اگر بخواهیم با جیت مساله را حلچی کنیم، درستی، درسد بالایی از همه ای این جایزه ها به حکومت اسلامی می رسد.

مبارزه با این معاملات زننده ای که به اسم آزادی و فرهنگ و با منت گذاشتن بر سر مردم ایران انجام می پذیرد، نباید فقط متوجه باشد به جایزه بگیران حرفة ای، باید دولت ها و سازمان هایی که این کارها را انجام می دهند مورد خطاب قرار داد و متوجهشان کرد که مردم خواب نیستند و حساب کار را دارند. معامله اگر می کنید، صورتحسابش را برای ما نفرستید چون پسیزی نخواهیم پرداخت.

این هم پاسخ دندان شکن سفیرسوئد: «هر چند پیشنهاد جنابعالی برای قرار گرفتن نام آفای علی مطهری در فهرست نامزدهای جایزه صلح نوبل، به کشور متیوع من مرتبط نیست، اما از دیدگاه شخصی، ثابت کننده نظریه جنابعالی در کتابتان به نام «ما چگونه ما شدیم» است.

مهترین علت عقب ماندگی ایران در دوره معاصر خود شما هستید.

خواهشمندم این جمله را یک اهانت ارزیابی نکنید. اگر از مردم سوئد بپرسند مهمترین ایرانی دارای صلاحیت برای گرفتن جایزه صلح نوبل کیست، پاسخ بسیاری از آنها، نامزد پیشنهادی جنابعالی نخواهد بود. شاید شما - مانند خود ما در هنگام دریافت نامه تان - شگفت زده شوید وقتی بشنوید مردم سوئد، ژنرال «قاسم سلیمانی» را شایسته ترین فرد خاورمیانه برای دریافت جایزه صلح نوبل می دانند. او مهمترین فردی است که توانسته در چند سال اخیر، مقابل جنایات گروه تروریستی داعش بایستد، کشتارها را متوقف کند و جان انسان های غیرنظمی بسیاری را نجات دهد. پیتر تیلر.»

اردیبهشت ۱۳۹۷

May 2018

کرده با پشت داشتن به ارتش می‌تواند زمان بخرد و مردم را بیدار کند و از پس خمینی برپیاید. معامله از بالای سرش انجام گرفته، آن هم با پا در میانی امریکا که از یک طرف با سران ارتش در ارتباط بود و از طرف دیگر با دار و دسته‌ی خمینی.

این است خلاصه‌ی وقایع پشت پرده‌ی یکی دو ماه آخر انقلاب که تا به حال هزار جور افسانه و شعار در باره اش به خورد ما داده‌اند، چه اسلامی‌ها و چه ملی مذهبی‌ها. پهلوی چی‌ها هم که چهل سال است برای شهدای ارتش سینه‌ی می‌زنند، به این خیال که بابت وفاداری شان به شاه اعدام شده‌اند، به بیراوه‌ی می‌روند. وفاداری در کار نبوده، معامله‌ای کرده‌اند و سرشان کلاه رفته. این وسط آمریکایی‌ها هم فکر می‌کردند به این ترتیب، اهرم اصلی قدرتشان در ایران که ارتش باشد، دست نخورده خواهد‌ماند. ولی خمینی آمده و در اولین فرصت شر مزاحمان را کنده و داده‌همه را اعدام کرده‌اند تا یک وقت برایش کوتنا نکنند. معامله‌اش با آمریکا را هم با گروگانگیری فیصله‌داده.

### بازرگان

هنوز برخی می‌کوشند رفتار بازرگان را که پس از دیدار با خمینی به رفقایش گفته بود آریامهری دیدم با عمامه و وقتی از پاریس برگشت، به شهادت پرسش به این نتیجه رسید که خمینی اهل شور و مشورت نیست، توجیه کنند. ولی رفتار او توجیه بردار نیست. بازرگان نه با آزادیخواهی که شعارش را می‌داد میانه ای داشت، چون اگر داشت دنبال خمینی نمی‌رفت. نه با آمریکایی که آن همه علیه اش شعار می‌داد، مخالفت اساسی داشت، چون دنبال جلب رضایتشان بود و همکاری با ارتشی که فرمانبرشان بود.

اگر حرف هایش در باره‌ی آزادی جدی بود، چطور می‌توانست از همراهی دو نهاد مستبد روحانیت و ارتش انتظار استقلال و دموکراسی داشته باشد؟ آن هم به واسطه‌گی آمریکا! بازرگان و به تبع او نهضت آزادی، از سال‌ها قبل به اخوان‌المسلمین ارادت خاصی داشتند و کتاب‌های سید قطب را معرفی می‌کردند. پس آزادی که بازرگان می‌خواست چه نوع آزادی بود؟ همین قدر می‌توان

### خیانت دو طرفه

ویکی لیکس در ۵۰۰ هزار صفحه اسناد جدید که به تازگی منتشر کرده، آورده است که در سال ۱۹۷۹ سفير آمریکا، دو روز پیش از آن که شاه از کشور خارج شود، به واشنگتن پیام می‌دهد که امرای ارتش با رئیس جمهور شدن مهدی بازرگان به طور اصولی موافقت کرده‌اند. این مطلب حاوی دو حقیقت در دنک و بیانگر دو خیانت است.

اول این امر که بازرگان با آمریکا بر سر تشکیل یک حکومت دینی توسط ملایان و با همراهی ارتش موافقت کرده و رضایت آن کشور را جلب نموده بود. کاری که به هیچوجه نمی‌توانست بدون اطلاع و تأیید خمینی انجام بدهد. خلاصه اینکه شاخ و شانه کشیدن انقلابی او برای آمریکا حرف مفت بوده، پشت پرده مذکوره بوده و جلب رضایت.

دوم اینکه سران ارتش، به شاه نیز که فرمانده کل بود و بزرگ ارتشار از نامیده می‌شد خیانت کردند و در نهایت مانند فرمانده شان، در درجه‌ی اول گوش به حرف آمریکا دادند که هایزر برایشان آورده بود. رفتد و با خمینی به تفاهم رسیدند.

کسی که این میان سرش بی کلاه مانده و نه با آمریکا حساب جاری باز کرده بود و نه با آخونده‌ها کنار آمده بود، بختیار بوده که تصور می‌

ارتش ارتش شاهنشاهی ارتش ملی نبود. ارتش ملی از دیدگاه تیمسار فریدون جم ارتشی است که «برخاسته از ملت باشد، ملت آن را تشکیل و مجهز و پشتیبانی کند، در خدمت میهن و مصالح آن باشد و به وسیله مجلس ملی و دولت منصوب آن فرماندهی شود».<sup>۱</sup>

ارتشی که پشتیبانش خارجی باشد و یا فقط در خدمت مستبدی باشد که اتکایش به خارج است، حتا اگر زرق و برق چشمگیری داشته باشد، به هنگام خطر از هم می پاشد. تجربه‌ی ارتش ۱۰۰ هزار نفره رضاحانی و ارتش پانصد هزار نفره‌ی آریامهری این را بخوبی نشان داد. افسران و سربازان ایرانی همواره افراد لایق و جانبازی بوده اند و در طی تاریخ جانبازی‌های سربازان صفویه و نادری و تجربه جنگ اخیر عراق را داشته‌اند. ولی از دوره‌ی پهلوی، امرای ارتشمن کلابر اساس معیارهایی انتخاب شده اند که ربطی به میهن پرستی نداشته است.

هایزرا به دیدن بختیار که نرفت هیچ، به دیدن شاه هم نرفت. بیچاره شاه، آریامهر بزرگ ارتشاران هم خبر نداشت که ژنرال آمریکایی هایزرا با ملایان دیدار کرده. اینکه میدانست با آفای بازرگان هم ملاقات کرده یانه، نمی‌دانیم ولی می‌دانیم که هایزرا تلفن‌های مطهری و بهشتی را به امرای ارتش ایران داده که آخرین حکومت قانونی برخاسته از انقلاب مشروطه را به وارثان شیخ فضل الله بسپارند. ارتش ما نام ارتش شاهنشاهی را یک می‌کشید اما در حقیقت فرمانده ارتش ایران آمریکا بود. سلطنت طلبان بیخود سینه نزنند.

صدق نیز از اول با ارتش مشکل داشت. او سرانجام طرح «دور کردن امرا از خدمت و تصفیه ارتش بدست خود افسران و واگذاری مشاغل به افسران جوان» را پذیرفت. امرایی را که در شهریور ۲۰ در برابر مت加وزان خارجی بی‌لیاقتی خود را نشان داده بودند و فرار را برقرار ترجیح داده بودند، توسط دولت با حفظ حقوق و بسیار محترمانه بازنشسته کرد. در قیام سی تیر که شاه دستور تیراندازی به مردم را داد، افسران جوان حکم شاه را اجرا نکردند و شاه ناچار شد

گفت که او آزادیخواه نبود زیرا اندیشه‌ی او از استبداد دینی رهایی نداشت و با شیفتگی به اسلام همه‌ی گذشته خود و همه‌ی شعارهای انقلاب را به گور سپرد و در عمل به آرمان انقلاب خیانت کرد. آزادی واقعی رهایی از استبداد دینی است. هر نهادی که بخواهد به نام دین، حکومت، قانون، اقتصاد وغیره را اداره کند، در تضاد با آزادی قرار خواهد گرفت.

تفکر او را می‌توان در سخنرانی‌های اول انقلابش جست که از مخالفان جمهوری اسلامی به عنوان یک درسی هایاد کرد. در آن مقطع منظور او گروه‌های چپ و مارکسیست‌ها بودند ولی حرفش در نهایت بیانگر اعتقادات عمیق وی بود. آزادی زمانی آزادی است که از یک درسی ها حمایت شود که می‌دانیم یک درسد نبودند و بسیار بیش از یک درسد بودند. اصل فکرش این بود که او نماینده اکثریت مسلمان شیعه ایران است و به این دلیل حقانیت دارد و دیگران فاقد حقانیت هستند و خلاصه اقلیت ابدی هستند، بی حق خاصی. این یعنی نادیده گرفتن بهاییان، مسیحی‌ها و دیگر اقلیت‌های گروهی مذهبی و عقیدتی.

بازرگان که را رئیس ستاد کرد؟ سرلشکر محمد ولی قرنی، که منتخب آمریکا برای کودتا علیه حکومت شاه در سال ۱۳۳۶ بود. اگر قرنی ترور نشده بود چه سرنوشتی در انتظار حکومت بازرگان بود؟ اینکه به یک اشاره‌ی آمریکا از کار بر کنار شود. او هم همان راهی را باید می‌رفت که شاه رفت و همواره خطر کودتا بالای سرش بود و احتمالاً دیر یا زود کلکش کنده می‌شد.

بیهوده نیست که بلاfacله قرنی ترور شد چون خمینی و دیگر ملایان می‌دانستند که ماندن ارتشاران هوادار آمریکا در مقامهایشان یعنی خطر کودتا و به همین دلیل بود که همه‌ی فرماندهان ارتش را تیرباران کردند. (این هرگز به منزله تأیید اعدام فجیع امیران و افسران و درجه داران، آن هم بدون محکمه‌ی عدلانه نیست. قصدم این است که یادآوری کنم که تجربه‌ی کودتای ۲۸ مرداد نقش بسیار مهمی در تصمیم‌گیری‌های پس از انقلاب داشت)

<sup>۱</sup> پیام ایران شماره‌ی ۶، ۷ بهار ۱۳۷۸، رویه‌ی ۱۶۷.

# haMelli Mazhabi

*Hasan Behgar*

Préface par Ramine Kamrane

2018

Editions Iranliberal  
[wwwiranliberal.com](http://wwwiranliberal.com)

ISBN: 978-91-980723-9-6-10

:

صدق را به خواست مردم به حکومت برگرداند. افسران جوان با سرپیچی از امر شاه خود رادر خطر دادرسی ارتش و اعدام و تیرباران قرار میدادند، ولی حاضر نشند دستشان را به خون ملت آلوه کنند. ولی همان امرایی که بازنشسته شده بودند به موقع از سوراخ درآمدند و تحت امر آمریکا به کوتنا پیوستند و دولت ملی را ساقط کردند. در پرده آخر بازی، دو نهاد استبدادی، ارتش شاهنشاهی و روحانیت، به واسطگی آمریکا دست به دست هم دادند تا ته مانده‌ی حکومت شاه را همراه با قانون اساسی دور بریزند. بازرگان نقطه‌ی تلاقي این اتحاد بود و نقطه‌ی جوش خوردن معامله بختیار که رفت و ملت ماند. آخوند هم چاشنی ارتش را کشید و نیروهای سرکوب خود را درست کرد که دیگر دستش پیش آمریکا دراز نباشد و با خیال راحت بر دوش ملت سور شود. می‌بینیم که هنوز هم سور است.

04-04-2018

--

(1) پیام ایران شماره 6.7 بهار 1378 رویه 167  
(2) مجموعه اسنادی که در نوامبر سال ۲۰۱۳ میلادی از حالت طبقه بنده خارج شده نشان میدهد که قرنی هم مانند اعضای مطرح شورای انقلاب (محمد بهشتی، مهدی بازرگان و عبدالکریم موسوی اردبیلی) با سفارت آمریکا در تماس بوده و برای کنار زدن بختیار و تسليم شدن ارتش لابی مبکرده، هرچند برخلاف آنها که با ویلیام سالیوان، سفير آمریکا ملاقات میکردند، قرنی سه بار با دستیار سفیر آمریکا گفتگو کرده بود. (بی بی سی فارسی)  
(3)

[http://www.bbc.com/persian/iran/2016/06/160609\\_113\\_kf\\_qarani\\_warning\\_us\\_khomeini](http://www.bbc.com/persian/iran/2016/06/160609_113_kf_qarani_warning_us_khomeini)